



## کتاب: توئی و تبری، دو بال برای پرواز.

تألیف: سید ابو محمد.

تهیه، تصویر برداری، تنظیم صفحات، ساخت نسخه

پی دی اف:

محبین اهل بیت (علیهم السلام)

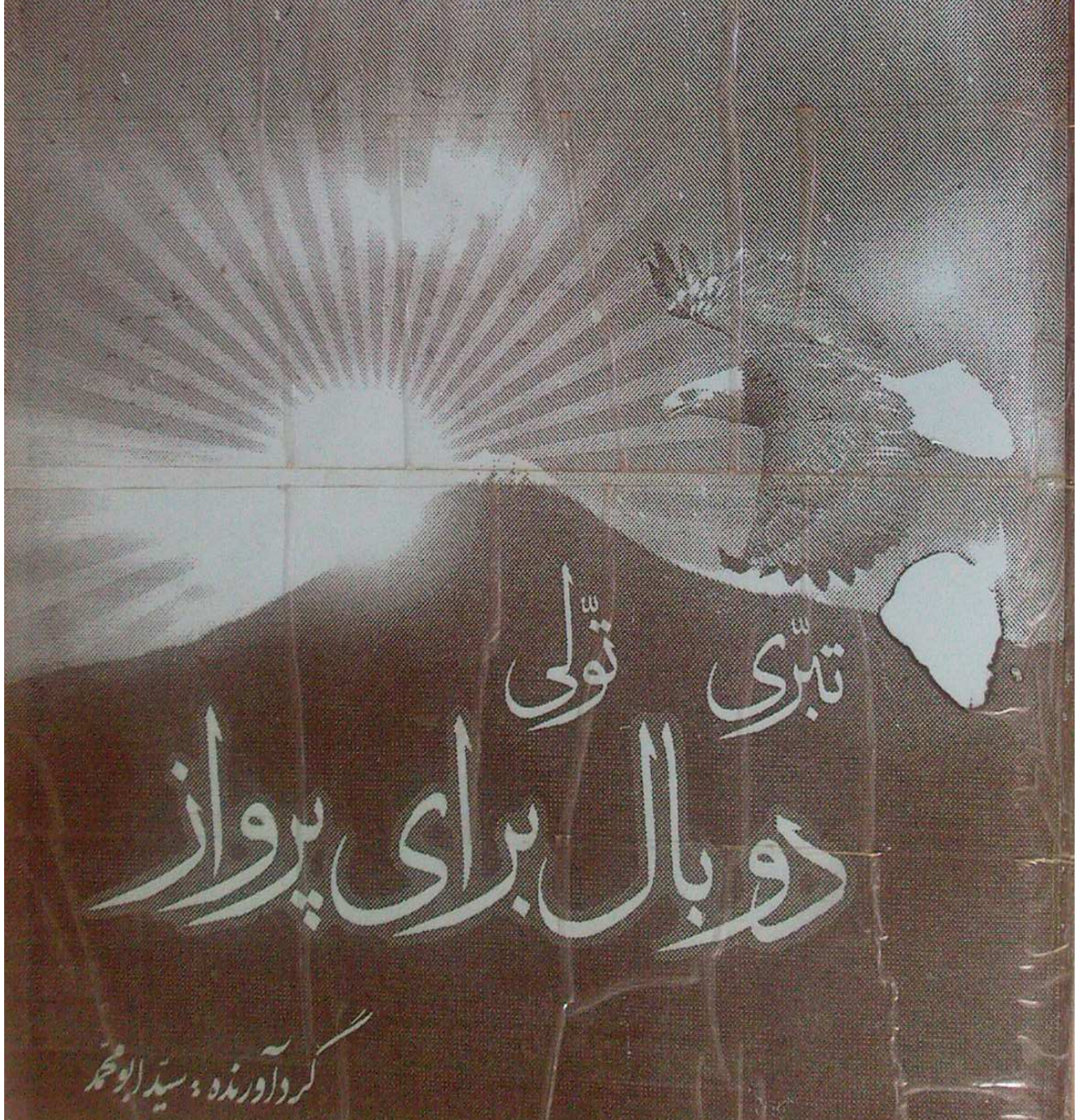
مرجع: کتابخانه تخصصی برائت

[www.9rabia.blogspot.com](http://www.9rabia.blogspot.com)

اللهم عجل لوليک الفرج

با تجدید نظر و اضافات

قال مولانا الإمام الرضا عليه السلام  
 مكان الدين ولا يتناو البرائة من آعدائنا



تبری توی  
 دو بال برای پرواز

گردآورنده: سید ابو محمد

## مرجع: کتابخانه تخصصی برائت

[9rabia.blogspot.com](http://9rabia.blogspot.com)

توجه: از آنجا که این کتاب یک مجمع احادیث محسوب می‌شود، استفاده و بهره برداری درست و صحیح از آن بر عهده مجتهدین و اهل فن می‌باشد. لذا از سائرین تقاضا می‌گردد با خواندن چند روایت از اظهار نظر بی پروا در مسائل مهم دین اجتناب نمایند.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على أشرف الانبياء و المرسلين،  
 حبيب إله العالمين، أبي القاسم المصطفى محمد ﷺ، و على آله الطيبين الطاهرين  
 المعصومين ﷺ، لا سيما بقية الله في الارضين، الذي يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما  
 ملئت ظلماً و جوراً، و اللعن الدائم على اعدائهم و مخالفهم و معانديهم و غاصبي  
 حقوقهم، و منكري فضائلهم، و مخزبي شريعتهم، لا سيما الجبت و الطاغوت و اللات  
 و العزى و ابنتيهما.

اللهم انى أتقربُ إليك بحبِّ محمد و آل محمد ﷺ و بولايتهم أتولّى آخرهم كما  
 تولّيتُ به أولهم، و أبرءُ من كلِّ وليجة دونهم.

اللهم العن الذين بدلوا نعمتك و اتهموا نبيك و جحدوا بآياتك و سخروا بامامك  
 و حملوا الناس على أكتاف آل محمد ﷺ.

اللهم انى أتقربُ إليك باللعنة عليهم و البرائة منهم فى الدنيا و الاخرة.

«يا رحمنُ يا رحيمُ»

## اهداء

برگ سبزی است تحفه درویش، هدیه به ساحت قدسی حضرت صدیقه طاهره،  
فاطمه الزهراءؑ؛ مظلومه‌ای که حقش غصب گردید و پهلویش بشکست.  
و به همسر بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالبؑ و اولاد  
معصومینشؑ خاصه اولین شهید راه تبری حضرت محسن بن علیؑ.  
و به یوسف گمگشته زهرای اطهر، امید آن که بیاید و انتقام مادرش را باز ستاند و جهان  
را پر از عدل و داد نماید بعد از آن که پر از ظلم و جور گشته باشد.

«أمین یا رب العالمین»

و اگر وظیفه است که به هنگام ورود به محضر بزرگان باید در کوبید و اذن دخول  
طلبید، عرضه می‌دارم:

أَتَاذِنُنِي يَا أُمِّي وَسَيِّدَتِي وَمَوْلَاتِي بِالْدُخُولِ...  
امید که اجازه دهد و فرزند عاصیش را به حضور پذیرد.

عبد عاصی  
سید ابو محمد

## فهرست مطالب

|    |  |
|----|--|
| ۱۸ | یادداشت.....   |
| ۱۸ | اندوه و تأسف.....  |
| ۲۰ | هشدار.....   |
| ۲۳ | هدف از تألیف کتاب.....   |
| ۲۴ | فتوای مرجعیت در حدّ و مرز تقیه.....  |
| ۲۶ | یادآوری.....   |
| ۲۸ | <b>فصل اول: کلیّاتی در معارف ناب شیعه</b>  |
| ۲۸ | ۱. آیه ولایت امیرالمؤمنین.....   |
| ۲۹ | ۲. پیشگونی از ولادت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....                                      |
| ۲۹ | ۳. نور خدا، ولایت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> است.....                                     |
| ۲۹ | ۴. حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> از شیعیان امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....     |
| ۳۰ | ۵. بهترین دلیل‌ها برای امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....                                   |
| ۳۱ | ۶. حیرت و شگفتی رئیس فرقه شافعی.....   |
| ۳۲ | ۷. زمان خلقت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> ..... |
| ۳۳ | ۸. لقب «امیرالمؤمنین» اختصاص به «امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> » دارد.....               |
| ۳۴ | ۹. خداوند در شب معراج لقب «امیرالمؤمنین» را به علی بن ابیطالب بخشید.....                               |
| ۳۴ | ۱۰. اگر مردم می‌دانستند..... <sup>۱۴</sup>   |
| ۳۴ | ۱۱. رازی نهفته در کلام امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....                                   |

## ۴ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

۱۲. او امیرالمؤمنین نیست ..... ۳۵
۱۳. شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام در این دنیا نیز در بهشت است ..... ۳۶
۱۴. مرگ یا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۳۶
۱۵. خوشا به حال شیعیان ..... ۳۶
۱۶. عبادت بی ولایت ..... ۳۷
۱۷. ولایت امیرالمؤمنین بر همه مخلوقات عرضه شد ..... ۳۸
۱۸. سعادت جن و انس و انبیاء در ولایت اهل بیت علیهم السلام ..... ۳۸
۱۹. از قبول ولایت میوه‌های درختان شیرین شدند ..... ۳۹
۲۰. متابعت حیوانات و چهارپایان از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۳۹
۲۱. قبول ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام چون سجده ملائک بر آدم بود ..... ۴۰
۲۲. شیعیان ما از حواریون حضرت عیسی علیه السلام به ما نزدیکترند ..... ۴۰
۲۳. ما زیارت شیعیان را دوست می‌داریم ..... ۴۱
۲۴. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در عالم دوز، قالوایی گفته‌اند ..... ۴۱
۲۵. اجر و ثواب شیعیان در تحمل سختی‌ها ..... ۴۱
۲۶. آیا هر کسی می‌تواند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بپذیرد و شیعه شود؟ ..... ۴۱
۲۷. سیر کردن دشمن اهل بیت علیهم السلام ..... ۴۲
۲۸. حکم ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام ..... ۴۲
۲۹. دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام حلال‌زاده نیست ..... ۴۲
۳۰. در قیامت شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را با نام پدرانشان صدا می‌زنند ..... ۴۳
۳۱. دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام کیست؟ ..... ۴۳
۳۲. ادعای دروغ ..... ۴۳
۳۳. شیعیان ما، به مادرانشان دعا کنند ..... ۴۳
۳۴. من حلال‌زاده بودم ..... ۴۴
۳۵. دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام باید از مادرش سؤال کند ..... ۴۴
۳۶. گروهی از زنازادگان ..... ۴۵
۳۷. پیامبر صلی الله علیه و آله درست فرموده است ..... ۴۶

## فهرست مطالب □ □ □

|    |  |
|----|--|
| ۳۸ | اگر مادرت آن کار را می‌کرد تو هم این کار را می‌کردی  |
| ۴۷ | .....  |
| ۳۹ | سزای مخالفت با مقام امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>                                      |
| ۴۸ | .....  |
| ۲۰ | تصریح پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> به نام‌های ائمه <small>علیهم السلام</small> |
| ۴۸ | .....  |
| ۲۱ | مدح یا ذم؟   |
| ۴۹ | .....  |
| ۲۲ | تردید اولی در حقانیت خلافت خود   |
| ۵۱ | .....  |
| ۲۳ | دشمنان شیعیان ما، ناصبی هستند  |
| ۵۱ | .....  |
| ۲۴ | شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین تمام گناهان را می‌بخشد   |
| ۵۲ | .....  |
| ۲۵ | دشمنان و مخالفان ولایت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> را به میاهله دعوت کنید            |
| ۵۴ | .....  |
| ۲۶ | مخالفان شیعه، ما را «رافضی» می‌نامند!  |
| ۵۵ | .....  |
| ۲۷ | وجه تسمیه «اهل سنت»!!  |
| ۵۷ | .....  |
| ۲۸ | انحراف اهل سنت در اصول و فروع دین از اهل بیت <small>علیهم السلام</small>                         |
| ۵۸ | .....  |
| ۲۹ | بحثی پیرامون روایات در نماز جماعت با اهل سنت   |
| ۵۹ | .....  |
| ۵۰ | درسی در تقیه و نحوه آن   |
| ۶۱ | .....  |
| ۵۱ | کیفیت تشریح اذان   |
| ۶۳ | .....  |
| ۶۹ | <b>فصل دوم: آیات تبری به ترتیب سور و آیات قرآن کریم</b>  |
| ۷۰ | <b>آیات تبری</b>   |
| ۷۰ | ۱. «مغضوب علیهم» و «ضالین» چه کسانی هستند؟   |
| ۷۱ | .....  |
| ۷۱ | ۲. اهل خدعه و نیرنگ با خداوند چه کسانی هستند؟  |
| ۷۱ | .....  |
| ۷۳ | ۳. «فی قلوبهم مرض» چه کسانی هستند؟   |
| ۷۳ | .....  |
| ۷۳ | ۴. «مفسدین فی الارض» چه کسانی هستند؟   |
| ۷۳ | .....  |
| ۷۵ | ۵. آنان که غیر خدا را به خدایی گیرند   |
| ۷۵ | .....  |
| ۷۵ | ۶. سختی و آسانی (عسر و یسر) چیست؟  |
| ۷۵ | .....  |
| ۷۶ | ۷. صلح و آشتی در ولایت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>                                   |
| ۷۶ | .....  |
| ۷۶ | ۸. خروج از نور به سوی ظلمت و از ظلمت به سوی نور  |
| ۷۶ | .....  |
| ۷۹ | ۹. اجتناب از ذره‌ای محبت آن دو   |
| ۷۹ | .....  |
| ۷۹ | ۱۰. خداوند می‌داند آنها چه در دل داشتند  |
| ۷۹ | .....  |

## ۶. دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

- ۷۹ ..... ۱۱. آنها که ایمان آوردند سپس کافر شدند.
- ۸۰ ..... ۱۲. هر پیامبری را دشمنی است.
- ۸۰ ..... ۱۳. حسنه چیست؟
- ۸۱ ..... ۱۴. منظور از شیطان در قرآن کیست؟
- ۸۱ ..... ۱۵. احسان و فحشاء و منکر و بغی چیست؟
- ۸۱ ..... ۱۶. هر پیامبری را شیطانی است.
- ۸۳ ..... ۱۷. هر پیامبری به توبی و تبری مأمور بود.
- ۸۳ ..... ۱۸. ذکر چیست و ظالم کیست؟
- ۸۴ ..... ۱۹. ثابوت آتشین.
- ۸۴ ..... ۲۰. امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها سنگین آمد.
- ۸۵ ..... ۲۱. و چون انسان را ضرر و درد می‌رسد.
- ۸۵ ..... ۲۲. فقط یک فرقه اهل نجاتند.
- ۸۶ ..... ۲۳. ارتداد بعد از رسول خدا ﷺ.
- ۸۷ ..... ۲۴. مفسدین فی الارض واقع کنندگان.
- ۸۷ ..... ۲۵. باز هم ارتداد.
- ۸۷ ..... ۲۶. ایمان چیست؟ و کفر و فسوق و عصیان چیست؟
- ۸۸ ..... ۲۷. چهار خصوصیت «تبری».
- ۸۹ ..... ۲۸. روسیاهان در قیامت.
- ۹۰ ..... ۲۹. استقامت بر ولایت.
- ۹۰ ..... ۳۰. سنجین چیست؟
- ۹۲ ..... ۳۱. منظور از خورشید و ماه و تاریکی و شب.
- ۹۲ ..... ۳۲. «قل اعوذ برب الفلق» به چه معنی است.
- ۹۳ ..... ۳۳. و نیز توجه خوانندگان محترم را به مراجعه به آیاتی که در فصل قبل (فصل دوم).
- ۹۴ ..... فصل سوم: روایات تبری
- ۹۴ ..... بخش اول: در کفر آنها
- ۹۴ ..... الفس: کفر و شرک و نفاق آنها



## فهرست مطالب □ ۷

- ب: کفر دومی در بیان حضرت زهرا علیها السلام ..... ۹۵
- ج: اقرار فلائی به کفر در نامه‌اش به معاویه ..... ۹۷
- د: پاسخ امام زمان علیه السلام درباره علت اسلام آوردن آنان ..... ۱۰۷
- ه: آنها مردند و توبه نکردند ..... ۱۰۸
- و: عقوبت کسی که خیال کند آنها از اسلام بهره‌ای داشته‌اند ..... ۱۰۸
- بخش دوم: در لعن دشمنان خدا و اهل بیت علیهم السلام بر آنها ..... ۱۰۹
- الف: معنای لعن ..... ۱۰۹
- ب: مجوز لعن ..... ۱۱۰
- ج: لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام نزد اهل سنت ..... ۱۱۱
- د: فضیلت لعن ..... ۱۱۲
۱. وجوب بیزاری از آنها ..... ۱۱۲
۲. قبول ولایت و پذیرفته شدن اعمال موقوف به تبری است ..... ۱۱۳
۳. لعن راه رسیدن به حقیقت ایمان و معرفت خداست ..... ۱۱۳
۴. کامل شدن دین در بیزاری از آنها ..... ۱۱۵
۵. لعن بر آنها موجب یاری اهل بیت علیهم السلام است ..... ۱۱۵
۶. لعن موجب ثبت درجات و حسنات و پاک شدن گناهان می‌شود ..... ۱۱۶
۷. نهی از منکر یعنی بیزاری از آنها ..... ۱۱۷
- ه: چه کسانی آنها را لعن کرده و از آنها بیزاری می‌جویند ..... ۱۱۷
۱. خداوند آنها را لعن نموده و عقابشان می‌نماید ..... ۱۱۷
۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را لعن نموده ..... ۱۱۹
۳. اهل بیت علیهم السلام آنها را لعن نموده‌اند ..... ۱۲۰
۴. اصحاب صدر اسلام آنها را لعن گفته‌اند ..... ۱۲۳
۵. ملائک آسمان آنها را لعن می‌کنند ..... ۱۲۴
۶. حاملان عرش و کرسی الهی آنان را لعن می‌کنند ..... ۱۲۴
۷. لعن به آنها بر روی درب بهشت ..... ۱۲۵
۸. لعن به آنها مخصوص این عالم نیست ..... ۱۲۵

## ۸. دو بال برای پرواز (توی و تبری)

- ۱۲۷ ..... ۹. لعن حیوانات بر آنها
- ۱۲۹ ..... ۱۰. لعن اولی بر دومی
- ۱۲۹ ..... ۱۱. لعن دومی بر منکرین امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۳۰ ..... و: برتری لعن بر صلوات در مکتب اهل بیت علیهم السلام
- ۱۳۰ ..... ز: نفرین نوعی از مبارزه
- ۱۳۱ ..... ح: دعای فرشتگان به لعن کنندگان
- ۱۳۱ ..... ط: تا قیامت لعنت کنید باز هم کم است!
- ۱۳۲ ..... ی: حال شیعیان در زمان غیبت
- ۱۳۲ ..... ک: وظیفه شیعیان در زمان غیبت
- ۱۳۳ ..... بخش سوم: حکایات و عبرتها
- ۱۳۳ ..... ۱. دوازده نفر در یک تابوت آتشین
- ۱۳۳ ..... ۲. ای کاش گوسفندی پروار می بودم
- ۱۳۳ ..... ۳. افسوس «فلانی» (دومی) که هرگز نمر نداشت
- ۱۳۴ ..... ۴. طلب استغفار (فلانی) (اولی) از امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۳۵ ..... ۵. هر روز عذابش بیش باد!
- ۱۳۶ ..... ۶. آرزویی که هرگز محقق نمی شود
- ۱۳۷ ..... ۷. با آغوش باز پیش به سوی جهنم
- ۱۴۰ ..... بخش چهارم: ملحقات روایات تبری
- ۱۴۰ ..... ۱. تعجب و اعتراض شیطان
- ۱۴۰ ..... ۲. «جایگاه آتشین»
- ۱۴۳ ..... ۳. «بدبخت تر از شیطان»
- ۱۴۴ ..... ۴. «دریغ از لحظه ای ایمان»
- ۱۴۴ ..... ۵. ریشه همه جنایات ها
- ۱۴۵ ..... ۶. «شک در کفر آنها»
- ۱۴۵ ..... ۷. «دستور اهل بیت علیهم السلام به لعن آنها»
- ۱۴۵ ..... ۸. «دروغگوی در محبت اهل بیت علیهم السلام»

## فهرست مطالب (۹)

۹. «کمال دینداری به دو چیز است» ..... ۱۴۶
۱۰. «ملعون کسی است که ملعون را لعن نکند» ..... ۱۴۶
- فصل چهارم: عنایات اهل بیت (ع) نسبت به برائت جویان** ..... ۱۴۷
۱. عنایت امام موسی بن جعفر (ع) و امام زمان (ع) به علامه امینی (ع) ..... ۱۴۷
۲. عنایت خاص بر مجالس تبری ..... ۱۴۹
۳. عنایت حضرت زهرا (ع) در مورد شیخ کاظم آزری ..... ۱۵۲
۴. عنایت امام جعفر صادق (ع) نسبت به زن گوینده «لعن الله ظالمیک یا فاطمة» ..... ۱۵۳
۵. عنایت امام زمان (ع) در مورد ابوراجح حنّامی ..... ۱۵۵
۶. حکایتی از زمان مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی (ع) ..... ۱۵۶
۷. باید برائت داشته باشی تا عاقبت تو را تضمین کنیم ..... ۱۵۷
۸. کشف حیلۀ وزیر ناصبی با تبری ..... ۱۵۹
۹. حلال مشکلات امیرالمؤمنین (ع) به فریادم رسید ..... ۱۶۱
۱۰. چرا حضرت زهرا (ع) از من روی برگردانید؟ ..... ۱۶۳
- فصل پنجم: برخی از لغزش‌های علمی اهل سنت** ..... ۱۶۶
۱. جواز ترک نماز! ..... ۱۶۶
۲. جواز سنگسار زن باردار و سنگسار مجنون! ..... ۱۶۷
۳. محدود کردن مهریه زنان! ..... ۱۶۷
۴. سه طلاق در یک مجلس! ..... ۱۶۸
۵. اجتهاد در مقابل نص! ..... ۱۶۸
۶. کمبود حافظه! ..... ۱۶۹
۷. جواز تجسس! ..... ۱۷۰
۸. جواز شرب خمر! ..... ۱۷۱
۹. وضو ساختن با شراب! ..... ۱۷۳
۱۰. وضو ساختن با آب نیم خورده سگ! ..... ۱۷۴
۱۱. بقتلان وضو با دست زدن به شیعه! ..... ۱۷۵
۱۲. جواز سجده بر مدفوع سگ! ..... ۱۷۵

## ۱۰. دو بال برای پرواز (تبری و توتی)

- ۱۷۵ ..... ۱۳. سجده با بینی به جای پیشانی!
- ۱۷۵ ..... ۱۴. در وضو «ترتیب» شرط نیست!
- ۱۷۶ ..... ۱۵. بدعت در نماز!
- ۱۷۶ ..... ۱۶. آمین گفتن در نماز!
- ۱۷۷ ..... ۱۷. نحوه خروج از نماز!
- ۱۷۷ ..... ۱۸. تفاوت نماز با نماز!
- ۱۷۸ ..... ۱۹. مخفی کردن «بسم الله الرحمن الرحيم» در نماز!
- ۱۷۸ ..... ۲۰. حکایت!
- ۱۷۹ ..... ۲۱. فرزند شوهر دوم فرزند شوهر اول می شود!
- ۱۷۹ ..... ۲۲. برادر رضاعی از راه شیر خوردن از پستان گاو و گوسفند!
- ۱۸۰ ..... ۲۳. از عجایب فتوی!
- ۱۸۱ ..... ۲۴. خدا را ببینید!
- ۱۸۲ ..... فصل ششم: ازدواج حضرت ام کلثوم و عمر بن خطاب افسانه یا حقیقت؟
- بخش اول
- ۱۸۲ ..... چند سؤال مهم
- ۱۸۳ ..... پاسخ به سؤالات
- ۱۸۴ ..... ۱. آیا ام کلثوم وجود خارجی داشته است؟
- ۱۸۴ ..... ۲. آیا روایات در این زمینه به حدّ تواتر و یا اطمینان می رسد؟
- ۱۸۴ ..... ۳. آیا اثبات این ازدواج به نفع خلیفه دوم اهل سنت است؟
- بخش دوم
- ۱۸۵ ..... دلیل اول: مخالفت با سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۸۵ ..... دلیل دوم: عدم برابری و تکافؤ حسب و نسب
- ۱۸۶ ..... الف: از حیث نسب
- ۱۸۶ ..... ب: از حیث حسب
- ۱۹۰ ..... نتیجه:
- ۱۹۰ ..... دلیل سوم: عدم تناسب عیسی
- ۱۹۱

## فهرست مطالب ۱۱

|     |  |
|-----|--|
| ۱۹۲ | ..... دلیل چهارم: روایت امام صادق <small>علیه السلام</small> به عنوان فصل الخطاب |
| ۱۹۳ | ..... فصل هفتم: فدک به یغما رفته   |
| ۱۹۳ | ..... فدک  |
| ۱۹۴ | ..... اختصاص فدک به رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>                  |
| ۱۹۵ | ..... بخشش فدک به حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>                         |
| ۱۹۶ | ..... شبهات:   |
| ۱۹۸ | ..... غصب فدک  |
| ۲۰۰ | ..... حکایتی شگفت‌انگیز  |
| ۲۰۰ | ..... سرگذشت فدک پس از فاطمه <small>علیها السلام</small>                         |
| ۲۰۱ | ..... ارزش اقتصادی فدک   |
| ۲۰۲ | ..... اهمیت معنوی فدک  |
| ۲۰۲ | ..... فدک در دوران حکومت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>                 |
| ۲۰۳ | ..... فدک پس از حکومت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>                    |
| ۲۰۵ | ..... فدک در عصر حاضر  |
| ۲۰۵ | ..... حرف آخر  |
| ۲۰۷ | ..... فصل هشتم: «مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی)»                               |
| ۲۰۷ | ..... «نحوه شکل‌گیری کنفرانس»  |
| ۲۰۹ | ..... «دعوت از دانشمندان شیعه و سنی»   |
| ۲۱۰ | ..... «آغاز برگزاری کنفرانس»   |
| ۲۱۰ | ..... «مسأله کافر دانستن صحابه»  |
| ۲۱۱ | ..... «ناسزا گفتن شیعیان به خلفای سه‌گانه»                                       |
| ۲۱۱ | ..... «کسانی که پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> آنها را لعن نموده است» |
| ۲۱۲ | ..... «جمع آوری قرآن»  |
| ۲۱۳ | ..... «باطل بودن خلافت خلفای سه‌گانه»  |
| ۲۱۵ | ..... «جانشین پیامبر کیست؟»  |
| ۲۱۶ | ..... «مسأله تحریف قرآن»   |

## ۱۲ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

|     |   |
|-----|---|
| ۲۱۷ | «اعتقاد اهل سنت به جسمانیت خدا»                           |
| ۲۱۹ | «مسأله جبر»   |
| ۲۲۰ | «تنزل مقام و شأن پیامبر اکرم ﷺ»                           |
| ۲۲۲ | «نسبهای ناروا به پیامبر»                                  |
| ۲۲۳ | «مسأله انکار ایمان خلفای سه گانه»                         |
| ۲۲۵ | «شک عمر در نبوت پیامبر»                                   |
| ۲۳۱ | «شایستگی های امیرالمؤمنین ﷺ برای خلافت»                   |
| ۲۳۵ | «مخالفت های عمر با پیامبر»                                |
| ۲۳۹ | «مسأله فتوحات عمر»  |
| ۲۴۱ | «کارهای ناشایست ابوبکر»                                   |
| ۲۴۳ | «ایمان ابوطالب»   |
| ۲۴۴ | «بی ادبی ابوبکر نسبت به فاطمه زهرا ﷺ»                     |
| ۲۴۷ | «اتمه جانشین پیامبر»                                      |
| ۲۴۷ | «مهدی (عج) غائب و زنده است»                               |
| ۲۴۹ | «چه کسانی اهل بدعت هستند؟»                                |
| ۲۵۲ | «امام زمان ﷺ کیست؟»                                       |
| ۲۵۲ | «سرانجام جلسات»   |
| ۲۵۳ | «توطئه بدخواهان»  |
| ۲۵۴ | <b>فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤ ﷺ</b>      |
| ۲۵۴ | مقدمه   |
| ۲۵۵ | «حضرت شجاع الدین فیروز ابولؤلؤ ﷺ کیست؟»                   |
| ۲۵۶ | «اتهام مجوسیت و یا نصرانیت به حضرت ابولؤلؤ ﷺ»             |
| ۲۵۷ | «نحوه انتقال حضرت ابولؤلؤ ﷺ از ایران به مدینه»            |
| ۲۵۷ | «نحوه آشنایی جناب ابولؤلؤ ﷺ با حضرت امیرالمؤمنین ﷺ»       |
| ۲۵۸ | «وجود اشتراک و نزدیکی بین حضرت ابولؤلؤ ﷺ و شهید هرمزان ﷺ» |
| ۲۵۹ | «شناخت شخصیت بلید و ظالم مغیره بن شعبه»                   |

## فهرست مطالب ۱۳

- ۲۶۱ ..... «جناب ابولؤلؤؓ از شیعیان و یاران خاص امیرالمؤمنینؑ»
- ۲۶۲ ..... «وضع مالیات سنگین و درخواست ساخت آسیاب بادی از سوی عمر»
- ۲۶۳ ..... «اطلاع امیرالمؤمنینؑ از اقدام حضرت ابولؤلؤؓ»
- ۲۶۴ ..... «نامه حضرت ابولؤلؤؓ به عمر بن خطاب»
- ۲۶۵ ..... «روز واقعه»
- ۲۶۶ ..... «سرانجام حضرت ابولؤلؤؓ بعد از اقدام به قتل عمر خطاب»
- ۲۶۷ ..... «حضور حضرت ابولؤلؤؓ در کاشان و اقامت وی تا پایان حیات»
- ۲۶۷ ..... «آیا حضرت ابولؤلؤؓ خودکشی نمود؟»
- ۲۶۹ ..... «آیا اقدام حضرت ابولؤلؤؓ یک ترور محسوب می‌گردد؟»
- ۲۷۰ ..... پاسخ به شبهه:
- ۲۷۱ ..... «جواز قصاص عمر بن خطاب به فتوای علمای مخالف»
- ۲۷۲ ..... «شان و مقام حضرت ابولؤلؤؓ در روایات معصومینؑ»
- ۲۷۳ ..... «ادله علمای شیعه در اثبات ایمان و اخلاص حضرت ابولؤلؤؓ»
- ۲۷۹ ..... «حدیث احمد بن اسحاق قمی در رابطه با روز نهم ربیع الاول»
- ۲۸۰ ..... «کلام مرحوم حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان»
- ۲۸۱ ..... «کلام شیخ اعظم، مرحوم شیخ مرتضی انصاریؑ»
- ۲۸۱ ..... «ایجاد اختلاف در تاریخ قتل عمر»
- ۲۸۳ ..... «علمانی که قائل به روز نهم ربیع الاول به عنوان روز قتل عمر می‌باشند»
- ۲۸۴ ..... «اهمیت عید روز نهم ربیع الاول» «عید الزهراء» و «عید التبری»
- ۲۸۵ ..... «اهمیت زیارت ابولؤلؤؓ در روز نهم ربیع الاول»
- ۲۸۶ ..... «رفع قلم در روز عید الزهراء و عید التبری به چه معنی است؟»
- ۲۸۹ ..... «کلام بزرگان و مراجع عظام تقلید»
- ۲۸۹ ..... «کلام مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشیؑ»
- ۲۸۹ ..... «کلام حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی (حفظه الله تعالی)»
- ۲۹۰ ..... «کلام مرحوم حضرت آیت الله العظمی شیخ میرزا جواد تبریزی (رحمة الله علیه)»
- ۲۹۰ ..... «کلام حضرت آیت الله میر سید محمد پشوی (حفظه الله تعالی)»

## ۱۴ دو بال برای پرواز (تبری و توتی)

- ۲۹۱ ..... «برخی از کرامات و عنایات ثبت شده در دفتر آستان مقدس ابولؤلؤ»
- ۲۹۱ ..... «حضرت آیت الله مصطفوی حکایت می کند»
- ۲۹۲ ..... «مرحوم آیت الله اثنی عشری و زیارت حضرت ابولؤلؤ»
- ۲۹۳ ..... «آستان مقدس ابولؤلؤ یکی از ابواب توکل به معصومین می باشد»
- ۲۹۴ ..... «مدت چهل سال زیارت حضرت ابولؤلؤ را ترک نکردم»
- ۲۹۴ ..... «بارگاه حضرت ابولؤلؤ مرکز نورافشانی در صحرای فللمانی»
- ۲۹۵ ..... «بارگاه حضرت ابولؤلؤ مصون از حوادث زمانه»
- ۲۹۷ ..... «اوج عشق و ارادت به ساحت حضرت ابولؤلؤ»
- ۲۹۸ ..... «شفای فرزندان را به عنایت حضرت زهرا از ابولؤلؤ گرفتم»
- ۳۰۱ ..... «بابا شجاع الدین معروف»
- ۳۰۱ ..... «ریز خوار سفره شاه نجف»
- ۳۰۲ ..... «ابولؤلؤ سلام»
- ۳۰۲ ..... «همه مست توایم»
- ۳۰۳ ..... «خاطره ای از زیارت مرقد حضرت ابولؤلؤ»
- ۳۰۳ ..... «فیروزیه»
- ۳۰۴ ..... «مدح ابولؤلؤ»
- ۳۰۴ ..... «مست علی»
- ۳۰۴ ..... «خادم فیروز»
- ۳۰۵ ..... خاتمه
- ۳۰۵ ..... «می خواهم مسلمان شوم به کدام سوی روم؟ شیعه یا سنی؟»
- ۳۰۶ ..... «میان ماه من تا ماه گردون»
- ۳۰۷ ..... «مصیبت اسلام چیست؟»
- ۳۰۹ ..... «یک دل و یک دوست»
- ۳۰۹ ..... «دوست کیست و دشمن کدام است؟»



قال الامام الصادق عليه السلام: «كَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنَا وَ لَمْ يَتَّبِرْءَ مِنْ أَعْدَائِنَا».

«دروغ می گوید کسی که گمان می برد از دوستانان ماست ولی از دشمنان ما بیزاری

نمی جوید».

(بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۷)

قال الامام الرضا عليه السلام: «كَمَالُ الدِّينِ وَ لَآئِنُنَا، وَ الْبِرَائَةُ مِنْ عَدُوِّنَا».

«کمال دین در ولایت و دوستی ما و برائت و بیزاری از دشمنان ماست».

(بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۸)

قال الامام الصادق عليه السلام: «نَحْنُ مَعَاشِرَ بَنِي هَاشِمٍ نَأْمُرُ صِغَارَنَا وَ كِبَارَنَا بِسَبِّهِمَا وَ

الْبِرَائَةِ مِنْهُمَا».

«ما گروه بنی هاشم (اهل بیت علیهم السلام) کوچک و کهنسال خویش را به سب و بیزاری از آن

دو، امر می نماییم».

(معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۲۹)، (بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۲۳)

## یادداشت

خداوند متان را سپاس گذارم که توفیق عنایت فرمود تا در اولین گام، مجموعه «آسیاب تبری» را با استفاده از منابع شیعه و غیر شیعه پیرامون شرح حال و زندگی‌نامه حضرت شجاع‌الدین فیروز، ابولؤلؤؑ، جمع آوری نمایم. آن مجموعه مورد بذل محبت بسیاری از بزرگان، علماء، فضلاء، و اقشار مختلف مردم، واقع گردید. امیدوارم آن تلاش اندک مورد رضایت حضرت حق جل اسمه و حضرات ائمه معصومینؑ نیز واقع گردیده باشد. تلاشی که همچون ران ملخی از مور به ساخت پادشاه مُلک انس و جن حضرت بقیة الله الاعظم - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - مقبول افتد.

## اندوه و تأسف

اما از آن به بعد آنچه که در خلال گفته‌ها و شنیده‌ها از اقشار مختلف مخصوصاً بزرگان و علماء دین به آن رهنمون و در مطالعات و تحقیقات خویش بر صحت آن بیشتر واقف گردیدم این‌که با هزار اندوه و تأسف شاهدیم که در عصر حاضر و در اُمّ القرای جهان تشیع و در کشور امام زمان (عج) و ائمه اطهارؑ و در عصر اقتدار و آقایی شیعه، به پرچمداری علمای وارسته مخصوصاً به رهبری مقام معظم رهبری (ادام الله ظلّه العالی علی رؤوس المسلمین) فرزندی از ذریة حضرت زهراؑ که برخاسته از خون هزاران شهید گلگون کفن با اقتدا به سرور و سالار شهیدان کربلا حضرت اباعبدالله الحسینؑ می‌باشد همچنان قلم‌هایی هستند که تحت لوای عناوین به ظاهر زیبا و فریبنده‌ای همچون «تقریب» و «وحدت» در مسیر تخریب عقاید اصیل برخاسته از اسلام ناب محمدیؑ حرکت می‌کنند و در این راه هجمه‌ای وسیع و مخرب را آغاز نموده‌اند و از این رهگذر آنچه که پیش از همه بیم رکود و اضمحلال و فراموشی آن می‌رود، تضعیف و تخریب رکن

یادداشت □ ۱۹

رکین و اصیلِ «تبری» و بیزاری از دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشد که اساس همه انحرافات و کژی ها و مصائب جهان اسلام بلکه جهان بشریت از آن بوده است و این خطر و هراس تا به حدی است که اگر این بیراهه به فرجام رسد نسلی بیش نخواهد گذشت که از سوی فرزندان خود مورد این سؤال قرار خواهیم گرفت که: «پدر جان! آیا واقعاً حق با علی است؟!»

مخفی نماند که اگر سخن از بهانه قرار دادن حربه «تفریب» و یا «وحدت» از سوی برخی رفت منظور، زیر سؤال بردن و محکوم نمودن حرکت های صحیح و شایسته ای که در موقعیت ها و جایگاه های صحیح و در مقاطع خاصی از زمان صورت پذیرفته است نمی باشد از قبیل آنچه که توسط نابغه عصر ما، امام راحل - رضوان الله تعالی علیه - به عنوان منادی وحدت جهان اسلام صورت پذیرفت و در این مسیر توفیقات فراوانی در عزت و عظمت بخشیدن هر چه بیشتر به شیعیان جهان اسلام کسب و موجب اعتلای کلمه الله و حقانیت فرهنگ ناب اسلام محمدی صلی الله علیه و آله در اقصی نقاط جهان اسلام گردید و فرهنگ برخاسته از عقائد ناب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را تنها راه نجات کشتی طوفان زده بشریت در اقیانوس بیکران و مواج قرن بیستم و عصر مدرنیته معرفی نمود و الحق والانصاف که چشم های مستضعفین جهان را برای امید به ظهور منجی عالم بشریت در این دنیای و انفسای ظلم و ستم و بیداد مستکبران مخصوصاً استکبار جهانی و صهیونیست بین الملل به خود خیره ساخت.

و موضوع جالب توجه این که امام راحل (رضوان الله تعالی علیه) طبق اظهارات نزدیکان ایشان، در اوج قلّه اقتدار سیاسی و رهبری خویش و با وجود تمام مشغله و گرفتاری های حاصل از رتق و فتق امور کشوری و لشکری، هر سال به هنگام فرارسیدن ماه محرم، در دهه اول محرم ساعت ۷/۳۰ صبح، زمان مختص قرائت زیارت عاشورای آن بزرگوار، آن هم با ۱۰۰ لعن و ۱۰۰ سلام بود و به حدی این کار را برای خود ضروری و قابل حرمت و ارزش می دانستند که در آن موقع اختصاصی، اجازه هیچگونه تداخل امری از امور کشوری را با آن نداده و هرگونه ملاقات و یا ارتباط حضوری و یا تلفنی و غیره را در آن ساعت ممنوع فرموده بودند.

۲۰ • دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

هشدار

اما با مروری دقیق بر کارنامه حرکت‌های فکری، علمی و تحقیقی که در این برهه اخیر تحت عناوینی چون «وحدت» و «تقریب» صورت پذیرفته و یا همچنان می‌پذیرد، ما را شاهد دو گونه گرایش و حرکت، یکی مثبت و دیگری منفی می‌سازد که هر کدام در جای خود قابل بحث و گفتگوی مفصل است.

۱. حرکت منفی: تلاش مذبوحانه‌ای که در زیر نقاب «وحدت اسلامی» صورت پذیرفته و پایه و اساس تفکر پیشگامان این گرایش بر این پایه استوار است که «وحدت صورت پذیرد ولو با قربانی شدن حقیقت!»

به گوشه‌ای از اعتقادات این گروه توجه فرمایید که در بسیاری از مصاحبه‌ها و نوشته‌جات آنها منعکس است.

«علی در زهد و زندگی فقیرانه، شبیه عمرین خطاب بود!»<sup>۱</sup>

«بزرگان و پیشوایان ما یعنی حضرت علی علیه السلام و جناب ابوبکر و جناب عمر و جناب عثمان هم دشمن یکدیگر نبوده‌اند...!»<sup>۲</sup>

«رضایت و بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفا بر این دلالت دارد که حکومت ایشان از دیدگاه علی علیه السلام نامشروع تلقی نشده است!»<sup>۳</sup>

«چه جنایت اجتماعی از این بالاتر که میان امام برگزیده و خلیفه عادل تسالم و صلح و رضا برقرار باشد و در عین حال مردم در این باره با هم جدال ورزند و بر خلاف رضای امام و خلیفه، میان ملت تفرقه و جدایی بیفکنند!»<sup>۴</sup>

«لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام به طور علنی یا مخفی فرقی نمی‌کند حرام است.»<sup>۵</sup>

۱. نژاد فاروقی، بیست و پنج سال سکوت علی؛ ص ۴۹، به نقل از: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۳، ص ۸.
۲. محمد جواد حبشی کرمانی، روزنامه جام جم مورخ ۱۲ بهمن ۷۹، به نقل از: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۱، ص ۱۷۰.
۳. مصطفی حسینی طباطبایی، راهی به سوی وحدت اسلامی؛ ص ۱۷۶، به نقل از: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۱، ص ۱۳۵.
۴. عبدالکریم بن آزار شیرازی، همبستگی مذاهب اسلامی؛ ص ۲۱۹، به نقل از: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۱، ص ۱۳۸.
۵. سید ابوالحسن نوابی؛ گزیده‌هایی از سخنرانی تاریخ ۸/۱۲/۸۴ در جمع خواهران طلبه جامعه الزهراء قم.

یادداشت ۲۱

«چرا فکر نمی‌کنید که اهانت به خلفا حرام است شرعاً؟»<sup>۱</sup>  
 «فرض بفرمائید زیارت عاشورا مثل نماز واجب است. اگر مصلحت اقتضاء کند این  
 واجب را تعطیلش می‌کنیم. چطور این عقل را که خدا به ما داده تعطیلش کردید؟»<sup>۲</sup>  
 «این دیوار لعن را خرابش کنید.»<sup>۳</sup>

«این خانم‌هایی که در جامعه الزهراء درس می‌خوانند... این قدر خودشان را در  
 شیعه‌گری غرق نکنند... این قدر لعن و سب و اهانت به خلفا نکنند.»<sup>۴</sup>  
 «بزرگان دینی ما این مسائل را نمی‌گویند. شما آنها را در نظر بگیرید که با یک مشت آدم  
 جاهل طرف هستند.»<sup>۵</sup>

«ما نمی‌گوییم، این حق است و آن باطل، ما در این صدد نیستیم...!»<sup>۶</sup>  
 «به نظر طبیعی می‌رسد که منادی وحدت بین مذاهب نباید بر حق و باطل و صحت و  
 سقم آنها کار داشته باشد...!»<sup>۷</sup>

«پس اختلاف فعلی شیعه و سنی بر سر چیست؟ بر سر مسائل تاریخی و انتخاباتی که در  
 ۱۳۸۰ سال قبل انجام گرفته است،<sup>۸</sup> و آن را چنان بررسی می‌کنند که به کار دنیای من و تو  
 نمی‌خورد...!»<sup>۹</sup>

«اشتغال به اختلافات، جوانان را از رسیدن به حقایق و اصول اساسی اسلام باز داشته، و  
 روح ایمان را از مردم سلب می‌کند...!»<sup>۱۰</sup>

«اگر اهل سنت به برادران شیعی خود آشنایی حاصل کنند و نیز شیعه درست برادران  
 سنی خود را بشناسد، برایشان روشن می‌شود که اختلاف میان آنان، اختلاف اصولی و  
 اساسی نیست و بسیاری از شبهه‌هایی که در افکار هر دسته‌ای نسبت به دسته دیگر پیدا

۱. سید ابوالحسن تواب؛ گزیده‌هایی از سخنرانی تاریخ ۸/۱۲/۸۴ در جمع خواهران طلبه جامعه الزهراء قم.

۲-۵. همان.

۶. محمد واعظزاده خراسانی، ندای وحدت، ص ۱۲۱، به نقل از: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۱، ص ۳۲.

۷. همان، ص ۳۲.

۸. منظور از انتخابات، اجتماع در سقیفه بنی ساعده می‌باشد، گویا اساس اسلام بر پایه انتخابات شکل پذیرفته است و فقط تنها اشتباهی که صورت پذیرفته در انتخاب فرد لایق بوده است.

۹. دکتر علی شریعتی، تاریخ و شناخت ادیان (مجموعه آثار ۱۵)، ج ۲، ص ۲۶ به نقل از مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۱، ص ۵۰.

۱۰. عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، اسلام آیین همبستگی، ص ۱۳، به نقل از مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۱، ص ۵۲.

۲۲ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

شده جز افتراء چیز دیگری نیست!<sup>۱</sup>

«عامه مردم و روضه خوانانها و منبریها مسئله غضب خلافت را علم می کنند!»<sup>۲</sup>

«امامت و خلافت دو مسئله جدا از هم است و با هم سازگاری ندارند... و بهترین راه صلح این است که خلیفه را امین و نگهدار خزائن زمین و امام را امین و نگهدار خزائن علوم الهی و پیامبر بدانیم!»<sup>۳</sup>

«رفتار علی علیه السلام و اولاد گرامی آن حضرت با خلفاء راشدین به نحوی بوده که با بیعت و موافقت قرین شده است!»<sup>۴</sup>

«علی علیه السلام می دید کسی بر مسند خلافت تکیه کرده که از کوشش برای تقویت و عظمت و گسترش اسلام در جهان مضایقه نمی کند... روی این جهت تسلیم شدا و بیعت کرد!»<sup>۵</sup>

و بسیاری دیگر از اینگونه القانات منفی که بطلان آنها با بررسیها و استنادات قطعی تاریخی به کوشش محققین توانمند در جای خود اثبات گردیده است، که طالبان تحقیق می توانند با استفاده از منابع مندرج در پاورقیها به اطلاعات خود بیفزایند.

۲. حرکت مثبت: کوشش هایی که در عین ایجاد توانمندی و اعتقاد و پای بندی به لزوم وحدت اسلامی به معنای صحیح (اتحاد سیاسی) به رعایت اصل حق طلبی و حقیقت جویی، کمال توجه را داشته و «وحدت اسلامی» را در معنای صحیح آن در واقع به معنای ایجاد یک «اتحاد سیاسی» در مقابل دشمنی مشترک و پرهیز از نزاع، جنگ و خونریزی به بهانه اختلاف در عقاید مذهبی میان خود می داند.

و این حرکت هرگز تعارضی با طرح سیاست عقیدتی شیعه نداشته و با حفظ مرز حق و باطل برای تحقق «اتحاد سیاسی» می کوشد و با هرگونه حرکتی که موجب فراموشی حق و

۱. شیخ محمد تقی قمی، مقاله مندرج در همبستگی مذاهب اسلام، ص ۱۳۸، به نقل از مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۱، ص ۶۶.

۲. محمد واعظزاده خراسانی، مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، به نقل از مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳. مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۱، ص ۱۲۷، به نقل از محمد صالح حائری مازندرانی، همبستگی مذاهب اسلامی، ص ۲۱۷. عبدالکریم بن آزار شیرازی، سیمای امام متقین علی علیه السلام، ج ۵، ص ۲۳، دکتر علی شریعتی، تشیع علوی و تشیع صفوی، (مجموعه آثار ۹)، ص ۷۶.

۴. مصطفی حسینی طباطبایی، راهی به سوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳، به نقل از مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۱، ص ۱۳۲.

۵. عبدالکریم بن آزار شیرازی، سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۲، به نقل از مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۱، ص ۱۳۳.

یادداشت □ ۲۳

باطل و تحریف عقاید حقه شیعه گردد و موجب تحقق معنای غلط آن یعنی «تذویب» (ذوب شدن عقاید شیعه در عقاید اهل سنت) گردد به شدت مقابله و برخورد صحیح و استدلالی می نماید.

### هدف از تألیف کتاب

با عنایت به مطالب فوق بر خود لازم دانستیم جهت خنثی نمودن افکار ناسره‌ای که در حرکت منفی بدانها اشاره رفت که می‌تواند بیشترین ضربه را به پیکره تشیع و مبانی اعتقادی آن وارد و منجر به فراموشی معارف ناب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام در این مکتب گردد قدری به طرح مباحث برخواسته از اصل ضروری دین یعنی «تبری» که در سال‌های اخیر کمتر به آن عنایت شده پرداخته و با بهره‌گیری از کلمات معصومین علیهم‌السلام موجب نورانیت بیشتر قلوب خود گردیم و با نشر این معارف، قدمی هر چند کوچک در مسیر احیاء این اصل اصیل و رکن رکین (تبری) برداریم.

شبهه: شاید بعضی اینگونه تصور کنند و بگویند: آیا در عصر و زمان حاضر موضوعی مهم‌تر از «تبری» در جهت تحقیق و بررسی و قلم‌فرسایی وجود ندارد تا پیرامون آن تحقیق گردد؟

پاسخ: در پاسخ این دسته افراد می‌گوییم: هرکس که گمان می‌برد تحقیق و بررسی و کتابت در دو موضوع اساسی و ریشه‌ای «تولی و تبری» از اهمیت چندان بالایی برخوردار نمی‌باشد به یقین هنوز در اولین کلاس تربیتی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام رشد و تعالی کافی ننموده و بر ضرورت اصلاح تمامی مشاغل ما که مترتب بر تقویت بنیه اعتقادی ما که بر گرفته از این اصل و رکن مهم دینی ماست واقف نگردیده است.

شبهه: شاید برخی دیگر اینگونه بگویند: که چه خون‌هایی که امروز به دست دشمنان شیعه در کشورهای چون افغانستان، پاکستان، عراق و غیره به روی زمین ریخته می‌شود که چه بسا پرداختن به این موضوع ممکن است این اقدامات را بر علیه شیعیان مظلوم و بی‌گناه تشدید نماید.

پاسخ: در پاسخ می‌گوییم: قتل و کشتار شیعیان مظلوم و بی‌گناه پدیده‌ای نوظهور نیست که به این روزگاران و یا دهه‌ها و یا صدها اخیر محدود گردد بلکه شمشیر خالد بن

۲۴ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

ولیدها و حجاج‌ها و صلاح‌الدین ایوبی‌ها و حکام ظالم بنی‌امیه و بنی‌عباس دیرزمانی است که باریختن خون شیعیان و سادات و علویان، مانوس بوده است و این قوم امروز از صلب همان گروه ظالم و فاجر دیروزند که هرگز با کتمان و پرهیز ما از بیان و نشر معارف ناب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام که مأمور به تبلیغ و نشر آن هستیم نسبت به ما رثوف و مهربان نگردیده و نخواهند گردید و از دشمنی با ما دست نخواهند کشید و آغاز این مصیبت‌زمانی بوده است که شیعه، دل به ولایت و محبت سیدالوصیین، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه افضل صلوة المصلین) سپرده است و مادامی که شیعه بر این طریقت باشد این داستان نیز ادامه خواهد داشت تا قیام قائم آل محمد (عج) ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾<sup>۱</sup> (ای رسول ما! هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند گردید تا این که تو از آنان تبعیت و پیروی نمایی).

و این هر دو گروه به خوبی می‌دانند که در نزد شیعه واقعی «تبری» جزء لاینفک دین اوست که حذف آن از اعتقادات راستینش امکان‌پذیر نمی‌باشد، و حتی اگر در جایی یک و یا چند نفر شیعه بر اثر گمراهی و یا به خاطر مصالحی مدح بزرگان و شیوخ آنان را کرده باشد آنان به دید نفاق و کذب به او می‌نگرند و یا اگر خیلی مراعات ادب کرده باشند گفته‌اند: این شیعه‌ای است که عمل به «تقیه» نموده است. و مخصوصاً نسبت به گروه متعصب و معاند نه تنها که تملق و مدح آنان هیچ نفعی را در پی نداشته بلکه آنان را در ادامه شیوه و سنت دیرینه خود ثابت قدم‌تر و جهل آنان را مرکب‌تر ساخته و پرهیز از بیان حقایق و اختلافات ریشه‌ای بین ما و آنان حتی اگر تعبیر «تقیه» بر آن صحیح باشد تا زمان حایز خواهد بود که مفسده‌ای عظیم‌تر را در پی نداشته باشد.

#### فتوای مرجعیت در حد و مرز تقیه

و شاهد بر مدعای فوق فتوای فقهای عظام ما از جمله فتوای فقیه عالیقدر مرحوم آیت الله العظمی خویی رحمته‌الله است که می‌فرمایند: «اذا كانت المفسدة المترتبة على فعل التقية أشد و اعظم من المفسدة المترتبة على تركها، او كانت المصلحة في ترك التقية اعظم من المصلحة»<sup>۱</sup>

۱. بقره / ۱۲۰.

۲. صلب و گروهی که در نهایت تعصب و دشمنی قرار دارد و هرگز از کینه و دشمنی دیرینه خود با شیعه دست برنمی‌دارد.



پادداشت ۲۵

المترتبة على فعلها، كما اذا علم بأنه إن عمل بالتقبة ترتب عليه اضمحلال الحق، و انه راس الدين الحنيف، و ظهور الباطل، و ترويح الجبت و الطاغوت، و اذا ترك التقبة ترتب عليه قتله فقط او قتله مع جماعة آخرين، حينئذ لا اشكال في أن الواجب ترك العمل بالتقبة، و توطين النفس بالقتل، لأن المفسدة الناشئة عن التقية اعظم و أشد من مفسدة قتله»<sup>۱</sup> (زمانی که مفسدة انجام تقیه بیشتر از مفسدة ترك تقیه باشد و یا مصلحت ترك تقیه بیشتر از مصلحت انجام تقیه باشد مانند آن جایی که انسان بداند عمل به تقیه موجب از بین رفتن و اضمحلال حق و دین راستین و ظهور باطل و ترویح جبت و طاغوت می‌گردد و اگر تقیه ننماید و در جهت جلوگیری از این مفسد ولو به قتل او یا قتل جماعتی دیگر از مؤمنین منجر شود در تمام این صور هیچ شکی نیست که واجب بر عهده مکلف ترك تقیه و آماده ساختن خود در جهت جان نثاری در راه دین می‌باشد، چرا که مفسدة ناشی از انجام تقیه در این فرض بیش از مفسدة قتل می‌باشد).

و آنچه که قرآن کریم بر آن تصریح ورزیده است ایجاد اخوت و برادری در بین مؤمنین و عدم همراهی و تمایل به سوی مشرکین و مخالفین است «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»<sup>۲</sup> «وَلَيْنَ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَغْدَأَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»<sup>۳</sup> از این رو روشن می‌گردد که «اخوت و برادری با مخالفین شیعه و دشمنان اهل بیت علیهم السلام هرگز جزئی از دین محسوب نگردیده و آنچه وظیفه شیعه راستین و آشنای به مبانی اعتقادی اهل بیت علیهم السلام می‌باشد ضرورت «تبری» و بیزاری از آنان و توصیه قرآن کریم بر ایجاد اخوت و برادری با مؤمنین از شیعه و محبین اهل بیت علیهم السلام است.

به فرمایش فقیه عالیقدر جهان تشیع مرحوم صاحب جواهر رحمته الله توجه فرمایید: «و معلوم ان الله عقد الأخوة بين المؤمنين بقوله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» دون غیرهم، فكيف تتصور الأخوة بين المؤمن و المخالف بعد تواتر الروایات و تظافر الآيات في وجوب معاداتهم و البراءة منهم»<sup>۴</sup> (معلوم است که خداوند با فرمایش خویش عقد اخوت را در بین مؤمنین و نه با مخالفین شیعه لازم دانسته، پس چگونه بعضی با وجود آیات و روایات متعدد در

۱. التفتیح، ج ۴، ص ۳۵۷.

۲. حجرات / ۱۰.

۳. بقره / ۱۲۰.

۴. جواهر الکلام، ج ۶، ص ۶۲.

۲۶ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

ضرورت و وجوب دشمنی و تبری از آنان همچنان اعتقاد به برقراری اخوت و برادری با آنان می‌باشند).

و نیز امام صادق علیه السلام رئیس مذهب جعفری و مکتب تشیع می‌فرماید: «نحن معاشر بنی هاشم نأمر صغارنا و كبارنا بستهما و البرائة منهما»<sup>۱</sup> (ما گروه بنی هاشم (اهل بیت علیهم السلام) کوچک و کهنسال خویش را به سب و تبری از آن دو امر می‌نماییم).

### یادآوری

البته باید مجدداً بر این نکته تأکید و رزیم که چون امت متحل به اسلام و قرآن در مقابل دشمن مشترکی قرار گرفته که طمع به هدم اساس دین بسته است، طبعاً به حکم عقل، لازم است تمام امت - اعم از شیعه و سنی - به صف واحد، در مقام دفاع از موجودیت خود برآیند و متحداً به مبارزه با آن دشمن مشترک پردازند.

ولی این مسلتزم آن نیست که شیعه در مسئله «تولی و تبری» که دو رکن اصیل مذهب او می‌باشد و او دقیقاً مرگ و حیات اسلام و قرآن را بسته به وجود و عدم آن دو اصل مسلم می‌داند، تسامی با فرقه مخالف از خود نشان داده و انعطافی بپذیرد و در مرحله بحث و تحقیق استدلالی یا در مقام ارشاد و تبلیغ در محافل عمومی و رسانه‌های همگانی، یا در روند فعالیت آموزشی در مراکز تعلیم و تربیت اعتقادی کودکان و جوانان، به عذر لزوم احترام به عقیده طرف مخالف و خوف از حصول شکاف در صف اتحاد، از اظهار عقاید حقه خویش استنکاف ورزد و از صراحت در بیان، خودداری نماید و در نتیجه، نسل آینده را در هاله‌ای از ابهام نسبت به عقیده‌اش باقی گذارد.

شدیداً باید مراقب و هوشیار بود که وسوسه‌های اغواگر ابلیس تحت عناوینی فریبنده از قبیل: ایجاد وحدت و اتحاد، به اخوت اسلامی و اخذ مشترکات و چشم‌پوشی از متفرقات و امثال این امور به ظاهر زیبا، ولی فریبنده، خدشه در گوهر ایمان ما وارد نسازد و مخصوصاً پایه اعتقادات نسل جوان ما را متزلزل و احیاناً منهدم نگرداند و مسئله «اتحاد سیاسی» را مبدل به «وحدت اعتقادی» سازد به گونه‌ای که اسلام راستین را در اذهان ساده‌دلان ناآگاه، منشعب به دو شعبه شیعه و سنی ارائه کرده، هر دو گروه را پویندگان راه

حق و صراط مستقیم معرفی نماید و سرانجام مسئله «تولی و تبری» که دو رکن اصیل و اساسی اسلام ناب محمدی ﷺ است، از فضای اعتقادی شیعه، رخت بریندد و نتیجتاً اسلام عزیز از پایه فرو ریزد و حیات ابدی عالم انسانی، به ثمن بخش فتح سیاسی و گسترش دامنه حکومت اسلامی - آن هم در عالم خیال - مبادله گردد.

در پایان لازم است این مطلب را نیز یادآور شویم که مخالفین ما هرگز با فرهنگ گفتگو و محاوره و استدلال منطقی آشنا نیستند و هرگاه که ما از راه دلیل و برهان و احتجاج وارد شدیم آنها در مقابل با عناد و کینه توزی استقبال کردند و با در دست داشتن بهترین و پیشرفته ترین تجهیزات تبلیغی و ضد فرهنگی از قبیل اینترنت و روزنامه و مجلات و رسانه های عمومی دیگر از قبیل رادیو و تلویزیون، ما را از وارد شدن در این مقولات منع نموده اند و حتی برپایی مجالس روضه و عزاداری حضرت سیدالشهداء ابا عبد الله الحسین (ع) را بر نشاید و با کشتار و ترور عزاداران حسینی در ممانعت از تشکیل مجالسی که مرکز ترویج و بیان حقایق شیعه می باشد سعی نموده اند و در این راه از انجام هیچ جنایتی فرو گذار نبوده و نیستند «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» اما غافل از آن که شیعه حقیقی از روز ازل و در عالم ذر آن چنان «قالوا بلی» گفته که توفنده ترین حوادث و فتنه های روزگار هرگز نمی تواند او را از عهد و میثاقی که با خداوند سبحان و اهل بیت طاهرینش بسته دور ساخته و از نور به ظلمت و از عزت به ذلت کشاند.

از اینرو ما نیز بر آنیم که بر حسب وظیفه خود با بضاعت مزجاة خویش به حداقل وظیفه خویش جامه عمل پوشانده و با نشر این مجموعه از معارف اهل بیت (ع) و توصیه محبین و ارادتمندان حضرت زهرا (ع) به ترویج آن در بین اقشار مختلف جامعه، زمینه مناسبی برای احیاء مجدد بخشی از اعتقادات و اصول رو به افول و فراموشی رفته شیعه را فراهم سازیم و در این مسیر از هیچ تلاشی فروگذار نخواهیم کرد و در جهت کسب توفیق بیشتر دست نیاز به درگاه بی نیاز گشوده و توفیق از سوی او را خواستاریم.

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

## فصل اول

## کلیاتی در معارف ناب شیعه

## ۱. آیه ولایت امیرالمؤمنین

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۱</sup>  
 «سرپرست شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز به پای می‌دارند و در حال رکوع به فقیران زکات می‌دهند.»

الف) در کتاب احتجاج از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده در حدیثی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: منافقین حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده و عرض کردند: آیا حکم واجب دیگری هست که هنوز پروردگار آن را بر ما نازل نکرده باشد؟ آیه نازل شد که: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ...» همانا شما را به یک چیز و آن «ولایت» است که شما را به آن سفارش می‌کنم و پس از آن آیه ۵۵ مانده (آیه فوق) نازل شد. و در خصوص شأن نزول آیه فوق در بین فریقین اختلافی نیست که در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و کسی جز آن حضرت در رکوع نماز صدقه و زکات نداده است که این آیه در شأن او نازل شده باشد. ب) و نیز در کافی از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمودند: خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر فرمود تا برای مردم تفسیر کند که منظور از اولوالامر و ولایت ایشان چیست. و وقتی امر خداوند مبتنی بر ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد پیامبر خوف آن داشت که مبادا مردم فرمایشات او را تکذیب کنند. وحی نازل شد که ای پیامبر! ابلاغ کن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را که در غیر این صورت هیچ کدام از احکام ما را ابلاغ نکرده‌ای...<sup>۲</sup>

۱. مانده / ۵۵

۲. اسباب النواصب ص ۱۰

## ۲. پیشگونی از ولادت امیرالمؤمنین (ع)

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: راهبی بود به نام «مشرم بن رعیب» که ۱۹۰ سال عبادت کرده بود، ولی حاجتی از خدا نخواست بود تا اینکه روزی از خداوند خواست یکی از اولیانش را به او بنمایاند. خداوند متعال نیز جناب ابوطالب (ع) را نزد او فرستاد و بعد از آن که راهب دانست این آقا چه کسی است، به آن حضرت بشارت داد که ای ابوطالب، خداوند به تو پسری عنایت می‌فرماید که او ولی خداست و اسم او علی است. هنگامی که او را درک کردی سلام مرا به او برسان و به او بگو که مشرم راهب، به وحدانیت خدا و به ولایت تو یا امیرالمؤمنین (ع) شهادت می‌دهد.<sup>۱</sup>

## ۳. نور خدا، ولایت امیرالمؤمنین (ع) است

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>۲</sup>

«می‌خواهند نور خدا را به وسیله دهانشان خاموش کنند و خدا نورش را تمام می‌کند

اگر چه کافران نپسندند.»

در تفسیر آیه فوق از امام کاظم (ع) روایت شده که حضرت فرمودند: می‌خواهند نور خدا یعنی «ولایت امیرالمؤمنین (ع)» را خاموش کنند ولی خداوند نمی‌گذارد و خداوند ولایت امیرالمؤمنین (ع) را کامل می‌کند.<sup>۳</sup>

## ۴. حضرت ابراهیم (ع) از شیعیان امیرالمؤمنین (ع)

«وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»<sup>۴</sup> «و هر آینه ابراهیم (ع) از شیعیان اوست.»

حضرت ابراهیم (ع) از پیامبران اولوالعزم است و افتخار دارد به شیعه بودن، و می‌فرماید: «اللهم اجعلني من شيعة اميرالمؤمنين (ع)» خدایا مرا از شیعیان علی (ع) قرار بده.<sup>۵</sup>

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۹۲؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۷۸

۲. توبه / ۳۲

۳. انساب النواصب، ص ۱۱، به نقل از: کافی، ج ۱

۴. صفات / ۸۳

۵. انساب النواصب، ص ۲۲، به نقل از: بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۵۲

۳۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

### ۵- بهترین دلیل‌ها برای امیرالمؤمنین علیه السلام

(الف) ابن مردویه به سند متصل از بُریده روایت کرده: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما امر کرد که بر علی بن ابی طالب علیه السلام به امارت بر مؤمنین سلام کنیم. یعنی: به او بگوییم: السلام عليك يا امیرالمؤمنین.<sup>۱</sup>

(ب) و نیز همو از ابن عباس حدیثی نقل کرده که: جبرئیل به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: «تو امیر مؤمنانی و قائد غزّ محجّلاتی! یعنی «سرکرده جمیع امت محمدی هستی.»<sup>۲</sup>

(ج) و نیز همو از آنس روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای انس! اول کسی که اکنون داخل می‌شود امیر مؤمنان و سید مسلمانان و خاتم وصیین، و امام غزّ محجّلین است» پس منتظر بودیم که چه کسی وارد خواهد شد که ناگاه در به صدا درآمد و آن گاه «علی علیه السلام داخل شد.»<sup>۳</sup>

(د) عثمان بن احمد بن سفاک از علمای اهل سنت به سند متصل از «حضرت علی علیه السلام» روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «روزی عمر بن خطاب به من گفت: تو به حق، امیر مؤمنانی! گفتم: نزد تو یا نزد خدا؟ گفت: هم نزد من و هم نزد خدا.»<sup>۴</sup>

(ه) عبّاد بن یعقوب رواجی از علمای اهل سنت که در کتابهای خودشان او را توثیق کرده و درباره او گفته‌اند: «او راستگوست در روایت و متهّم است در دین.»<sup>۵</sup> در کتاب معرفت، حدیثی طولانی نقل کرده است که حاصلش این است که: زمانی که مردم با ابوبکر بیعت کرده بودند بریده بن حصیب به خانه عمران بن حصین آمد و به او گفت: ای عمران! مردم فراموش کرده‌اند آنچه را که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند و آن در بوستانی اتفاق افتاد که متعلق به جمعی از انصار بود که هر کس داخل می‌شد و بر آن حضرت سلام می‌کرد حضرت پس از جواب سلام به او می‌فرمود: «سَلِّمْ عَلٰی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» و هیچ کس در آن روز سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را رد نکرد مگر عمر بن خطاب که گفت: این سلام از

۱. راهبرد اهل سنت به مسئله امامت؛ به نقل از: تاریخ ابن عساکر؛ ج ۲، ص ۲۶۰ - مختصر تاریخ دمشق؛ ج ۷، ص ۲۷۶ - کشف الغمّه؛ ج ۱، ص ۳۲۲ - البیّن؛ سید بن طاووس، ص ۱۳۲ - شرح المقاصد نغزانی؛ ج ۵، ص ۲۷۶.

۲. همان، به نقل از: مناقب ابن شهر آشوب؛ ج ۳، ص ۵۴.

۳. همان.

۴. همان، به نقل از: البیّن؛ سید بن طاووس؛ ص ۱۵۳ - بحار الانوار؛ ج ۳۷، ص ۲۹۹، ح ۱۸.

۵. جامع الاصول؛ ج ۱، ص ۹۹ - تهذیب الکمال؛ ج ۱۴، ص ۱۷۷.

فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه □ ۳۱

جانب خداست یا از جانب پیامبر خدا؟ حضرت فرمود: از جانب خدا و رسول خدا. عمران گفت: آری این واقعه را به یاد دارم. بریده گفت: پس بیا برویم و از ابوبکر سنوال کنیم آیا بعد از آن فرمان دیگری صادر شده و یا وصیتی به ابوبکر شده؟ پس به نزد ابوبکر آمدند و این مقدمه را برای او بازگو کردند و او هم به آن اقرار کرد. بریده گفت: پس بنابراین هیچ مسلمانی نمی تواند تسلطی بر امیرالمؤمنینی داشته باشد آیا پیامبر ﷺ به تو وصیتی و یا امر دیگری کرده است؟

ابوبکر قسم خورد که: خلافتش به وصیتی یا فرمانی از رسول اکرم ﷺ مستند نیست بلکه رأی و نظر مسلمانان بر خلافت من قرار گرفت و من هم تابع ایشان شدم. بریده گفت: ولی تو و مسلمانان نمی توانید با پیامبر ﷺ مخالفت کنید.

ابوبکر گفت: می فرستم تا عمر بیاید و جواب شما را بدهد. بعد از آن که عمر آمد و عمران آن چه گذشته بود را نقل کرد، عمر گفت: من هم این مطلب و قضیه را شنیدم و بر آن شاهد بودم لکن جوابی دارم و آن این که: «نبوت و خلافت در یک خانواده جمع نمی شوند.» بریده عمر را با این آیه قرآن محکوم کرد به شکلی که عمر هیچ حرفی برای پاسخ نداشت و آن این که خدای تعالی به نص صریح قرآن، نبوت و خلافت را به آل ابراهیم عطا فرموده است. «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»<sup>۱</sup>. یعنی: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و حکومت عظیمی بخشیدیم.»<sup>۲</sup>

## ۶. حیرت و شگفتی رئیس فرقه شافعی

الف) محمد بن ادریس شافعی که امام و پیشوای مذهب شافعی است در اشعاری چنین می گوید:

|                            |                                  |
|----------------------------|----------------------------------|
| لو أن المر تفضی أبدی محلّه | لصار الناس طراً مسجداً له        |
| كفى فى فضل مولانا على      | وقسوع الشك فيه أنه الله          |
| و مات الشافعى و ليس يدرى   | على رؤه أم رؤه الله <sup>۳</sup> |

۱. نساء / ۵۴

۲. راهبرد اهل سنت به مسئله امامت؛ ص ۱۹۱، به نقل از: الیقین مسید بن طاووس؛ ص ۲۷۲ - بحار الانوار؛ ج ۳۷، ص ۳۰۸، ح ۳۹، مناقب ابن شهر آشوب؛ ج ۳، ص ۵۳

۳. خصائص الشیعة؛ ص ۳۷، به نقل از: ویحالة الادب؛ ج ۳، ص ۱۶۳.

۳۲ • دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

یعنی: «اگر شأن و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام آن گونه هست که آشکار می‌شود؛ هرآینه تمام مردم یک باره در برابرش به سجده می‌افتادند. در فضیلت و مقام مولای ما علی علیه السلام کافی است که در خدائی او شک کردند... شافعی مُرد و از دنیا رفت در حالی که نفهمید آیا علی علیه السلام پروردگار اوست؟ یا خداوند، پروردگار اوست؟»<sup>۱</sup>

(ب) و نیز در جای دیگر می‌گوید:

أنا عبدٌ لِقَتِي أَنْزَلَ فِيهِ هَلْ أُنِي      إلی مَسِي أكَتْمُهُ إلی مَسِي؟<sup>۲</sup>

یعنی: من بنده و غلام آن جوان مردی هستم که در شأن و منزلت او سوره «هل أني» نازل شده؛ تاکی این حقیقت را کتمان کنم تاکی؟

(ج) و در جای دیگر چنین می‌گوید:

يا اهل بيت رسول الله حَبِيبِكُمْ      فَرَضَ مِنْ الله أَنْزَلَ  
كفَاكُم مِّنْ عَظِيمِ القَدْرِ أَنْكُم      مَن لا يَصَلِّي عَلَيْكُم لا صَلَوةَ لَهُ<sup>۳</sup>

یعنی: ای خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله محبت شما از جانب خدا طبق آیاتی که در قرآن نازل گشته بر همگان واجب است؛ و در عظمت و قدر و منزلت شما همین بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد نماز او صحیح و کامل نیست. (چون در تشهد نماز صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله واجب است).

## ۷. زمان خلقت پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن مغازلی شافعی در «مناقب» و ابن شیرویه در «فردوس» به سند متصل از حضرت سلمان رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: «شنیدم از حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: من و علی علیه السلام پیش از خلقت آدم به چهار هزار سال نوری بودیم در نزد خدا که تسبیح و تقدیس خدا می‌کردیم و همیشه با هم بودیم تا آن که در صُلب عبدالمطلب از یکدیگر جدا شدیم، پس نبوت در من و خلافت در علی علیه السلام قرار گرفت.»<sup>۴</sup>

۱. خصائص الشیعة؛ ص ۳۷، به نقل از ریحانة الادب؛ ج ۳، ص ۱۶۳.

۲. خصائص الشیعة؛ ص ۳۷، به نقل از ریحانة الادب؛ ج ۳، ص ۱۶۳.

۳. همان؛ به نقل از وقایع الایام حاج شیخ عباس قمی ص ۶۳.

۴. همان؛ به نقل از مناقب ابن مغازلی؛ ص ۸۷، ج ۱۳۰ - فردوس الأخبار؛ ج ۳، ص ۳۳۲، ح ۲۸۸۲ - کفایة الطالب؛ ص ۳۱۵ - تذکرة الخواص؛ ص ۲۶ - تاریخ ابن عساکر؛ ج ۱، ص ۱۳۷.



فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه [۱] ۳۳

و نیز همو به سند متصل از ابوذر روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: هر که بعد از من با علی ﷺ در خلافت منازعه کند کافر است.<sup>۱</sup>

#### ۸. لقب «امیرالمؤمنین» اختصاص به «امیرالمؤمنین علی ﷺ» دارد

الف) شخصی در محضر امام صادق ﷺ حضرت را به این لقب (امیرالمؤمنین) خطاب کرد، حضرت ناراحت شدند و فرمودند: این لقب مخصوص جدم امیرالمؤمنین ﷺ است و غیر از آن حضرت کسی راضی به این لقب نمی شود مگر آن که یا اهل لواط بوده و یا در آینده مبتلا به لواط خواهد شد؛ و سپس به این قول خداوند متعال استناد فرمودند: «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَانَا وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا».<sup>۲</sup> (آنچه را که غیر از خدا می خوانند، فقط بتهایی است بی روح، و یا شیطان سرکش و ویرانگر). راوی می گوید سؤال کردم: پس زمانی که قائم شما ظهور بفرماید او را به چه اسمی صدا می زنند؟ فرمودند: به او خطاب «السلام عليك يا بقیة الله، السلام عليك يا بن رسول الله» می کنند.<sup>۳</sup> (اشاره به این که حتی بعد از ظهور امام زمان (عج) آن حضرت را با لقب «امیرالمؤمنین» خطاب نخواهند نمود).

ب) و از جمله مطالبی که دانستن آن برای هر طالب حقیقتی لازم است این که: زمانی که خلافت رسول گرامی اسلام ﷺ توسط ابوبکر غصب گردید، حتی او جرئت نکرد خود را به لقب «امیرالمؤمنین» بخواند، چون به خوبی می دانست که این لقب مخصوص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ است. لذا او می گفت که او را به لقب «خلیفه رسول الله» صدا کنند. اما چون عمر خلافت را غصب نمود برای اولین بار او بود که خود را به لقب «امیرالمؤمنین» خواند و بعد از او عثمان و دیگر خلفای غاصب بنی امیه و بنی عباس نیز از او پیروی نمودند.<sup>۴</sup>

۱. همان، به نقل از مناقب ابن مغزلی؛ ص ۴۵، ح ۶۸ - ینابیع المودة؛ ص ۹۷ - کنز العمال؛ ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۱۰۲۶ - مناقب ابن شهر آشوب؛ ح ۳، ص ۲۱۶.

۲. نساء، ۱۱۷.

۳. انساب النواصب؛ ص ۲۲، به نقل از بحار الانوار؛ ج ۳۷، ص ۳۳۱.

۴. همان.

۳۴ \* دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

۹. خداوند در شب معراج لقب «امیرالمؤمنین» را به علی بن ابیطالب بخشید در کتاب «توحید» از حضرت رسول اکرم ﷺ روایت شده: «در شب معراج، حضرت باری تعالی عز اسمه به من خطاب فرمود سلام مرا به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب برسان و بدان که من نام نبردم به این نام هیچ کسی را قبل از او و نام نخواهم برد کسی را بعد از او.»<sup>۱</sup>

۱۰. اگر مردم می دانستند...؟!

در کتاب «فردوس الأخبار» از حذیفه بن یمان صحابی رسول خدا ﷺ نقل شده که: رسول خدا ﷺ فرمودند که اگر مردم می دانستند که چه وقت خدای تبارک و تعالی «علی ﷺ» را به لقب «امیرالمؤمنین» خوانده هرگز منکر او نمی شدند. سؤال کردم از چه وقت؟ فرمودند: خداوند او را «امیرالمؤمنین» خواند و حال آن که هنوز آدم در میان روح و جسد بود (یعنی هنوز روح در جسم او داخل نشده بود) و نیز وقتی که خداوند به همه ذرات و موجودات در عالم دیگر خطاب کرد: «الستُّ بربکم؟ اقالوا: بلی» «آیا من پروردگار شما نیستم؛ گفتند آری تو پروردگار مایی. لذا از سوی خداوند خطاب شد: من پروردگار شمایم و محمد ﷺ نبی شما و علی ﷺ ولی شماست.»<sup>۲</sup>

۱۱. رازی نهفته در کلام امیرالمؤمنین ﷺ

در کتاب «ایقاع» که از تألیفات جناب محمد بن جریر رستم طبری امامی است آمده که روزی یحیی برمکی (از منسوبین به دربار بنی عباس) از هشام بن حکم که از صحابی خاص امام جعفر صادق ﷺ و امام موسی کاظم ﷺ است پرسید: مشهور است که علی بن ابی طالب ﷺ خطاب به عمر از لقب «امیرالمؤمنین» استفاده نموده است آیا این سخن درست است؟ وی گفت: آری. یحیی برمکی پرسید: آیا او در به کار بردن این لقب صادق بود یا کاذب؟ هشام گفت: صادق بود. یحیی برمکی گفت: پس چرا شما (شیعیان) انکار استحقاق امامت عمر را می کنید؟

۱. انساب النواصب، ص ۱۳۷.

۲. همان.

فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه ۳۵

هشام گفت: اولاً خداوند نیز در قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم «بُتُّ»ها را به لقب «إله» توصیف نموده است در آنجا که می فرماید: «فَرَأَى إِلَى آلِهَتِهِمْ»<sup>۱</sup> یعنی: «حضرت ابراهیم به آله‌های آنان نگاه مخفیانه کرد.» و حال آنکه بت‌ها إله و معبود نیستند. و به همین قیاس هم می تواند حضرت علی علیه السلام عمر را به این لقب خوانده باشد در حالی که این گونه نباشد. و ثانیاً: می تواند این عمل امیرالمؤمنین علیه السلام از روی تقیه بوده باشد. و ثالثاً: می تواند استعمال این لقب از سوی حضرت علیه السلام خطاب به عمر به حسب معنای لغوی باشد و منظور از لقب امیرالمؤمنین یعنی: «ای امرکننده بر مؤمنان باشد.» نظر مؤلف کتاب: گرچه توجیهاات و مطالب جناب هشام بن حکم حاوی ابعاد ارزشمندی است اما با این وجود چون تنها کلام امام معصوم علیه السلام است که برای ما حجت شرعی می باشد صدور چنین تعبیری از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به عمر بن خطاب قطعی و مسلم نمی باشد چرا که رعایت تقیه از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام ملازم با استفاده و به کار بردن این تعبیر از سوی حضرت نمی باشد و مطلب فوق با روایاتی که در اختصاص این لقب به امیرالمؤمنین علیه السلام از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده معارض می باشد. لذا به نظر می رسد با توجه به جو رعب و خفقان زمان بنی عباس کلام جناب هشام بن حکم بیشتر با «تقیه» سازگار و موافق می باشد.

## ۱۲. او امیرالمؤمنین نیست

در کتاب «احسن الکبار» و «لوامع الانوار» و «حدیقه الشیعه» آمده: زمانی عمر به همراه عباس به سفر شام رفته بود. اهل شام عمر را «امیرالمؤمنین» خواندند. عباس گفت: او امیرالمؤمنین نیست. او را به این نام صدا نکنید چرا که اگر بنا باشد او امیرالمؤمنین باشد من به این لقب سزاوارترم. عمر از این گفته عباس سخت رنجید و گفت: می خواهی تو را با خیر سازم که این لقب سزاوار کیست؟ عباس گفت: آری. عمر گفت: امیرالمؤمنین همان کسی است که اکنون در مدینه است و او را در مدینه نشانندیم و خود به شام سفر کردیم و او علی بن ابی طالب است.

عباس گفت: اگر تو او را سزاوارترین برای این لقب دانستی پس چرا تو و ابوبکر خود

۳۶ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

را بر او مقدم کردید و حق او را غصب کردید؟ عمر گفت: ما او را افضل می‌شناسیم و به آن اقرار داریم اما عقلت این که او را بر خود مقدم نکردیم به این علت بود که قریش به واسطه شرکت علی علیه السلام در غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله و کشتن کفار قریش کینه او را داشتند و ما ترسیدیم که عرب گرد او جمع نگردند.

عباس گفت: چه عذر ناموجهی؟ اگر این باشد که تو می‌گویی، قریش صد برابر بیشتر نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله در دل کینه داشت. پس باید مردم به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله گردن نمی‌نهادند و ابوجهل و ابوسفیان را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدم می‌داشتند. چون خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که علی علیه السلام را امر به قتال کفار نمودند.<sup>۱</sup>

### ۱۳. شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام در این دنیا نیز در بهشت است

در محضر امام صادق علیه السلام شخصی عرض نمود: خدایا بهشت خود را نصیب ما بفرما! حضرت علیه السلام فرمودند: شما شیعیان در همین دنیا هم در بهشت هستید؛ از خداوند بخواهید که از بهشت خارجتان نسازد. عرض شد: فدایتان شوم چگونه در بهشت هستیم در حالی که در دنیا هستیم؟! حضرت فرمودند: آیا شما اقرار به امامت ما ندارید؟ عرض شد چرا. فرمودند: همین (لذت ایمان شما) بهشت شماست و آن کسی که اقرار به امامت ما داشته باشد در بهشت است، از خداوند بخواهید که ولایت ما را از شما نگیرد.<sup>۲</sup>

### ۱۴. مرگ با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

ابویصیر گویند: امام صادق علیه السلام به من فرمود: یا ابامحمد! کسی که با ولایت ما بمیرد شهید است. گفتم: فدایت شوم گرچه در رختخواب از دنیا رود؟ فرمود: گرچه در رختخواب از دنیا رود به درستی او زنده است و خداوند به او روزی می‌بخشد.<sup>۳</sup>

### ۱۵. خوشا به حال شیعیان

(الف) عمرو بن ابی المقدام از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمودند: آگاه

۱. انساب النواصب؛ ص ۱۴۰.

۲. انساب النواصب؛ ص ۲۴ به نقل از: بحار؛ ج ۲، ص ۷۴.

۳. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۱۳۸.

فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه □ ۳۷

باشید! که هر چیزی را گوهری است و گوهر فرزندان آدم علیهم السلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و پس از آن حضرت، ما (ائمہ طاهرین) و شیعیانمان هستیم. خوشا بر شیعیان ما که چه نزدیکند به عرش خدای عزوجل و چه نیکو است رفتار خدای عزوجل نسبت به آنان در روز قیامت. به خدا سوگند! اگر بر مردم بزرگ و گران نمی آمد و شیعیان را خودبینی فرا نمی گرفت فرشتگان رو در رو به آنها سلام می کردند. به خدا سوگند! هیچ بنده ای از شیعیان ما نیست که قرآن را ایستاده در حال نماز بخواند جز آن که در برابر هر حرفی از آن صد حسنه به او دهند، و اگر نشسته بخواند به هر حرفی پنجاه حسنه به او دهند، و شخص خموش از شیعیان ما ثواب قرآن خوان مخالفین را دارد، شما به خدا قسم در بسترهای خود خفته اید و مزد مجاهدان را دارید و در نماز هستید و ثواب صف بستگان در راه خدا را دارید، شما باید به خدا سوگند آن کسانی که خدای عزوجل درباره شان فرموده: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ»<sup>۱</sup> یعنی: «کینه ای که در سینه شان بوده کنده ایم و برادرانه بر تختها رو به روی هم هستند».

به راستی که شیعیان ما چهار چشم دارند، دو چشم در سر، دو چشم در دل (و قلب) آگاه باشید که همه اینطورند ولی خدای عزوجل چشمهای (قلب) شما را بینا کرده و چشمهای آنان را (مخالفین ما) را کور کرده است.<sup>۲</sup>

## ۱۶. عبادت بی ولایت

(الف) قال الباقر علیه السلام: «إِنَّ عَدُوَّ عَلِيٍّ علیه السلام لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّىٰ يَجْرَعَ جُرْعَةً مِنَ الْحَمِيمِ وَ قَالَ: سَوَاءٌ عَلِيٌّ مَنِ خَالَفَ هَذَا الْأَمْرَ صَلَّىٰ أَوْ رَنَىٰ»<sup>۳</sup>

امام باقر علیه السلام فرمودند: «دشمن علی علیه السلام از دنیا نمی رود تا این که جرعه ای از حمیم (آب داغ و سوزان جهنم) بنوشد و فرمودند: (نزد خدای متعال برای) مخالف ولایت ما خاندان فرقی نمی کند (که) نماز بخواند یا زنا کند».

(ب) حَتَّانَ از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود: فایده ندارد برای ناصبی

۱. فجر / ۴۷.

۲. گلگشت نور: چهارصد حدیث از روضه کافی ثقة الاسلام کلینی، ص ۳۶۸، ح ۱۷۹.

۳. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص ۲۷۱ - بحار الأنوار؛ ج ۲۷، ص ۲۳۵، ح ۵۰.

۳۸. دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

(دشمن امیرالمؤمنین و اولاد معصومینش علیهم السلام) چه نماز بخواند یا زنا کند.<sup>۱</sup> و این آیه هم درباره آنها نازل گشته که می فرماید: ﴿عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً﴾<sup>۲</sup> یعنی: «کار کرده و ناصبی است، داخل آتشی سوزان شوند».<sup>۳</sup>

ح) مُرَازِم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ... سوگند به آن کس که مرا به پیامبری مبعوث نمود، اگر شخصی با عمل هفتاد پیامبر خدا را دیدار کند و ولایت اولوالامر از ما اهل بیت علیهم السلام را نداشته باشد خداوند هیچ توبه و فدیة و عمل صالحی را از وی نخواهد پذیرفت.<sup>۴</sup>

#### ۱۷. ولایت امیرالمؤمنین بر همه مخلوقات عرضه شد

ابوبصیر رضی الله عنه از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «۷۲/احزاب» ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ...﴾ روایت می کند که حضرت فرمودند: «الامانة الولاية» منظور از امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه شد «ولایت» بود.<sup>۵</sup>

#### ۱۸. سعادت جن و انس و انبیاء در ولایت اهل بیت علیهم السلام

مفضل گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ... هر که را از جن و انس که خداوند بخواهد دل پاک به او دهد او را آشنا به ولایت ما (اهل بیت) می نماید و هر که را بخواهد کور دل نماید معرفت ما را از او سلب می نماید.

سپس فرمود ای مفضل: به خدا قسم! آدم علیه السلام شایسته خلقت از سوی خدا و دمیدن روح خود در او، و موسی علیه السلام شایسته سخن با خدا نشد و عیسی بن مریم علیه السلام را آیت برای جهانیان قرار نداد مگر به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام. و سپس فرمود: بالاتر و خلاصه بگویم: احدی اهلیت و شایستگی نظر و توجه از سوی خدا بر او ایجاد نشد (إلا بالعبودية لنا) مگر به واسطه بندگی و عبودیت برای ما (اهل بیت).<sup>۶</sup>

۱. چون طبق روایات شیعه نمازی که بر از بدعت باشد مستوجب عذابی است بدتر از عذاب زناکار و خداوند توبه بدعت گذاران را قبول نمی کند.

۲. غاشیه / ۳ و ۴

۳. گلگشت نور: چهارصد حدیث از روضه کافی ثقة الاسلام کلینی، ص ۲۲۵.

۴. امالی شیخ مفید، ص ۳۵۴، ح ۴.

۵. تفسیر برهان: ج ۳، ص ۳۲۱، ح ۴.

۶. بحار الانوار: ج ۲۶، ص ۲۹۴ به نقل از: اختصاص شیخ مفید.

فصل اول: کلماتی در معارف ناب شیعه □ ۳۹

### ۱۹. از قبول ولایت میوه‌های درختان شیرین شدند

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به قنبر فرمودند: ای قنبر! همانا خداوند تبارک و تعالی ولایت ما را بر اهل آسمان و زمین از جن و انس و حتی بر میوه‌های درختی عرضه داشت، پس هر چه از میوه‌ها ولایت ما را پذیرفت طیب و طاهر و شیرین شد و هر چه نپذیرفت پلید و پست و متعفن گردید.<sup>۱</sup>

### ۲۰. متابعت حیوانات و چهارپایان از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

سید مرتضی در کتاب خصائص الائمه آورده است که در عهد خلافت عمر، مردی که دارای چند شتر بود و از راه کرایه دادن آنها معاش خود را می‌گذرانید، ناگاه شتران او یابی شدند و سر به بیابان گذاردند. مردم او را راهنمایی کردند که به مدینه رود و از کسی که جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله شده استعانت بطلبید.

چون به مدینه آمد او را نزد عمر بردند او هم برای یافتن شترها نوشته‌ای این‌گونه نوشت: «مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ بْنِ خَطَّابٍ إِلَى مَرْدَةِ الْجَنِّ وَالشَّيَاطِينِ أَنْ تَذَلُّوا هَذِهِ الْمَوَاشِيَ لَهُ» یعنی «این نوشته‌ای است از من که امیر مؤمنانم به شیاطین و اجنه نافرمان که چون فرمان من رسید باید مطیع این مرد گردید.»

ابن عباس گوید: من که در آن مجلس حاضر بودم از این نوشته غمناک شدم لذا خدمت حضرت امیر علیه السلام آمده و حکایت را بازگو نمودم. حضرت فرمودند: «به حق کسی که دانه را می‌رویاند و آدمی را می‌آفریند این مرد به زودی ستم دیده و آزار کشیده برخوردار خواهد گشت.»

مدتی نگذشت که دیدم آن مرد زخم بر سر و روی برگشت. از او پرسیدم چه شده؟ گفت: به آن صحرا رفتم و نوشته را برای شتران خواندم، از میان آنها چند شتر جدا شده و به من حمله کردند. تا این که جمعی از خویشان مرا نجات دادند.

ابن عباس گوید او را به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بردم. حضرت با تبسمی فرمودند: ابن عباس! نگفتم به زودی برمی‌گردد؟ سپس حضرت او را دلداری داد و فرمود: به همان موضع برگرد و رو به شترانت کرده و با صدای بلند بگو مرا علی علیه السلام فرستاده و این دعا را

۱. انساب النواصب؛ ص ۲۷ به نقل از: اختصاص؛ ص ۲۴۹

۴۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

بخوان: «اللهم انى اتوجه اليك بنبيك نبي الرحمة و اهل بيته الذين اخترتهم على العالمين. اللهم ذلّل لي صعوبتها و اكفني شرّها فانك الكافي المعافي الغالب القاهر.»  
آن مرد رفت و سال دیگر به همراه چند شتر خدمت حضرت بازگشت و مبلغی را نزد حضرت آورد و عرض کرد: به خدا سوگند وقتی سراغ شتران خود رفتم و آن دعا را خواندم دیدم شترانم یک یک به سوی من می‌دویدند و خوار و زبون من می‌شدند.  
آن مبلغ و چند شتر را خدمت حضرت هدیه کرد و همه ساله به سفر حج می‌آمد و مال بسیاری از آن شتران به هم رسانید.<sup>۱</sup>

### ۲۱. قبول ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام چون سجده ملانک بر آدم بود

عن الرضا علیه السلام قال: «... و مثل المؤمنین فی قبولهم ولاء امیر المؤمنین فی یوم غدیر خم کمثل الملائکة فی سجودهم لآدم و مثل من ابی ولایة امیر المؤمنین فی یوم الغدیر مثل ابلیس...»  
امام رضا علیه السلام فرمودند: مثل مؤمنینی که در روز غدیر خم ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول نمودند همانند سجده فرشتگان برای آدم بود و مثل کسانی که از پذیرفتن ولایت امیرالمؤمنین در روز غدیر سر باز زدند همانند مثل ابلیس است (که تکبر و خودخواهی ورزید و اطاعت نکرد).<sup>۲</sup>

### ۲۲. شیعیان ما از حواریون حضرت عیسی علیه السلام به ما نزدیک‌ترند

امام صادق علیه السلام فرمودند: به درستی که حواریون عیسی بن مریم علیه السلام شیعیان او بودند، و شیعیان ما هم حواریون ما هستند. ولی حواریون عیسی علیه السلام مطیع‌تر از شیعیان ما نبودند، چرا که وقتی عیسی علیه السلام به حواریون خود فرمود: کیانند یاوران من در راه خدا؟ حواریون گفتند: ما هستیم یاوران خدا ولی به خدا قسم او را در برابر یهود یاری نکردند و برای او نجنگیدند و شمشیر نزدند. ولی شیعیان ما به خدا قسم از روزی که پیامبر از دنیا رفته دائماً ما را یاری کرده‌اند و به خاطر ما جنگ می‌کنند و سختی می‌کشند و سوزانده می‌شوند و آواره می‌گردند. خداوند به آنها جزای خیر عنایت فرماید.<sup>۳</sup>

۱. انساب النواصب؛ ص ۲۲۴.

۲. انساب النواصب؛ ص ۱۸، به نقل از: اقبال الأعمال.

۳. انساب النواصب؛ ص ۲۸، به نقل از: روضة کافی.



فصل اول: کلیتاتی در معارف ناب شیعه [۴۱]

### ۲۳. ما زیارت شیعیان را دوست می‌داریم

امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا قسم من دوست می‌دارم بوی شما شیعیان و روح شما و دیدن و زیارت نمودن شما را، و من بر دین خدا و ملائکه خدا هستم. پس شما شیعیان کمک کنید ما را به وسیلهٔ ورع و پاکدامنی، و من در مدینه مثل یک لاخ مو این طرف و آن طرف نگاه می‌کنم تا یکی از شماها را ببینم و دلم آرام بگیرد.<sup>۱</sup>

### ۲۴. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در عالم ذر، قالوا بلی گفته‌اند

جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: اگر مردم می‌دانستند از چه زمانی علی بن ابیطالب علیه السلام را امیرالمؤمنین خواندند هرگز ولایتش را انکار نمی‌کردند. عرض کردم: از چه زمانی؟ فرمودند: از روزی که خداوند متعال در عالم ذر از بنی آدم اقرار گرفت که «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟»<sup>۲</sup>

### ۲۵. اجر و ثواب شیعیان در تحمل سختی‌ها

محمد بن ابی عماره کوفی گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «هر کس در راه ما به خاطر خونی که از ما ریخته شده، یا حقی که از ما به تاراج رفته، یا پردهٔ آبرو و حیثیتی که از ما (اهل بیت علیهم السلام) یا یکی از شیعیان ما دریده گشته قطرهٔ اشکی بریزد، بدین سبب خداوند متعال او را یک حُقب (که هشتاد سال است) در بهشت جای دهد.»<sup>۳</sup>

### ۲۶. آیا هر کسی می‌تواند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بپذیرد و شیعه شود؟

با توجه به روایت فوق باید گفت: کسی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام رزق و روزی او گردیده شده باشد بالأخره به ولایت اهل بیت علیهم السلام راه یافته و مستبصر و شیعه می‌گردد و با اندک توجهی به راه مستقیم هدایت می‌شود و در غیر این صورت هرگونه تلاش و کوشش و استدلالی برای او بی نتیجه خواهد ماند. در تأیید این مطلب به روایت زیر توجه نمایید. فضیل بن یسار گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا لازم است مردم را به شیعه شدن

۱. انساب النواصب؛ ص ۲۸، به نقل از: بحار الانوار؛ ج ۶۸، ص ۲۸.

۲. انساب النواصب؛ ص ۲۲، به نقل از: بحار الانوار؛ ج ۳۷، ص ۳۰۶.

۳. امالی شیخ مفید؛ ص ۱۹۳، ح ۵.

۲۲. دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

«دعوت کنیم؟ حضرت فرمودند: نه ای فضیل! اگر خداوند خیر بنده‌ای را خواسته باشد به فرشته‌ای دستور می‌دهد تا گردن او را بگیرد و او را به هر شکلی شده (طائِعاً أَوْ كَارِهاً) به تشیع رهنمون سازد.<sup>۱</sup>

۲۷. سیر کردن دشمن اهل بیت علیهم‌السلام!

مُعَلَّى بن خُنَيس گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: «هر کس شکم یکی از دشمنان ما را سیر کند گویی که یکی از شیعیان ما را کشته باشد.»<sup>۲</sup>

۲۸. حکم ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم‌السلام

ابن فرقد گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم درباره کشتن ناصبی چه می‌فرمائید؟ حضرت فرمود: «خونش حلال است. و من از تو (و بی احتیاطی که ممکن است خود را به خطر اندازی) ترسانم اگر بتوانی دیواری را به رویش خراب کنی یا غرقش نمائی، تا کسی شهادت بر علیه تو ندهد این کار را بکن. عرض کردم: درباره مال او چه می‌فرمائی؟ فرمود: هر چه می‌توانی گم و گورش کن.»<sup>۳</sup>

۲۹. دشمن امیرالمؤمنین علیه‌السلام حلال زاده نیست

(الف) از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است که حضرت فرمودند: «دوست نمی‌دارد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را مگر کسی که حلال زاده باشد.»<sup>۴</sup>

(ب) شبیه به روایت فوق در مسند احمد حنبل و صحیح ابن داود و صحیح بخاری ذکر گردیده که رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «یا علی! لا یُحِبُّکَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لا یُبْغِضُکَ إِلَّا مُنَافِقٌ.» یعنی: «ای علی! دوست نمی‌دارد تو را مگر کسی که مؤمن باشد و دشمن نمی‌دارد تو را مگر کسی که منافق باشد.»<sup>۵</sup>

۱. اصول کافی؛ باب ۵۸

۲. معانی الاخبار؛ باب ۲۰۸

۳. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۲۳۱

۴. انساب النواصب؛ ص ۸۳

۵. انساب النواصب؛ ص ۹۷

هر که زبانش دگر و دل دگر

تیغ ببايد زدنش بر جگر

### ۳۰. در قیامت شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را با نام پدرانشان صدا می‌زنند

شیخ مفید در کتاب ارشاد روایت کرده از جابر بن عبدالله انصاری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا امیرالمؤمنین! به تحقیق من و تو از یک طینت و خاک خلقت شده‌ایم و شیعیان ما از زیاده آن خلق شده‌اند، و چون روز قیامت شود همه مردمان را به نام مادرشان بخوانند مگر شیعیان ما را که به نام پدرانشان خوانند زیرا که اصل ایشان پاک است و در میان شیعه ما فرزند زنازاده واقع نمی‌شود.»<sup>۱</sup>

### ۳۱. دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام کیست؟

و نیز امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «کسی که متولد از خشی و دیوث و حیض و زنا باشد نمی‌تواند ما را دوست داشته باشد.»<sup>۲</sup>

حکایت:

حکایتی در کتاب فصول الحق که از کتب اهل سنت است آمده: پدر ابو یوسف حدیثی شنید مبنی بر این که: کسی که فرزند متولد از زنا و یا متولد از حیض باشد نمی‌تواند دوستدار و علاقمند به اهل بیت علیهم السلام باشد. گفت: این راست است و در آن شک و شبهه‌ای نیست. زیرا پسر دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد اوست. و قصه او از این قرار است که من شبی در خانه‌ای مهمان بودم و کنیز صاحب خانه را گرفتم و با آن که حائض بود با او نزدیکی کردم و این پسر، هم از زنا و هم از حیض تولد یافته.»<sup>۳</sup>

### ۳۲. ادعای دروغ

در کتاب خرائج که از کتب اهل سنت است ذکر شده است که: «شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: من از دوستان شما هستم. آن حضرت فرمودند: دروغ می‌گویی. چرا که متولد از خشی و دیوث و ولد الزنا مرا دوست نمی‌دارد. از قضا چندی بعد جنگ صفین پیش آمد و همان شخص جزو سپاهیان معاویه به جهنم واصل شد.»<sup>۴</sup>

۱. امالی شیخ مفید: ص ۱۹۳، ح ۵- انساب النواصب: ص ۸۳

۲- همان

۳۴ • دو بال برای پرواز (تبری و تویی)

حلال زاده شناسد علی و آلش را

از آن که نور دو چشم حلال زاده علی است

۳۳. شیعیان ما، به مادرانشان دعا کنند

در کتاب معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: هر که بر و دوستی ما اهل بیت را در دل خود بیابد پس دعای بسیار کند مادر خود را. و به درستی که مادر او به پدر او خیانت نکرده است. و این شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است که خود فرموده است:

طیتم حدیثا کما طاب اولکم والشوک لا یجبتنی من فرعه العنب

یعنی: «شما شیعیان پاک هستید در حالی که نو هستید چرا که اول شما پاک است. و از سر شاخ خار، نمی توان انگور چید.»<sup>۱</sup>

۳۴. من حلال زاده بوده ام

در کتاب «فصول الحق» حکایتی نقل شده که روزی متوکل عباسی در حالیکه جمع کثیری از مردم در دربارش حاضر شده بودند، نظرش به شخصی افتاد که وضع سایر مردم را نداشت. از او سؤال کرد: نامت چیست و از چه قبیله ای هستی؟ گفت: نام من «منصور» و از قبیله «بنی مُخَنَّث» هستم. متوکل عباسی پرسید: بگو بدانم خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بود؟ گفت: اسدالله الغالب و مظهر العجایب مولانا علی بن ابی طالب. متوکل ناراحت شد و به غلامان دستور داد تا او را مفضل بزنند. در همین حین غلامی به او رساند که بگوید: فلانی. او هم گفت: ای امیر! فلانی. متوکل سؤال کرد: خلیفه دیگر کیست؟ گفت: الطاعن بالرمحین و الضارب بالسیفین و مصلى القبلیتین، ابی الحسنین، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب. باز متوکل امر کرد تا او را بزنند. تا این که غلامی به او رساند که بگوید: فلانی. او هم گفت: فلانی. برای سومین بار همان سؤال متوکل تکرار شد و او گفت: ابن عم الرسول و زوج البتول، الذی انزل الله فیہ انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکوة و هم را کعون، مولانا و مولی الثقلین علی بن ابیطالب. باز هم متوکل دستور داد او را بزنند. تا این که به

فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه □ ۴۵

او رساندند بگویند: فلانی، او هم گفت: فلانی. تا این که وقتی برای چهارمین بار وقتی متوکل از او سؤال کرد خلیفه چهارم کیست؟ گفت: یا امیرا حجاج بن یوسف ثقفی.

متوکل گفت: ای مردک! این بار که نوبت علی علیه السلام بود چرا نام او را نبردی؟ گفت: هر بار که نام امیرالمؤمنین «علی علیه السلام» را بردم امر به زدن کردی، این بار از تو ترسیدم و نام حجاج ظالم را بردم تا در شأن و ردیف همان سه نفر باشد. باز هم متوکل دستور داد او را بزنند.

متوکل از او سؤال کرد: بگو بدانم آیا عایشه افضل بود یا فاطمه علیها السلام؟ گفت: عایشه. گفت چرا؟ گفت: زیرا که خداوند فرموده: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً»<sup>۱</sup> و عایشه بارها در بصره به جهت جنگ با امیرالمؤمنین علی علیه السلام برخاست در حالی که حضرت فاطمه علیها السلام هرگز از خانه برنخاست. باز هم متوکل دستور داد او را بزنند.

متوکل گفت: از طایفه تو هیچکس شیعه نبوده است، چگونه تو شیعه ای؟ گفت: اگر امانم دهی می گویم. گفت: تو در امان هستی. گفت: چون من حلال زاده ام و مادر و جد و اجداد خود را می شناسم. متوکل بسیار غضبناک شد و چون او را امان داده بود دستور داد او را از دربار و از بغداد خارج کنند.<sup>۲</sup>

بدخواه علی کافر مطلق باشد      بدخواهی وی دشمنی حق باشد  
هر زن که بود در دل او بغض علی      بی دغدغه آن لعین، سَلَقُ باشد.<sup>۳</sup>

### ۳۵. دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام باید از مادرش سؤال کند

در کتاب کُتبی که یکی از کتابهای اهل سنت است آمده که جابر بن عبدالله انصاری در اواخر عمر خود عصبانی به دست گرفته بود و در کوچه های مدینه می گشت و بلند تکرار می کرد: «علی خیر البشر و من ابی فقد کفر، یا معاشر الانصار اذّبوا اولادکم علی حبّ علی بن ابی طالب فمن ابی فلینظر فی شأن امّه».

۱. نساء / ۹۵

۲. اسباب النواصب؛ ص ۸۶

۳. سَلَقُ: زنی که حیضش از راه دیگر آید. (چنانکه در کتاب فردوس دیلمی که از عمده کتابهای اهل سنت است آمده که زنی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و گفت: یا امیرالمؤمنین! من بغض تو را دارم. حضرت فرمودند: تو باید سَلَقُ باشی. گفت یعنی چه؟ حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی! دشمن ندارد زنی تو را مگر آنکه سَلَقُ باشد و سَلَقُ کسی است که خون حیضش از راه عقب بیفتد.)

۴۶ دو بال برای پرواز (توی و تبری)

یعنی: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از بهترین مخلوقات عالم است و هر که از این سخن روی گرداند کافر است. ای جماعت انصار! اولاد و فرزندان خود را به محبت امیرالمؤمنین علیه السلام پرورش دهید و به زیور دوستی او مزین گردانید و هر که از محبت او سرباز زند باید تحقیق از مادرش نمود که مشکل از آنجاست.»<sup>۱</sup>

### ۳۶. گروهی از زنانادگان

جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «بی کننده شتر حضرت صالح علیه السلام چشم آبی و زنازاده بود، و قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام نیز زنازاده بود و قبیلۀ مراد که این ملجم (لعنة الله علیه) از آن قبیلۀ بود می گفتند: ما برای او پدر و نسبی نمی شناسیم، و قاتل حضرت حسین بن علی علیه السلام نیز زنازاده بود، انبیاء و فرزندان آنها را نمی کشند مگر زنانادگان»<sup>۲</sup>

### ۳۷. پیامبر صلی الله علیه و آله درست فرموده است

در کتاب فصول الحق آمده که صاحب کتاب کشف الیقین روایت کرده که می گفت: با جمعی در کوچه های بغداد عبور می کردیم که تشنه شدیم برای رفع تشنگی در ب خانه ای رفتیم تا آب طلب کنیم. دیدیم در آن خانه دو کودک بازی می کردند یک کودک فریاد می زد: امام بر حق علی است. و دیگری می گفت: حق با دشمن علی علیه السلام است. من گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است کسی نمی تواند بغض علی علیه السلام داشته باشد مگر این که فرزند زنا یا فرزند حیض باشد. همین را می گفتم که ناگاه زنی از آن خانه بیرون آمد و گفت: «صدق رسول الله صلی الله علیه و آله». پیامبر صلی الله علیه و آله درست فرموده است. این هر دو فرزندان من هستند. آن یک که به امامت علی علیه السلام فریاد می کند فرزند از طهر و پاکی است و آن یکی که به حقانیت دشمن علی علیه السلام اشاره می کند از حیض تولد یافته است که پدرش در حیض با من نزدیکی کرد و او متولد شد.»<sup>۳</sup>

هر که را، کین غلامان علی در دل بود  
گر برادر باشدم گویم گناه از مادر است

۱. انساب النواصب؛ ص ۸۷

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ح ۲۲۰

۳. انساب النواصب؛ ص ۸۸

فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه ۴۷

### ۳۸. اگر مادرت آن کار را می‌کرد تو هم این کار را می‌کردی

منصور، خلیفه ظالم عباسی، جمعی را مأمور کرده بود که هر کس به خدمت امام صادق علیه السلام رود یک مثقال طلا از او جریمه بستاند. و هر کس نزد ابوحنیفه برود یک مثقال طلا به او پاداش دهند.

روزی شخصی به قصد دیدار با امام صادق علیه السلام از خانه بیرون آمده قدم در راه نهاد چون به خیابانی که راه خانه امام علیه السلام در آن بوده و خانه ابوحنیفه نیز از آنجا جدا می‌شد رسید با خود گفت: چگونه به خانه امام صادق علیه السلام بروم در حالیکه آرزوی من است اما در آن آزار و اذیت و جریمه است. پس به خانه ابوحنیفه می‌روم که در آن جایزه و پاداش است. لذا شیطان بر او غالب شد تا نزدیک خانه ابوحنیفه رفت اما دوباره با خود گفت: چگونه دین خود را به دنیا بفروشم و ننگ و عار نصیب خود کنم. لذا بازگشت و نزدیک خانه امام صادق علیه السلام شد. اما دوباره شیطان او را وسوسه کرد و به طرف خانه ابوحنیفه بازگشت تا چند بار این عمل تکرار شد تا عاقبت به همراهی توفیق الهی به خدمت امام صادق علیه السلام نائل گردید.

چون حضرت او را دید تبسم کرد و فرمود: «إِنْ فَعَلْتَ، فَعَلْتُ.» یعنی: «اگر مادرت آن کار را می‌کرد، تو هم این کار (انصراف از دیدار ما و دیدار ابوحنیفه) را می‌کردی. آن مرد از این سخن امام علیه السلام متعجب شد و به خانه برگشت و واقعه را با مادرش مطرح کرد و حقیقت قضیه را از او خواستار شد. مادرش راضی به بیان آن سر نمی‌شد و می‌گفت: در مدت عمر خود هرگز کار ناشایستی نکرده‌ام. پسر گفت: به خدا قسم! سخن امام علیه السلام هرگز دروغ نیست. لذا در خواهش خود از مادر اصرار و پافشاری بیشتر کرد تا این که مادر چاره‌ای جز بیان حقیقت راهی ندید و گفت: پدرت چون مرا به تزویج خود در آورد مدت ۸ سال در خانه او بودم اما او قادر به نزدیکی با من نبود. تا این که شبی در پشت بام خانه خوابیده بودیم؛ قوت شهوت و هوای نفس بر من غلبه کرده بود اما پدرت قادر به کاری نبود. از کنار پدرت برخواسته و متوجه پشت بام دیگر شدم که غلامی خوابیده بود اما حیا مانع شده دوباره بازگشتم. باز شیطان مرا وسوسه کرده دوباره حرکت کردم اما باز حیا مانع شد و بازگشتم و این عمل چندین بار تکرار شد اما عاقبت شیطان را از خود دور کردم و توبه و انابه نمودم و در کنار پدرت خوابیدم که در این حال پدرت بیدار شد و به خواست خداوند

۴۸ □ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

بعد از ۸ سال قوت رجولیت به او بخشیده شد و همان شب به تو آبتن شدم و خداوند تو را به ماعتنایت فرمود.<sup>۱</sup>

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| هر روز مرا خوشتر و نیکوتر می | تا تاج ولایت علی سر سرمی    |
| از لطف خدا و منت مادرمی      | شکرانه آن که میر دین حیدرمی |

### ۳۹. سزای مخالفت با مقام امیرالمؤمنین

هنگامی که خداوند پیامبرش را مأمور به تبلیغ مقام امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و این خبر به اطراف و اکناف رسید، شخصی به نام «حارث بن نعمان قهری» که سردار و بزرگ قوم خود بود به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب گردید و زبان به اعتراض گشود و گفت: «ما را به وحدانیت خدا و رسالت خود و نماز و روزه و زکات تکلیف کردی قبول کردیم، اما گویا به این حد راضی نشده خلافت را به پسر عم خود حواله نمودی. آیا این ابلاغ از جانب خود یا از جانب خداست؟ پیامبر قسم یاد نمود که این به فرموده الهی است. حارث از پیامبر صلی الله علیه و آله روی گردانید و صدا زد: الهی اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله می گوید حق است اکنون بفرما تا از آسمان سنگی بر سر من فرود آید که مرا ناب شنیدن این حکایت نیست. هنوز سخن او تمام نشده بود که سنگی از آسمان فرود آمد بر سر او خورد و او را همان جا هلاک ساخت. که همزمان، این آیه نازل گردید: ﴿سَأَلْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَجْرًا﴾<sup>۲</sup>

### ۴۰. تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نام های ائمه

از منابع اهل سنت؛ اخطب خوارزمی مستنداً از ابوسلمی راعی حدیثی را روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعضی از احوالات معراج را در آن بیان فرمودند و در آخر آن حدیث چنین مذکور است: «که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب کرد: ملتفت شو به جانب راست عرش، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که: ملتفت شدم پس دیدم علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و علی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و جعفر علیه السلام و موسی علیه السلام و علی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و حسن علیه السلام و مهدی علیه السلام را که در نوری مثل آب شنگ ایستاده بودند و نماز می کردند و

۱. انساب النواصب؛ ص ۹۰

۲. معارج، ۱.

۳. انساب النواصب؛ ص ۱۵۱.



فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه (ع) ۴۹

«مهدی» در میان آنها مانند ستاره‌ای درخشانده بود. پس حق تعالی فرمود: ای محمد ﷺ! اینها حجتند. و این «مهدی» از جمله عترت تو و باز یافت کننده خون و منقّم است. ای محمد ﷺ! به عزّت و جلال خود که اوست حجت لازم از برای دوستان من و انتقام گیرنده است از دشمنان من.<sup>۱</sup>

#### ۴۱. مدح یا ذم؟!

اهل سنت در تمام قرآن فقط یک آیه را به عنوان مدح خلیفه اول خود یافته و آن را ذکر نموده‌اند.<sup>۲</sup> ببینیم آیا مدح است یا ذم؟

نهایت چیزی که اهل سنت در آیه ۲۰ سوره توبه ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْرُنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ یعنی: «اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری خواهد کرد (و در مشکل‌ترین حالات او را تنها نگذاشت) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود، در آن هنگام که آن دو نفر در غار بودند، و او به کسی که همراه خود داشت می‌گفت: غم مخور، خدا با ماست. در این موقع خداوند سکینه (آرامش) خود را بر او فرستاد و با لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد (و آنها را با شکست مواجه ساخت) و سخن خدا (و آیین او) بالا (و پیروز) است و خداوند عزیز و حکیم است.» به آن استدلال نموده‌اند شش نکته است:

اول: ثانی اثنین بودن (همراه با پیغمبر ﷺ بودن).

دوم: هر دو با هم در غار بودند.

سوم: صاحب (همنشین) پیامبر ﷺ بود.

چهارم: پیامبر ﷺ به او فرموده: ﴿لَا تَخْرُنْ﴾ «محزون نباش.»

پنجم: پیامبر ﷺ به او فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ «خداوند با ماست.»

ششم: خداوند سکینه و آرامش بر او فرستاده.

۱. راهبرد اهل سنت به مسئله امامت؛ به نقل از: مقتل خوارزمی؛ ج ۱، ص ۹۶ - صراط مستقیم بیاضی؛ ج ۲، ص ۱۲۳.

طرائف سید بن طاووس؛ ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۲۷۰، عوالم بخرانی؛ ج ۱۵، ص ۳۷.

۲. صواعق المحرقة؛ ص ۶۶، الدر المنثور؛ ج ۳، ص ۲۳۳ - کشف؛ ج ۲، ص ۲۷۲.

۱۰۰: دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

در حالی که هیچ یک از موارد فوق نه تنها مدح محسوب نمی‌گردد بلکه می‌تواند به عنوان مذمت به حساب آید زیرا:

اولاً: در لغت عرب هر یک از دو نفر را «ثانی الثین» می‌گویند هر چند که دشمن یکدیگر بوده باشند. و همچنین دوست و دشمن و مسلمان و کافر می‌توانند در یک جا با هم باشند.

ثانیاً: به دلیل فوق با هم بودن در غار هیچ دلالتی بر مدح و تعریف کسی نمی‌تواند باشد.

ثالثاً: به دلیل فوق مصاحبت و همنشینی با پیامبر اکرم ﷺ نیز دلیل بر مدح کسی نمی‌باشد. چنانچه خداوند در سوره کهف آیه ۳۷: صریحاً کافری را مصاحب و همشین مؤمنی قرار داده است و فرموده: ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ﴾ یعنی: «دوست (با ایمان) وی به همشین (کافر خود) گفت: آیا به خدا کافر شدی؟».

رابعاً: محزون شدن در حالی که در کنار عزیزترین مخلوق خداوند یعنی پیامبر اکرم ﷺ قرار دارد بی مورد بوده و نهی از آن بجاست و دلالت بر خوبی عمل نبوده و خداوند او را از این عمل نهی نموده تا مبادا از روی ترس و بی تابی کاری کند که کفار را بر آن حضرت مطلع سازد.

خامساً: این سخن خداوند که «خدا با ماست» دلالت بر مدح کسی نیست چرا که خداوند با همه کس هست؛ چنانکه در سوره مجادله آیه ۷ می‌فرماید: ﴿هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾ «خداوند با آنها است هر کجا باشند».

سادساً: سکینه و آرامش بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده و ربطی به ابوبکر ندارد به دلیل آن که در ادامه آیه فرموده: خداوند او را (یعنی رسول اکرم ﷺ) را و نه ابوبکر را به لشکری که نمی‌دیدند قوت بخشید و نیز به دلیل آیه ۲۶ از سوره فتح که خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی: «خداوند سکینه و آرامش خود را بر پیامبر ﷺ و مؤمنین فرو فرستاد.»<sup>۱</sup> پس در حقیقت این قسمت از آیه مذمت و عدم ایمان ابوبکر را می‌رساند زیرا که این قبیل افراد در جاهای دیگر نیز همراه پیامبر ﷺ بوده و دیده‌اند که خداوند سکینه و آرامش خود را بر

۱. راهبرد اهل سنت به مسأله امامت؛ ص ۳۰۰

فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه □ ۵۱

پیامبر اکرم ﷺ و مؤمنان نازل می فرمود؛ اما با این وجود در کنار پیامبر ﷺ احساس ترس و خوف برای جان خود داشتند.

#### ۴۲. تردید اولی در حقانیت خلافت خود

الف) گذشته از آنچه که در کتابهای اهل سنت از جمله «تاریخ طبری» و «انساب الأشراف بلاذری» و «فضائل سمعانی» مذکور است که: «اولی بر فراز منبر گفت: مرا شیطانی است که مرا گمراه می سازد، پس اگر مرا به راه راست یافتید مرا اعانت دهید و اگر به راه بد رفتم مرا به راه راست رهنمون شوید! و باز گفت: دست از بیعت من بردارید! که من از این که خلیفه شما شدم پشیمان شدم و حال آن که بهتر از شما نیستم و «علی بن ابی طالب» در میان شماست.»<sup>۱</sup>

ب) اضافه نمایید به متن فوق این نکته را که در کتابهای متعدد اهل سنت از جمله «معنی» و غیره آمده است: که «اولی به هنگام مردن گفت: ای کاش از رسول خدا ﷺ پرسیده بودم آیا برای انصار در خلافت حقی هست یا نه؟ و ای کاش خانه «فاطمه» را به حال خود گذاشته و نگشوده بودم؟ و کاش در سقیفه با یکی از آن دو نفر یعنی عمر و ابو عبیده بیعت کرده بودم تا او امیر می بود و من وزیر.»<sup>۲</sup>

#### ۴۳. دشمنان شیعیان ما، ناصبی هستند

مُعَلّی بن خُنَیس می گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که فرمودند: ناصبی (دشمن اهل بیت ﷺ) فقط کسی نیست که با ما آل محمد ﷺ عداوت و دشمنی داشته باشد، زیرا تو کسی را پیدا نمی کنی که بگوید من نسبت به محمد و آل محمد ﷺ بغض و کینه دارم، بلکه ناصبی آن کسی است که با شما (شیعیان) دشمنی کند، در حالی که می داند شما ما را دوست دارید و از دشمنانمان بیزاری می جوئید.<sup>۳</sup>

۱. راهبرد اهل سنت به مسئله امامت؛ ص ۳۳۶ به نقل از تاریخ طبری؛ ج ۲، ص ۲۵۰. انسب الأشراف بلاذری؛ ج ۱،

ص ۵۹۰. صراط المستقیم بیاضی؛ ج ۲، ص ۲۹۲. الامامة و السياسة؛ ج ۱، ص ۳۱

۲. راهبرد اهل سنت به مسئله امامت؛ ص ۳۳۶ به نقل از المغنی قاضی القضاة؛ ج ۲۰، ص ۳۲۰. مروج الذهب؛ ج ۲،

ص ۳۰۸. عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۲۵۰. الامامة و السياسة؛ ج ۱، ص ۳۶

۳. انسب النواصب؛ ص ۲۵، به نقل از بحار الأنوار؛ ج ۲، ص ۵۵۲

۵۲ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

۴۴. شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین تمام گناهان را می‌بخشد

الف) قال رسول الله ﷺ: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلْيَقُلْ عَلِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِي اللَّهُ.

کسی که می‌گوید لا اله الا الله و محمد رسول الله پس باید بگوید: «علی امیرالمؤمنین ولی الله».

ب) نیز حضرت رسول ﷺ فرمودند: کسی که لا اله الا الله بگوید درهای آسمان گشوده می‌شود و کسی که بعد از آن بگوید محمد رسول الله ﷺ جلوه حق از خشنودی برافروخته می‌شود، و کسی که بعد از آن بگوید: علی ولی الله. خداوند تمام گناهان او را می‌بخشد اگر چه به عدد قطرات باران باشد.<sup>۱</sup>

ج) صفوان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: هر کس ما را دوست بدارد و خدا را ملاقات کند سزاوار است خداوند او را بیامرزد حتی اگر به اندازه کف دریاها گناه داشته باشد.<sup>۲</sup>

د) امام صادق علیه السلام فرمود: مردی بود که کارش فروختن روغن زیتون بود و محبت شدیدی نسبت به رسول الله ﷺ داشت، رسم این مرد چنان بود که هرگاه می‌خواست سراغ کارش برود تا رسول خدا ﷺ را نمی‌دید به دنبال کارش نمی‌رفت و این جریان به شکلی معروف شده بود که همه می‌دانستند. از این رو هرگاه او از دور می‌آمد رسول خدا ﷺ سر خود را بالا می‌آورد تا آن مرد او را ببیند (و به دنبال کار خود برود) تا این که روزی طبق معمول نزد رسول خدا ﷺ آمد و حضرت نیز سر خود را بالا آورد تا آن مرد او را دید و برفت ولی طولی نکشید که دوباره بازگشت. رسول خدا ﷺ که دید آن مرد چنین کرد با دست مبارک خود اشاره فرمود که بنشین، آن مرد پیش روی حضرت نشست، رسول خدا ﷺ به او فرمود: امروز کاری کردی که روزهای پیش چنین نمی‌کردی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! سوگند به آن که تو را به راستی به نبوت مبعوث نمود، یاد تو چنان قلب و دلم را فراگرفت (و هوای دیدارت چنان به سرم افتاد) که نتوانستم دنبال کاری بروم و به ناچار به نزد شما بازگشتم. حضرت در حق آن مرد دعا کرد و با خوشروئی با او سخن گفت.

۱. انساب النواصب؛ ص ۱۱، به نقل از: بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۲۷.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۱۲۱.

فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه (۵۳)

این جریان گذشت و چند روزی آن مرد به سراغ حضرت نیامد تا این که رسول خدا ﷺ از احوال او سؤال نمود اصحاب عرض کردند: چند روزی است که او را ندیده ایم حضرت برخاست و نعلین پوشید و با عده ای از اصحاب به بازار زیتون فروشان آمدند و دیدند که در دکان آن مرد کسی نیست، احوال او را از همسایگانش پرسید آنها به عرض رساندند که وی مرده است و او مردی امانت دار و راستگو بود ولی یک خصلت در او بود. فرمود: چه خصلتی؟ عرض کردند: به کاری ناستوده دست می زد (گویا مقصودشان این بود که دنبال زنان می رفت) رسول خدا ﷺ فرمود: خدایش بیامرزد. به خدا سوگند چنان محبتی به من (و اهل بیت من) داشت که اگر برده فروش هم می بود خدایش می آمرزید. (علامه مجلسی رحمته الله علیه می گوید: شاید مقصود کسی باشد که اشخاص آزاد را از روی عمد اسیر کند و بفروشد که گناه بسیار بزرگی است).<sup>۱</sup>

۵) میسر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم حضرت فرمود: حال یاران و هم مسلکان تو (شیعیان) چگونه است؟ عرض کردم: قربانت کردم ما نزد آنان (مخالفتان) از یهود و نصاری و مجوس بدتریم! گوید: حضرت در آن وقت (که من این سخن را گفتم) تکیه کرده بود پس برخاست و نشست و فرمود: چه گفتی؟ گفتم: ما نزد آنان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان بدتریم!

حضرت فرمود: هان! به خدا سوگند حتی دو نفر از شما (شیعیان) به دوزخ نرود. نه والله بلکه یک نفر از شما هم به دوزخ نرود. به خدا سوگند! شما آن کسانی که خدای عزوجل درباره شما (شیعیان) فرمود: ﴿وَقَالُوا مَا لَنَا لَنَرِي رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ۗ أَتَّخَذْنَا هُمْ سِخْرِيًا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ۗ﴾ یعنی: «دوزخیان گویند چرا مردانی را که ما از اشرار می شمردیم (در آتش دوزخ) نمی بینیم؟! آیا ما آنان را به مسخره گرفتیم یا چشم های ما آنان را نمی بیند؟! این یک واقعیت است گفتگوهای خصمانه دوزخیان».

سپس فرمود: آنان (مخالفتان) شما را در دوزخ می جویند ولی حتی یک تن از شما را در آنجا نمی یابند.<sup>۲</sup>

و) سماعه گوید: نیمه شبی در (مسجد الحرام) خدمت امام کاظم علیه السلام نشسته بودم و

۱. کلگشت نور؛ چهارصد حدیث از روضة کافی ثقة الاسلام کلینی، ص ۱۴۱، ح ۲۳.

۲. سوره ص / ۶۲-۶۲.

۳. همان؛ ص ۱۴۲، ح ۲۴.

۵۴ • دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

مردم مشغول طواف بودند که آن حضرت به من فرمود: «ای سماعه بازگشت همه مردم (در قیامت) به سوی ما و حسابشان نیز با ماست پس آن گناهایی که آنها میان خود و خدای عزوجل مرتکب شده‌اند ما به طور جدی از خداوند می‌خواهیم که به خاطر ما از آنها درگذرد و آنچه (شیعیان ما، از حقوق و مظالم) میان خود و سایر مردم دارند، ما از مردم (و صاحبان حق) می‌خواهیم که حقوقشان را ببخشند و آنها نیز می‌پذیرند و خدای عزوجل به آنها عوض می‌دهد.<sup>۱</sup>

#### ۴۵. دشمنان و مخالفان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را به مباحله دعوت کنید

مباحله چیست؟

مباحله: آخرین حجت علمی و تیر نفرین بر قلب و جان مخالفین اهل بیت عصمت و طهارت و امیرالمؤمنین علیه السلام به واسطه لعن و نفرین می‌باشد.

ابومسروق گوید به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما با مردم (مخالفان اهل بیت علیهم السلام) درباره مذهب خود و امامت شما گفتگو و احتجاج می‌کنیم و به این آیه خداوند عزوجل استدلال می‌کنیم که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۲</sup> «خدا و رسول و اولیاء امر را اطاعت کنید.»

اما آنها در مقابل می‌گویند: این آیه درباره فرماندهان نظامی نازل گشته. و ما برای آنها به آیه‌ای دیگر احتجاج می‌کنیم که خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۳</sup> «جز این نیست که ولی و سرپرست شما خدا و پیامبر و آنهایی هستند که ایمان آورده‌اند و نماز را به پا داشته‌اند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.»

اما باز آنها در مقابل می‌گویند: این آیه درباره مؤمنین نازل شده (نه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام) باز ما برای آنها به این آیه شریفه دلیل می‌آوریم که: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْعَوْدَةَ فِي الْقُرْبَى»<sup>۴</sup> «بگو من هیچ پاداش و مزدی از شما برای رسالتم درخواست

۱. گلگشت نور، چهارصد حدیث از نقة الاسلام کلینی، ص ۲۲۷.

۲. نساء / ۵۹.

۳. مائده / ۵۵.

۴. شوری / ۲۳.

فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه □ ۵۵

نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و اهل بیتم.» اما آنها باز در مقابل می‌گویند: این آیه درباره نزدیکان و خویشانِ اسلامی نازل شده است. ابومسروق گوید: من آنچه در خاطر داشتم از این آیات (در اثبات حقانیت و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام) و آیات مانند آن (و جوابهای مخالفان) را برای امام صادق علیه السلام ذکر کردم. حضرت به من فرمودند: حال که اینگونه است آنها را به مباحله دعوت کن. عرض کردم: چگونه؟ فرمودند: سه روز خود را اصلاح کن - و گمانم که فرمودند روزه بگیر - (یعنی در آن سه روز که قصد اصلاح خود را داری روزه هم بگیر) و غسل کن و با طرف مقابل خود به صحرا بروید و انگشتان دست راست خود را در انگشتان او شبکه‌وار ببنداز و او را انصاف ده. یعنی ابتدا به خود لعن و نفرین کن و بگو: «بار پروردگارا! ای پروردگار هفت آسمان و زمین و ای دانای نهان و عیان و ای بخشاینده مهربان اگر ابومسروق حقی را انکار کرده و ادعای باطلی کرده پس بر او از آسمان عذابی دردناک نازل فرما.» سپس نفرین را به او برگردان و بگو: «و اگر فلان کس (نام خصم خود را بگو) حقی را انکار کرده و باطلی را ادعا کرده پس عذابی دردناک از آسمان بر او فرود آور.»

سپس فرمودند: پس از آن زمانی نخواهد گذاشت که اثر آن را خودت در آن شخص خواهی دید.

ابو مسروق گوید: به خدا قسم کسی را ندیدم که دعوت مرا در این کار اجابت کند و حاضر به مباحله گردد.<sup>۱</sup>

#### ۴۶. مخالفان شیعه، ما را «رافضی» می‌نامند!

الف) به محضر حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردند: روزی عمار دهنی، برای ادای شهادت (در امر قضاوت) نزد ابن ابی لیلی، قاضی کوفه رفت، قاضی به او گفت: تو مردی اهل علم و فضیلت هستی، ولی می‌گویند تو رافضی (رافضی به معنای ترک‌کننده و واگذارنده و به تعبیر دیگر منحرف می‌باشد) می‌باشی، اگر از این نسبت ناراضی بوده و متنفر هستی از رافضی بودند تبری بجوی تا از برادران ما (سَنّی‌ها) باشی. عمار از این سخن گریان شد و گفت: به خدا قسم من در آن گمراهی که شما (سَنّیان) سیر می‌کنید سیر

۶۸ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

نخواهم کرد، اما به حال تو و به حال خود گریه می‌کنم.

برای خود از آن جهت گریانم که به من نسبتی دادی که در خود سراغ ندارم، به من رافضی گفتی در حالی که این نسبت بسیار شریفی است که من قابل نیستم و تو خیال می‌کنی که من رافضی هستم، وای بر تو ای ابن ابی لیلی! چون امام صادق علیه السلام به من فرمودند: اولین کسی که به او رافضی گفتند سَحْرَة (ساحران) فرعون بودند که چون معجزات حضرت موسی علیه السلام را دیدند بی اختیار از فرعون روی گردانده و به خدای موسی ایمان آوردند و فرعون سخت غضبناک شد و آنها را رافضی خواند که پیروی از فرعون را «رفض» (ترک) نموده و تسلیم اوامر خداوند شدند. و رافضی کسی است که آنچه خداوند از آن کراهت دارد را ترک کرده و هر چه امر پروردگار است انجام دهد. من از آن جهت گریه می‌کنم که خداوند بر قلب من وقوف و آگاهی دارد و ترس آن دارم که مرا به نسبتی که اهلّیت آن را ندارم عذاب نماید و بفرماید: ای عَمَّار! آیا تو رافضی (تارک) اَباطیل (انسانهای گمراه) بودی و آنچه را به تو نسبت می‌داده‌اند عمل کردی؟

ای ابن ابی لیلی! اما به حال تو می‌گیرم چون دروغ بزرگ و نسبت بی‌جایی به من دادی که خداوند به مناسبت این دروغ بزرگ و نسبت ناروا (که من اهلّیت و قابلیت آن را ندارم) تو را عذابی سخت و دردناک فرماید، چگونه بدنت طاقت آن عذاب را خواهد داشت؟

حضرت امام صادق علیه السلام بعد از شنیدن این ماجرا به اصحاب خود فرمودند: «به خدا قسم اگر گناهان عَمَّار دهنی به اندازه آسمان و زمین می‌بود به خاطر این سخنانش (در حمایت از تشیع و رافضی‌ها) خداوند تمام آن را محو و نابود فرمود و آن قدر اجر و حسنه به او عطا می‌فرماید که جز ذات اقدس او کسی نداند»<sup>۱</sup>.

ب) محمد بن سلیمان از پدرش روایت می‌کند که: روزی در محضر امام صادق علیه السلام بودم که ابویصیر، نَفَس زنان وارد شد و چون نشست حضرت علیه السلام رو به او کرده فرمود: ای ابامحمد! نَفَس زدن برای چیست؟ عرض کرد: یابن رسول الله! سالمند و ناتوان شده و مرگم نزدیک گردیده است در حالی که نمی‌دانم آخرتم چگونه است؟ حضرت فرمود: ای ابامحمد! تو هم چنین می‌گویی؟ عرض کرد: چرا چنین نگویم؟ امام علیه السلام فرمود: ای

۱. انساب النواصب؛ ص ۴۸، به نقل از: تفسیر جامع؛ ج ۵، ص ۵۰۸.



فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه ۵۷

ایامحمد! مگر نمی‌دانی که خدای تعالی جوانان شما (شیعیان) را گرامی داشته و از پیران شما (شیعیان) حیا دارد؟ عرض کرد: قربانت گردم چگونه؟ حضرت فرمود: خدا جوانان را گرامی داشته از اینکه عذابشان کند و از پیران حیا می‌کند که از آنها حساب بکشد. عرض کرد: قربانت گردم آیا این مقام ویژه ما (شیعیان) است یا برای عموم (ادیان و) اهل توحید و یکتاپرستان است؟ امام علیه السلام فرمود: نه به خدا، مخصوص شما (شیعیان) است نه همه مردم. ابوبصیر عرض کرد: قربانت گردم اینان (دشمنان شیعه) به ما لقبی داده‌اند که پشت ما را شکسته و دلهای ما را محزون ساخته است، و زمامداران و والیان (جور) به خاطر همین لقب، و به خاطر حدیثی که فقهای آنها برایشان روایت می‌کنند خون ما را حلال می‌شمرند. امام علیه السلام فرمودند: مقصود لقب «رافضی» است؟ (رافضی به معنای ترک‌کننده و واگذارنده و به تعبیر دیگر منحرف می‌باشد) عرض کرد: آری. حضرت فرمودند: نه به خدا سوگند! اینان شما را به این نام نخوانده‌اند بلکه خدا شما را به این نام خوانده است. ای ایامحمد! مگر نمی‌دانی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل چون گمراهی فرعون و قومش را دیدند آنها را رها کردند و به حضرت موسی علیه السلام که او را در هدایت دیدند پیوستند، و آنها را در لشکر موسی علیه السلام رافضی نامیدند چرا که فرعون را رها کردند و به موسی گرویدند. و این در حالی بود که آنها در میان لشکر موسی علیه السلام از همه در عبادت کوشاتر و نسبت به دوستی موسی و هارون و فرزندانشان از همگی محکم‌تر گردیدند. پس خدای عزوجل به موسی علیه السلام وحی فرمود: که این نام (رافضی) را در تورات برای آنها ثبت کن. زیرا من آنها را به این نام نامیده‌ام. و حضرت موسی علیه السلام آن نام را برای آنها ثبت فرمود و پس از آن خداوند این نام (رافضی) را برای شما (شیعیان) ذخیره کرد تا آن را به شما عطا فرمود. ای ایامحمد! اینان (دشمنان شما) خوبی را واگذارند و شما (شیعیان) شر را واگذارید... و همان را که خدا برای شما انتخاب فرمود شما نیز برگزیدید...»<sup>۱</sup>

۴۷. وجه تسمیه «اهل سنت»!!!

علماء بزرگوار شیعه که همواره در طول تاریخ در دفاع از حریم ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نهایت سختی‌ها را متحمل شده‌اند، در مسیر خیرخواهی و برای حفظ

۱. گلگشت نور؛ چهارصد حدیث از روضة کافی نفة الاسلام کلینی، ص ۸۴

۵۸ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

دین، تقیّه علمی کرده‌اند و در کتب علمی خود از مخالفین و عامّه با عنوان «اهل سنت» یاد نموده‌اند، لکن اسمی را که آنها برای خود انتخاب نموده‌اند و خود را «اهل سنت» نامیده‌اند از زمان «معاویه» مرسوم گردید و این نام در حقیقت از آثار ظلم و جور و نهایت بی دینی بنی امیه است. چرا که آنان پس از عمر بن خطاب وقتی شورای شش نفری تشکیل دادند و پیشنهاد خلافت به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند امیرالمؤمنین علیه السلام شرط کرد که طبق کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حکم کند اما آنها حاضر به بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام نشدند بلکه آنها اصرار به سنت شیخین داشتند.

و مرحوم علامه محقق کرکی رحمته الله می‌فرماید: «اهل سنت» به ظلم، اهل سنت و جماعت نامیده شده‌اند بلکه ضد آن را سنت و روش خود قرار دادند.<sup>۱</sup>

از این روست که اگر بنا باشد «سنی» را به معنای عمل کننده به سنت و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معنی کنیم هرگز آنها با این وجه نام‌گذاری تطبیق ندارند و باید شیعه را «سنی» واقعی نامید. چرا که همین طور که در آینده به آنها اشاره می‌شود اهل سنت با تعطیل کردن بسیاری از موارد سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بدعت‌هایی که هرگز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آنها راضی نبوده است روی آورده‌اند و همچنان نیز بر آن مداومت و اصرار می‌ورزند.

#### ۴۸. انحراف اهل سنت در اصول و فروع دین از اهل بیت علیهم السلام

اهل سنت نه در اصول دین استنادی به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می‌نمایند و نه در فروع دین. بلکه به عنوان طعن و کنایه تصریح می‌کنند که رافضیان (شیعیان) در اصول و فروع خود مروج مذهب امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام هستند.

اما خود آنان (اهل سنت) در اصول دین یا تابع «واصل بن عطا» شاگرد «حسن بصری» که رئیس معتزله است هستند<sup>۲</sup> و یا تابع «ابوالحسن اشعری» که از فرزندان «ابو موسی اشعری» است می‌باشند که در سال ۲۶۶ هـ ق متولد شده است.

و اما در فروع دین: چون در خانه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را رها کرده به جاهای دیگر پناه برده‌اند و حدیث واقعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که فرموده است «مثل اهل بیته

۱. اسباب النواصب؛ ص ۲۱۲.

۲. راهبرد اهل سنت به مسأله امامت؛ ص ۲۱۰، به نقل از: ملل و نحل شهرستانی؛ ج ۱، ص ۵۰.

فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه ۵۹

کالنجوم بآبهم اقتدیتم اهتدیتم.<sup>۱</sup> (اهل بیت من مانند ستارگان درخشانی هستند که در شبهای تاریک و ظلمانی به هر یک از آنها تمسک جوید مسیر خود را می یابید.) تحریف نموده و کلمه اهل بیت علیهم السلام را برداشته و به جای آن «اصحابی» گذارده اند و گفته اند پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «اصحاب من مانند ستارگان هستند...»<sup>۲</sup> (حال این صحابی هر که می خواهد باشد فقط اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و دوست داران اهل بیت علیهم السلام نباشد.) لذا در این مسیر گمراهی، در اصول و فروع خود در سال ۶۶۵ هـ ق یعنی در زمان سلطنت «بی بوس بندقداری» در اصول دین خود را منحصر به مذهب اشعری، و در فروع دین خود را به چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی تقسیم نمودند. و با هر کسی که قائل به غیر این چهار مذهب باشد، بنای دشمنی گذاردند و منصب قضاوت و شهادت در محکمه در نزد قاضی و پیش نماز شدن و خطبه خواندن و درس دادن را برای احدی جایز نمی دانستند مگر آن که معتقد به چهار مذهب فوق باشد. و در جمیع ممالک اسلامی بر وجوب متابعت این مذاهب چهارگانه و حرمت غیر آنها فتوی دادند و بر طبق همین فتوی تا به امروز عمل می کنند.<sup>۳</sup>

#### ۴۹. بحثی پیرامون روایات در نماز جماعت با اهل سنت

روایاتی در کتب معتبر شیعه داریم که پیرامون اهمیت نماز جماعت با اهل سنت می باشد از قبیل روایت زیر: قال الصادق علیه السلام فی روایة حماد بن عثمان: من صلی معهم فی الصف الاول کان کمن صلی خلف رسول الله صلی الله علیه و آله فی الصف الاول.<sup>۴</sup> در روایت حماد بن عثمان از حضرت صادق علیه السلام آمده است: کسی که در صف اول با ایشان نماز بخواند همانند کسی است که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله در صف اول به نماز ایستاده است.

۱. همان به نقل از: ملل و نحل شهرستانی؛ ج ۱، ص ۸۵. سیر اعلام النبلاء؛ ج ۱۵، ص ۸۵. و فیات الاعیان؛ ج ۳، ص ۲۸۴. - انساب سمعانی؛ ج ۱، ص ۱۶۶.

۲. جالب این که: ابن حزم اندلسی از علمای اهل سنت گفته: این حدیث دروغ و تحریف شده و باطل است و نیز شارح کتاب ابن حزم نیز گفته است: سزاوار بود که مصنف این حدیث را ذکر نکند چون حال این حدیث در نزد علمای اهل فن حدیث معلوم است. و اهبود اهل سنت به مسأله امامت: ص ۴۱۲. به نقل از: شرح شفاء ملاء علی فارسی؛ ج ۱، ص ۹۱.

۳. همان، به نقل از: خطط مقریزی؛ ج ۴، ص ۱۶۱.

۴. کتاب ذکری؛ شهید اول، ص ۲۶۷.

۶۰ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

در توضیح این دسته از روایات باید گفت: یا نظری کوتاه به وضعیت زندگی شیعیان در زمان وحشت و رعب در عصر امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در می‌یابیم که امام معصوم علیه السلام جهت حفظ جان شیعیان چنین روایاتی را در مقاطع خاصی بیان کرده‌اند. به این روایت توجه کنیم:

قلت لابی عبدالله: انی نازل فی بنی عدی و مؤذنه‌م و امامه‌م و جمیع اهل مسجد البصرة عثمانیه. بیرون منکم و من شیعتکم، و انا نازل فیهم، فما تری فی الصلاة خلف الامام؟ قال: صل خلفه<sup>۱</sup>

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گاهی بین قوم بنی عدی می‌روم در حالی که مؤذن و امام جماعت و اهل مسجد بصره، همه عثمانی هستند و از شما و شیعیان شما برائت می‌جویند. نظر مبارک شما درباره من که در نماز جماعت اینان شرکت می‌کنم چیست؟ حضرت فرمودند پشت سر آنان نماز بخوان.

توجه می‌کنید که سؤال راوی باعث شده که حضرت پاسخ به جواز بدهد، چرا که تمام مردم و نمازگزاران از مخالفان هستند و اگر این شخص در میان ایشان ادعای شیعه بودن کند مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد، لذا حضرت برای حفظ جان و مال و زندگی این شیعه، حکم به جواز دادند.

ما رواه الکافی عن حرمان بن اعین قال: قلت لأبی جعفر علیه السلام جعلت فداک انا نصلی مع هؤلاء یوم الجمعة و هم یصلون فی الوقت فکیف نصنع؟ فقال: صلوا معهم. فخرج حرمان إلی زرارة فقال له: قد امرنا أن نصلی معهم بصلاتهم. فقال زراره: ما یكون هذا إلا بتأویل. فقال له حرمان: قم حتی نسمع منه قال: فدخلنا علیه. فقال له زرارة جعلت فداک إن حرمان زعم انک امرتنا أن نصلی معهم فانکرت ذلك. فقال لنا: کان علی بن الحسین علیه السلام یصلی معهم الرکعتین فإذا فرغوا قام فأضاف إليها رکعتین.<sup>۲</sup>

حرمان بن اعین گوید به حضرت امام باقر علیه السلام عرض کردم روز جمعه ما با ایشان نماز جمعه می‌خوانیم، در حالی که وقت نماز است، چه کار کنیم؟ حضرت فرمود: با ایشان نماز بخوانید. حرمان سراغ زراره رفت و گفت: به ما دستور داده شده تا با ایشان نماز

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۲۹.

۲. مصباح الفقیه، ج ۲، طبع قدیم، ص ۲۶۳.

فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه ۶۱

بخوانیم. زراره گفت: این کلام حضرت بدون تأویل نیست و حتماً حضرت با توجیه خاصی اجازه داده‌اند. حمران گفت: برخیز با هم خدمت حضرت رفته تا از او بشنویم. خدمت حضرت رسیدیم و زراره گفت: جانم فدایت! حمران گمان می‌کند که شما به ما دستور نماز خواندن پشت سر ایشان را داده‌اید در حالی که من منکر شده‌ام. حضرت فرمودند: علی بن الحسین علیه السلام این گونه نماز می‌خواند سپس بعد از فراغ از نماز با ایشان دو رکعت تتمه نماز ظهر را می‌خواند.

پس با جمع بندی این دسته از روایات می‌توان به این نتیجه رسید که بزرگان و فقها و اندیشمندان شیعه که به اقامه نماز پشت سر اهل سنت دستور داده‌اند چند امر را مورد نظر داشته‌اند: ۱. تقیه. ۲. خوف ضرر جانی و مالی. ۳. پرهیز از فاش شدن امور شیعیان بر اهل سنت و...

و این مطلب با رعایت شرایط فوق سوای از این است که بعضی افراد جاهل و بعضاً مغرض با تمسک به این گونه روایات صادر شده در مورد تقیه و علم کردن آن، مانع از بیان هرگونه مطلبی که در باب تبری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام وارد شده باشد می‌گردند.

#### ۵۰. درسی در تقیه و نحوه آن

در لعنیه شیخ علی علیه السلام و بعضی کتب دیگر آمده که روزی جمعی از مخالفان امام صادق علیه السلام جهت امتحان و ایجاد مزاحمت برای آن حضرت به نزد وی آمده بودند. آنها از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: چه می‌گویی در حق فلانی و فلانی؟ و نیز نظر شما درباره خلافت آن دو نفر چیست؟ حضرت علیه السلام فرمودند: «هما کانا امامین، عادلین، قاسطین، کانا علی الحق، و مانا علیه، رحمة الله علیهما یوم القیامة». یعنی: «آن دو، امام بودند، هر دو عادل بودند، هر دو درست کار بودند، هر دو بر حق بودند، و بر حق مُردند، رحمت خدا در روز قیامت بر آن دو خواهد بود.»!!!

اصحاب و خواص حضرت که در مجلس حاضر بودند از کلام امام صادق علیه السلام بسیار متعجب شدند، لذا چون مجلس از مخالفان حضرت خالی شد پرسیدند: ای سرور و مولای ما! عجب سخنانی بر زبان مبارک شما جاری شد! می‌خواهیم ما را از این دغدغه و نگرانی نجات دهی و سر این مطلب را برای ما فاش سازی.

۶۲ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

حضرت فرمودند: اَمَّا اَوَّلِيْنَ كَلَامٍ كَهَذَا: «ما کانا امامین» یعنی: «آن دو امام بودند.» بدانید که امام بر دو صنف است: یکی امام بر حق که سبب هدایت و نجات خلق است و وسیله خیرات مردم می شود، و دَوِّم: امامی است بر باطل که مردمان را به دوزخ رهنمون می گردد و سبب هلاکت مردم می گردد. همان گونه که خداوند می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ اٰیْمَةً يَدْعُوْنَ اِلٰى النَّارِ»<sup>۱</sup> یعنی: «آنها را امامان دعوت کننده به سوی آتش و دوزخ قرار دادیم.» و مقصود من از امامت آن دو از این قسم دَوِّم بود.

و دیگر این که گفتیم: «عادلین» مراد من از عادل به معنای «عدول کننده» یعنی: عدول کننده و روی گرداننده از حق بود چنان که در قرآن فرموده: «ثُمَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ يَغْدِلُوْنَ»<sup>۲</sup> یعنی: «آنها این که کفر ورزیدند از پروردگارشان عدول کرده و روی گردانیده اند.»

و اما آن که گفتیم: «قاسطین» بدانید که «قاسط» را دو معنی است: یکی راست و درست، و دیگری به معنای جَبَّار و ظالم. منظور من از «قاسط» همین دَوِّمی بود همان گونه که در قرآن کریم آمده است: «وَاَمَّا الْقٰسِطُوْنَ فَكَانُوْا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»<sup>۳</sup> یعنی: «و اما کسانی که جَبَّار و ظالم باشند آنان هیزم های آتش جهنم خواهند بود.»

و اما آن که گفتیم: «کانا علی الحق» حق، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام (علی مع الحق والحق مع علی بدور حیثما دار) منظورم این بود که، آنان بر علیه حق یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و حق او را غصب کردند و بر همین شیوه تا پایان عمر خود باقی ماندند. «و ما نا علیه».

و اما آن که گفتیم: «رحمة الله علیهما یوم القیامة» مقصودم از «رحمت»، «رحمة للعالمین» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که در روز قیامت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر علیه آن دو خصومت و اقامه حجت خواهد کرد.<sup>۴</sup>

پس بنابراین تفسیر امام علیه السلام معنای جمله فوق این گونه می شود که: «آن دو نفر، دو امام و پیشوای عدول کننده و روی گرداننده از حق و ظالم و جَبَّاری بودند که بر علیه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام قیام کرده و بر همین طریق مردند و در روز قیامت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر علیه آن دو اقامه حجت و خصومت خواهد نمود.»

۱. فصل ۴۱ /

۲. انعام / ۱.

۳. جن / ۱۵.

۴. اسباب النواصب، ص ۱۲۲ - ترجمه لغات الاهوت، فصل هفتم، ص ۱۵۶.

## ۵۱. کیفیت تشریح اذان

از جمله اموری که بر اساس برنامه ریزی دقیق و منطبق با معارف و موازین اسلام و برنامه‌های عبادی مسلمانان تشریح گردیده، اذان و اقامه است که طریقی برای خبر دادن و دعوت به سوی حق نیز می‌باشد، تا به وسیله آن، مؤذن پیوسته عقائد حقّه را به دیگران تلقین کند و آنان را دعوت به بندگی و عبادت خداوند سبحان نماید و آنان را از انحراف در صراط مستقیم باز دارد.

لذا پیامبر بزرگ اسلام ﷺ به امر پروردگار «اذان» را تشریح فرمود تا با جملاتی دارای معانی بلند و مضامین عالی با مردم سخن بگوید و آنها را به بندگی و عبادت خویش فرا خواند. و به همین منظور آیات قرآن کریم در تشریح «اذان» نازل گردید، «اذا نادیتم الی الصلاة»<sup>۱</sup> «و اذانودی للصلاة»<sup>۲</sup> که به تصریح روایات و تفاسیر منظور از «اذانایتم» و «اذانودی» اذان می‌باشد.

اما از آن جا که جملات اذان از جانب پیامبر اسلام ﷺ تشریح شده «توقیفی» بوده؛ یعنی نباید چیزی از آن کاسته و یا بدان اضافه گردد؛ لذا ادله‌ای در دست است که «شهادت بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام» را نیز «تشریحی» شمرده و از اجزاء اذان و اقامه دانسته و این طور نیست که بعدها به اذان اضافه شده باشد.

لکن مخالفین ولایت، چون در اذان و اقامه دست برده و از آن هم کم نموده و هم اضافه نموده‌اند<sup>۳</sup> چنین وانمود می‌کنند که سند و ملاک اذان و اقامه خوابی بیش نبوده و در حقیقت تلاش نموده‌اند از این طریق ارزش و قداست اذان و اقامه را پایین بیاورند و از طرفی آبروی بزرگان خود که دستبرد به اذان و اقامه زده‌اند را حفظ کنند، لذا می‌گویند: «عبد الله بن زید جملات «اذان و اقامه» را در خواب دید و شنید و بعد برای دیگران نقل کرد و مردم هم تأسی نمودند و خواب او را پیروی کردند»<sup>۴</sup>

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی رحمته الله می‌فرماید: «بدان که شیعیان اجماع بر این مطلب

۱. مانده / ۵۸

۲. جمعه / ۹

۳. چنانکه اهل سنت در تکبیرات اول اذان به دو تا اکتفا می‌کنند و حق علی خیر العمل را حذف و تهلیل آخر را به یکی

کسر نموده و همچنین «الصلاة خیر من النوم» را در اذان اضافه نمودند و اذان را تحریف کردند.

۴. ندای ولایت، ص ۲۳.

۶۴ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

دارند که اذان از طریق وحی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده و اهل سنت اجماع دارند بر این که از طریق رؤیا گرفته شده است ولی در این جهت اختلاف دارند که از رؤیای چه کسی گرفته شده است؟ بعضی این رؤیا را به «عبد الله بن زید» و بعضی به «عمر بن خطاب» و بعضی به «ابی بن کعب» نسبت داده‌اند ولی همه آنها مردود است. به دلیل روایاتی که از امامان معصوم علیهم السلام به ما رسیده است.<sup>۱</sup>

همچنین شهید اول علیه السلام می‌فرماید: «شیعه اجماع دارد بر این که اذان از طریق «وحی» تشریح شده و امام جعفر صادق علیه السلام کسانی را که پنداشتند پیامبر صلی الله علیه و آله اذان را از عبد الله بن زید اقتباس کرده، لعنت نموده و فرمودند: وحی بر پیامبرتان نازل می‌شود آنگاه گمان می‌برند که حضرتش اذان را از عبد الله بن زید گرفته است؟!»<sup>۲</sup>

کیفیت تشریح اذان و اقامه نزد پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام چنین است که در روایتی وارد شده است: «هنگامی که جبرئیل اذان را نازل کرد، سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله در دامان امیر المؤمنین علیه السلام بود، جبرئیل اذان و اقامه را گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله چون برخاست فرمود: یا علی! آیا شنیدی؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا حفظ کردی؟ عرض کرد: آری. فرمود بلال را بخواه او را تعلیم ده. آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام بلال را طلبید و اذان را به او آموخت»<sup>۳</sup>

و در پاسخ آنان که بر شیعیان خورده گرفته که چرا در اذان و اقامه شهادت بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را اضافه می‌کنند و این عمل را «بدعت» می‌شمارند می‌گوییم: اولاً: این تهمت است ناروا و کلامی بدون علم و دلیل؛ چون بدعت عبارت است از: «ادخال ما لیس فی الدین، فی الدین بقصد انه من الدین» و حال آن که روایات متعددی در کتب روانی شیعه و سنی وجود دارد که به شهادت بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام تصریح دارد. و نیز آیاتی از قرآن کریم بر این معنی دلالت دارد. پس اصل ولایت امیر المؤمنین علیه السلام در دین ثابت است.

ثانیاً: در خصوص اذان و اقامه نیز روایاتی وجود دارد که ذکر «شهادت بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام» را تصریح نموده است. چنانچه بعضی از فقهاء استناداً به همین روایات، به جزئیت شهادت ثالثه فتوی داده‌اند.

۱. روضة المتقین؛ ج ۲، ص ۲۱۳.

۲. ذکری الشیعة؛ ص ۱۶۸.

۳. جامع احادیث الشیعه؛ ج ۲، ص ۶۲۳.



فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه [۶۵]

بعضی از بزرگانی که قائل به جزئیت شهادت ثالثه (اشهد أن علیاً ولی الله) در اذان شده‌اند عبارتند از:

آیه الله وحید بهبهانی رحمته: «لا ضیرفی کونها جزءً للأذان و الاقامة» یعنی: «اشکالی نیست در اینکه (شهادت ثالثه) از اجراء اذان و اقامه باشد».<sup>۱</sup>

آیه الله شیخ محمد حسن نجفی رحمته صاحب جواهر: «لولا المشهور لأمكن دعوى الجزئية» یعنی: «اگر مشهور فتوی به عدم جزئیت نداده بود امکان این بود که ادعای جزئیت شود».<sup>۲</sup>

آیه الله محمد تقی مجلسی رحمته: «يمكن أن يكون جزءً واقعياً لولا التقيہ» یعنی: «امکان این هست که شهادت ثالثه جزء واقعی اذان باشد، مگر به خاطر تقيہ خلاف آن قائل شویم».<sup>۳</sup>

آیه الله سید محمد شیرازی رحمته: «الظاهر أنها جزء من الاذان و الاقامة كسائر الفصول» یعنی: «ظاهراً شهادت ثالثه: جزء واقعی اذان باشد اگر بخاطر تقيہ خلاف آن قائل نشویم»<sup>۴</sup>

ثالثاً: از ادله عامّ متعددی<sup>۵</sup> که دلالت دارند بر این که هر جا شهادتین (شهادت بر توحید [شهد ان لا اله الا الله] و شهادت بر رسالت [أشهد أن محمداً رسول الله]) وارد شده بلافاصله شهادت بر ولایت امیر المؤمنین علی رحمته (أشهد أن علیاً ولی الله) نیز وارد شده است؛ استفاده می شود که این روایات عمومیت داشته و شامل اذان و غیر اذان نیز می شود. که ما تنها به ذکر یک نمونه از آنها اکتفا می نماییم.

از قاسم بن معاویه نقل شده که گفت: خدمت امام جعفر صادق رحمته عرضه داشتم که مخالفین درباره معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی نقل می کنند: هنگامی که حضرت به معراج برده شد، مشاهده نمود که بر عرش مکتوب گردیده است: لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر الصديق. امام صادق رحمته فرمودند: سبحان الله! همه چیز را تغییر دادند، حتی این را. عرضه داشتم: آری. فرمود: بدرستی که خداوند عزوجل وقتی عرش را خلق کرد بر آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، علی امیر المؤمنین رحمته. و وقتی که آب را خلق

۱. رسالة الهداية؛ ص ۲۱.

۲. سز الايمان، ص ۲۳.

۳. روضة المتقين؛ ج ۲، ص ۲۴۶.

۴. الفقه الشيرازي؛ ج ۳، ص ۲۵.

۵. الفقه الشيرازي؛ ج ۳، ص ۲۵.

۶۶ دو بال برای پرواز (توتی و تبری)

کرد بر محلّ و مجرای آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین علیه السلام و وقتی کرسی را خلق نمود بر پایه‌های آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین علیه السلام و وقتی اسرافیل را خلق نمود بر پیشانی او نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین علیه السلام و وقتی جبرئیل را خلق نمود بر دو بال او نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین علیه السلام. و وقتی زمین‌ها را خلق نمود بر طبقه‌های آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین علیه السلام و وقتی خورشید را خلق نمود بر آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین علیه السلام و وقتی خداوند عزوجل ماه را خلق نمود، بر آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین علیه السلام. و آن سیاهی که در ماه می‌بینید از همین خاطر است. پس هر گاه یکی از شماها بگوید: لا اله الا الله، محمد رسول الله پس باید بگوید: امیر المؤمنین ولی الله.<sup>۱</sup>

وابعاً: ادلّة خاصّة متعددی وجود دارد که دلالت دارند بر جزئیت و لزوم ذکر شهادت ثالثه (اشهد ان علیاً ولی الله) که ما به دو روایتی که عالم سنّی مصری (شیخ عبد الله مراغی از علماء قرن هفتم هجری در مصر) در کتاب «السلافة فی امر الخلافة» آورده است اشاره می‌نماییم:

۱ - پس از واقعه غدیر خم، در حال حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سلمان فارسی رضی الله عنه در اذان و اقامه نماز، بعد از شهادت به توحید و رسالت؛ به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نیز شهادت داد، از این رو یکی از صحابه محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! امروز مطلبی شنیدم که قبلاً نشنیده بودم حضرت صلی الله علیه و آله سؤال فرمودند: موضوع چیست؟ عرض کرد: شنیدم سلمان در اذان پس از «شهادتین» شهادت به ولایت علی بن ابی طالب داد و گفت: «اشهد ان علیاً ولی الله» حضرت در پاسخ او فرمود: خوب مطلبی شنیدی.<sup>۲</sup>

۲ - یکی از اصحاب نود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! ابوذر در اذان و اقامه بعد از شهادت به رسالت، شهادت به ولایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌دهد و می‌گوید: «اشهد ان علیاً ولی الله» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: همین طور است. سپس با حالت عتاب آمیزی فرمودند: «أو نسیتم قولی فی غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه» یعنی «مگر

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۱.

۲. ندای ولایت؛ ص ۹۷ به نقل از سراط مستقیم و به نقل از: السلافة فی امر الخلافة.

فصل اول: کلیاتی در معارف ناب شیعه □ ۶۷

سخن مرا فراموش کردید که در غدیر خم گفتم: هر کس من رهبر و مولای اویم علی رهبر و مولای اوست؟! آن گاه افزودند: «فمن ینکث فانما ینکث علی نفسه» یعنی: «هر کس پیمان شکند، قطعاً به خود آسیب رسانده است»<sup>۱</sup>

اگر در دو روایت فوق از جهت سند اشکال شود، پاسخ داده می شود: چون مخالف در تأیید ولایت، که مورد قبول آنها نیست روایت نقل کرده، خود بهترین دلیل بر صحت آن است.

خامساً: تعدادی از فقهاء شیعه قائلند که «شهادت ثلثه» (اشهد أن علیاً ولی الله) در زمان پیامبر اکرم ﷺ در «اذان و اقامه» وجود داشته؛ اما دشمنان و مخالفین اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ آن را حذف نمودند. چنانکه در کتاب «فلک النجاة» از «مصاییح الرشاد» سید محمد طبرسی نقل می کند که فرموده است: «انه کان فی عهد النبی ﷺ و ترک فی زمان خلفاء بنی امیه» یعنی: «شهادت ثلثه در زمان پیامبر اکرم ﷺ رایج بوده و در زمان خلفاء بنی امیه ترک گردیده است»<sup>۲</sup>

و طبیعی است که در زمان خلفاء بنی امیه و بنی عباس که کینه و دشمنی خاصی نسبت به امیر المؤمنین ﷺ وجود داشت «شهادت ثلثه» به جهت تقیّه به طور علنی از اذان و اقامه شیعیان حذف گردد و فقط در نزد خواصّ از شیعیان آن هم به طور مخفی باقی بماند. دشمن پر کینه ای چون معاویه بن ابی سفیان که سالها بر فراز مآذنه ها و منبرها سبّ و لعن امیر المؤمنین ﷺ را دستور داده بود و حتی آن گونه که نقل شده است با شنیدن شهادت بر رسالت حضرت ختمی مرتبت ﷺ آن چنان ناراحت می شد و حسادت می ورزید که می گفت: «تا کی این صدا را بشنوم» و به دوستش «مغیره بن شعبه» می گفت: همانا در مورد بنی هاشم هر روز پنج مرتبه در اذان فریاد زده می شود که «اشهد أن محمداً رسول الله» بعد از این دیگر برای ما چه باقی می ماند؟ ای مادر مرده! نه به خدا قسم از پای نمی شیم تا این اسم را دفن کنم.<sup>۳</sup> با این توصیف پر واضح است که دیگر «شهادت ثلثه» آن هم به طور علنی در اذان و اقامه چه عواقبی برای شیعیان در پی خواهد داشت. از کسانی که «حی علی خیر العمل» را که از اجزاء و فصول مسلم اذان و اقامه بود تنها

۱. ندای ولایت، ص ۹۷ به نقل از صراط مستقیم و به نقل از: السلافة فی امر الخلافة.

۲. فلک النجاة، ص ۲۵۹.

۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۹.

۶۸ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

به این سبب که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بودند که منظور از «حی علی خیر العمل» روی آوردن به «ولایت علی بن ابی طالب» است.<sup>۱</sup> آن را حذف و به این بهانه که مبادا مردم با شنیدن این جمله از جهاد روی گردانند «الصلاة خیر من النوم» را به جای آن تشریح و بدعت نمودند، چگونه می توان توقع داشت که در اذان قائل به «شهادت ثالثه» (اشهد أن علیاً ولی الله باشد).

۱. در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام از معنای «حی علی خیر العمل» سؤال شد، حضرت در پاسخ فرمودند: «خیر العمل، الولاية» یعنی: منظور از «خیر العمل» ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و در روایتی دیگر آمده است که محمد بن مروان می گوید: امام محمد باقر علیه السلام از من پرسیدند: آیا می دانی تفسیر «حی علی خیر العمل» چیست؟ عرض کردم: نه! حضرت فرمودند: «دعاک الی البز» یعنی: این جمله از اذان تو را به بز و نیکی فرا می خوانند. سپس امام علیه السلام فرمود: آندری بز من؟ یعنی: آیا می دانی نیکی و احسان نسبت به چه کسی؟ عرض کردم: نه! امام علیه السلام فرمود: «دعاک الی بز فاطمه و ولدها علیهما السلام». یعنی: دعوت برای نیکی کردن به حضرت فاطمه علیها السلام و فرزندانش علیهم السلام. جامع اسنادیت الشیعه؛ ج ۵، ص ۱۶۹.

## فصل دوم

## آیات تبری به ترتیب سور و آیات قرآن کریم

قبل از آن که وارد در بیان آیات تبری گردیم ذکر این مقدمه را بر خود لازم می دانیم که: از عقلی ترین و بدیهی ترین مسائلی که با فطرت انسان کاملاً همسان و موافقت دارد «دوستی و دشمنی» و یا به تعبیری دیگر «حب و بغض» است.<sup>۱</sup>

این قاعده‌ای است مسلم که نظام خلقت بر اساس آن پایه ریزی شده است و حتی حیوانات نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ زیرا هر حیوانی برای بقای حیات خویش با همجنسان و همزیستان خود دوستی نموده و با دشمن جانش دشمنی می‌ورزد و به هیچ وجه به او نزدیک نمی‌گردد و حتی اگر دشمن خواست به او صدمه‌ای رساند، در صدد دفاع برآمده و متقابلاً پاسخ‌گویی دشمنی او می‌گردد.

از همین رو، هرگاه بین دو نفر یا دو گروه دشمنی و مخالفتی بود هیچکس نمی‌تواند بگوید که من هر دو را دوست می‌دارم چنان که هرگاه شخصی طرفدار و دوستدار کسی است قهراً با مخالفین او مخالف و با موافقین او موافق است؛ خداوند متعال در این رابطه می‌فرماید: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجَالٍ مِنْ قَلْبَسِينَ فِي جُوفِهِ﴾<sup>۲</sup> یعنی: «خداوند متعال در باطن هیچ

۱. بلکه بعضی از افراد دقیق خواسته‌اند «تبری» را مقدم و زمینه ساز برای ایجاد «توئی» گوشود نمایند. و دلیل بر این مدعی را چند نکته ذکر کرده‌اند:

الف: تقدم نفی عبودیت هر آله‌ای «لا اله الا الله» قبل از ثبوت الوهیت خداوند در کلمه توحید «الاله الا الله».

ب: تقدم تخلیه و پاکسازی بر تجلیه و تزکیه در مراتب خودسازی و سیر و سلوک «تا تخلیه و پاکسازی [تبری] صورت نپذیرد تخلیه و تجلیه و تزکیه صورت نمی‌پذیرد».

ج: تقدم «صد لعن» (اللهم العن اول ظالم ظالم حق محمد. وال محمد...) بر صد سلام (السلام عليك يا ابا عبدالله و علی الأرواح التي...) در زیارت عاشورا.

د: تقدم خروج باطل و پلیدی‌ها برای زمینه ساز شدن جلوة حق (جاء الحق و زهق الباطل) «هو جو بیرون رود فرشته درآید».

۲. احزاب / ۴.

۷۰ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

فردی دو قلب قرار نداده است.»

هست آیین دو بینی ز هوس      قبله عشق یکی باشد و بس

و امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید: «لا یجتمع حُبنا و حب عدونا فی جوفِ إنسان...»<sup>۱</sup> یعنی: «دوستی ما و دوستی دشمن ما یک جا جمع نمی گردد.»

و این حدیث شریف از امام باقر علیه السلام نیز برای همه ما محرز و ملکه گردیده که: «هل الدین الا الحب و البغض.»<sup>۲</sup> یعنی: «آیا دین چیزی جز حب و بغض است؟» که روایت فوق بهترین شاهد برای مدعای ماست.

### آیات تبری

قبل از ورود در بحث توجه خوانندگان عزیز را به روایتی جلب می نمایم:

أصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

«نُزِلَ الْفَرَّانُ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ، رُبْعٌ فَبِنَا وَرُبْعٌ فِی عَدُوِّنَا وَرُبْعٌ حَلَالٌ وَحَرَامٌ وَرُبْعٌ فَرَاتِضٌ وَاحْكَامٌ.»<sup>۳</sup>

یعنی: قرآن در چهار بخش نازل شده است، یک چهارم در رابطه با ماست، یک چهارم در رابطه با دشمنان ما، یک چهارم در رابطه با حلال و حرام، و یک چهارم دیگر در واجبات و احکام.»

۱. «مغضوب علیهم» و «ضالین» چه کسانی هستند؟

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»<sup>۴</sup> ابن ابی عمیر از ابن اذینه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در مورد این آیه شریفه فرمودند: «المغضوب علیهم» ناصیان و «ضالین» شک کنندگانی هستند که معرفت به امام علیه السلام ندارند (و در گمراهی و ضلالت افتاده اند) المغضوب علیهم: النصاب، و الضالین: الشکاک الذین لا یعرفون الامام علیه السلام.<sup>۵</sup>

۱. بحار الأنوار؛ ج ۲۷، ص ۳۱۸، ح ۲۲.

۲. بحار الأنوار؛ ج ۶۸، ص ۶۳، ح ۱۱۴.

۳. شواهد التنزیل؛ ج ۱، ص ۲۵، به نقل از فرحة الزمراء؛ ص ۳۶.

۴. فائحه ۷/.

۵. تفسیر برهان؛ ج ۱، ص ۵۲، ح ۳۷.

۲. اهل خدعه و نیرنگ با خداوند چه کسانی هستند؟

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ \* يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾<sup>۱</sup>

یعنی: «و گروهی از مردم می‌گویند که ایمان آورده‌ایم به خدا و روز قیامت و حال آن‌که ایمان نیاورده‌اند بلکه می‌خواهند تا خدا و اهل ایمان را فریب دهند، و آنان فریب ندهند مگر خود را و آنها نمی‌فهمند.»

حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر آیه فوق فرموده‌اند:

الف) روز غدیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر خداوند امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت نصب نموده به دو می‌گفتند با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کن. فلانی و فلانی و هفت تن دیگر از منافقین و رؤسای مهاجر و انصار با آن حضرت بیعت کردند. دومی گفت: یا علی! خلافت و ولایت بر تو مبارک باد، صبح کردم در حالی که می‌بینم مولای من و مولای تمام مؤمنین می‌باشی، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بیعت و عهد را بر آنان محکم گردانید. سپس آنها مخفیانه با رفقای خود بنا گذاشتند که بعد از پیغمبر نگذارند امیرالمؤمنین علیه السلام بر منصب خلافت باقی بماند و حق او را غصب کنند.

ولی همین که به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسیدند می‌گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین اشخاص نزد خداوند را بر ما ولایت و خلافت بخشیدی، علی علیه السلام برای دفع ستمکاران از لحاظ سیاست و دین از ما شایسته‌تر و مردی لایق مقام خلافت می‌باشد.

و خداوند می‌دانست که آنها آنچه در دل دارند غیر از آن است که بر زبان می‌آورند و بر دشمنی خود با امیرالمؤمنین علیه السلام باقی هستند، از این رو خداوند از عقاید باطنی آنها پیامبرش را با خبر ساخت و فرمود: ای رسول ما! بعضی از مردم می‌گویند ما به امر خداوند دربارهٔ نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت ایمان داریم اما آنها دروغ می‌گویند و ایمان ندارند و بر هلاکت شما و هلاکت علی علیه السلام با هم متحد شده‌اند و اشخاص متمرّدی هستند و طغیان و فساد زیادی خواهند نمود.

سپس حضرت فرمودند: پس از آن که خداوند پیامبر را از نفاق و توطئه منافقین با خبر

۷۲ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

ساخت آنها حضور پیامبر ﷺ شرفیاب شده و قسم دروغ خوردند، و پیامبر ﷺ آنها را سرزنش و ملامت نمود.

اولی گفت: ای رسول خدا ﷺ! به خدا قسم هیچ چیز در نظرم لذت بخش تر و بهتر از بیعت با علی ﷺ نبوده و امیدوارم بر اثر این بیعت خداوند درهای بهشت را به رویم باز کند و مرا از ساکنین بهشت گرداند.

دومی گفت: ای رسول خدا ﷺ! من عملی که شایسته بهشت رفتن باشد ندارم جز همین بیعت با علی ﷺ. به خدا قسم هرگز خیال نکرده و خوش ندارم که نقض بیعت نمایم و اگر جواهراتی به اندازه ما بین زمین و آسمان به من بدهند که این بیعت را بشکنم قبول نخواهم کرد.

سومی گفت: ای رسول خدا ﷺ! من از بیعت به حدی مسرور و خوشحالم که تصور آن نشود. و یقین دارم اگر گناه انس و جن را نموده باشم خداوند به سبب این بیعت تمام گناهان مرا آمرزیده است.

و رفقای دیگر آنها هم مانند این سخنان را گفتند و قسم خوردند. و اینجا بود که خداوند این آیه را نازل فرمود: «يَخَادِعُونَ اللَّهَ...»<sup>۱</sup>

ب) این بابویه در کتاب توحید صدوق به سند خود از سعد بن صدقة بن زیاد روایت کرده: از حضرت امام صادق ﷺ سؤال نمودم که در روز قیامت وسیله نجات از آتش جهنم چیست؟ فرمودند: خدعه نکردن با خدا؟ زیرا هر که با خداوند خدعه کند، خدا نیز با او خدعه نموده و ایمان را از دل او ببرد و چنین کسی در حقیقت با خویش خدعه نموده است.

راوی گوید: به محضر امام ﷺ عرض کردم: غرض از خدعه کردن با خدا چیست؟ فرمودند: در ظاهر اوامر خدا را قبول نموده ولی در باطن معتقد نبوده و ایمان نداشته باشد و یا آن که به ظاهر اوامر را اجرا نموده و لکن برای غیر خدا باشد. از ریا کردن بپرهیزد که این عمل شریک قرار دادن برای خداست. در روز قیامت شخص ریاکار را به چهار نام می خوانند و صدای زنده: ای کافر! ای فاجر! ای حیله گر! و ای زیانکار! اعمال و عبادتت از بین رفت، پاداش خود را از کسی که برایش عبادت نموده ای بخواه.<sup>۲</sup>

۱. انساب النواصب: ص ۳۹.

۲. انساب النواصب: ص ۲۰.



فصل دوم: آیات تبری ۷۳

۳. «فی قلوبهم مرض» چه کسانی هستند؟

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»<sup>۱</sup> یعنی: «دل‌های آنان مریض است پس خداوند بر مرض ایشان بیفزاید و برای آنها عذاب سخت و دردناک است به سبب آنچه که دروغ می‌گویند.»

حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: «منافقین بر اثر معجزات مشاهده کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نه تنها ایمان نیاوردند بلکه بر مرض دل‌های مریضشان افزوده شد، و بواسطه نقض عهد خداوند و شکستن بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام به امراض قلبیشان افزوده شد و درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به حیرت افتادند و به خاطر تکذیب امر خداوند و آن که به دروغ مدعی بودند که ما بر بیعت خود استوار و پایدار هستیم بر کیفر شدید و عذابی سخت دچار خواهند شد.»<sup>۲</sup>

۴. «مفسدین فی الارض» چه کسانی هستند؟

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ \* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ \* وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا اتُّمِّنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ \* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ \* وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ \* اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَزُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ قَمَا رَبِّحْتَ تَبَارَ تَهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»<sup>۳</sup>

یعنی: «و چون آنان را گویند که در روی زمین فساد نکنید پاسخ دهند که تنها ما کار به صلاح می‌کنیم؛ آگاه باشید که ایشان سخت مفسدند ولی خود نمی‌دانند. و چون به آنها می‌گویند که ایمان آورید همانگونه که دیگران ایمان آوردند پاسخ دهند که چگونه همانند بی خردان ایمان آوریم، آگاه باشید که ایشان خود سخت بی خردند ولی نمی‌دانند و چون به اهل ایمان برخوردند گویند ایمان آورده‌ایم و چون با شیطانهای خود خلوت کنند گویند ما باطناً با شما ییم جز آن که مؤمنان را استهزا می‌کنیم. خداوند آنها را استهزاء کند و آنان را در گمراهی رها سازد که (در بیابان جهل و گمراهی) حیران و سرگردان باشند. ایشانند که

۱. بقره: ۱۰.

۲. انساب النواصب: ص ۴۳.

۳. بقره: ۱۱.

۷۴ دو بال برای پرواز (توبی و تبری)

گمراهی را در مقابل راه راست خریدند پس تجارت آنها سودی نکرد و راه هدایت را نیافتند...

الف) در تفسیر برهان از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمودند: «این آیات در حق فلانی و فلانی و فلانی نازل شده که در ظاهر ایمان داشته و تسلیم ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و چون در خلوت به دشمنان آن حضرت می‌رسیدند می‌گفتند با شما همراه و هم مسلک هستیم و علی بن ابیطالب علیه السلام را استهزاء می‌کنیم. پس خداوند فرمود ما کیفر و سزای این عمل منافقین و استهزاء به امیرالمؤمنین علیه السلام را در عالم آخرت خواهیم داد.»

ب) حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: «وقتی به منافقین گفته می‌شد روی زمین فساد نکنید و با اظهار نقض بیعت خود به اشخاص ضعیف و سست عقیده رخنه در دین آنها نکنید جواب می‌دادند ما از اصلاح طلبان هستیم زیرا به دین و مذهب اعتقاد نداریم و در دین متحیریم و به دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام در ظاهر، راضی هستیم و در باطن بر طبق دلخواه خود عمل کرده و از بندگی و فرمانبرداری، خود را رها کرده‌ایم. آنگاه خداوند فرمود: ای منافقین! بدانید و آگاه باشید که شما در حقیقت از مفسدین روی زمین هستید و خداوند شما را به پیامبرش معرفی کرده و بخوبی شناسانده و به مسلمانان حقیقی (شیعیان مرتضی علی علیه السلام) امر فرموده که بر شما لعنت نمایند.»

و نیز حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: «هر وقت به منافقین بگویند شما هم مانند سلمان و مقداد و ابوذر و عمار که در نصب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و اطاعت از او امر خدا و رسول، ایمان آورده‌اند ایمان بیاورید به هم مسلکان خود بگویند: آیا ما هم مانند سلمان و مقداد و ابوذر و عمار سفیهانه ایمان بیاوریم؟ چرا که منافقین از دریچه چشم دل تسلیم شدن مؤمنین را به او امر خدا و رسول مشاهده ننموده و به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و دوستی ذریه گرامی آن حضرت، تن نداده و آن حضرت را ترک نموده و محبت یهود و نصاری را در دل خود جای دادند که دشمن خدا و رسول بودند و در ظاهر از آنها تبری جسته و در باطن به یهود و نصاری پیوسته‌اند.»

همچنین حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: «اما مسخره نمودن آنها در دنیا همین است که آنها در دنیا به صورت ظاهری اسلام را پذیرفتند تا احکام اسلام درباره آنها

فصل دوم: آیات تبری ۷۵

اجرا شود، اما در مقابل مسخره نمودن خداوند نسبت به آنها در دنیا امر به لعنت کردن آنها است تا تفاوت مسلمانی منافق گونه با مسلمانان حقیقی و خالص مشخص گردد و استهزاء در آخرت آنها از سوی خداوند به این است که جایگاه مؤمنین در بهشت به آنها نشان داده شود و جایگاه این گروه نیز به مؤمنین در بهشت نشان داده می شود...<sup>۱</sup>

۵. آنان که غیر خدا را به خدایی گیرند

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ»<sup>۲</sup> «بعضی از مردم غیر خدا را همانند خدا گیرند و چنان که خدا را باید دوست بدارند با آنها دوستی می ورزند.»

جابر می گوید: از امام صادق علیه السلام در رابطه با تفسیر این آیه شریفه سؤال نمودم حضرت فرمودند: «هم اولیاء فلان و فلان و فلان اتخذوهم ائمةً من دون الإمام الذی جعل الله للناس اماماً»<sup>۳</sup>

یعنی: «آن گروه، فلانی و فلانی و فلانی هستند که مردم آنان را پیشوای خود قرار داده اند بدون آن که پیشوای خود را کسی قرار دهند که خدای متعال او را به عنوان امام برای مردم قرار داده است.»

۶. سختی و آسانی (عسر و یسر) چیست؟

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»<sup>۴</sup> «خداوند برای شما آسانی را می خواهد و برای شما حرج و سختی را اراده نمی کند.»  
امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه فرمودند: «اليسر امير المؤمنين عليه السلام و العسر فلان و فلان»<sup>۵</sup>

یعنی: «آسانی امیرالمؤمنین علیه السلام است و حرج و سختی فلانی و فلانی هستند.»

۱. انساب النواصب، ص ۲۵.

۲. بقره / ۱۶۵.

۳. تفسیر عیاشی ج ۱، ص ۷۲، ح ۱۲۲ - بحار ج ۸، ص ۳۶۳، ح ۴۱ - اصول کافی ج ۱، ص ۳۷۲، رقم ۱۱.

۴. بقره / ۱۸۵.

۵. تفسیر برهان ج ۲، ص ۸۴.

۷۶ دو بال برای پرواز (توتی و تبری)

۷. صلح و آشتی در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

«وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی در صلح و آشتی درآید و از گامهای شیطان پیروی نکنید.

ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام بعد از قرائت این آیه شریفه فرمودند: آیا می‌دانی «سلم» چیست؟ عرض کردم: شما داناترید. فرمودند: «ولاية علي و الاثمة الاوصياء من بعده». ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان جانشین بعد از اوست. سپس فرمودند: «وخطوات الشيطان و الله ولاية فلان و فلان»<sup>۲</sup> و گامهای شیطان به خدا قسم ولایت فلانی و فلانی را قبول کردن است.

۸. خروج از نور به سوی ظلمت و از ظلمت به سوی نور

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»<sup>۳</sup> خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می‌برد. اما کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می‌برند.

(الف) عبدالله بن ابی‌یعفور گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «انی أخالط الناس فيكثر عجبی من اقوام لا يتولونکم و يتولون فلاناً و فلاناً، لهم أمانة و صدق و وفاء و اقوام يتولونکم ليس لهم الأمانة و لا الوفاء و لا الصدق.»

یعنی: من با مردمانی هم‌نشینی دارم که جای شگفتی و تعجب است که با وجود آن که موالی و پیرو شما نیستند و پیرو فلانی و فلانی هستند اما مردمانی امانتدار و صادق و باوفا هستند و بالعکس (بعضاً) اقوامی که پیرو شما هستند دارای امانتداری و صداقت و وفا نیستند.

ابن ابی‌یعفور گوید: حضرت امام صادق علیه السلام مستقیم نشستند و همانند فرد غضبناک به من روی نموده و فرمودند: «لا دين لمن دان الله بولاية امام جائر ليس من الله و لا عتبت علي من دان بولاية امام عادل من الله» کسی که معتقد باشد به ولایت امام جائر و ظالمی که از

۱. بقره / ۲۰۸.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۲۹۳ - معارج الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۹، ح ۱.

۳. بقره / ۲۵۷.

## فصل دوم: آیات تبری ۷۷

سوی خدا نیست، دین ندارد و بر کسی که به امامت عادللی که از سوی خداست ایمان آورده ملامتی نیست.

ابن ابی یعفور گوید: (با تعجب) عرض کردم آنها (مخالفان) دارای دین نیستند، و بر اینها (شیعیان و موالیان) هیچ ملامت و شدتی نیست؟ حضرت فرمودند: «نعم لا دین لاولئك ولا عتب علی هؤلاء» بله آنها دینی ندارند و بر اینها (شیعیان) ملامتی نیست.

سپس فرمودند: «أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾<sup>۱</sup> یخرجهم من ظلمات الذنوب الی نور التوبة و المغفرة لولايتكم کلّ امام عادل من الله. و قال الله ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَزْلَمَ وَهُمْ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾<sup>۲</sup> یعنی: «آیا سخن خداوند را نشنیده‌ای ﴿الله ولی...﴾ خداوند یار کسانی است که ایمان آوردند و آنها را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی سوق دهد؟ در حقیقت آنها را از تاریکی گناهان بیرون آورده و به سوی نور توبه و آمرزش هدایت می‌کند و این به خاطر ولایت شما نسبت به هر یک از امامان عادللی است که از سوی خداوند برگزیده شده‌اند و خداوند فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَزْلَمَ وَهُمْ...﴾ اما کسانی که کافر شدند اولیاء آنها طاغوت می‌باشند که آنها را از نور به سوی ظلمتها می‌برند.»

ابن ابی یعفور می‌گوید گفتم: مگر این نیست که خداوند از این آیه کفار را اراده کرده است آنجا که فرموده است: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا؟»

گوید: حضرت ﷺ فرمودند: «وَأَيُّ نُورٍ لِلْكَافِرِ؟ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُخْرِجُ مِنْهُ إِلَى الظُّلُمَاتِ؟ أَمَا عَنِ اللَّهِ بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجِبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفْرِ. فَقَالَ: ﴿أَوَلَيْكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۳</sup> یعنی: «چه نوری برای کافر است؟ هنگامی که کفر ورزیده تا این که از نور بیرون برده شود به سوی تاریکی‌ها، و همانا خدای متعال در این آیه کسانی را اراده فرموده که در نور اسلام بوده‌اند، پس وقتی که پیرو و موالی هر امام جائر و ظالمی شدند که از سوی خدا نبود، به واسطه این ولایت (نسبت به ائمه جور) از نور اسلام به سوی تاریکی‌های کفر خارج شدند و خدای تبارک و تعالی برای آنها آتش جهنم را همراه با کفار واجب گردانید و

۱. بقره / ۲۵۷.

۲. همان.

۷۸ دو بال برای پرواز (توبی و تبری)

سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»<sup>۱</sup>  
 ب) این نکته از آیه مبارکه «أَزْكَىٰ ظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاءُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ  
 سَحَابٌ ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»<sup>۲</sup> استفاده می‌شود که در مقدمه تفسیر برهان از صالح بن  
 سهل همدانی روایت شده است که امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه فرمودند:  
 «كظلمات: هي فلان و فلان» یعنی ظلمات: فلانی و فلانی است. و «فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاءُ مَوْجٌ»  
 یعنی سومی و «مِنْ فَوْقِهِ» یعنی طلحه و زبیر و «ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» یعنی معاویه و  
 یزید و فتنه‌های بنی امیه.

ج) در تفسیر آیه «يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» در تفسیر عیاشی از  
 امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «نور، آل محمد علیهم السلام است. و ظلمات، دشمنان  
 آنان می‌باشند.»

د) و در کتاب «المناقب» از ابن عباس در تفسیر آیه «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ  
 وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ»<sup>۳</sup> نقل کرده‌اند که ظلمات، اولی است و نور، امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
 است.

ه) و در مقدمه تفسیر برهان، ص ۳۱۵ از تفسیر قمی درباره آیه «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا  
 تَشْكُرُونَ»<sup>۴</sup> و آیه «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»<sup>۵</sup> از امام صادق علیه السلام چنین نقل  
 شده: پس نیست برای او امامی در روز قیامت که حرکت کند و از نور آن امام روشنی گیرد.  
 و) درباره آیه «يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»<sup>۶</sup> فرموده‌اند: در روز قیامت نور، ائمه  
 معصومین علیهم السلام هستند که نور ایشان پیش روی و سمت راست ایشان بتابد تا این که آنها را  
 داخل بهشت کنند.

ز) و در تفسیر عیاشی درباره آیه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»<sup>۷</sup> امام صادق علیه السلام فرمودند: نور  
 مبین، نور امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۳ - بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۲۲، ح ۳۹

۲. نور / ۲۰

۳. فاطر / ۱۹

۴. حدید / ۲۸

۵. نور / ۲۰

۶. حدید / ۱۲

۷. نساء / ۱۷۲

فصل دوم: آیات تبری ۷۹

## ۹. اجتناب از ذره‌ای محبت آن دو

﴿وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۱</sup>  
 یعنی: «و اگر آنچه در دل دارید آشکار و یا مخفی کنید همه را خداوند در محاسبه شما خواهد آورد هر که را خواهد ببخشد و هر که را خواهد عذاب کند».  
 امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه فوق فرمودند: «کسی که ذره‌ای از محبت اولی و دومی را به دل داشته باشد استحقاق بهشت ندارد»<sup>۲</sup>.

## ۱۰. خداوند می‌داند آنها چه در دل داشتند

﴿أَوَلَيْكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾<sup>۳</sup> یعنی: «اینان همانها هستند که خداوند می‌داند چه در دل دارند پس (ای رسول) از ایشان روی گردان و آنها را موعظه کن و با گفته‌ای رسا سیرتشان را گوشزدشان کن».

عبدالله نحاس گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که در مورد این آیه شریفه فرمودند: «یعنی والله فلاناً و فلاناً» به خدا قسم مقصود فلانی و فلانی هستند»<sup>۴</sup>.

## ۱۱. آنها که ایمان آوردند سپس کافر شدند

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا﴾<sup>۵</sup>

یعنی: «آنها که ایمان آوردند سپس کافر شدند باز هم ایمان آوردند و دگر بار کافر شدند و سپس بر کفر خود افزودند».

امام صادق علیه السلام راجع به این آیه شریفه فرمودند: «نزلت فی فلان و فلان آمنوا بالنبی صلی الله علیه و آله فی أوّل الأمر و کفروا حیث عرّضت علیهم الولاية حین قال النبی صلی الله علیه و آله من كنت مولاه فهذا علی مولاه، ثم آمنوا بالبيعة لأمیر المؤمنین علیه السلام ثم کفروا حیث مضی رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یقرّوا بالبيعة ثم ازدادوا

۱. بقره / ۲۸۴.

۲. تفسیر عیاشی: ج ۱، ص ۱۵۶ - بحار الانوار: ج ۳۰، ص ۲۱۵ و ۵۷ و ۲۷.

۳. نساء / ۶۳.

۴. فرحة الزهراء: ص ۳۰، به نقل از: اللوامع النورانية.

۵. نساء / ۱۳۶.

۸۰ دو بال برای پرواز (تبری و توئی)

کفر آباخذهم من بايعه بالبيعة لهم فهو لاء لم يبق فيهم من الايمان شيء<sup>۱</sup>. این آیه دربارهٔ فلانی و فلانی و فلانی نازل شد که در ابتدای امر به پیامبر ﷺ [به حسب ظاهر] ایمان آوردند و هنگامی که پیامبر ﷺ فرمودند: «کسی که من مولای اویم این علی مولای اوست.» ولایت بر آنها عرضه شد اما آنان کفر ورزیدند؛ سپس هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ رحلت فرمودند مجدداً کفر ورزیدند و به بیعت خود اقرار نکردند و با بیعت گرفتن برای خود از کسانی که با مولی بیعت کرده بودند، بر کفر خود افزودند. پس در حقیقت در وجود ایشان ذرّه‌ای ایمان باقی نمانده است.

۱۲. هر پیامبری را دشمنی است

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا»<sup>۲</sup> یعنی: «و بدین سان برای هر پیامبری دشمنی گماشتیم.»

ابوحمزه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «ما بعث الله نبياً الا و فی زمانه شیطانان یؤذیانہ و یضلّان الناس من بعده و صاحباً محمد صلی الله علیه و آله و سلم حبتراً و دلاماً»<sup>۳</sup> یعنی: «مبعوث نگشت پیامبری مگر این که در زمانش دو شیطان بودند که او را اذیت می‌نموده، و بعد از او مردم را گمراه می‌کردند و دو شیطان هم زمان با خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم حبتراً و دلاماً (فلانی و فلانی) بودند.»

۱۳. حسنه چیست؟

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا»<sup>۴</sup> یعنی: «هر کس کار نیکو کند او را ده برابر آن خواهد بود.»

در ذیل این آیه شریفه از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «هر کس هر روز صبح فلانی و فلانی را لعن کند خدای تعالی برای او هفتاد حسنه نوشته و ده گناه از او محو نموده و مقامش را ده درجه بالا برد.»<sup>۵</sup>

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۴۲.

۲. انعام / ۱۱۲.

۳. فرجة الزهراء، ص ۴۲، به نقل از: الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۰.

۴. انعام / ۱۶۰.

۵. تفسیر عباسی، ج ۱، ص ۳۷۸-۳۷۹، بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۲۲.



۱۴. منظور از شیطان در قرآن کیست؟

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ»<sup>۱</sup> یعنی: «و شیطان هرگاه که کار تمام می شود می گوید:»  
عیاشی از امام باقر<sup>علیه السلام</sup> روایت کرده که حضرت فرمودند: در این آیه و هر کجا در قرآن  
جمله «قال الشیطان» است منظور «فلانی» می باشد.<sup>۲</sup>

۱۵. احسان و فحشاء و منکر و بغی چیست؟

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ»<sup>۳</sup>  
یعنی: «خداوند به عدل و احسان و بخشش به خویشان فرمان می دهد و از فحشاء و منکر  
و بغی، نهی می نماید.»

امام باقر<sup>علیه السلام</sup> در تفسیر این آیه شریفه فرمودند: «العدل شهادة أن لا اله الا الله، و الاحسان  
ولاية امير المؤمنين<sup>علیه السلام</sup>، و الفحشاء، الأول، و المنکر، الثانی و البغی، الثالث»<sup>۴</sup> یعنی: «عدل یعنی  
گواهی بر این که معبودی نیست جز خدای تبارک و تعالی و احسان یعنی ولایت امیر  
مؤمنان<sup>علیه السلام</sup> و خداوند نهی می نماید از فحشاء و منکر و بغی یعنی از فلانی و فلانی و  
فلانی.»

۱۶. هر پیامبری را شیطانی است

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا  
يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \* لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ  
مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ \* وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ  
فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي  
مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ \* الْمَلِكُ يُؤَمِّدُ اللَّهَ يُحْكِمُ بَسِيَّتَهُمْ  
فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ \* وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ

۱. ابراهیم / ۲۲.

۲. انساب النواصب؛ ص ۹ به نقل از تفسیر جامع؛ ج ۳، ص ۲۳۲.

۳. نحل / ۹۰.

۴. تفسیر عیاشی؛ ج ۲، ص ۲۶۷، ج ۶۲ - بحار الانوار؛ ج ۳۶، ص ۱۸۰، ج ۱۷۳ - تفسیر برهان؛ ج ۲، ص ۳۸۱.

۸۲ دو بال برای پرواز (تبری و توتی)

عَذَابٌ مُّهِينٌ<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام فرمودند: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصَابَهُ خِصَامَةٌ فَجَاءَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْإِنصَارِ فَقَالَ لَهُ: هَلْ عِنْدَكَ مِنْ طَعَامٍ؟ فَقَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذَبَحَ لَهُ عِنَاقًا وَشَوَاهُ، فَلَمَّا أَدْنَاهُ مِنْهُ تَمَتَّى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحسن وَالحسين عليهما السلام، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعَمْرٌ، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ عليه السلام بَعْدَهُمَا، فَانزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» يَعْنِي فَلَانًا وَفَلَانًا «فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ» يَعْنِي لَمَّا جَاءَ عَلِيُّ عليه السلام بَعْدَهُمَا. «ثُمَّ يَحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ». يَعْنِي يَنْصُرُ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ: «لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً» يَعْنِي فَلَانًا وَفَلَانًا «لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبَهُمْ» يَعْنِي إِلَى الْإِمَامِ الْمُسْتَقِيمِ ثُمَّ قَالَ: «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَّةٍ مِنْهُ» أَي فِي شَكٍّ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ». قَالَ: الْعَقِيمُ الَّذِي لَا مِثْلَ لَهُ فِي الْإِيَّامِ ثُمَّ قَالَ: «الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ قَالِذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» قَالَ: وَلَمْ يُؤْمِنُوا بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِثْمَةِ عليه السلام «فَاوَلَنْكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»<sup>۲</sup>

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله دچار تنگی معیشت شدند، از این رو نزد یکی از یارانشان رفته و فرمودند: آیا غذایی نزد تو موجود است؟ عرضه داشت: بله یا رسول الله. او بزغاله‌ای را برای حضرت ذبح کرد و بریان نمود و وقتی غذا را خدمت حضرت آورد، حضرت آرزو فرمود که ای کاش علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هم با ایشان هم غذا می‌شدند. ناگهان فلانی و فلانی آمده و پس از اندکی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز وارد شدند. آن گاه آیه نازل شد که «و ما ارسلنا...» «بیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری را نفرستادیم.» «الا اذا تمئی...» مگر آن‌که چون درخواستی می‌کرد شیطان در خواسته او دسیسه می‌کرد. یعنی فلانی و فلانی «فینسخ الله...» «آن گاه خدا القائنات شیطان را نابود می‌ساخت.» یعنی هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از آن دو آمدند. «ثم يحکم الله...» آنگاه خدا آیه‌هایش را استوار می‌سازد. «یعنی خدای متعال امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری می‌فرماید. سپس فرمود: «لیجعل...» «تا خدا القائنات شیطان را مایه آزمایش فلانی و فلانی قرار دهد برای بیمار دلان و سخت‌دلان نسبت به امام مستقیم. سپس فرمود «و لا یزال...» «و کافران

۱. حج ۵۲/۵۷

۲. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۸۶

فصل دوم: آیات تبری ۸۳

همچنان درباره آن دچار تردیدند. یعنی در رابطه با امیرالمؤمنین علیه السلام در شک و تردیدند. ﴿حتی تأتیهم...﴾ «تا ناگهان رستاخیز آنان را فرو گیرد یا روزی عذاب مهیب گریبان گیرشان شود.» فرمود: عقیم یعنی روزی که مانند آن در روزگاران نیست. سپس فرمود: ﴿المسلك یومئذ لله...﴾ در چنین روزی فرمانروایی از آن خداست که میان آنان داوری خواهد کرد. پس کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند در بهشت پر نعمتند و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغین خواندند بر ایشان عذاب خوار کننده‌ای خواهد بود.»

۱۷. هر پیامبری به تولی و تبری مأمور بود

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ آعْبُدُوا اللَّهَ وَآجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾<sup>۱</sup> یعنی: «ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید. خداوند گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت.»

امام باقر علیه السلام با استدلال به آیه فوق فرمودند: «خدای تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر آن که به ولایت ما و تبری از دشمنان ما مأمور بود.»<sup>۲</sup>

۱۸. ذکر چیست و ظالم کیست؟

﴿وَيَوْمَ يَعْصِي الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي آتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾<sup>۳</sup> «یا وایستای لایتنی نم آتخذ فلانا خلیلاً»<sup>۴</sup> «لقد أضلنی عن الذکر بغد إذ جاءنی و كان الشیطان للإنسان خذولاً»<sup>۵</sup> یعنی: «روزی که ظالم دستش را به دندان می‌گزد و می‌گوید ای کاش با رسول خدا راهی را برگزیده بودم، و ای کاش فلانی را به عنوان دوست خود برگزیده بودم که او مرا گمراه نمود و از ذکر بعد از آن که بر من عرضه شد گمراه ساخت و شیطان برای انسان فرو گذارنده است.»

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود در مورد ظالم در آیه فوق چنین می‌گوید: «الظالم

۱. نحل / ۳۶.

۲. تفسیر عیاشی ج ۲، ص ۲۵۸ - بحار الانوار ج ۲۲، ص ۳۳۰.

۳. فرقان / ۲۷ - ۲۹.

۸۴ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

یعنی الاول «ظالم یعنی اولی».

امام باقر علیه السلام می فرمایند: «يقول يا ليتني...» «ظالم می گوید ای کاش همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان را به عنوان ولی و سرپرست قبول می کردم.» «یا ویلتی...» ای کاش فلانی را دوست خود نگرفته بودم یعنی دومی.

«لقد أضلني عن الذكر» یعنی مرا از ذکر یعنی «ولایت» گمراه ساخت. «وكان الشيطان»

یعنی دومی برای انسان گمراه کننده است.<sup>۱</sup>

نویسنده حقیر گوید: اولی در دنیا به این حقیقت اعتراف کرد آنجا که گفت: «لعن الله

این صفاك هو أضلني عن الذكر بعد از جانی»<sup>۲</sup> خداوند فرزند صهاك را لعنت کند که او مرا از ذکر (ولایت) گمراه کرد بعد از آن که بر من عرضه شد.

۱۹. تابوت آتشین

«إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»<sup>۳</sup> یعنی: «به درستی که زشت ترین صداها صدای الاغ

است.»

در تفسیر آیه فوق از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که حضرت فرمودند: «خداوند گرامی تر است از آن که مخلوقی را بیافریند و آن را تحقیر و یا انکار نماید، و مراد از «حمیر» در آیه شریفه الاغ نیست بلکه مراد از آن فلانی و دوست او می باشند که در تابوتی از آتش به صورت دو الاغ بوده و چون صبحه می زنند اهل آتش و جهنم از صدای آنها در عذاب بوده و منزجر می شوند.»<sup>۴</sup>

۲۰. امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها سنگین آمد

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»<sup>۵</sup> یعنی: «همانا عرضه نمودیم امانت را بر آسمانها و زمین و

۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی ج ۲، ص ۱۱۳ - بحار ج ۳۰، ص ۱۲۹، ح ۵.

۲. ارشاد القلوب، ص ۳۹۳.

۳. لقمان / ۱۹.

۴. همان، به نقل از: همان، ج ۵، ص ۲۹۲.

۵. احزاب / ۷۲.

## فصل دوم: آیات نبوی ﷺ ۸۵

کوهها پس از حمل آن خودداری نمودند و از آن ترسیدند، اما انسان آن را پذیرفت و حمل نمود، به درستی که انسان ستم کار و نادان است.»  
 ابوبصیر رضی الله عنه از امام صادق رضی الله عنه درباره آیه شریفه فوق روایت می کند که حضرت فرمودند:  
 «الامانةُ الولاية والانسانُ هو ابوالشرور المنافق»<sup>۱</sup> امانت یعنی ولایت و منظور از انسان در آیه همان «ابوالشرور منافق» (فلانی) است.

۲۱. و چون انسان را ضرر و درد می رسد

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ...»<sup>۲</sup> یعنی: «و چون انسان را ناراحتی و سختی رسد پروردگار خویش را بخواند و به سوی او باز گردد، اما هنگامی که نعمتی به او عطا کند، آنچه را به خاطر آن قبلاً خدا را می خواند از یاد می برد.»

عمار سباطی گوید درباره تفسیر آیات فوق از امام صادق رضی الله عنه سوال نمودم حضرت فرمود: «این آیه درباره ابوفضیل (اولی) نازل شده زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در نظر او مردی ساحر و جادوگر بود و هرگاه ناراحتی به او می رسید یعنی: بیمار می شد پروردگار خود را می خواند به سوی باز می گشت یعنی از آن عقیده باطلی که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت (او را ساحر می دانست) توبه می کرد. و چون نعمتی به او ارزانی می کرد آن چه را پیش از آن به درگاه خدا خوانده بود از یاد می برد... از این رو خداوند به دنبال آن می فرماید: «قُلْ تَتَّبِعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» یعنی: «بگو تو به کفر اندکی بهره ببری که براستی تو از دوزخیان هستی.» سپس خداوند عزوجل سخن را متوجه امیرالمؤمنین رضی الله عنه نموده و از جایگاه او در نزد خدای تبارک و تعالی خیر می دهد که: «أَمْسِنْ هُوَ قَائِمٌ أَنَاءَ السَّبِيلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا»<sup>۳</sup>.

۲۲. فقط یک فرقه اهل نجاتند

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ»<sup>۴</sup> یعنی:

۱. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۴۱، ح ۴.

۲. زمر / ۸.

۳. گلگشت نور، چهار صد حدیث از روضة کافی از ثقة الاسلام کلینی ص ۲۶۰، ح ۱۷۳.

۴. زمر / ۲۹.

۸۶ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

«خداوند متلی می زند، مردی که شریکان، بر سر او کشمکش کنند و مردی که تسلیم مرد دیگر است، آیا حکایت این دو یکسان است.»

ابو خالد کابلی می گوید: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق فرمود: اما آن کس که شریکان بر سر او به کشمکش پرداختند همان اولی بود که گروههای مختلف به حکومت او گرد آمدند و با این حال یکدیگر را لعن و نفرین می کردند و از همدیگر بیزاری می جستند. و اما آن مردی که تسلیم دیگری بود آن پیشوای بر حق نخستین و شیعیان او بودند.

سپس حضرت فرمود: همانا «یهود» پس از حضرت موسی علیه السلام هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه آنها در بهشت و هفتاد فرقه دیگر در دوزخ هستند و «نصاری» پس از حضرت عیسی علیه السلام هفتاد و دو فرقه شدند که یک فرقه آنها در بهشت و هفتاد و یک فرقه دیگر در دوزخ هستند و این امت (مسلمانان) پس از پیامبرشان هفتاد و سه فرقه شدند که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند و از این هفتاد و سه فرقه، سیزده فرقه آنها دوستی و محبت ما را با خود دارند (ادعای دوستی ما می کنند) که دوازده فرقه آنها در دوزخ و یک فرقه در بهشت جای دارند.<sup>۱</sup>

۲۳. ارتداد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ<sup>۲</sup> یعنی: «آنان که کافر شدند و بازداشتند از راه خداوند، خداوند اعمالشان را ضایع گردانید.» در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده: «نزلت فی الذین ارتدوا بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و غضبوا اهل بینه علیهم السلام و صدوا عن امیر المؤمنین علیه السلام و عن ولایة الانمة علیهم السلام و اضل اعمالهم ای ابطال...»<sup>۳</sup> یعنی: «این آیه درباره کسانی نازل شده که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند و حق اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را غضب کردند و (مردم را) از امیر المؤمنین علیه السلام و ولایت انمة علیهم السلام بازداشتند. و اعمال آنان را ضایع و باطل نمودند.»

۱. گلکشت نور: چهارصد حدیث از روضه کافی، ثقة الاسلام کلینی، ص ۲۷۹، ح ۱۹۷.

۲. محمد صلی الله علیه و آله / ۱.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۰.

فصل دوم: آیات تبری ۸۷

۲۴. مفسدین فی الارض واقع کنندگان

﴿قَهْلُ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُسْقَطُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ \* أَوْلِيكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ﴾<sup>۱</sup> یعنی: «آیا نزدیک شدید اگر والی شوید که فساد کنید در زمین و قطع رحم کنید، آنها کسانی هستند که خداوند کر و کورشان ساخت.»

ابو محمد علی بن یونس بیاضی در کتاب خود آورده: «لما نزلت هذه الآية دعا النبي ﷺ الثلاثة وقال، فيكم هذه الآية» یعنی: «زمانی که این آیه شریفه نازل شد پیامبر اکرم ﷺ خطاب به آن سه نفر فرمود این آیه در مورد شما نازل شده است.»

۲۵. باز هم ارتداد

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَىٰ أذْيَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ﴾<sup>۲</sup> یعنی: «کسانی که بعد از روشن شدن حق به آن پشت کردند.»

عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت در مورد این آیه فرمودند: «فلان و فلان و فلان ارتدوا عن الايمان في ترك ولاية امير المؤمنين عليه السلام». یعنی: «فلانی و فلانی و فلانی هستند که با ترک ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایمان رو برگرداندند.» سپس گوید در مورد این آیه سؤال نمودم: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِشْرَارَهُمْ﴾<sup>۳</sup> یعنی: «این به خاطر آن است که آنها به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند: ما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم.» حضرت فرمودند: «نزلت والله فيهما وفي أتباعهما»<sup>۴</sup> یعنی: «به خدا قسم این آیه درباره آن دو نفر و پیروانشان نازل شده است.»

۲۶. ایمان چیست؟ و کفر و فسوق و عصیان چیست؟

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَرَزَقَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾<sup>۵</sup>

۱. محمد صلی الله علیه و آله / ۲۲ و ۲۳.۲. محمد صلی الله علیه و آله / ۲۵.۳. محمد صلی الله علیه و آله / ۲۸.

۴. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۲۲۰، رقم ۲۳.

۵. حجرات / ۷.

۸۸ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

یعنی: «خداوند ایمان را در قلوب شما محبوب گردانید و آن را در دل‌های شما آراسته نمود و ناخوش گردانید برای شما کفر و فسق و نافرمانی را.»  
در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه چنین آمده است:  
«...وزینه فی قلوبکم» یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام و «الکفر و الفسوق و العصیان» یعنی فلانی و فلانی و فلانی.<sup>۱</sup>

۲۷. چهار خصوصیت «تبری»

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ  
أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ  
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ  
حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۲</sup> «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با  
دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا  
خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با  
روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می‌کند  
که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنها خشنود است،  
و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب الله» اند؛ بدانید «حزب الله» پیروان و رستگارانند.»  
آیه فوق می‌تواند حاوی نکات زیر باشد:

الف) مؤمنی که دارای «تبری» است خداوند متعال در هنگامه‌های فتنه و لغزش روزگار  
و در سکرات موت و جان دادن، ایمان را در قلب او ثابت و مستحکم ساخته و با دین و  
عقیده صحیح او را به سوی خود منتقل می‌سازد (اولئك كتب في قلوبهم الايمان) و این بر  
خلاف مؤمنی است که فقط در جنبه «تولی» و محبت اهل بیت علیهم السلام اعتقاد داشته و در  
«تبری» و بغض ضعیف الاعتقاد و فاقد ظهور عملی می‌باشد، و برای پرواز به سوی  
قله‌های معرفت و کمال از یک بال بهره می‌گیرد. فلذا با اولین وزش تندباد فتنه روزگار  
لغزیده و در معرض سقوط در ورطه‌های ضلالت و گمراهی قرار می‌گیرد. چرا که به تعبیر  
قرآن کریم ایمان در قلوب مؤمنین بر دو قسم است: «ایمان مستقر و ایمان ثابت.» و یا به

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲. مجادله / ۲۲.



فصل دوم: آیات تبری □ ۸۹

تعبیر دیگر «ایمان و دیعه‌ای و عاریه‌ای» ﴿فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ﴾<sup>۱</sup> و ایمان زمانی در قلب مؤمن استقرار و ثبات می‌گیرد که هر دو بال «تبری» و «تولی» برای عروج و پرواز انسان مؤمن مهیا گردد.

ب) مؤمنی که دارای «تبری» است مورد تأیید خداوند سبحان به واسطه «روح» می‌باشد ﴿وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾ همان گونه که امام صادق علیه السلام خطاب به هشام بن حکم فرمودند: «لا نزل مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك» «تا مادامی که تو با زبان خود ما را یاری دهی مورد تأیید به واسطه روح القدس خواهی بود.» و هشام بن حکم از کسانی بود که در برانت و تبری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و تبلیغ و ترویج در این راه در خدمت امام صادق علیه السلام سرآمد بود.

ج) مؤمنی که دارای تبری است وارد در بهشت رضوان خداوند و او از خدایش راضی و خدایش نیز از او راضی است ﴿يَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾.

د: فقط آن دسته از مؤمنین در زمره «حزب الله» قرار دارند که در کنار جنبه تولی و محبت (من يتول الله ورسوله و الذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون) جنبه تبری و بغض در آنان نیز تقویت شده باشد. ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا... أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

#### ۲۸. روسیاهان در قیامت

﴿فَلَسْنَا رَاوِدُهُمْ زُلْفَةً سِيَّتْ وَجُوهَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ﴾<sup>۲</sup> یعنی: «و چون آن را نزدیک ببینند، بد شود روهای آنان که کافر شوند و گفته شود ایمان همان است که شما به آن ادعا می‌کردید.»

از امام صادق علیه السلام روایت شده که حضرت در مورد این آیه فرمودند: «لما رأى فلان و فلان منزلة علي عليه السلام يوم القيامة اذا دفع الله تعالى لواء الحمد الى محمد عليه السلام يجيئه كل ملك مقرب و كل نبي مرسل فدفعه الى علي عليه السلام ﴿سِيَّتْ وَجُوهَ... كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ﴾ ای: بایسمه تستمون امیرالمؤمنین علیه السلام»<sup>۳</sup>

۱. انعام / ۹۸

۲. الملک / ۲۷

۳. بحار الانوار ج ۳۷، ص ۳۰۲، ح ۲۴

۹۰ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

یعنی: «هنگامی که روز قیامت فلانی و فلانی مقام و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام را می بینند که خدای تبارک و تعالی لواء الحمد (پرچم حمد) را به دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دهد و همه ملائک مقرب خدا و پیامبران فرستاده شده از جانب خدا، شرفیاب محضرش می شوند پس پیامبر آن پرچم را به دست امیرالمؤمنین علیه السلام می دهد و در این هنگام روی کسانی که کافر شدند گرفته می شود (روسیاه می شوند) و گفته می شود این همان است که به آن ادعا می کردید (و این مقام را یعنی مقام امیرالمؤمنین را برای خود می دانستید).

### ۲۹. استقامت بر ولایت

«وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»<sup>۱</sup> یعنی: «و اگر بر طریقه اسلام و ایمان پایدار بودند البته به آنها آب علم فراوان و رزق وسیع نصیب می گردانیم.»

قال ابو جعفر علیه السلام: یعنی لو استقاموا علی ولایة علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین و الاوصیاء من ولده علیه السلام و قیلوا طاعتهم فی امرهم و نهیهم. لاسقیناهم ماء غدقا. ائی لآسربنا قلوبهم الایمان، و الطریقه هی الایمان بولایة علی علیه السلام و الاوصیاء علیهم السلام.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «یعنی اگر بر ولایت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین و اوصیاء از فرزندان او علیهم السلام استوار شوند و اطاعت آنها را در امر و نهیشان بپذیرند «آب فراوانی به آنها بنوشانیم» یعنی ایمان را در دلشان جایگزین کنیم و مقصود از طریقه، ایمان به ولایت علی علیه السلام و جانشینان او علیهم السلام است.»<sup>۲</sup>

### ۳۰. سبجین چیست؟

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَبْجِينَ \*... الَّذِينَ يُكْذِبُونَ بِبُيُوتِ الدِّينِ \* وَمَا يُكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلٌّ مُعْتَدٍ أَيْمٍ \* إِذَا تُثْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ \*... ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ \* ثُمَّ يُنْقَلُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكْذِبُونَ \* كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيَّينَ \* وَمَا أَذْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ... عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ \* إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ \* وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ»<sup>۳</sup>

کلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند: «کَلَّا ان کتاب الفجار لفی سبجین» قال هو فلان و

۱. جن / ۱۲.

۲. انساب النواصب، ص ۲۵.

۳. مطلقین / ۳۰-۷.

## فصل دوم: آیات تبری ۹۱

فلان ﴿و ما ادراك ما سجّين - الى قوله - الذين يكذبون بيوم الدين﴾ زريق و حبتر ﴿و ما يكذب به الاكل معتد ائيم اذا تتلى عليه آياتنا قال اساطير الاولين...﴾ و هما زريق و حبتر كانا يكذبان رسول الله ﷺ الى قوله ﴿انهم صالوا الجحيم﴾ هما ﴿ثم يقال هذا الذي كنتم به تكذبون﴾ يعنى هما و من تبعهما ﴿كلا ان كتاب الابرار لفي عليين و ما ادراك ما عليون - الى قوله - عينا يشرب بها المقربون﴾ و هم رسول الله ﷺ و امير المؤمنين و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمة ﷺ ﴿ان الذين اجرموا﴾ زريق و حبتر و من تبعهما ﴿كانوا من الذين آمنوا يضحكون و اذا مروا بهم يتغامزون﴾ برسول الله ﷺ الى آخر السوره فيهما.<sup>۱</sup>

كلبي از امام صادق عليه السلام در مورد آيات فوق روايت مي كند كه حضرت فرمودند: «كلا ان كتاب الفجار لفي سجّين». (چنين نيست كه آنها درباره قيامت خيالي مي كنند بلكه نامه اعمال فاجران در سجّين است.) آنان فلاني و فلاني هستند و «ما ادراك ما سجّين» تا آيه شريفه «الذين يكذبون بيوم الدين» (و تو چه مي داني سجّين چيست؟... همانا كه روز قيامت را انكار مي كنند) فرمودند: منظور فلاني و فلاني هستند كه پيامبر اكرم عليه السلام را تكذيب مي كنند تا اين آيه شريفه: «انهم صالوا الجحيم» (آنها مسلماً وارد جهنم مي شوند.) فرمودند: منظور آن دو نفرند. «ثم يقال هذا الذي كنتم به تكذبون» (بعد به آنها گفته مي شود كه اين همان چيزي است كه آن را تكذيب مي كرديد.) فرمودند: منظور آن دو و كساني كه از آن دو پيروي مي كنند هستند. «كلا ان... عينا يشرب بها المقربون.» (چنان نيست كه آنها درباره معاد خيال مي كنند بلكه نامه اعمال نيكان در عليين است و تو چه مي داني عليين چيست؟ همان چشمه اي كه مقربان از آن مي نوشند) و آنها پيامبر اكرم عليه السلام و امير المؤمنين عليه السلام و حضرت زهرا عليها السلام و امام حسن عليه السلام و امام حسين عليه السلام و پيشوايان عليهم السلام هستند. «ان الذين اجرموا...» (كساني كه مجرم و گنه كارند يعنى (زريق و حبتر) فلاني و فلاني و پيروانشان هستند. «كانوا من الذين آمنوا يضحكون...» (پيوسته به مؤمنان مي خنديدند و هنگام عبور مؤمنان از کنار آنها ايشان را با اشارت مورد تمسخر قرار مي دادند.) فرمودند به رسول خدا عليه السلام مي خنديدند و حضرت را مسخره مي كردند. و تا پايان اين سوره سخن در مورد اين دو نفر است.

۹۲ ﴿ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

۳۱. منظور از خورشید و ماه و تاریکی و شب

﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾ وَالسَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾<sup>۱</sup> یعنی: «سوگند به خورشید و تابشش، و سوگند به ماه وقتی که از پی آن درآید، و سوگند به روز هنگامی که زمین را روشن سازد، و سوگند به شب وقتی که زمین را فرا گیرد».

ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیات فوق سؤال نمودم؛ حضرت فرمود: مقصود از «خورشید» رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خدای عزوجل به وسیله او دین را برای مردم روشن می‌سازد. و مقصود از «ماه» امیرالمؤمنین علیه السلام است که از پی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و آن حضرت، دانش را به طور کامل در او دمید (همان طور که ماه نور خود را از خورشید کسب می‌کند) و مقصود از «شب و تاریکی» پیشوایان ناحق (فلانی و فلانی) هستند که از روی خودسری در برابر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادند، و خلافت را غضب کردند و بر مسندی نشستند که خاندان رسالت به آن سزاوار بودند. پرده تاریکی را با ستم و انحراف خود بر دین خدا پوشاندند و خداوند کار آنان را به این بیان حکایت کرده که فرمود: «سوگند به شب وقتی که زمین را فرا گیرد»، و مقصود از «روز» امام (مهدی) از نسل فاطمه علیها السلام است که درباره دین رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پرسش شود و او آن را برای پرسش کننده روشن سازد و خدای عزوجل این جریانات را به این شکل بیان فرموده.<sup>۲</sup>

۳۲. «قل اعوذ برب الفلق» به چه معنی است

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾<sup>۳</sup> «پناه می‌برم به خدای فلق».

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود روایت کرده است: «الفلق جُبُّ فی جهنم یتعوذ اهل النار من شدّة حرّه فسال الله أن یأذن له أن یتنفس فأذن له، فتنفس فأحرق جهنم. قال: و فی ذلك الجب صندوق من نار یتعوذ اهل الجب من حرّ ذلك الصندوق، و هو التابوت و فی ذلك التابوت ستة من الاولین و ستة من الآخرین. فأما الستة من الاولین فاین آدم الذي قتل أخاه، و نمرود ابراهیم الذي ألقى ابراهیم فی النار، و فرعون موسی، و السامری الذي اتخذ العجل، و الذي هوّود

۱. شمس / ۱-۲.

۲. گلگشت نورا چهارصد حدیث از روضة کالی، نقه الاسلام کلیبی، ص ۱۱۰.

۳. فلق / ۱.

فصل دوم: آیات تیزی ۹۳

اليهود، و الذي نصرّ النصارى. و أما السنة التي من الآخريين: فهو الاول و الثاني و الثالث و الرابع و صاحب الخوارج و ابن ملجم لعنهم الله.<sup>۱</sup>

یعنی: «فلق چاه عمیقی است در جهنم که اهل آتش از شدت حرارتش به خدا پناه می‌برند و آن چاه از خدا می‌خواهد که حرارتش را از خود خارج سازد، پس خدای متعال به آن چاه اذن می‌دهد، پس وقتی آتش از آن چاه خارج می‌شود، تمام جهنم را به آتش می‌کشاند و در این چاه صندوقی است که از آتش آن، اهل آن چاه به خدا پناه می‌برند و آن صندوق تابوتی است که در آن شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین عذاب می‌شوند اما شش نفر از اولین: قابیل پسر حضرت آدم است که برادر خود را کشت، و نمرود آن کسی که حضرت ابراهیم را در آتش افکند، و فرعون که پادشاه زمان حضرت موسی بود، و سامری که گوساله ساخت، و آن کسی که مردم یهودی را به شرک بازگرداند و آن که نصاری را مشرک نمود. و اما شش نفر از آخرین: اولی و دومی و سومی و چهارمی و رئیس خوارج و ابن ملجم - که خداوند همه آنها را لعنت کند - می‌باشند.»

۳۳. و نیز توجه خوانندگان محترم را به مراجعه به آیاتی که در فصل قبل (فصل دوم) به مناسبت موضوع ذکر گردید جلب می‌نماییم: ۱. مانده: ۵۵ ﴿انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا...﴾ ۲. توبه: ۳۲ ﴿يريدون أن يطفئوا نور الله بأفواههم...﴾ ۳. صافات: ۸۳ ﴿وإن من شيعته لإبراهيم﴾ ۴. نساء: ۱۱۷ ﴿إن يدعون من دونه إلا أنا...﴾ ۵. احزاب: ۷۲ ﴿أنا عرضنا الأمانة...﴾ ۶. نساء: ۵۹ ﴿يا أيها الذين آمنوا اطيعوا الله و رسوله...﴾ ۷. شوری: ۲۳ ﴿قل لا استلکم علیه اجرا...﴾

## فصل سوم

## روایات تبری

## بخش اول: در کفر آنها

در نزد ائمه معصومین علیهم السلام کفر آن دو نفر (فلانی و فلانی) مسلم می‌باشد و در روایات بسیاری به این مطلب اشاره شده است که در اینجا به ذکر بعضی از آنها اکتفا می‌نماییم.

## الف: کفر و شرک و نفاق آنها

۱. امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

«... هما الکافران - علیهما لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعین - و الله ما دخل فی قلب احد منهما شیءٌ من الايمان... کانا خدّاعین، مرتا بین، منافقین حتی نوقتهما ملائكة العذاب الی محلّ الخزی فی دار المقام.»<sup>۱</sup>

یعنی: «... هر دو نفر (فلانی و فلانی) کافرند - نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد - به خدا سوگند هیچ گاه به دل ایمان نداشتند... همیشه حيله باز و اهل شک و ریب و نفاق بودند تا ملائکه عذاب، آنها را قبض روح و به جایگاه ذلت و خواری در دارالمقام (دوزخ) فرستادند.»

۲. ابو حمزه ثمالی می‌گوید: به امام علی بن الحسین (امام سجّاد) علیه السلام عرض کردم: «أسألك عن فلان و فلان» از شما درباره فلانی و فلانی سؤال دارم؟ حضرت علیه السلام در پاسخ فرمودند: «فعلیهما لعنة الله بلعناته کلّها، مانا و الله و هما کافران مشرکان بالله العظیم.»<sup>۲</sup>

یعنی: لعنت خدا بر آن دو باد به عدد تمام لعنت‌های الهی و به خدا سوگند آن دو مُردند در حالی که کافر و مشرک به خدای بزرگ بودند.»

۱. اصول کافی، ج ۸، ص ۱۲۵، ح ۹۵.

۲. بصائر الدرجات، ص ۲۶۹، ح ۹ - بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۲۵.

فصل سوّم: روایات تیزی (۹۵)

۳. ابوعلی خراسانی از غلام امام سجاده علیه السلام نقل می‌کند که او گفت: «كنت معهُ علیه السلام فی بعض خلواته، فقلت إن لی علیک حقاً ألا تخبرنی عن هذین الرجلین، عن فلان وفلان؟ (در روایت به اسم آن دو نفر تصریح شده) فقال: کافران و کافر من أحبهما.»<sup>۱</sup>  
در خدمت امام سجاده علیه السلام خلوتی داشتیم به او عرض نمودم: از من بر شما حقی است اگر مرا از احوال آن دو شخص با خبر سازید؟ پس حضرت فرمودند: آن دو کافرند و هر کس محبت آنها را داشته باشد کافر است.

۴. ابو حمزه ثمالی گوید که از حضرت امام سجاده علیه السلام راجع به آن دو نفر (فلانی و فلانی) سؤال شد. پس حضرت فرمودند: «کافران و کافر من تولّاهما.»<sup>۲</sup> یعنی: «آن دو کافرند و هر کس دوست دار آنها باشد هم کافر است.»

۵. فضیل بن رسان از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «مَثَلُ فلان (در روایت به اسم اولی تصریح شده) وَ شیعته مَثَلُ فرعون و شیعته و مَثَلُ علی علیه السلام و شیعته مثل موسی علیه السلام و شیعته.»<sup>۳</sup> یعنی: «مثال فلانی (در روایت به اسم اولی تصریح شده) و پیروانش مثال فرعون و فرعونیان است و مثال علی علیه السلام و شیعیانش مثال موسی علیه السلام و پیروانش است.»

۶. امام صادق علیه السلام فرمودند: «من شك فی کفر اعدائنا و الظالمین لنا فهو کافر»<sup>۴</sup> یعنی: «کسی که در کفر دشمنان ما و کسانی که به ما ظلم کردند شک کند کافر است.»

ب: کفر دومی در بیان حضرت زهرا علیها السلام

قالت فاطمة علیها السلام فی کلام لها حین أرادوا انتزاع فدک منها: أیها الناس أما سمعتم رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: إن ابنتی فاطمة سیدة نساء أهل الجنة...؟ قالوا: اللهم نعم قد سمعناه من رسول الله صلی الله علیه و آله قالت: أفسیدة نساء أهل الجنة تدعی باطلا و تأخذ ما لیس لها؟ أرايتم لو أن أربعة شهدوا علیّ بفاحشة أو رجلان بسرقة، اکنتم مصدّقین علیّ؟ فأما فلان (در روایت به اسم اولی تصریح شده) فسکت، و اما فلان (در روایت به اسم دومی تصریح شده) فقال: نعم و نوقع علیک الحدّ. فقالت: کذبت و

۱. بحار الانوار؛ ج ۷۲، ص ۱۳۷، ح ۲۵.

۲. بحار الانوار؛ ج ۷۲، ص ۱۲۸.

۳. بحار الانوار؛ ج ۳، ص ۳۸۳.

۴. وسائل الشیعه؛ ج ۲۸، ص ۳۴۵ - بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۶۲.

۹۶ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

لؤمت، إلا أن تقر أنك لست على دين محمد ﷺ إن الذي يجيز على سيدة نساء اهل الجنة شهادة او يقيم عليها حد، معلون، كافر بما انزل الله على محمد ﷺ إن من اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا لا يجوز عليهم شهادة، لانهم معصومون من كل سوء مطهرون من كل فاحشة. حدثنى يا فلان (در روایت به اسم دومی تصریح شده) عن اهل هذه الآية: لو أن قوماً شهدوا عليهم او على احد منهم بشرك او كفر او فاحشة كان المسلمون يتبرؤن منهم و يحدونهم؟ قال: نعم و ما هم و سائر الناس فى ذلك إلا سواء. قالت: كذبت و كفرت و ما هم و سائر الناس فى ذلك سواء؟ لأن الله حصمهم و أنزل عصمهم و تطهيرهم. و اذهب عنهم الرجس، و من صدق عليهم فإنما يكذب الله و رسوله...<sup>۱</sup>

یعنی: «هنگامی که آن ظالمین می خواستند فدک را از فاطمه زهرا علیها السلام غصب کنند حضرتش ضمن خطبه ای فرمودند: ای مردم! آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده اید که فرمود دخترم فاطمه سیده زنان اهل بهشت است...؟

گفتند: آری به خدا قسم این را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم، فرمود: آیا سیده زنان اهل بهشت ادعای باطل می نماید و آنچه مالکش نیست تصرف می کند؟

چه می گوید اگر چهار نفر بر علیه من به کار زشتی شهادت دهند یا دونفر نسبت سرقت به من دهند آیا سخنان آنان را تصدیق می کنید؟

اولی (در روایت به اسم او تصریح شده) سکوت کرد ولی دومی (در روایت به اسم او تصریح شده) گفت: آری حد بر تو جاری می کنم. حضرت فرمود: دروغ گفتی و پستی خود را ثابت کردی مگر آن که اقرار کنی بر دین محمد صلی الله علیه و آله نیستی. کسی که بر علیه سیده زنان اهل بهشت شهادتی را بپذیرد یا حدی بر او جاری کند ملعون است و به آن چه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده کافر شده است زیرا شهادتی بر علیه آنانکه «خدای متعال پلیدی ها را از آنان برده و ایشان را پاکیزه گردانیده» جایز نیست چرا که معصومند و از هر زشتی و بدی پاک اند.

ای فلان! (در روایت به اسم دومی تصریح شده) درباره اهل آیه تطهیر به من خبر بده که اگر عده ای بر علیه آنان یا یکی از آنان به شرک یا کفر یا کار زشتی شهادت دهند آیا مسلمانان باید از آنان بیزاری جویند و آنان را حد بزنند؟

۱. فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ص ۳۰۹، فصل ۱۹، رقم ۸۳



فصل سوم: روایات تیزی ۹۷۱۵

دومی گفت: آری آنان با سایر مردم یکسانند.

حضرت فرمود: دروغ گفتمی و کافر شدی، آنان با سایر مردم مساوی نیستند چرا که خدا آنان را معصوم قرار داده و آیه عصمت و طهارت را درباره آنان نازل فرموده و پلیدی همارا از آنان دور نموده و هر کس بر علیه آنان سخنی را بپذیرد در واقع، خدا و رسول خدا ﷺ را تکذیب کرده است...»

ج: اقرار فلانی به کفر در نامه‌اش به معاویه

علامه مجلسی با سند مذکورشان از جعفر بن علی حواری، از حسن بن مسکان، از مفضل بن عمر جعفری از جابر جعفری از سعید بن مسیب می‌فرماید... که گفت: ...  
دومی در نامه‌اش به معاویه نوشته است:

آن کسی که ما را با شمشیر و ادا کرد که به او اعتراف نماییم، اقرار کردیم ولی به خاطر ناخشنودی از آن دعوت، سینه‌ها از خشم و غضب، خروش و جانها آشفته و مشوش و فکرها و دیدگان دچار شک و تردید بود، بدان جهت از او اطاعت کردیم که شمشیر زور قوم و قبیله یمنی خود را از بالای سرمان بردارد و آن کسانی از قریش که دست از دین اجدادی خود برداشته بودند مزاحم ما نشوند. به بت «مبل» و به دیگر بتان و «لات» و «عزی» سوگند که من از آن روز که آنها را پرستیدم، دست از آنها برنداشتم، پروردگار کعبه را نپرستیده و گفتاری از محمد ﷺ را تصدیق ننموده‌ام و جز از راه نیرنگ و فریب ادعای مسلمانی ننموده‌ام و جز از راه نیرنگ و فریب ادعای مسلمانی ننموده‌ام و خواسته‌ام او را بفریبم. چون جادوی بزرگی برایمان آورد و در سحر و جادوگری بر سحر بنی اسرائیل با موسی و هارون و داود و سلیمان و پسر مادرش عیسی افزود و سحر و جادوی همه آنان را او یک تنه آورد و بر آنان این نکته را افزود که اگر او را باور داشته باشند، باید بر این مطلب که او سالار ساحران است اقرار داشته باشند.

ای پسر ابوسفیان! تو آیین پدرت را بگیر و از ملت خود پیروی کن و به آنچه که پیشینان تو گفته‌اند و این خانه را - که می‌گویند پروردگارشان به آنان دستور داده به سوی آن آمده پیرامونش بچرخند و طواف کنند و قبله خود قرار دهند - انکار کرده‌اند و فادار باشا و به نماز و حجشان که در رکن دین خود قرار داده می‌پندارند که از آن خداست اعتنایی نداشته

۹۸ دو بال برای پرواز (توی و تبری)

باش! از جمله کسانی که محمد ﷺ را یاری کرده، همین شخص ایرانی الکن، روزبه است و می‌گویند به او (محمد ﷺ) وحی شده است: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> و می‌گویند خداوند گفته است: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»<sup>۲</sup> آنان نماز خود را برای سنگها قرار داده‌اند، اگر نبود سحر او چه چیز باعث می‌شد که ما از پرستش بتان دست برداریم با این که آنها هم از سنگ و چوب و مس و نقره و طلاست، نه به لات و عزری قسم که دلیلی برای دست برداشتن از اعتقادات دیرین خود نداریم هر چند که سحر کنند و ما را به اشتباه بیندازند. تو با چشم بینا بنگر و با گوش شنوا بشنو! با قلب و عقلت وضع آنها را ببیندیش و از لات و عزری سپاسگزار باش! و از این که آقای خردمندی همچون عتیق بن عبدالعزری بر امت محمد حکمفرما شده، بر اموال و خون و آیین و جان و حلال و حرام ایشان و مالیاتی که به خاطر خدایشان جمع آوری می‌کنند تا به اعوان و انصار خود دهند حاکم است خشنود باش! وی به سختی و درستی زندگی کرد، در ظاهر خضوع و خشوع می‌کرد و در پنهان سرسختی و نافرمانی داشت و غیر از همراهی با مردم چاره‌ای نمی‌دید.

من بر ستاره درخشان و نشان پرفروغ و پرچم پیروز و توانمند بنی هاشم که «حیدر» نامیده می‌شد و داماد محمد شده و با همان دختری که بانوی زنان جهانیان قرار داده و «فاطمه» اش نامیده‌اند ازدواج کرده بود، حمله بردم تا آنجا که بر در خانه علی و فاطمه و فرزندانشان حسن و حسین و دخترانشان زینب و ام کلثوم و کنیزی به نام فضه به همراه خالد بن ولید و قنفذ غلام ابوبکر و دیگر یاران ویژه خود رفتم. به سختی حلقه در را گرفته و کوبیدم. کنیز آن خانه پرسید: کیست؟ به او گفتم: به علی بگو، کارهای بیهوده را رها کن و خود را به طمع خلافت نینداز! اختیار امور به دست تو نیست. کار دست کسی است که مسلمانان او را برگزیده و بر او اجماع کرده‌اند. به خدای لات و عزری سوگند که اگر کار به ابوبکر و اگذار می‌شد هیچگاه به آنچه که می‌خواست نمی‌رسید و به جانشینی ابن ابی کبشه (حضرت محمد ﷺ) دست نمی‌یافت. لکن من چهره خود را برایش گشوده دیدگانم

۱. آل عمران / ۹۶

۲. بقره / ۱۲۴

فصل سوم: روایات تبری ۹۹

را باز کردم. ابتدا به قبیله نزار و قحطان گفتم: خلافت جز در قریش نمی تواند باشد، تا وقتی که از خداوند اطاعت می کنند از آنان اطاعت کنید! و این سخن را بدان جهت گفتم که دیدم پسر ابوطالب خواهان خلافت شده و به خونهایی که در جنگ ها و غزوات محمد ﷺ از کفار و مشرکان ریخته استناد می کند و قرضهای او را که هشتاد هزار درهم بود ادا کرده و به وعده های او جامه عمل پوشیده و قرآن را جمع آوری نموده و بر ظاهر و باطنش حکم می کند، و همچنین به سبب گفتار مهاجرین و انصار که وقتی به آنان گفتم: امامت در قریش خواهد بود گفتند: همین انسان اصلع و بطین<sup>۱</sup> امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است که رسول خدا برای او از تمامی امت بیعت گرفت و ما در چهار موضع با او به عنوان امیرالمؤمنین سلام کردیم. ای گروه قریش! اگر شما فراموش کرده اید ما از یاد نبرده ایم، بیعت و امامت و خلافت و وصیت حقی معین و امری صحیح بوده، بیهوده و ادعایی نیست...

ما آنان را تکذیب کرده و من چهل نفر را وادار کردم که شهادت دهند که محمد ﷺ گفته: امامت با انتخاب و اختیار مردم است. در این هنگام انصار گفتند: ما از قریش سزاوارتریم، زیرا ما به آنان پناه دادیم و یاریشان کردیم، و مردم به سوی ما هجرت کردند. اگر قرار است کسی که این مقام مربوط به اوست کنار گذاشته شود ما از دیگران سزاوارتریم. گروه دیگری پیشنهاد کردند: امیری از ما و امیری از شما باشد.

به آنان گفتم: چهل نفر گواهی دادند که امامان از قریش می باشند. عده ای پذیرفتند و جمعی نپذیرفتند و با یکدیگر به نزاع پرداختند. من - در حالی که همه می شنیدند - گفتم: فقط به کسی میرسد که از همه بزرگسال تر و نرم و ملایم تر باشد. گفتند: چه کسی را می گویی؟ گفتم: ابوبکر را که رسول خدا ﷺ او را در نماز بر دیگران مقدم داشت و در روز بدر در زیر سایبانی با او به مشورت نشست و رأی او را پسندید، یار غار او بود و دخترش عایشه را به همسری رسول خدا ﷺ درآورد و او را ام المؤمنین نامید. بنی هاشم با عصبانیت و خشم جلو آمدند. زیرا از آنان پشتیبانی کرده در حالی که شمشیرش را از نیام درآورده بود گفت: جز با علی ﷺ نباید بیعت شود وگرنه شمشیر من گردنی را راست نخواهد گذاشت. گفتم: ای زبیر! انتساب به بنی هاشم تو را به فریاد درآورده است، مادرت

۱. اصلع: کسی است که موهای جلو سرش کم شده و بطین: به کسی می گویند که شکم او پتاق است.

۱۰۰ دو بال برای پرواز (تیزی و تولی)

صفیه دختر عبدالمطلب است. گفت: این یک شرافت والا و یک امتیاز ویژه است، ای پسر خصم و ای پسر صهاک، ساکت باش! ای بی مادر! و سخنی گفت؛ چهل نفر از حاضران در سقیفه بنی ساعده از جا جسته و بر او حمله ور شدند. به خدا سوگند نتوانستیم شمشیرش را از دستش بگیریم مگر وقتی که او را بر زمین افکندیم با این که هیچ کس به یاری و کمک او نیامده بود. من به سرعت خود را به ابوبکر رسانده با او دست داده بیعت کردم و به دنبال من عثمان بن عفان و دیگر حاضران در سقیفه غیر از زبیر چنین کردند. به او گفتیم: بیعت کن و گرنه تو را خواهیم کشت! بعد مردم را از او دور ساخته گفتم: مهلتش دهید! او از روی خودخواهی و نخوت نسبت به بنی هاشم به خشم درآمده است. دست ابوبکر را در حالی که از ترس می لرزید گرفته سرپا نگه داشتیم و او را که عقلش مخلوط گشته و نمی دانست چه می کند، بر روی منبر محمد ﷺ نشانیدم. به من گفت: ای ابو حفص! من از قیام و خروج علی می ترسم. به او گفتم: علی کاری به تو ندارد و سرگرم کار دیگری است. ابو عبیده جراح در این کار به من کمک کرده دست او را بر روی منبر می کشید و من از پشت سرش او را مانند بز نری که بخواهند بر بز ماده ای بجهانند بر روی منبر گذاشتم. گیج و سرگردان بر روی منبر ایستاد. به او گفتم: سخنرانی کن و خطابه بخوان! زبانش بند آمده به وحشت افتاده و از سخن باز ایستاده بود. من دست خود را از شدت عصبانیت به دندان می گرفتم، و به او می گفتم: تو را چه شده؟ چرا گیجی؟ و او هیچ کاری نمی کرد و سخنی نمی گفت. می خواستم او را از منبر به زیر آورم و خود جای او را بگیرم. ترسیدم مردم از سخنانی که خودم درباره او گفته بودم تکذیب کنند. عده ای پرسیدند: پس آن فضائلی که درباره او گفتی و بر شمردی کجاست؟ تو از رسول خدا ﷺ درباره او چه شنیده بودی؟ گفتم: من از رسول خدا ﷺ درباره او فضائلی شنیده بودم که دوست می داشتم و آرزو می کردم ای کاش مویی بر بدن او می بودم، و من داستانی از او دارم. به او گفتم: سخنی بگو و گرنه از منبر پایین آی!... خدا می داند که اگر از منبر پایین آمده بود من بالا می رفتم و سخن می گفتم که به گفتار او منجر نشود. وی با صدایی ضعیف و نارسا و ناتوان گفت: من ولی و سرپرست شما شده ام اما بهترین نفرات شما نیستم با این که علی در بین شماست. بدانید که مرا شیطانی است که بر من مسلط شده و مرا وسوسه می کند و خیر مرا در نظر ندارد پس هرگاه لغزیدم، شما مرا بر پای داشته راست کنید. که من در پوست و

فصل سوم: روایات تبری ۱۰۱

موی شما وارد نشوم. برای خودش استغفار می‌کنم.

از منبر پایین آمد و در حالیکه مردم به او خیره شده بودند دستش را گرفته فشار داده او را نشانیدم. مردم برای بیعت با او جلو آمدند، من در کنارش نشستم تا هم او را و هم کسانی را که بخواهند از بیعتش سرباز زنند بترسانم. او گفت: علی چه کرد؟ گفتم: وی خلافت را از گردن خود برداشت و به خاطر این که مسلمانان کمتر اختلاف داشته باشند به اختیار آنان گذاشت و خود خانه نشین شده است. مردم با اکراه بیعت کردند.

وقتی بیعت او فراگیر شد، فهمیدم که علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و حسنین علیهم السلام را به در خانه مهاجران و انصار می‌برد و بیعت ما را با خود در چهار موضع یادآور شده آنان را تحریک می‌کند. مردم شبانه به او نوید یاری می‌دهند ولی صبحگاهان کسی به کمک او نمی‌رود. بر در خانه‌اش حاضر شده از او خواستم که از خانه بیرون آید. به کنیزش فضا گفتم: به علی علیه السلام بگو برای بیعت با ابوبکر بیرون آید چون مسلمانان با او بیعت کرده‌اند! پاسخ داد: علی علیه السلام مشغول است. گفتم: بهانه نیاور و به او بگو خارج شود وگرنه وارد شده به زور بیرونش می‌بریم!

فاطمه علیها السلام از اتاق بیرون آمده پشت در ایستاد و گفت: ای گمراهان دروغگوی! چه می‌گویید؟ و چه می‌خواهید؟ گفتم: ای فاطمه! گفت: عمر چه می‌خواهی! گفتم: چرا پسر عمویت تو را برای پاسخگویی فرستاده و خود در پس پرده نشسته است؟ گفت: ای بدبخت! طغیان و سرکشی تو، مرا از خانه به در آورده است، و حجت خدا را بر تو و بر همه گمراه کنندگان تمام کرده است. گفتم: این یاوه‌ها و حرفهای زنانه را کنار گذاشته به علی علیه السلام بگو: بیرون آی! دوستی و احترامی در بین نیست. گفت: ای عمر! آیا مرا از حزب شیطان می‌ترسانی با این که حزب شیطان کوچک است؟ گفتم: اگر بیرون نیاید هیزم فراوانی آورده بر روی ساکنان این خانه آتش می‌افروزم و تمام کسانی را که در این خانه باشند خواهم سوزاند مگر این که علی علیه السلام را برای بیعت بیرون کشانده، همراه ببریم و تازیانه قنقذ را گرفته بر او زدم و به خالد بن ولید گفتم: بروید و هیزم بیاورید و گفتم: آن را برمی‌افروزم [فاطمه] گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن امیرالمؤمنین!

فاطمه علیها السلام دستهایش را جلو در خانه گرفته نمی‌گذاشت در باز شود. او را به یک سوی افکندم؛ سر راه من را گرفت، با تازیانه بر دستهایش زدم، از شدت درد ناله و فریادش بلند

۱۰۲ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

شد. تصمیم گرفتم قدری نرم شوم و از در خانه برگردم. در این هنگام به یاد دشمنی علی علیه السلام و حرص و ولع او در ریختن خون بزرگان عرب و نیرنگ محمد صلی الله علیه و آله و سحرش افتادم، لگدی بر در زدم وی که محکم بر در چسبیده بود تا باز نشود، فریادی زد که پنداشتم مدینه زیور و شد و صدا زد:

ای پدر! ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! با حبیبی تو و دخترت بدین گونه رفتار می‌شود. آه‌ای فضا مرا بگیر! به خدا سوگند فرزندی که در شکم داشتم کشته شد. صدای آه و ناله او را به خاطر درد زایمان در حالی که به دیوار تکیه داده بود شنیدم. در را باز کرده وارد خانه شدم. با چهره‌ای با من روبه‌رو شد که دیدگانم را فرو بست. از روی مقعنه به گونه‌ای بر دو روی صورتش فواختم که گوشواره از گوشش به در آمد و زمین افتاد.

علی علیه السلام از خانه بیرون آمد. همین که چشمم به او افتاد با شتاب از خانه بیرون رفته به خالد و قنغد و همراهانش گفتم: از گرفتاری عجیبی رها شدم (و در روایت دیگری آمده: جنایت بزرگی مرتکب شدم که بر خود ایمن نیستم، این علی علیه السلام است که از خانه بیرون آمده من و همه شما توان مقاومت در برابر او را نداریم). علی علیه السلام خارج شد در حالی که فاطمه علیها السلام دست بر جلو سر گرفته می‌خواست چادر از سر بردارد و به پیشگاه خداوند از آنچه بر سرش آمده شکوه نموده از او کمک بگیرد. علی علیه السلام چادر بر سر او انداخته، به او گفت: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! خداوند پدرت را به عنوان رحمت برای جهانیان مبعوث کرد، به خدا سوگند اگر چادر از سر برداری و از پروردگارت بخواهی که این مردم را نابود سازد، دعایت به اجابت خواهد رسید به طوری که در روی زمین از اینان هیچ انسانی باقی نخواهد ماند. زیرا مقام تو و پدرت در پیشگاه خداوند بزرگتر است از نوح که خداوند به خاطر او تمام ساکنان روی زمین و کسانی را که در زیر آسمان به سر می‌بردند به جز همان چند نفری که در کشتی بودند نابود ساخت و نیز قوم هود را به خاطر این که او را تکذیب کرده بودند و قوم عاد را به وسیله تندباد سهمگین از بین برد. تو و پدرت از هود برترید، نمود را که دوازده هزار نفر بودند به خاطر آن ناقه و بچه‌اش عذاب کرد. تو ای بانوی زنان بر این خلق نگون بخت رحمت باش و موجب عذاب و نابودی آنان مباش!

درد زایمان سخت او را گرفته بود؛ به بیرون خانه رفت و جنینش را که علی علیه السلام او را محسن علیه السلام نامیده بود سقط کرد. جمعیت فراوانی را در آنجا گرد آوردم، امانه بدان جهت که

فصل سوم: روایات تبری (۱۰۳)

از کثرت آنان در مقابل علی علیه السلام کاری ساخته باشد، بلکه برای دلگرمی خودم او را در حالی که کاملاً در محاصره بود به زور از خانه اش بیرون آورده برای اخذ بیعت به جلو راندم و به درستی می دانستم که اگر من و تمامی ساکنان روی زمین کوشش می کردیم که بر او پیروز شویم، زورمان به او نمی رسید اما مطالبی را در نظر داشت که من به خوبی می دانستم و هم اکنون نمی شود که بگویم.

هنگامی که به سقیفه بنی ساعده رسیدم، ابوبکر و اطرافیان از جا حرکت کرده علی علیه السلام را مسخره کردند. علی علیه السلام گفت: ای عمر! می خواهی در آنچه که فعلاً به تأخیر انداخته ام شتاب کنم و کاری که از آن خوشتر نمی آید انجام دهم؟ گفتم: نه یا امیرالمؤمنین!!!

به خدا سوگند که خالد سخنان مرا شنید به شتاب نزد ابوبکر رفته سه مرتبه به او گفت: مرا چه کار با عمر؟ و مردم این سخنان را شنیدند. هنگامی که علی علیه السلام به سقیفه رسید ابوبکر کودکانه به او نگریست و وی را مسخره کرد.

به او گفتم: تو ای ابوالحسن بیعت کردی برگردا ولی خود گواهم بر این که بیعت ننموده و دستش را به سوی ابوبکر دراز نکرد و من ترسیدم که در آنچه که می خواست انجام دهد و به تأخیر انداخته بود عجله کند. از این رو چندان اصرار نکردم که باید حتماً بیعت کند. ابوبکر از ناراحتی و ترسی که از او داشت، اصلاً نمی خواست که علی را در آنجا ببیند. علی علیه السلام از سقیفه برگشت. پرسیدم کجا رفت؟ گفتند: به کنار قبر محمد صلی الله علیه و آله رفته در آنجا نشسته است. من و ابوبکر از جا حرکت کرده، دوان دوان به مسجد رفتیم. ابوبکر می گفت: وای بر تو این چه کاری بود که با فاطمه علیها السلام انجام دادی؟ به خدا سوگند این کار زبانی آشکار است. گفتم: بزرگترین کاری که نسبت به تو انجام داده، همین است که با ما بیعت نکرد و چندان مطمئن نیستم که مسلمانان اطرافش را نگیرند. گفت: چه می کنی؟ گفتم: چنین وانمود می کنم که او در کنار قبر محمد صلی الله علیه و آله با تو بیعت کرده است. خود را به او رسانیده در حالی که قبر را پیش روی خود قرار داده دستهایش را روی خاک قبر گذاشته بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه بن یمان اطرافش را گرفته بودند، در کنارش نشستیم. به ابوبکر گفتم که او هم به مانند علی علیه السلام دستش را روی قبر نزدیک دست علی علیه السلام بگذارد او دستش را گذاشت و من دست او را گرفته تا به دست علی علیه السلام بکشم و

۱۰۴ (دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

بگویم علی علیه السلام بیعت کرده است ولی علی علیه السلام دستش را کشید. با ابوبکر از جا حرکت کرده، پشت به آنان نموده می‌گفتم: خداوند به علی علیه السلام خیر عنایت کند! وقتی به کنار قبر رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر شدی، از بیعت با تو خودداری نکرد. ابوذر غفاری از بین مردم از جا جسته فریاد می‌زد و می‌گفت: به خدا سوگند ای دشمن خدا، علی علیه السلام هیچ گاه با یک برده آزاد شده بیعت نکرد. ما به راه خود ادامه داده به هر کس که می‌رسیدیم می‌گفتیم: علی علیه السلام با ما بیعت کرده است. و ابوذر تکذیب حرف ما را می‌کرد. به خدا سوگند که وی نه در دوران خلافت ابوبکر و نه در زمان حکومت من با من بیعت نکرد و نه با کسی که پس از من خواهد بود. دوازده نفر از اصحاب و یاران او نیز با ابوبکر و من بیعت نکردند.

ای معاویه! چه کسی کارهای مرا انجام داده و چه کسی انتقام گذشتگان را غیر از من از او گرفته است؟ اما تو و پدرت ابوسفیان و برادرت عقبه، کارهایی که در تکذیب محمد صلی الله علیه و آله نمودید و نیرنگهایی که با او کردید به درستی می‌دانم و کاملاً از حرکت‌هایی که در مکه انجام می‌دادید و در کوه حرا می‌خواستید او را بکشید آگاهم، جمعیت را علیه او راه انداختید و احزاب را تشکیل دادید، پدرت بر شتر سوار شد و آنان را رهبری کرد و گفته محمد صلی الله علیه و آله درباره او که: خداوند سواره و زمامدار و راننده را لعنت کند، که پدرت سواره و برادرت زمامدار و تو راننده بودی. مادرت هند را از خاطر نبرده‌ام که چقدر به وحشی بخشید تا این که خود را از دیدگان حمزه پنهان کرد و او را که در سرزمینش «شیر خدا» می‌نامیدند با نیزه زد و سپس دلش را شکافت و جگرش را بیرون کشیده نزد مادرت آورد و محمد صلی الله علیه و آله با سحرش پنداشت که وقتی جگر حمزه به دهان هند برسد و بنخواهد آن را بچود، سنگ سختی خواهد شد. او جگر را از دهان بیرون انداخت و محمد صلی الله علیه و آله و یارانش او را هند جگر خوار نامیدند و نیز سخنان او را در اشعارش برای دشمنی با محمد صلی الله علیه و آله و سربازانش فراموش نکرده‌ام که چنین سرود:

نَحْنُ بِنَاتُ طَارِقِ  
كَالذَّرِّ فِي الْمَخَانِقِ  
إِنْ يَسْقَبَلُوا نَعَائِقِ  
نَمَشِي عَلِيَّ التَّمَارِقِ  
وَالوَسْكَ فِي الْمَغَارِقِ  
أَوْ يَسْدُبُوا نَفَارِقِ  
فِرَاقِ غَيْرِ وَامِقِ

یعنی: «ما دختران طارقیم که بر روی فرش‌های گرانبها راه می‌رویم. به مانند در در



فصل سوّم: روایات نبوی ﷺ ۱۰۵

صدف و یا مشک در مشکدان می‌باشیم. اگر مردان روی آورند در آغوششان می‌گیریم و اگر پشت کنند بدون ناراحتی از آنها جدا می‌شویم.»

زنان قبیله او در جامه‌های زرد پر رنگ چهره‌ها را گشوده، دست و سرهاشان را برهنه و آشکار نموده مردم را بر جنگ و پیکار با محمد ﷺ تحریک می‌کردند. شما به دلخواه خود مسلمان نشدید، بلکه در روز فتح مکه با اکراه و زور تسلیم شدید، محمد ﷺ شما را آزاد شده و زید برادر من و عقیل برادر علی بن ابیطالب ﷺ و عمویشان عباس را مثل آنان قرار داد. ولی از پدرت چندان دل خوش نداشت هنگامی که به او گفت: به خدا سوگند ای پسر ابی کبشه مدینه را پر از مردان جنگی و پیاده و سواره خواهم کرد و بین تو و این دشمنان جدایی افکنده نمی‌گذارم زبانی به تو برسانند. محمد ﷺ - در حالی که به مردم فهمانید که باطن او را می‌داند - به او گفت: ای ابوسفیان! خداوند مرا از شر تو ننگه دارد و او (محمد ﷺ) به مردم گفته بود: بر این منبر کسی غیر از من و علی ﷺ و پیروانش از افراد خانواده‌اش نباید بالا برود. سحرش باطل و تلاشش بی‌نتیجه ماند و ابوبکر بر منبر بالا رفت و پس از او من بالا رفتم. وای بنی امیه! امیدوارم که شما چوبه‌های طناب این خیمه را برافراشته باشید! بدین جهت، ولایت شام را به تو سپرده هرگونه تصرف مالکانه را در آن سرزمین به تو واگذار کرده تو را به مردم شناساندم تا با گفتار او درباره شما مخالفت کرده باشم از این که او در شعر و نثر گفته بود: جبرئیل از سوی پروردگارم به من وحی کرده و گفته است: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»<sup>۱</sup> و پنداشته که مقصود از شجره ملعونه شماست، باکی ندارم. او دشمنی خود را با شما به هنگامی که به حکومت رسید، آشکار کرد همان طور که هاشم و پسرانش همیشه دشمنان عبد شمس بودند.

ای معاویه! من با این یادآوری‌ها و شرح و بسطی که از جریانات به تو کردم، خیرخواه و ناصح و دلسوز تو می‌باشم و از کم حوصلگی، بی‌ظرفیتی، نداشتن شرح صدر و کمی بردباری‌ات ترس آن را دارم که در آنچه که به تو سفارش کرده اختیار شریعت و امت محمد ﷺ را به دست تو دادم، شتاب کرده و بخواهی از او انتقام‌گیری و بیم آن دارم که مرده او را نکوهش کرده و یا آنچه را آورده رد کنی و یا کوچک بشماری و در آن صورت تو، به هلاکت خواهی رسید و آن وقت هر آنچه که برافراشته‌ام فرود آمده و آنچه که

۱۰۶ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

ساخته‌ام ویران می‌شود.

به هنگامی که می‌خواهی به مسجد و منبر محمد ﷺ وارد شوی کاملاً بر حذر باش و احتیاط را از دست مده و در ظاهر تمام مطالبی را که محمد ﷺ آورده تصدیق کن! بار عیث خود درگیر مشو و اظهار دلسوزی و دفاع از آنها را بنما، حلم و بردباری نشان داده و نسیم عطا و بخشش خود را نسبت به همگان بگستر! حدود را در بین آنان اقامه کن و به آنان چنین نشان نده که حقی از حقوق را واگذار می‌کنی، واجبی را ناقص نگذار و سنت محمد ﷺ را تغییر نده که نتیجه‌اش آن می‌شود که امت بر ما بشورند و تباه گردند، بلکه آنها را از همان محل، آرامش و امنیتشان بگیر و به دست خودشان آنان را بکش و با شمشیر خودشان نابودشان ساز! با آنان مسامحه و سهل‌انگاری داشته باش و برخورد نکن؛ نرم خو باش و غرامت بگیر! در مجلس خود برایشان جای باز کن و به هنگام نشستن در کنارت احترامشان بگذار، آنان را به دست رئیس خودشان بکش، خوشرو و بشاش باش، خشم را فرو ده و از آنان بگذر! در این صورت دوست خواهند داشت و از تو اطاعت خواهند کرد. از این که علی ﷺ و فرزندانش حسن ﷺ و حسین ﷺ بر ما و تو بشورند خاطر جمع نیستم، اگر به همراهی و کمک گروهی از امت توانستی با آنان پیکار کنی، انجام ده و به کارهای کوچک قانع مباش و تصمیم به کارهای بزرگ بگیر! وصیت و سفارشی را که به تو کردم حفظ کن! آن را پنهان نموده آشکار مساز! دستوراتم را امتثال کرده گوش به فرمانم باش! بر تو مباد که به فکر مخالفت با من باشی، راه و روش پیشینیان خود را در پیش گیر و انتقام خون آنان را بگیر و دنباله رو آنها باش! من تمام رازهای نهانی و مطالب آشکار خود را به تو گفتم و مطلب را با این شعر به پایان می‌برم:

معاویٰ اِنَّ الْقَوْمَ جَلَّتْ اَمُوْرُهُمْ  
بِدَعْوَةٍ مِّنَ الْبَرِيَّةِ بِالْوَتْرِ  
صَبَوْتُ اِلَى دِيْنٍ لَّهُمْ فَاْرَابِنِي  
فَاْبْعِدْ بَدِيْنٍ قَدْ قَضَمْتُ بِهٖ ظَهْرِي

یعنی: ای معاویه! مردم کارهایشان بزرگ شده و پیشرفت کرده به دعوت آن کس که به تنهایی تمام جهان را گرفت. کودکانه و از روی ناهمی به دینشان مایل شدم و مرا به شک و تردید انداخت دور باد آن دینی که پشت خود را به آن شکستم! (تا آخر ابیات)»<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار ج ۳۰، ص ۲۸۸، رقم ۱۵۱ و از او در عوالم العلوم در احوالات حضرت زهرا ﷺ ص ۵۹۹ - سرور دل پیامبر ﷺ ص ۶۶۵ و در آنجا آمده است که محمد بن حسین زاری از دانشمندان قرن ششم هجری در کتاب نهضة الکلام و بستان العوام در گفتار بیست و هفتم، ج ۱، ص ۳۱۵ نامه را آورده است.

د: پاسخ امام زمان علیه السلام درباره علت اسلام آوردن آنان

در اینجا سؤالی طرح می شود که سزاوار است هر مسلمان خواهان حقیقت در آن تأمل کند و آن این که: اگر چنانچه قائل باشیم که فلانی و فلانی تمام زندگی خود را از اول تا به آخر در کفر به سر می بردند و ایمان واقعی به خدای متعال نداشتند - نظر به این که هنگام اسلام آوردن به ظاهر، آنها تحت هیچگونه جبر و زوری نبودند - و بعد از اسلام آوردن با مسلمانها رفت و آمد داشتند و در مسجد حاضر می شدند و نماز می خواندند حال سؤال این است که به چه خاطر چنین کاری کردند و به چه داعی و انگیزه ای اسلام را قبول کردند؟

پاسخ این پرسش را از بیان شیوای امام معصوم علیه السلام مولایمان حضرت بقیة الله الاعظم - روحی و ارواح العالمین له الفداء - استفاده می کنیم که حضرت در پاسخ به سعد بن عبدالله اشعری که سؤال کرد: «هل انهما أسلما طوعاً او كرها؟» «آیا آن دو نفر از روی رغبت یا از روی اجبار اسلام آوردند؟» حضرت امام مهدی (عج) فرمودند:

«إنهما أسلما طمعاً و ذلك أنهما يخالطان مع اليهود و يخبران بخروج محمد صلى الله عليه و آله و سلم و استيلائه على العرب عن التوراة و الكتب المقدمة و ملاحم قصة محمد صلى الله عليه و آله و سلم و يقولون لهما: يكون استيلاؤه على العرب كاستيلاء «بخت النصر» على بنى اسرائيل الا أنه يدعى النبوة و لا يكون من التّبوء في شيء فلما ظهر امر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فساعدوا معه على شهادة أن لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم طمعاً أن يجدا من جهة ولاية رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ولاية بلد اذ انتظم أمره، و حسن بآله و استقامت ولايته فلما أيسا من ذلك واقفا مع امثالها ليلة العقبة و تلثما مثل من تلثم منهم، فنفروا بدابة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لتسقطه و بصير هلكاً بسقوطه بعد أن صعد العقبة فيمن صعد فحفظ الله تعالى نبیّه من كيدهم و لم يقدرُوا أن يفعلوا شيئاً...»<sup>۱</sup>

یعنی: «آن دو برای طمع (در قدرت و حکومت)، مسلمان شدند، زیرا یا یهودیان سر و کار داشتند و از آنها شنیده بودند که بنابر آنچه در تورات و کتب آسمانی و پیشگویی هایی که درباره حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم شده به آن دو گفته بودند: همانا پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم بر عرب چیره و غالب می گردد مانند غلبه بخت النصر بر بنی اسرائیل. پس هنگامی که رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم امر به

۱۰۸ □ دو بال برای پرواز (تبری و توئی)

نبوت خویش را اظهار فرمود، این دو به طمع این که بعد سامان گرفتن امر و خاطر جمعی و استقرار حکومت اسلام، از طرف پیامبر ﷺ اداره بخشی از بلاد به آنها واگذار شود، شهادتین را بر زبان جاری کردند، ولی هنگامی که از آن خیال مایوس شدند با همفکران خود در شب عقبه (لیلة العقبه) نقشه کشیدند و چهره‌های خود را پوشاندند و مرکب پیامبر ﷺ را بعد از آن که به بالای گردنه رسید زم دادند که سقوط کند و پیامبر ﷺ نابود شود ولی خدای تبارک و تعالی آن حضرت را از کید و حيلة آنها حفظ فرمود و آنها موفق به کاری نشدند...»

ه: آنها مُردند و توبه نکردند

حَنَّان بن سَدِیر از پدرش نقل می‌کند که امام باقر ﷺ فرمودند: «إِنَّ الشَّيْخِينَ فَارِقًا الدُّنْيَا وَ لَمْ يَتُوبَا وَ لَمْ يَتَذَكَّرَا مَا صَنَعَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَعَلَيْهِمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.»<sup>۱</sup> یعنی: «همانا آن دو شیخ از دنیا رفتند و توبه نکردند و به یاد نیاوردند آن ظلمهایی که در حق امیرالمؤمنین ﷺ روا داشتند پس لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آن دو باد.»

و: عقوبت کسی که خیال کند آنها از اسلام بهره‌ای داشته‌اند

طبق نص صریح روایات معصومین ﷺ هر کس که گمان کند آن دو نصیبی از اسلام برده‌اند گرفتار عذاب الهی خواهند بود که به بعضی از این روایات اشاره می‌نماییم:

الف: ابو حمزه ثمالی از امام سجاد ﷺ روایت می‌کند که حضرت فرمودند:

«ثَلَاثَةٌ لَا يَكْتُمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَزْكِيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْيَمِّ: مَنْ جَحَدَ أَمَاماً مِنْ اللَّهِ، أَوْ ادَّعَى أَمَاماً مِنْ غَيْرِ اللَّهِ، أَوْ زَعَمَ أَنَّ لِفُلَانٍ وَ لِفُلَانٍ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً.»<sup>۲</sup>

یعنی: «سه گروه هستند که خدای تبارک و تعالی در روز قیامت با آنان تکلم نمی‌کند و به آنها نگاه نمی‌کند و از گناه پاکیزه نمی‌گرداند و برای آنها عذاب دردناکی است: ۱. کسی که امام از جانب خدا را انکار کند. ۲. کسی که به دروغ ادعای امامت از جانب خدا نماید. ۳. کسی که گمان کند برای فلانی و فلانی در اسلام نصیب و بهره‌ای است.»

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۳۲۳.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۶۵.

فصل سوّم: روایات تبری (۱۰۹)

این روایت را مرحوم کلینی نیز از ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

ب: سالم بن ابی حفصه نقل می‌کند:

«دخلت علی ابی جعفر علیه السلام فقلت: أئمتنا و سادتنا! نوالی من والیتم و نعادی من عادیتم و نبرأ من عدوّکم. فقال: بیخ بیخ یا شیخ إن کان لقولک حقیقة. قلت: جعلت فداک إن له حقیقه. قال علیه السلام: ما تقول فی فلان و فلان؟ (در روایت به اسم آن دو تصریح شده) قلت: اماما عدل رحیمهما الله. قال علیه السلام: یا شیخ! و الله لقد اشركت فی هذا الامر لم يجعل الله له فیه نصیباً.»<sup>۱</sup>

یعنی: «محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب شدم و عرضه داشتیم: ای پیشوایان و بزرگان ما! دوست داریم هر که را که شما دوست بدارید و دشمنیم یا هر کس که شما با آنها دشمنید و از دشمنان شما برائت می‌جوئیم.

حضرت فرمودند: مرحبا بر تو ای شیخ اگر کلامت حقیقت داشته باشد. عرض کردم: جانم فدای شما به درستی که حقیقت دارد. حضرت فرمودند: در مورد فلانی و فلانی چه می‌گویی؟ عرض کردم: آن دو پیشوای عادل بودند که خداوند رحمتشان کند. حضرت فرمودند: ای شیخ! به خدا قسم در این امر کسانی را شرکت دادی که خدا برای آنها هیچ بهره‌ای قرار نداده.»

بخش دوم: در لعن دشمنان خدا و اهل بیت علیهم السلام بر آنها

الف: معنای لعن

لعن: در لغت به معنای طرد و دور کردن است. و اگر گفته می‌شود خدای تعالی شیطان را لعن کرد، یعنی او را از جوار رحمت خود دور کرد. و یا اگر گفته می‌شود خداوند متعال فلانی را لعنت کند یعنی عذاب و عقوبت خود را بر او نازل کند و از رحمت خود محروم نماید و غضب خود را شامل او سازد.

از بعضی از آیات و روایات معلوم می‌شود که گاهی تحقق لعن و غضب به مسخ بعضی به شکل بوزینه و خوک و امثال اینهاست؛ چنانچه دربارهٔ یهود و بنی امیه واقع شده است. «لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبُ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَ وَ الْخَنَازِيرَ»<sup>۲</sup> یعنی: «کسانی را که خداوند بر آنها

۱. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۸۳.

۲. مانند / ۶۰

۱۱۰ • دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

لعن و غضب کرده و آنان را به بوزینه و خوک مسخ نموده است.»

ب: مجوز لعن

مجوز لعن، هر عمل و گفتاری است که مقتضی و سبب عقوبت و عذاب الهی بر کسی باشد مانند: فسق و فجور و کفر و کذب و ظلم و قتل نفس محترمه و... چنانچه خداوند سبحان درباره «قتل» که بدترین اقسام ظلم است فرموده: «و غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ»<sup>۱</sup> یعنی: «خداوند خشم کرد بر او و لعنت کرد او را.»

و درباره «کذب» فرموده است: «و الخَامِسَةُ أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»<sup>۲</sup> یعنی: «مرتبه پنجم این که لعنت خدا بر او اگر از دروغگویان باشد.» و درباره «ظالم» فرموده است: «أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»<sup>۳</sup>

پس جواز لعن، مختص به مرتکب گناهان کبیره و یا اصرار بر انجام گناهان صغیره است و به زودی خواهد آمد که دشمنان اهل بیت علیهم السلام خصوصاً بزرگان آنها مانند: «جبت و طاغوت» موجبات لعن را مرتکب شده‌اند، که از احادیث و روایات متعدد استفاده می‌شود که لعنت بر آنها و بیزاری از آنها واجب است. و دوستی (تولی) آل محمد علیهم السلام بدون بیزاری (تولی) از دشمنان آنان حاصل نمی‌شود. پس مستحب مؤکد است که انسان، ظالمان بر محمد و آل محمد علیهم السلام را به نحوی که در روایات آمده و یا به طور مطلق یعنی به لفظ «اللهم العنهم» لعنت کند.

چنانچه در «شفاء الصدور» آمده که از «عیون» و «امالی» به سند متصل از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت به ربیان بن شیب فرمودند: «اگر خواستار آن هستی که در غرفه‌های بهشتی همنشین پیامبر و خاندان او باشی، بر قاتلان حسین بن علی علیه السلام لعنت کن و اگر بخواهی ثواب شهیدان در رکاب او را درک کنی هر وقت یاد حسین علیه السلام کردی بگو: «یا بئنی کنت معهم فاقوز فوزاً عظيماً» کاش من هم با ایشان بودم تا رستگاری ابدی را نائل می‌شدم.»<sup>۴</sup>

۱. نساء / ۹۳.

۲. نور / ۷.

۳. اعراف / ۲۲.

۴. رساله تولی و تبری ص ۸۲.

فصل سوّم: روایات تبری ۱۱۱

و نیز در «کامل الزیارات» از داود رقی نقل می‌کند: «خدمت امام صادق علیه السلام بودم که حضرت آب طلب کردند و چون آب را آشامیدند چشمان حضرت پر از اشک شد و فرمود: «لعن الله قاتل الحسين علیه السلام». آن گاه فرمود: «ای داود! هیچ بنده‌ای نیست که آبی بنوشد و یاد از لب تشنه جدم حسین علیه السلام کند و قاتلانش را لعنت کند مگر آن که خدای عزّ و جلّ برای او صد هزار حسنه بنویسد و صد هزار گناهش را محو کند و صد هزار درجه مقامش را بالا ببرد و ثواب آزاد کردن صد هزار بنده را به او عطا کند و در روز قیامت خدای تعالی او را با شادکامی و خاطر آسوده محشور کند.»<sup>۱</sup>

و نیز در کتاب «بحار الانوار» از «تهذیب» شیخ به سندش حسین بن ثویر و ابوسلمه سراج نقل کرده که این دو گفتند: «از امام صادق علیه السلام شنیدیم که آن حضرت بعد از هر نماز واجب لعن می‌کرد چهار معلون و چهار معلونه را. اما مردان عبارتند از: تیمی و عدوی و فعلان و معاویة و نام آنها را تصریح می‌فرمود (فلانی و فلانی و فلانی و معاویة) و زنان عبارت بودند از: فلانه و فلانه و هنده و ام‌الحکم خواهر معاویه. (مراد از فلانه و فلانه دو دختران فلانی و فلانی هستند).»<sup>۲</sup>

پس از احادیث فوق به خوبی معلوم شد که با قطع نظر از وجوب تبری و لعن قلبی، تصریح به لعن بعضی که به آنها اشاره شد برای مؤمنان مستحب مؤکد است.

ج: لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام نزد اهل سنت

قاضی ابن روز بهان که از علماء متعصب اهل سنت است می‌گوید: «و اما اهل سنت بر آنند که تولای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل او واجب است بر هر بنده، و تبری از دشمنان او بر هر مؤمنی فرض و واجب، و هر که ایشان را والی و متصرف امور خود نداند و به آن معتقد نباشد و از دشمنان ایشان تبری نجوید و بیزار نگردد از جمله مؤمنان نیست.

و اما لعن بر کسی که بر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله ظلم کند به اتفاق بی نزاع جایز است. دشمنی با پیغمبر و آل او از خصال کفرست زیرا که موالات ایشان جزء ایمان است؛ پس دشمنی با ایشان کفر می‌باشد و اقصی مراتب دشمنی آن است که کسی را بکشند و یا با او بجنگند و وی را از حقش منع کنند. پس بنابراین «ابن ملجم و یزید و معاویه» و غیر ایشان از کسانی

۱. همان.

۲. همان.

۱۱۲ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

که متواتر شده در میان امت، که ایشان انمه کبار را کشته‌اند و زهر داده و از حقشان منع کرده‌اند، بی شک برایشان لعن می‌توان نمود؛ زیرا که این خصال کفرست و بی شک از ایشان صادر شده، و توبه ایشان و بازگشتن به ایمان ثابت نشده، پس کفرشان ثابت است. پس به اتفاق، ایشان را لعن می‌توان کرد. لعنة الله عليهم و علی محبيهم. لعنت بر هر کس که بر آل محمد علیهم السلام ظلم و دشمنی نماید چنانچه حق تعالی می‌فرماید: (أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ).<sup>۱</sup> این است حقیقت این مساله.<sup>۲</sup>

د: فضیلت لعن

۱. وجوب بیزاری از آنها

امام صادق علیه السلام فرمودند: «حُبُّ اولیاء الله و الولاية لهم واجبة و البرائة من اعدائهم واجبة و من الذین ظلموا آل محمد علیهم السلام و هتكوا حجابهم و أخذوا من فاطمة علیها السلام فدک، و منعوها میراثها و غضبوها و زوجها و هتوا بإحراق بیتها و أسسوا الظلم و غیروا سنة رسول الله صلی الله علیه و آله. و البرائة من الناکثین و القاسطین و المارقین واجبة و البرائة من الأنصاب و الأزلام و أئمة الضلال و قادة الجور کلهم اولهم و آخرهم واجبة و البرائة من أشقی الاولین و الآخرین شقیق عاقر ناقة نمود قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام واجبة و البرائة من جمیع قتلة أهل البيت علیهم السلام واجبة...»<sup>۳</sup>

یعنی: دوستی اولیای پروردگار واجب و بیزاری جستن از دشمنان اولیای خدا نیز واجب است. بیزاری از کسانی که به آل پیامبر علیهم السلام ظلم نمودند و نسبت به آنان پرده‌داری کردند، فدک را از فاطمه علیها السلام گرفتند و او را از ارث محروم داشتند و حقوق او و همسرش را غضب نمودند و برای آتش زدن خانه فاطمه علیها السلام همت گماردند و پایه ریزی ظلم به آنها را کردند و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را تغییر دادند واجب است. همچنین واجب است بیزاری جستن از ناکثین و قاسطین و مارقین و نیز بیزاری از تمامی انصاب و ازلام و پیشوایان گمراهی و رهبران ظلم از ابتدا تا انتهایشان، و نیز واجب است بیزاری از شقی‌ترین اولین و شقی‌ترین آخرین، بی‌کننده شتر نمود و قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام و بیزاری از تمامی قاتلان اهل بیت علیهم السلام واجب است.

۱. اعراف / ۲۲.

۲. برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام ص ۵۵ به نقل از وسیلة الخادم الی المنخدم، ص ۲۸۵.

۳. عصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۰۷. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۲، ح ۳.



فصل سوم: روایات تبری ۱۱۳

۲. قبول ولایت و پذیرفته شدن اعمال موقوف به تبری است

سلیمان اعمش نقل می کند از امام صادق علیه السلام که ایشان از پدرانشان از امیر مؤمنان علیه السلام نقل فرمودند که حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

«یا علی انت امیر المؤمنین و امام المتقین. یا علی انت سید الوصیین و وارث علم النبیین و خیر الصدیقین و أفضل السابقین. یا علی انت زوج سیده نساء العالمین و خلیفة خیر المرسلین. یا علی انت مولی المؤمنین و الحجة علی الناس أجمعین. استوجب الجنة من تولاک و استوجب دخول النار من عاداک. یا علی و الذی بعثنی بالنبوة و اصطفانی علی جمیع البریه لو أن عبداً عبد الله الف عام ما قبل ذلك منه الا بولايتک و ولاية الائمة من ولدک و إن ولايتک لا تقبل الا بالبرائة من اعدائک و اعداء الائمة من ولدک بذلك أخبرنی جبرئیل علیه السلام «فمن شاء فليؤمن و من شاء فليکفر»<sup>۱</sup>.

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: یا علی! تو امیر و مقتدای مؤمنان و امام پرهیزگاران هستی. یا علی! تو آقا و سرور اوصیا و به ارث برنده دانش پیامبران، و در جایگاه صدیقین بهترین، و در میان پیشتازان برترین هستی. یا علی! تو همسر سیده و سرور زنان جهان و جانشین بهترین پیغمبر از پیغمبران خدا هستی. یا علی! تو مولای اهل ایمان و حجّت خدا بعد از من بر تمام مردمان هستی. کسی که تبعیت کند از تو بهشت از برای اوست و هر کس با تو دشمنی کند مستوجب آتش و دوزخ است.

یا علی! قسم به آن کسی که مرا به نبوت مبعوث کرد و مرا بر تمام مردم برگزید اگر بنده ای از بندگان خدا هزار سال عبادت حق تعالی را کرد از او پذیرفته نمی شود مگر این که همراه با ولایت تو و ولایت امامان از فرزندان تو باشد. و ولایت تو هم پذیرفته نمی شود مگر این که همراه با برانت و بیزاری از دشمنان تو و دشمنان امامان از فرزندان تو باشد.

و جبرئیل مرا به این امر خیر داده است: «فمن شاء فليؤمن و من شاء فليکفر»<sup>۲</sup> «هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کفر ورزد.»

۳. لمن راه رسیدن به حقیقت ایمان و معرفت خداست

ابو حمزة ثمالی گوید حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «یا ابا حمزه إنما یعبد الله من

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۶۳، ح ۲۲.

۲. کتف / ۲۹.

۳. کتف / ۲۹.

۱۱۴ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

عرف الله و أمّا من لا يعرف الله كأنّما يعبد غيره هكذا ضللاً. قلت: أصلحك الله و ما معرفة الله؟ قال: يصدّق محمداً رسول الله ﷺ في موالاته عليّ و الائتصاص به و بأئمة الهدى من بعده، و البرائة الى الله من عدوّهم و كذلك عرفان الله. قال: قلت: أصلحك الله أي شيء اذا عملته أنا استكملت حقيقة الايمان؟ قال: توالي اولياء الله و تعادى أعداء الله و تكون مع الصادقين كما امرك الله. قال قلت: و من اولياء الله؟ فقال: اولياء الله، محمد رسول الله و عليّ و الحسن و الحسين و علي بن الحسين ثم انتهى الامر اليّنا ثم ابن جعفر و أوما الى جعفر و هو جالس، فمن والى هؤلاء فقد والى اولياء الله و كان مع الصادقين كما أمره الله. قلت: و من أعداء الله أصلحك الله؟ قال: الأوثان الاربعة. قلت: من هم؟ قال: ابوالفضيل و رمع و نعتل و معاوية و من دان دينهم فمن عادى هؤلاء فقد عادى أعداء الله. يعني: «اي اباحمزه! همانا کسی (واقعاً) بندگی خدا را می کند که شناخت به او داشته باشد و اما کسی که شناخت به او ندارد مانند کسی است که عبادت و بندگی غیر او را می کند این چنین که مخالفین را در گمراهی می بینی.

ابو حمزه می گوید عرض کردم: خدا امور شما را اصلاح فرماید معرفت و شناخت خدا چیست؟ حضرت فرمودند: شناخت خدا و معرفت به او چنین است که در پیروی از امیر مؤمنان علی علیه السلام و اقتدا به او و پیشوایان هدایت (امامان) بعد از او، و برائت و بیزارى از دشمنان ایشان به سوى خدا، تأیید و تصدیق خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بکند.

ابو حمزه می گوید: عرض کردم خدا امور شما را اصلاح فرماید چه عملی را انجام دهم تا حقیقت ایمان را در خود کامل کنم؟

حضرت فرمودند: دوستی کن با دوستان خدا و دشمنی کن با دشمنان خدا و با راستگویان باش همانطور که خدا تو را امر فرمود. (کونوا مع الصادقین)

ابو حمزه گوید عرض کردم: دوستان خدا چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: دوستان خدا حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و علی بن حسین علیه السلام پس امر منتهی به ما می شود و سپس به سوى فرزندشان جعفر علیه السلام اشاره نموده و فرمودند: پس هر کس که دوست بدارد ایشان را همانا دوستدار دوستان خداست و با راستگویان است، همانطور که خدا به او فرمان داده است.

ابو حمزه گوید: عرض کردم خدا امور شما را اصلاح فرماید، دشمنان خدا چه کسانی

فصل سوّم: روایات تیزی ۱۱۵

هستند؟ حضرت فرمود: چهار بُت هستند. عرض کردم: چه کسانی هستند؟ فرمودند: ابوالفصیل و رمع و نعل و معاویه (یعنی: فلانی و فلانی و فلانی و معاویه) و هر کس که متدین به دین آنها باشد، پس هر کس با آنان دشمنی کند همانا با دشمنان خدا دشمنی کرده است.

۴. کامل شدن دین در بیزاری از آنها

امام رضا علیه السلام فرمودند:

«کمال الدین ولایتنا و البرائة من عدوّنا»<sup>۱</sup>

یعنی: «کمال دین، ولایت ما و برائت از دشمنان ماست.»

۵. لعن بر آنها موجب یاری اهل بیت علیهم السلام است

امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم علیه السلام برایم روایت فرمود از پدرش علیه السلام و او از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «من ضعف عن نصرتنا اهل البيت فلعن فی خلواته اعدائنا، بلغ الله صوته جميع الأفلاك من الثرى الى العرش، فكلّمنا لعن هذا الرجل أعدائنا لعناً ساعده فلعنوا من يلعنه، ثم ثنّوا فقالوا: اللهم صل على عبدك هذا الذى قد بذل ما فى وسعه، و لو قدر على أكثر منه لفعّل، فإذا النداء من قبل الله تعالى: قد أجبت دعائکم و سمعت نداءکم و صلّیت على روحه فى الارواح و جعلته عندى من المصطفين الأخيار»<sup>۲</sup>

یعنی: «هر کس ناتوان است از یاری کردن ما اهل بیت علیهم السلام پس در تنهایی و خلوت لعن کند دشمنان ما را. که در آن صورت ملائکه او را مساعدت کرده و کسی را که او لعنت کرده لعن می کنند و برای او ستایش و دعا می کنند و می گویند: خدایا درود بفرست بر این بنده‌ات که آنچه را که در توانش بود تقدیم کرد و اگر بیش از این هم می توانست انجام می داد. پس از جانب حق تعالی ندا می رسد که: اجابت کردم دعای شما را و صدای شما را شنیدم. و درود فرستادم به روح آن عبد در بین ارواح و او را از برگزیدگان و نیکان قرار دادم.»

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۵۸.

۲. فرحة الزهراء به نقل از: تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۷، رقم ۲۱ و از او در مستدرک الوسائل؛ ج ۴، ص ۴۱۰.

رقم ۳- بحار الانوار؛ ج ۲۷، ص ۲۲۳، ح ۱۱.

۱۱۶ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

۶. لعن موجب ثبت درجات و حسنات و پاک شدن گناهان می شود

ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه از امام سجاده رضی الله عنه روایت می کند:

«من لعن الجبیت و الطاغوت لعنة واحدة كتب الله له سبعين الف الف حسنة و محى عنه سبعين الف الف سيئة و رفع له سبعين الف الف درجة و من أمسى يلعنهما لعنة واحدة كتب له مثل ذلك. قال: فمضى مولانا علي بن الحسين رضی الله عنه فدخلت علي مولانا أبي جعفر محمد الباقر رضی الله عنه فقلت: يا مولاي حديثاً سمعته من ابيك، فقال: هات يا ثمالی فاعدت عليه الحديث؟ فقال: نعم يا ثمالی أتحب أن أزيدك؟ فقلت: بلى يا مولای. فقال: من لعنهما لعنة واحدة في كل غداة لم يكتب عليه ذنب في ذلك اليوم حتى يمسي و من أمسى و لعنهما لم يكتب له ذنب في ليلة حتى يصبح. قال: فمضى ابو جعفر، فدخلت علي مولانا الصادق رضی الله عنه فقلت: حديثاً سمعته من ابيك وجدك، فقال: هات يا ابا جعفر فأعدت عليه الحديث، فقال: حقاً يا ابا حمزه ثم قال رضی الله عنه: و يرفع له الف الف درجة ثم قال: ان الله واسع كريم.<sup>۱</sup>

یعنی: «کسی که یک مرتبه لعن بفرستد بر جبیت و طاغوت، خدای تبارک و تعالی هفتاد هزار هزار (هفتاد میلیون) حسنه برای او ثبت می نماید و هفتاد هزار هزار گناه او را می بخشد و هفتاد هزار هزار درجه بر او می افزاید و اگر کسی در شامگاه این چنین کند همان ثواب را برای او می نویسد.

ابو حمزه گوید: بعد از شهادت امام سجاده رضی الله عنه خدمت مولایم امام باقر رضی الله عنه شرفیاب شدم و عرض کردم: مولای من! حدیثی است که از پدر بزرگوارتان شنیده ام. فرمودند: بگو. و من حدیث را برای حضرت خواندم. حضرت فرمودند: بله؛ ای ثمالی آیا دوست داری که من هم بر آن بیفزایم؟ عرض کردم: آری ای مولای من. حضرت فرمودند: هر کس که آن دو را یک مرتبه لعن کند در هر صبحگاهان هیچ گناهی برای او نوشته نمی شود در آن روز تا این که شب هنگام را درک کند و هر کس شب را سپری کند و آن دو را لعن کند برای او گناهی نوشته نمی شود در آن شب تا این که صبح را درک کند.

ابو حمزه گوید: بعد از شهادت امام باقر رضی الله عنه خدمت مولایم امام صادق رضی الله عنه شرفیاب شدم و عرضه داشتم: حدیثی است که از پدرتان و جدتان شنیده ام. حضرت فرمودند: بگو آن را ای ابا حمزه. من نیز حدیث را برای حضرتش خواندم. حضرت فرمودند: حق است

۱. فرحة الزهراء؛ به نقل از: شفاء الصدور؛ ج ۲، ص ۳۷۸.

فصل سوّم: روایات تبری ۱۱۷

ای ابا حمزه و فرمودند: و هزار هزار (یک میلیون) درجه بر او افزوده می‌شود. سپس فرمودند: همانا که خدا وسعت دهنده و بخشنده است.»

۷. نهی از منکر یعنی بیزاری از آنها

شیخ مفید<sup>۱</sup> از طریق اهل سنت به اسناد خویش از محمد بن سائب و او از کلبی نَسَبه نقل نموده که گفت:

«لَمَّا قَدِمَ الصَّادِقُ ع الْعِرَاقَ وَ نَزَلَ بِالْحَيْرَةِ فَدَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ وَ سَأَلَهُ عَنِ مَسَائِلٍ وَ كَانَ مِمَّا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ مَا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ؟ فَقَالَ ع: الْمَعْرُوفُ - يَا أبا حَنِيفَةَ - فِي أَهْلِ السَّمَاءِ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع. قَالَ: جَعَلْتَ فِدَاكَ فَمَا الْمَنْكَرُ؟ قَالَ: اللَّذَانِ ظَلَمَاهُ حَقَّهُ وَ ابْتِزَاهُ أَمْرَهُ وَ حَمَلَا النَّاسَ عَلَيَّ كَتَفَهُ. قَالَ: أَلَا مَا هُوَ تَرَى الرَّجُلَ عَلَيَّ مَعَاصِي اللَّهِ، فَتَنَاهَا عَنْهَا. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: لَيْسَ ذَلِكَ أَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا نَهْيَ عَنِ الْمَنْكَرِ، أَمَّا ذَاكَ خَيْرٌ قَدَمَهُ.»<sup>۱</sup>

یعنی: «هنگامی که امام صادق ع به عراق آمده و در منزل حیره اقامت گزیدند ابوحنیفه به محضر آن حضرت شرفیاب شده و در مورد مسائلی از حضرت سؤال نمود که از جمله آنها این بود: فدایت شوم امر به معروف چیست؟ فرمودند: ای اباحنیفه! معروف نزد اهل آسمان و زمین، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع است. عرض کرد: فدایت گسردم منکر چیست؟ فرمود: منکر آن دو نفر هستند که در حق او ظلم کردند و خلافتش را غصب کردند و مردم را بر او مسلط نمودند. عرض کرد: پس این که می‌بینیم مردم معصیت می‌کنند و آنها را نهی از معاصی می‌نماییم چیست؟ فرمود: آن امر به معروف و نهی از منکر نیست بلکه (آنچه که گفتم) خیر است مقدم بر آنچه که تو می‌گویی.» (گویا منظور امام ع مقایسه بین این دو امر بود که اهمیت امر اخیر در امر به معروف و نهی از منکر به مراتب بیشتر می‌باشد و در این صورت دیگر اصلاً منکر و قبیحی اتفاق نمی‌افتاد.)

ه: چه کسانی آنها را لعن کرده و از آنها بیزاری می‌جویند

۱. خداوند آنها را لعن نموده و عقابشان می‌نماید

۱. فرحة الزهراء: به نقل از: غایة المرام علامه بحرانی؛ ص ۲۵۷.

۱۱۸ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

خداوند تبارک و تعالی در آیات متعددی از قرآن، آن دو و هر ظالم دیگری در حق اهل بیت علیهم السلام و لعنت فرموده به آنها وعده عذاب داده است، از جمله آن آیات قول خدای سبحان است:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»<sup>۱</sup>

یعنی: «همانا کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می دهند خدا در دنیا و آخرت نفرینشان کرده و برای آنان کیفری خفت بار مهینا نموده است.»

دلیل برای اثبات عذاب خدا برای آنها

اثبات این که این لعنت و نفرین شامل حال آنهاست ادله متعددی است که ما به یک دلیل اشاره می نماییم. و آن این که عامه و خاصه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمودند:

«فاطمة بضعة مني، من آذاها آذاني و من آذاني فقد آذى الله.»<sup>۲</sup>

یعنی: «فاطمه علیها السلام پاره تن من است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است.»

و از متواترات و مسلمات نزد عامه و خاصه این است که آن دو نفر حرمت کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگاه نداشتند و فاطمه زهرا علیها السلام را به قدری آزار و اذیت نمودند که آن حضرت خطاب به آن دو نفر فرمود:

«إني أشهد الله و ملائكته أنكما أسخطتماني و ما أرضيتماني و لئن لقيتُ النبي صلی الله علیه و آله لأشكوئنكما إليه»<sup>۳</sup>

یعنی: «خدا و ملائکه اش را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و رضایت مرا جلب نکردید و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نمایم هر آینه شکایت شما دو نفر را به وی خواهم کرد.»

۱. احزاب - ۵۷

۲. صحیح بخاری؛ ج ۳۳۲۷ و ۳۳۸۳ - کنز العمال؛ ج ۴ ص ۲۲۰ - فیض القدير؛ ج ۴ ص ۴۲۱ - مستدرک احمد بن حنبل؛ ج ۲ ص ۳۲۸ - حلیة الاولیاء؛ ج ۲ ص ۲۰ - صحیح مسلم؛ ج ۲۴۸۳ - سنن ترمذی؛ ج ۲ ص ۳۱۹ - مستدرک حاکم؛ ج ۳ ص ۱۵۹ - اسد الغابة؛ ج ۵ ص ۵۲۲ - تهذیب التهذیب؛ ج ۱۲ ص ۲۲۱ - الاصابة؛ ج ۸ ص ۱۵۹ - مستدرک ابن یعلی؛ ج ۱ ص ۱۹۰

۳. دلائل الامامة؛ ص ۲۵ - کتاب سلیم بن قیس؛ حدیث ۲۸ - صحیح بخاری؛ ج ۵ ص ۲۶ - صحیح مسلم؛ ج ۴ ص ۱۹۲

فصل سوم: روایات تبری ۱۱۹

و از این روایات استفاده می شود که طبق نقل تواریخ شیعه و سنی حضرت فاطمه علیها السلام با خشم و غضب از آن دو به شهادت رسید، به نقل زیر از ابن ابی الحدید معتزلی توجه نمایید:

«إِنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام مانت و هی واجدة علی ابی بکر و عمر.»<sup>۱</sup>

یعنی: «فاطمه علیها السلام از دنیا رفت در حالی که سخت از ابوبکر و عمر غضبناک بود.»

و نیز به این نقل که محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب خود - که به زعم اهل سنت از معتبرترین منابع حدیثی محسوب می شود توجه فرماید:

«فغضبت فاطمة بنت رسول الله فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مَهَاجِرْتُهُ حَتَّى تُوَفِّيتُ...»

یعنی: «فاطمه دختر رسول خدا بر ابوبکر خشم گرفت و با او قطع رابطه نمود و این قهر و غضب وی با ابوبکر پیوسته استمرار یافت تا از دنیا رفت.»<sup>۲</sup>

و به این نقل نیز توجه فرماید: «... فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلِيَّ ابِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوَفِّيتُ... فَلَمَّا تُوَفِّيتُ دَقَّتْهَا زَوْجُهَا عَلِيٌّ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا...»<sup>۳</sup>

یعنی: «فاطمه علیها السلام بر ابوبکر غضب نمود و با او قطع رابطه کرد و تا زمانی که زنده بود با ابوبکر سخن نگفت... هنگامی که از دنیا رفت، شوهرش علی علیه السلام، وی را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خودش بر جنازه وی نماز خواند...»

و نیز به این نقل توجه فرماید: «... فَهَجَرْتُهُ فَاطِمَةَ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى مَاتَتْ...»

یعنی: «فاطمه علیها السلام با ابوبکر قطع رابطه نمود و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت.»

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را لعن نموده

عمر بن الخطاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند:

«إحفظوني في عترتي و ذريتي فمن حفظني فيهم حفظه الله، ألا لعنة الله على من آذاني فيهم -

ثلاثاً.»<sup>۴</sup>

یعنی: «حرمت مرا در عترت و ذریه ام حفظ کنید، هر کس حرمت مرا در آنان حفظ

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۶، ص ۵۰.

۲. صحیح بخاری: ج ۳۹۱۳ - صحیح مسلم: ج ۳۳۰۴.

۳. صحیح بخاری: ج ۶۲۳۰.

۴. فرحة الزهراء: به نقل از كشف الغممة: ج ۱، ص ۴۱۶.

۱۲۰. دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

نماید خدا او را حفظ کند و بدانید لعنت خدا بر کسی که مرا در مورد عثرت و ذریه‌ام آزار و اذیت نماید... (حضرت سه مرتبه این را تکرار فرمودند.)

ابو سعید خدری گوید پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«أَجَبُوا عَلَيَّ فَإِنَّ لَحْمَهُ لَحْمِي وَ دَمُهُ دَمِي، لعن الله أقواما من امتي ضيعوا فيه عهدي ونسبوا فيه وصيتي، ما لهم عند الله من خلاق.»<sup>۱</sup>

یعنی: «علی ﷺ را دوست بدارید چرا که گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است، خدا لعنت کند کسانی از امتم را که عهد من نسبت به علی ﷺ را ضایع نمودند و وصیتم را در مورد او فراموش کردند، اینان هیچ نصیبی نزد خدای متعال ندارند.»

۳. اهل بیت ﷺ آنها را لعن نموده‌اند

الف. امیرالمؤمنین علی ﷺ:

(۱) «لعن الله فلانا» (در روایت به اسم دومی تصریح شده است) فلولا ما زنتي إلا شقي او شقيته.»<sup>۲</sup>

یعنی: «خدا فلانی (در روایت به اسم دومی تصریح شده است) را لعنت کند، اگر او نبود هیچ مرد و زنی زنا نمی‌کرد مگر زن و مرد شقی.»

(۲) محمد بن مثنی که یکی از راویان حدیث است در کتاب خود از حارث بن مغیره نضری روایت کرده که او به امام صادق ﷺ عرض کرد: «ابو معقل مزنی مرا خبر داد از امیرالمؤمنین ﷺ که آن جناب نماز مغرب را با جماعت خواند و در رکعت دوم، قنوت خواند و لعن کرد معاویه و عمرو بن العاص و ابوموسی اشعری و ابوالاعمر سلمی را. حضرت فرمود: راست گفت پس تو هم ایشان را لعنت کن.»<sup>۳</sup>

ب. فاطمه زهرا ﷺ خطاب به اولی فرمودند:

«و الله لا دعوت الله عليك في كل صلاة أصليها.»<sup>۴</sup>

یعنی: «به خدا قسم، در هر نمازم بر تو (اولی) نفرین می‌کنم.»

۱. فرحة الزهراء؛ به نقل از: امالی شیخ طوسی، ص ۶۹، ح ۱۰۱.

۲. بحار الانوار؛ ج ۳، ص ۳۱.

۳. برائت از دشمنان اهل بیت ﷺ؛ ص ۱۱، به نقل از: شانه طوسی (مخطوط).

۴. الامامة و السياسة؛ ص ۲۰.



فصل سوّم: روایات تبری □ ۱۲۱

ج. امام سجّاد علیه السلام:

ابوحمزه ثمالی از آن حضرت سؤال کرد:

«أسألك عن فلان و فلان قال عليه السلام: فعليهما لعنة الله بلعناته كلّها»<sup>۱</sup>

یعنی: «از شما راجع به فلانی و فلانی سؤال می‌کنم. حضرت فرمودند: لعنت خدا به تمام لعنتهایش بر آن دو باد.»

د. امام محمد باقر علیه السلام:

۱. حنّان بن شدیر از پدرش از امام باقر علیه السلام نقل کردند که حضرت فرمودند:

«و الله ما مات متاً مَبْتَ قطّ الاّ ساخطاً عليهما و ما متاً اليوم الاّ ساخطاً عليهما يوصى بذلك

الكبير منا الصغير... فعليهما لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين...»<sup>۲</sup>

یعنی: «به خدا قسم هیچ یک از ما از دنیا نمی‌رود مگر غضبناک باشد از آن دو و هیچ روزی بر ما نمی‌گذرد مگر این که نسبت به آن دو خشمگین هستیم و بزرگانمان به کوچکترها به این امر سفارش می‌کنند... لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر آن دو نفر باد.»

۲. ورد بن زید (برادر کمیت بن زید شاعر اهل بیت علیهم السلام) گوید:

سألنا محمد بن علی علیه السلام عن فلان و فلان؟ (در روایت به اسم اولی و دومی تصریح شده)  
فقال: من كان يعلم أن الله حكم عدل، برئ منهما، و ما من محجمة دم يهراق إلاّ و هي في رقابهما»<sup>۳</sup>

یعنی: «پرسیدیم از امام محمد باقر علیه السلام درباره فلانی و فلانی؟ حضرت فرمودند: هر کس بداند خداوند حکیم و عادل است، از آن دو بیزار می‌جوید، و هیچ قطره خونی نیست که ریخته شود مگر آن که به گردن آن دو نفر باشد.»

هـ. امام جعفر صادق علیه السلام:

۱. حسین بن ثویر و ابن سلمه سراج می‌گویند:

«سمعنا أبا عبد الله علیه السلام و هو يلعن في دبر كلّ صلاة مكتوبة أربعة من الرجال و اربعاً من النساء

فلاناً و فلاناً و معاوية - و يسميهم - و فلانة و فلانة و هندة و ام الحكم أخت معاوية»<sup>۴</sup>

۱. فرحة الزهراء، به نقل از: بصائر الدرجات، ص ۲۶۹.

۲. اصول کافی، ج ۸، ص ۲۲۵، ح ۳۲۰.

۳. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۸۳.

۴. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۲۲، ح ۱۰.

۱۲۲ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

یعنی: «از امام صادق علیه السلام شنیدیم که بعد از هر نماز چهار مرد و چهار زن را لعنت می کرد: فلانی و فلانی و فلانی و معاویه (و حضرت آنها را اسم می بردند) و فلانة (دختر اولی) و فلانة (دختر دومی) و فلانة (همسر ابوسفیان) و ام الحکم خواهر معاویه را.»

۲. همچنین مرحوم شیخ طوسی علیه السلام از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت به راوی فرمود: «در تعقیب نماز از جای بر مخیز تا لعن کنی بنی امیه را. پس بگو: «اللهم العن بنی امیه»<sup>۱</sup>.

و امام جواد علیه السلام:

زکریا بن آدم می گوید:

«پنی لعند الرضا علیه السلام اذ جیء بأبی جعفر له و سته أقل من أربع فضرب بیده الی الأرض و رفع رأسه الی السماء و هو یفکر فقال له الرضا علیه السلام: بنفسی أنت! لم طال فکرت! فقال: فیما صنع بأمی فاطمه، أما و الله لأخرجتهما ثم لأحرقتهما، ثم لأذریتهما، ثم لأسفتهما فی الیم نسفاً، فاستدناه و قبل ما بین عینیه، ثم قال: أنت لها یعنی الإمامة»<sup>۲</sup>.

یعنی: «در خدمت امام رضا علیه السلام بودم که امام جواد علیه السلام را که در سن کمتر از چهار سال بودند آوردند. امام علیه السلام با دست خود به زمین زد و سر مبارک خود را به طرف آسمان بلند کرد و در فکر فرو رفت. امام رضا علیه السلام فرمودند: جانم فدایت! در چه رابطه اینقدر فکر می کنی؟ امام جواد علیه السلام عرضه داشتند: در آن مصائبی که نسبت به مادرم فاطمه علیه السلام روا داشته شد، به خدا سوگند آن دو را از قبر بیرون می آورم و آتش می زنم پس خاکستر آنها را بر باد داده یا به دریا می ریزم. پس امام رضا علیه السلام آن حضرت را نزدیک به خود نمود و بین دو چشمش را بوسه زد و فرمود: تو لایق امامت هستی.»

ز. امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف -:

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«إذا قدم القائم علیه السلام... فیلعنهما و یتبرء منهما»<sup>۳</sup>.

یعنی: «هنگامی که حضرت قائم (عج) ظهور فرماید آن دو را لعنت نموده و از آنها برائت می جوید.»

۱. برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام ص ۱۰.

۲. فرحة الزهراء: به نقل از دلائل الإمامة ص ۲۱۲.

۳. بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۸۶ ح ۲۰۱.

فصل سوّم: روایات تبری ۱۲۳

۲. مرحوم آیت اله سید نصرالله مستنبط در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت بقیة الله (عج) را در حال نماز مشاهده نمود، به دعای دلنشین امام عصر (عج) گوش فراداد و شنید که حضرت در قنوت خود این گونه دعا می فرمود: «اللهم انّ معاویه بن ابی سفیان قد عادی علی بن ابی طالب فالعنه لعناً و بیلاً و عذبه عذاباً الیماً»<sup>۱</sup>

یعنی: بارالها! به راستی که معاویه بن ابی سفیان در حق امیرالمؤمنین ظلم و ستم روا داشت. خدایا! او را به لعن و عذاب سختی گرفتار ساز.

ح. دستور همه اهل بیت علیهم السلام به لعن آنها:

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: «نحن معاشر بنی هاشم نأمر کبارنا و صغارنا بسبّهما و البرائة منهما»<sup>۲</sup>

یعنی: «ما طائفه بنی هاشم به کوچک و کهنسالمان امر می کنیم که آن دو نفر را مورد سبّ خود قرار داده و از آنها بیزار می بچویند.»

۴. اصحاب صدر اسلام آنها را لعن گفته اند

الف. امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام فرمودند:

«رحم الله سلمان و اباذر و مقداد ما کان أعرفهم بهما و أشدّ برائتهما منهما و لعنتهم لهما»<sup>۳</sup>

یعنی: «خدا رحمت کند سلمان و اباذر و مقداد را، هیچ کس به اندازه ایشان آن دو را شناخت، و از آنان بیزار می نجست و آنان را لعنت نمود.»

ب. امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام خطاب به عمار فرمودند:

«یا عمار! ألسنت تتولّی رسول الله صلی الله علیه و آله و تبرّء من عدوّه؟ قال، بلی. قال، و تتولّانی و تبرّء من

عدوّی؟ قال، بلی. قال، حسبک یا عمار، قد برئت منهما و لعنتهما»<sup>۴</sup>

یعنی: «ای عمار! آیا رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست نداری و از دشمنانش بیزار نیستی؟

عمار عرض کرد: بلی. فرمود: مرا هم دوست داری و از دشمنم بیزاری؟ عمار

عرض کرد: بلی. فرمود: تو را بس ای عمار که از آن دو نفر بیزاری جستی و آنان را لعن

نمودی.»

۱. برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام ص ۱۱، به نقل از: معجم رجال الفكر و الادب فی النجف خلال ألف عام، ۱۹۹۳.

۲. رجال کشی، ص ۱۸۰.

۳-۴. فرحة الزهراء! به نقل از: کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۲۱، ج ۶۷.

۱۲۴ دو بال برای پرواز (تبری و توئی)

۵. ملائک آسمان آنها را لعن می کنند

ابان از سلیم نقل می کند که او گفت:

«قلت لأبي ذر، حدثني رحمك الله بأعجب ما سمعته من رسول الله ﷺ يقول في علي بن ابيطالب ﷺ قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن حول العرش لتسعين ألف ملك ليس لهم تسبيح ولا عبادة إلا الطاعة لعلي بن ابي طالب و البرائة من اعدائه و الاستغفار لشيعة. قلت: فغير هذا رحمك الله. قال سمعته يقول: إن الله خص جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل بطاعة علي و البرائة من اعدائه و الاستغفار لشيعة.»<sup>۱</sup>

یعنی: «به ابوذر گفتم: خدا تو را رحمت کند، عجیب ترین مطلبی که از پیامبر ﷺ در مورد علی بن ابیطالب ﷺ شنیده ای برای من بگو. گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود: گرداگرد عرش الهی نود هزار ملک هستند که هیچ تسبیح و عبادتی ندارند مگر اطاعت از علی بن ابیطالب ﷺ و بیزاری جستن از دشمنانش و استغفار برای شیعیانش. سلیم گوید: گفتم: خدا تو را رحمت کند غیر از این هم برایم بگو. گفت: شنیدم که حضرت فرمودند: خداوند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را به اطاعت از علی ﷺ و بیزاری از دشمنانش و استغفار برای شیعیانش مخصوص گردانیده است.»

۶. حاملان عرش و کرسی الهی آنان را لعن می کنند

امام زین العابدین ﷺ نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند:

«... الويل للمعاندين علياً كفرةً بمحمد و تكذيباً بمقاله كيف يلعنهم الله بأخزي اللعن من فوق عرشه؟ و كيف يلعنهم حملة العرش و الكرسي و الحجب و السموات و الأرض و الهواء و ما بين ذلك و ما تحتها الى الثرى و كيف يلعنهم أملاك الغيوم و الامطار و أملاك البرارى و البحار و شمس السماء و قمرها و نجومها و حصباء الأرض و رمالها و سائر ما يدب من الحيوانات، فيسفل الله بلعن كل واحد منهم لديه محالهم و يقبح عنده أحوالهم حتى يردوا عليه يوم القيامة و قد شهروا بلعن الله و مقته على رؤوس الشهداء و جعلوا من رقاء إبليس و نمروذ و فرعون و اعداء رب العالمين و إن من عظيم ما يتقرب به خيار أملاك الحجب و السموات الصلاة على محبتينا أهل البيت و اللعن لسانيتنا.»<sup>۲</sup>

۱. فرحة الزهراء: به نقل از: کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۵۸، ج ۴۶، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۹۵، ج ۱۱۶.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۷، ج ۷۹.

فصل سوّم: روایات تبری ۱۲۵

یعنی: «اوای و ویل بر معاندین و دشمنان علی علیه السلام که کافر به محمد صلی الله علیه و آله هستند، و گفته‌های او (پیامبر صلی الله علیه و آله) را تکذیب می‌نمایند، چگونه خدا در بالای عرش خود به بدترین لعنی لعنشان می‌کند. و نیز چگونه حاملان عرش و کرسی و حجابها و نیز در آسمانها و زمینها و هوا و آنچه بین آنهاست و آنچه در زیر آنها قرار گرفته تا به زمین آنها را لعن می‌نمایند. و چه طور ملائکه ابر و باران و خشکی و دریاها و خورشید و ستارگان آسمان و سنگریزه‌ها و شن‌های زمین و سایر جنبندگان از حیوانات به آنها لعن می‌کنند...! پس خدا به هر یک از لعنتهایی که آنان می‌فرستند، جایگاه آن دشمنان را پست می‌کند و وضعیت و حالشان را کریه و بد قرار می‌دهد تا روز قیامت که بر او وارد می‌شوند و آنها در بین مردم مشهور می‌شوند به این که مورد لعن و غضب الهی قرار گرفته‌اند و آنها از رفقا و دوستان شیطان و نمروود و فرعون و دشمنان خدا قرار داده می‌شوند. و همانا از بزرگترین اموری که بهترین ملائکه حجابها و آسمانها با آن به سوی خدای تبارک و تعالی مقرب می‌شوند سلام و صلوات بر دوستان ما اهل بیت علیهم السلام و لعن و بیزاری از دشمنان ما می‌باشد.»

۷. لعن به آنها بر روی درب بهشت

امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دخلت الجنة فرأيت علي بابها مكتوباً: لا اله الا الله، محمد حبيب الله، علي بن ابيطالب ولي الله، فاطمة أمة الله، الحسن و الحسين صفة الله، علي مبغضيهم لعنة الله.»<sup>۱</sup> یعنی: «داخل بهشت شدم دیدم بر در آن نوشته شده: معبودی جز الله نیست، محمد صلی الله علیه و آله حبيب خداست، علی بن ابیطالب علیه السلام ولی پروردگار است، فاطمه علیها السلام کنیز خداست، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام برگزیدگان خداوند و بر مبغضین ایشان لعنت خدا باد.»

۸. لعن به آنها مخصوص این عالم نیست

الف. امام صادق علیه السلام و از پدر بزرگوارشان علیه السلام و او از پدر بزرگوارشان امام سجاد علیه السلام و او از جد بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه السلام روایت فرمودند:

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۲۸، ح ۳۰.

۱۲۶ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

«إِنَّ لِلَّهِ بَلَدَةَ خَلْفَ الْمَغْرِبِ يُقَالُ لَهَا «جَابِلِقَا» وَ فِي جَابِلِقَا سَبْعُونَ أَلْفَ أُمَّةٍ لَيْسَ فِيهَا أُمَّةٌ إِلَّا مِثْلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَمَا عَصُوا اللَّهَ طَرْفَةَ عَيْنٍ، فَمَا يَعْمَلُونَ عَمَلًا وَ لَا يَقُولُونَ إِلَّا الدَّعَاءَ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَ الْبِرَائَةَ مِنْهُمَا وَ الْوِلَايَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»<sup>۱</sup>

یعنی: «خداوند در پشت مغرب شهری دارد به نام «جابلقا» و در آن هفتاد هزار امت است که همه شان مثل این امت هستند ولی به اندازه چشم به هم زدنی نافرمانی نمی کنند آنان هیچ عملی ندارند و کلامی نمی گویند مگر نفرین بر آن دو و بیزاری جستن از آنها و اقرار به ولایت اهل بیت پیامبر ﷺ».

ب. همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«إِنَّ مِنْ وَرَاءِ أَرْضِكُمْ هَذِهِ أَرْضًا بِيضَاءَ ضَوْءِهَا مِنْهَا، فِيهَا خَلْقٌ يَعْبُدُونَ اللَّهَ، لَا يَشْرِكُونَ بِهِ شَيْئًا، يَتَبَرَّؤْنَ مِنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ»<sup>۲</sup>

یعنی: «خدا را در پس این سرزمین، سرزمینی است درخشان که پرتو نور این زمین از آن است. و در آن موجوداتی به سر می برند، خدا را عبادت می کنند و شرک به او پیدا نمی کنند و از فلانی و فلانی بیزاری می جویند.»

ج. و نیز امام صادق علیه السلام در روایت دیگری فرمودند:

«إِنَّ مِنْ وَرَاءِ عَيْنِ شَمْسِكُمْ هَذِهِ أَرْبَعِينَ عَيْنَ شَمْسٍ، فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَ إِنَّ مِنْ وَرَاءِ قَمْرِكُمْ أَرْبَعِينَ قَمْرًا فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ لَا يَدْرُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ لَمْ يَخْلُقْهُ، أَلْهَمُوا إِلَهُامًا لَعْنَةُ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ»<sup>۳</sup>

یعنی: «در پشت این چشمه خورشید شما چهل چشمه خورشید دیگر است و در آنها خلق بسیاری است و در پشت این ماه شما چهل ماه دیگر است و در آنها خلق بسیاری وجود دارد که نمی دانند خدا آدم را آفریده یانه، ولی بیزاری و لعن بر فلانی و فلانی به آنها الهام شده است.»

د. و از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ خَلْفَ هَذَا النِّطَافِ زَهْرَجِدَّةَ خَضْرَاءَ مِنْهَا اخْضَرَّتِ السَّمَاءُ، قُلْتُ: وَ مَا النِّطَافُ؟<sup>۴</sup> قَالَ:

۱. فرحة الزهراء به نقل از: بصائر الدرجات، ص ۴۹۰، ح ۱.  
 ۲. فرحة الزهراء به نقل از: بصائر الدرجات، ص ۴۹۰، ح ۲.  
 ۳. فرحة الزهراء به نقل از: بصائر الدرجات، ص ۴۹۰، ح ۳.  
 ۴. در بحار الانوار: النطاق.

فصل سوم: روایات تیزی □ ۱۲۷

الحجاب، و لله عَزَّوَجَلَّ وراء ذلك سبعون الف عالم اكثر من عدد الجن و الانس و كلهم يلعن فلاناً و فلاناً<sup>۱</sup>

یعنی: «خداوند را پشت این نطاق (نطاق) آسمان زبرجد سبزی است که به واسطه آن، آسمان سبز می‌گردد. گفتیم: نطاق (نطاق) چیست؟ فرمود: پرده است. و خدا را پشت آن هفتاد هزار عالم است بیش از تعداد جن و انس و تمامی آنان فلانی و فلانی را لعنت می‌کنند.»

#### ۹. لعن حیوانات بر آنها

به بعضی از روایات در این زمینه اشاره می‌نماییم:

الف. «چکاوک»

امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارشان علیه السلام و از جد بزرگوارشان علیه السلام روایت فرموده‌اند که ایشان فرمودند:

«لَا تَأْكُلُوا الْقَبْرَةَ وَ لَا تَسْتَوِهَا وَ لَا تَعْطُوهُ الصَّبِيَّانِ يَلْعَبُونَ بِهَا، فَإِنَّهَا كَثِيرَةٌ التَّسْبِيحِ وَ تَسْبِيحُهَا: لعن الله مبغضی آل محمد علیهم السلام»

یعنی: «قُبْرَه (نوعی گنجشک است که به آن چکاوک گفته می‌شود) را نخورید و آن را دشنام ندهید و به دست بچه‌ها ندهید تا با آن بازی کنند، چرا که این حیوان بسیار تسبیح می‌گوید و تسبیح او این است: خدا مبغضین آل محمد علیهم السلام را لعنت کند.»

ب. انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ خَلْقًا لَيْسُوا مِنْ وَلَدِ آدَمَ يَلْعَنُونَ مِبْغُضِي عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام، قَالَ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: هُمُ الْقَنْابِرُ يَنَادُونَ فِي السَّحَرِ عَلِيَّ رُؤُوسَ الشَّجَرِ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلِيَّ مِبْغُضِ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ السَّلَامِ عَلَيَّ عِبَادَةَ الَّذِينَ اصْطَفَى.»<sup>۲</sup>

یعنی: «خداوند مخلوقاتی دارد که از فرزندان آدم نیستند، اینان مبغض علی بن ابیطالب علیه السلام را لعن می‌کنند، عرض کرد: اینان چه کسانی هستند یا رسول الله؟ فرمود: اینها چکاوک‌ها هستند که سحرگاهان به بالای درختان ندا می‌دهند: لعنت خدا بر مبغض علی

۱. فرحة الزهراء! به نقل از: مختصر بعائر الدرجات! ص ۱۲.

۲. ارشاد القلوب! ج ۲، ص ۲۳۶.

۱۲۸ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

بن ابیطالب علیه السلام، بسم الله الرحمن الرحيم و سلام بر بندگانی که خدا برگزیده است.

ج. «کبک»

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ عَلِيًّا كَانَ يَوْمًا بَارِضَ قَفَرٍ فَرَأَى دُرَّاجًا. فَقَالَ: يَا دُرَّاجُ مَنْذُكُمْ أَنْتَ فِي هَذِهِ الْبَرِيَّةِ؟ وَمِنْ أَيْنَ مَطْعَمِكَ وَمَشْرِبِكَ؟ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَنَا فِي هَذِهِ الْبَرِيَّةِ مِنْذُ مِائَةِ سَنَةٍ، إِذَا جُعْتُ أَصَلِّي عَلَيْكُمْ فَأَشْبِعُ وَإِذَا عَطَشْتُ أَدْعُوا عَلِيَّ ظَالِمِيكُمْ فَارْوِي.»<sup>۱</sup>

یعنی: «امیرالمؤمنین علیه السلام روزی از سرزمینی عبور می کردند که در آن هیچ آب و غذایی نبود و کسی در آن زندگی نمی کرد و نگاه حضرت به کبکی افتاد به آن خطاب کرده و فرمودند: ای کبک! تو از چه زمانی در این بیابان هستی؟ و از کجا آب و غذا تهیه می کنی؟ عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام من از صدسال پیش تاکنون در این بیابان هستم و هنگامی که گرسنه می شوم بر شما درود و صلوات می فرستم و بدین وسیله سیر می گردم، و هنگامی که تشنه می شوم بر ظالمین شما نفرین می کنم تا این که بدین وسیله سیراب می شوم.»

د. «پرنده ای از پرندگان»

در روایت دیگری از عمار یاسر و جابر انصاری آمده است که هر کدام گفته اند:

«كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي الْبَرِيَّةِ، فَرَأَيْتُهُ قَدْ عَدَلَ عَنِ الطَّرِيقِ فَتَبِعْتُهُ، فَرَأَيْتُهُ يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ يَتَبَسَّمُ ضَاحِكًا. فَقَالَ: أَحْسَنْتَ إِيهَا الطَّيْرُ، إِذْ صَفَرْتَ بِفَضْلِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَوْلَايَ أَيْنَ الطَّيْرُ؟ فَقَالَ: فِي الْهَوَاءِ تَحَبُّ أَنْ تَرَاهُ وَتَسْمَعَ كَلَامَهُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ فَنَظَرُ إِلَى السَّمَاءِ وَدَعَا بِدَعَاءِ خَفِيِّ فَإِذَا الطَّيْرُ يَهْوِي إِلَى الْأَرْضِ فَسَقَطَ عَلَيَّ يَدُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَيَّ ظَهْرَهُ فَقَالَ: أَنْطِقْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، فَأَنْطِقْ اللَّهُ الطَّيْرُ بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مَبِينٍ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، فَرَدَّ عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُ: مِنْ أَيْنَ مَطْعَمِكَ وَمَشْرِبِكَ فِي هَذِهِ الْفَلَاةِ الْفَقْرَاءِ الَّتِي لَا نَبَاتَ فِيهَا وَلَا مَاءَ؟ فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ إِذَا جَعْتُ ذَكَرْتُ وَلَا يَتَكَّمُ أَهْلُ الْبَيْتِ فَأَشْبِعُ وَإِذَا عَطَشْتُ فَأَتْبِرُهُ مِنْ أَعْدَانِكُمْ فَارْوِي. فَقَالَ علیه السلام: بَوْرُكَ فَيْكُ، بَوْرُكَ فَيْكُ.»<sup>۲</sup>

یعنی: «در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام در بیابانی بودم که دیدم حضرت از مسیر جاده

۱. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۲۳، ح ۳.

۲. فرحة الزهراء، به نقل از: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۰۵.



فصل سوّم: روایات تبری (۱۲۹)

بیرون رفته من هم به دنبال ایشان رفتم و دیدم که حضرت علیه السلام به طرف آسمان نگاه کرد، سپس تبسم نمودند و فرمودند: احسنت ای پرنده! به فضل او (خدای متعال) می خواندی! عرضه داشتم: مولای من! پرنده کجاست؟ حضرت فرمودند: در هواست. آیا دوست داری آن را ببینی و صدایش را بشنوی؟ عرضه داشتم: بلی مولای من! پس آن حضرت نگاهی به آسمان کرده و زیر لب دعائی خواندند که ناگهان پرنده ای به طرف زمین آمد و روی دستان مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آمد. حضرت دست مبارک خود را بر پشت آن پرنده نهادند و فرمودند: به اذن خدا سخن بگو که من علی بن ابیطالب علیه السلام هستم. پس خدای متعال زبان آن پرنده را به لغت عربی واضح به نطق درآورده و آن پرنده گفت: سلام بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت و برکات خدا بر تو باد، پس حضرت جواب سلام داد، و به او فرمودند: در بیابان خشک و بی آب و علف، غذا و آبت را از کجا تهیه می کنی؟ عرضه داشت: مولای من! هرگاه گرسنه می شوم باد از ولایت شما اهل بیت می کنم و از این طریق سیر می شوم و هرگاه تشنه می شوم از دشمنان شما بیزاری می جویم تا از این طریق سیراب می شوم. حضرت فرمودند: برکت برای تو باشد. برکت برای تو باشد.

۱۰. لعن اولی بر دومی

اولی گفت:

«لعن الله ابن صهّاک، هو أضلّتی عن الذکر بعد اذ جاءنی فبئس القرین.»<sup>۱</sup>

یعنی: «خدا پسر صهّاک را لعنت کند، او مرا نسبت به ذکر (ولایت) گمراه کرد و به

راستی که او چه بدهمنشین و رفیقی است.»

۱۱. لعن دومی بر منکرین امیرالمؤمنین علیه السلام

در روایت است که دومی خطاب به امام حسین علیه السلام عرضه داشت:

«یا حسین! من انکر حق ابيک فعليه لعنة الله.»<sup>۲</sup>

یعنی: «ای حسین! لعنت خدا بر کسی که حق پدرت را منکر باشد.»

۱- ارشاد القلوب؛ ص ۳۹۳.

۲- فرحة الزهراء؛ به نقل از: احتجاج؛ ج ۲، ص ۲۹۲.

۱۳۰ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

و: برتری لعن بر صلوات در مکتب اهل بیت علیهم السلام

۱. شیخ ابو الحسن مرندی از شیخ حرّ عاملی (صاحب وسائل الشیعه) نقل نموده:  
 «إن امیر المؤمنین علیه السلام کان یطوف بالکعبه فرأی رجلاً متعلّقاً بأستار الکعبه و هو یصلی علی محمد و آله فسلّم علیه و مرّ به ثانیاً و لم یسلّم علیه. فقال یا امیر المؤمنین! لِمَ لم تسلّم علیّ هذه المرّة؟ فقال علیه السلام: خفت أن اشغلك عن اللعن و هو أفضل من السلام و ردّ السلام و من الصلاة علی محمد و آل محمد علیهم السلام»<sup>۱</sup>.

یعنی: «امیر المؤمنین علیه السلام در حال طواف کعبه بودند که دیدند مردی پرده خانه کعبه را گرفته و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام می فرستد. حضرت بر او سلام نمودند. دفعه دوم حضرت او را دیدند ولی سلام نکردند. آن مرد عرض کرد: یا امیر المؤمنین! چرا این بار به من سلام نمودی؟ حضرت فرمود: نخواستم تو را از ذکر لعن که این بار مشغول آن بودی باز دارم. چرا که لعن از سلام و جواب سلام و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام بالاتر است.»<sup>۲</sup>  
 ۲. در روایت دیگری آمده است:

«جاء رجل خیطاً بقمیصین الی الامام الصادق علیه السلام و قال: عند ما کنت أخیط أحد القمیصین کنت أصلی علی محمد و آل محمد و عند ما أخیط القمیص الآخر کنت ألعن أعداء محمد و آل محمد علیهم السلام فأی القمیصین تختاره؟ فاختار الامام الصادق علیه السلام القمیص الذی کان الخیط عند خیاطته یلعن اعدائهم فقال: انی أحب هذا القمیص اکثر»<sup>۳</sup>.

یعنی: «مرد خیاطی دو پیراهن نزد امام صادق علیه السلام آورد و عرض کرد: من هنگام دوختن یکی از این دو پیراهن صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام می فرستادم و هنگام دوختن دیگری لعن بر دشمنان محمد و آل محمد علیهم السلام. شما کدام یک را اختیار می فرمایید؟  
 امام صادق علیه السلام پیراهنی را که با ذکر لعن دوخته شده بود را انتخاب نمودند و فرمودند: من این پیراهن را بیشتر دوست دارم.

ذ: نفرین نوعی از مبارزه

امام صادق علیه السلام فرمودند: «طلحه و زبیر کسی را نزد امیر مؤمنان علیه السلام فرستادند که: تو

۱. مجمع النورین و ملحق البحرین ص ۲۰۸.

۲. فرحة الزهراء به نقل از: امارة الولاية، ص ۵۱- و به نقل از: وفور الاثر، ص ۹۱- و به نقل از: تعلیقه سفاه الفساد؛ ج ۲، ص ۲۸.

فصل سوم: روایات تبری ۱۳۱

نسبت به ما پرده دری کرده‌ای و ما را نفرین می‌کنی! این چه کاری است؟! از تو - که از شجاعان عرب هستی - انتظار نداشتیم که لعن بر ما را دین خود قرار دهی! فکر می‌کنی با این کار ما را شکست داده‌ای؟!

حضرت در جواب فرمود: ... چرا از لعن و نفرین من فراری هستید؟ «فَإِنَّ لِكُلِّ مَوْقِفٍ عَمَلًا» هر برهه‌ای اقتضای نوعی از برخورد را دارد (یعنی در میدان جنگ با شمشیر و الان با لعن و نفرین با شما مبارزه کرده، و دشمنی خود را اظهار می‌کنم).<sup>۱</sup>

ح: دعای فرشتگان به لعن کنندگان

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که: شخصی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای پسر پیامبر! من از یاری شما ضعیف و ناتوانم، و تنها کاری که از من بر می‌آید بیزاری از دشمنان شما و لعن و نفرین آنهاست. حال مرا چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟ حضرت در پاسخ فرمودند: پدرم از پدرش و او از جدش پیامبر صلی الله علیه و آله روایت فرمودند: کسی که قدرت بر یاری ما را نداشته باشد و در نمازها [یا در خلوت] به دشمنان ما لعن کند خداوند صدای (لعن) او را به همه فرشتگان از زمین تا عرش می‌رساند. آنها نیز با این شخص هم صدا شده و در لعن با او همکاری کنند. و سپس او را دعا نموده، گویند: خداوند! درود فرست بر این بنده‌ات که (در یاری اهل بیت علیهم السلام) آن چه در توان داشت بذل نمود، و اگر بیش از این توان داشت کوتاهی نمی‌کرد.

آن گاه از جانب خدای تعالی خطاب آید: (ای فرشتگان!) نیایش شما را شنیده و دعایتان را مستجاب کردم، و از بین ارواح بر روان این بنده رحمت فرستاده، و او را نزد خود از برگزیدگان و نیکان قرار دادم.<sup>۲</sup>

ط: تا قیامت لعنت کنید باز هم کم است!

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: شگفتا! چگونه این امت دل‌باخته و فریفته خلفا شده‌اند؟! چه محبتی از آنها و معتقدین آنها به دل دارند؟! محبت به کسانی که آنها را از راه خدا باز داشته،

۱. اصول کافی ج ۱، ص ۳۴۳ - بحار الانوار ج ۳۲، ص ۱۲۸.

۲. ارشاد القلوب ج ۲، ص ۲۲۶، مستدرک الوسائل ج ۴، ص ۲۱۰ - بحار الانوار ج ۲۷، ص ۲۲۲ و ج ۳۰، ص ۵ و ج ۸۹، ص ۲۵۲.

۱۳۲ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

از دین برگردانند! به خدا سوگند اگر سرپا بر خاک ایستاده و خاکستر بر سر بریزند و با تضرع و زاری بر کسانی که سبب گمراهی آنها شده و آنها را از راه خدا باز داشته و به سوی آتش فرا خوانده، و در معرض سخط پروردگار قرار داده، و آنها را جهنمی کردند نفرین نمایند و تا قیامت این کار را ادامه دهند، باز نتوانسته‌اند آن چنان که باید آنها را لعن کنند. (و استحقاق آنها نسبت به لعن بیش از این است).<sup>۱</sup>

ی: حال شیعیان در زمان غیبت

قال الكاظم عليه السلام: «طوبى لشيعتنا المتمسكين بحبلنا فى غيبة قائمنا الثابتين على موالينا و البراءة من اعدائنا، اولئك منا و نحن منهم. قد رضوا بنا ائمة و رضينا بهم شيعة فطوبى لهم و هم و الله معنا فى درجتنا يوم القيامة.»

امام کاظم عليه السلام فرمودند: «خوشا به حال شیعیان ما! آنهایی که در زمان غیبت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله به ریسمان ولایت ما چنگ زده، بر ولایت ما و برائت از دشمنان ما ثابت قدم باشند. آنها از ما هستند و ما نیز از آنهایم ما را به امامت پذیرفته‌اند و ما آنها را به شیعه بودن قبول کرده‌ایم، پس خوشا به حال آنها، به خدا سوگند آنها در روز قیامت همراه ما و در درجه ما خواهند بود. آری خوشا به حال آنها! به خدا سوگند، آنها در قیامت در درجات ما همراه ما هستند.»<sup>۲</sup>

ک: وظیفه شیعیان در زمان غیبت

امام صادق عليه السلام فرمودند: «اگر روزی پیش آمد که پیشوا و امام از اهل بیت علیهم السلام از چشم شما ناپدید گردید، آنهایی که دوست داشتی (و مأمور به محبت آنها بودی) دوست‌بدار و آنهایی که دشمن و مبعوض داشتی دشمن‌بدار، و بر ولایت خود نسبت به موالیان خویش (اهل بیت علیهم السلام) ثابت قدم باش و هر صبح و شام (چشم به راه مولی و) منتظر فرج باش.»<sup>۳</sup>

۱. کتاب سلیم بن قیس؛ ص ۷۰۲ - بحار الانوار؛ ج ۳۰، ص ۳۲۶.  
 ۲. کفایة الأثر؛ ص ۲۶۹ - کمال الدین؛ ج ۲، ص ۳۶۱ - بحار الانوار؛ ج ۵۱، ص ۱۵۱.  
 ۳. الغیبة شیخ نعمانی؛ ص ۱۵۸ - بحار الانوار؛ ج ۵۲، ص ۱۲۳.

فصل سوم: روایات تبری ۱۳۳

### بخش سوم: حکایات و عبرتها

#### ۱. دوازده نفر در یک تابوت آتشین

دیلمی رضی الله عنه آورده است: (هنگامی که اولی در حال جان دادن بود) آه و واویلا می کرد: دومی به او گفت: «ای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله چرا چنین می کنی؟ گفت: این رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه علی بن ابیطالب رضی الله عنه است که مرا بشارت به جهنم می دهند و با ایشان آن صحیفه ای است که در خانه کعبه بر آن هم پیمان شدیم (که مربوط به توطئه قتل پیامبر در شب عقبه بود) و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: همانا به عهد خود وفا کردی و بر ولی خدا خروج نمودی پس بشارت بر تو و رفیقت در پایین ترین درکات جهنم، دومی گفت: ... بگو لا اله الا الله. اولی گفت: نمی گویم و هیچ گاه نیز نمی توانم بگویم تا این که در جهنم وارد و داخل تابوت شوم. وقتی اسم تابوت را برد گمان کردم هزبان می گوید: از این رو گفتم: کدام تابوت؟ گفت: تابوتی از آتش که با قفل آتشین بسته شده که در آن دوازده نفرند من و این رفیقم و ... سپس صورتش را به زمین چسباند و پیوسته آه و واویلا می کرد تا جان داد.<sup>۱</sup>

«یا لیتنی کنت کبش اهلی، ستمونی ما بدالهم حتی اذا کنتُ أسمنُ زارهم بعض ما یحبون فجعلوا بعضی شواءً و بعضی قدیداً ثم أکلونی فأخرجونی عذرة و لم أک بشراً».<sup>۲</sup>

#### ۲. ای کاش گوسفندی پروار می بودم

دومی می گوید: «ای کاش گوسفندی برای اهلیم بودم که خوب مرا پروار می نمودند، و هنگامی که خوب پُر گوشت می شدم جمعی از دوستان به دیدنشان می آمدند (مرا ذبح می نمود.) و قسمتی از مرا سرخ می کردند و قسمتی دیگر را قدید می نمودند سپس مرا می خوردند و بعد مرا به صورت مدفوع از خود دفع می کردند و من بشر نمی شدم».<sup>۳</sup>

#### ۳. افسوس «فلانی» (دومی) که هرگز ثمر نداشت

«ثم دعا بالطیب فسقاه نیبذا، فخرج من جوفه، فلم یدر نیبذ ام دم، فدعا بطیب من التصاری».

۱. فرحة الزهراء؛ ص ۲۰۸، به نقل از: ارشاد القلوب؛ ص ۳۹۲.

۲. هلاک عمرا؛ ص ۲۲، به نقل از: کنز العمال؛ ج ۶، ص ۳۶۵ - منتخب الحدیث؛ ص ۱۱۸، به نقل از: النهایة فی غریب الحدیث؛ ج ۲، ص ۲۳۰ - الرياض النضرة؛ ج ۱، ص ۲۰۹ - الطبقات؛ ج ۳، ص ۲۲۵.

۳. منتخب الحدیث؛ ص ۱۱۸، به نقل از: النهایة فی غریب الحدیث؛ ج ۲، ص ۲۳۰ - الرياض النضرة؛ ج ۱، ص ۲۰۹ - الطبقات؛ ج ۳، ص ۲۲۵.

۱۳۴ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

فسقاه لبناً فخرج اللبن من جوفه أبيض بحاله، فقال الطبيب اوص يا فلان فانك ميت. ثم انه خرج عنه الطبيب. قال: فتغير فلان وكان ابن عباس حاضر، فقال: يا فلان أجزعت من الموت؟ فقال يابن عباس أمانري من جزعي فهو من اجل صاحبك، اما والله لو أن لي اطلاع على الارض و ما فيها من ذهب و فضه لا فتدیت به من عذاب الله قبل أن أراه و وددت أني خرجت من الدنيا لالي و لا علي»<sup>۱</sup>

پس از ضربه به او که منجر به قتل وی شد، نقش زمین شد. همه او را دوره نموده و به خانه‌اش منتقل کردند. سپس طبیب حاضر کرده و طبیب از وی پرسید که چه نوشیدنی دوست داری؟ گفت: نیبذ! (شراب). نیبذ آوردند و چون نیبذ را خورد چون به رنگ خون بود ندانستند خون است یا نیبذ! طبیب گفت: شیر بیاورید. و این بار نیز چون خورد از روده‌های وی بیرون آمد. طبیب چون چنین دید گفت: هر وصیتی داری بکن که گمان نمی‌برم امروز را غروب کنی!

و چون طبیب از نزد وی خارج شد، رنگ وی (از خیر ناامید کننده طبیب) دگرگون شد و ابن عباس که حاضر بوده او گفت: آیا از مرگ ترسانی!؟

وی پاسخ داد: ابن عباس! آیا نمی‌دانی که نگرانی من به خاطر دوست و همنشین تو (امیرالمؤمنین علیه السلام) است. بخدا قسم اگر به تمام طلاها و نقره‌های روی زمین دسترسی داشتم حاضر بودم تمام آنها را فدیة و کفاره در برابر عذاب الهی قرار دهم تا از عذاب الهی قبل از ملاقات خداوند نجات یابم. و دوست داشتم از دنیا بروم در حالی که نه نفعی و نه ضرری کرده باشم.

#### ۴. طلب استغفار (فلانی) (اولی) از امیرالمؤمنین علیه السلام

شیخ القمیین محمد بن صفار از محمد بن عبدالجبار از عبدالله حجاج از ابی عبدالله مکی حداء از سواده بن علی از بعضی رجالش نقل کرده است که گفته: «امیر مؤمنان علیه السلام به حادث اعور که نزد حضرت بود فرمودند: «هل تری ما أری؟ فقال: کیف أری ماتری و قد نور

۱. ملاک عمر: ص ۲۵، به نقل از: الاستیعاب: ص ۳۱۹، طبعة حیدرآباد، نقله عنها، الايضاح، ص ۱۱۴ - سلامة عقبات: الانوار: ج ۳، ص ۳۳۹. طبقات ابن سعد: ج ۳، ص ۲۵۱. الکامل فی التاریخ: ج ۳، ص ۵۱. تاریخ الخمیس: ج ۳، ص ۲۲۹. فتح الباری: ج ۷، ص ۵۲. المصنف: ج ۵، ص ۲۷۶. تاریخ المدینة لابن شبة النعمیری: ج ۳، ص ۹۱۱. تاریخ ابن خلدون: ج ۲، ص ۱۲۵.

فصل سوّم: روایات تبری ۱۳۵

الله لك و اعطاك ما لم يعط أحدا؟ قال: هذا فلان - الأوّل - على ترعة من ترع النار يقول: يا ابا الحسن استغفر لي، لاغفر الله له، قال: فمكث هنيهة ثم قال: يا حارث هل ترى ما أرى؟ فقال: وكيف أرى ما ترى، و قد نور الله لك و اعطاك ما لم يعط أحدا؟ قال: هذا فلان - الثانی - على ترعة من ترع النار يقول: يا ابا الحسن استغفر لي « لاغفر الله له. »

یعنی: آیا می بینی آنچه را من می بینم؟ عرضه داشت: چطور بینم آنچه شما می بینید و حال آن که خدای متعال برای شما نوری قرار داده و چیزی عطا فرموده که به هیچ احدی عطا نفرموده است؟ حضرت فرمودند: این فلانی - اولی - است بر دری از درهای آتش قرار دارد و می گوید: ای اباالحسن مرا ببخش. خداوند او را نیامرزد. گوید: حضرت کمی مکث کرده و سپس فرمودند: ای حارث آیا می بینی آنچه را من می بینم؟ عرضه داشتیم: چطور بینم آنچه را شما می بینید و حال آن که خدای متعال برای شما نوری قرار داده و چیزی عطا فرموده که به هیچ احدی عطا نفرموده است؟ حضرت فرمودند: این فلانی - دومی - است بر دری از درهای آتش و می گوید: ای اباالحسن مرا ببخش. خدا او را نیامرزد.<sup>۱</sup>

##### ۵. هر روز عذابش بیش باد

حضرت سلمان رضی الله عنه گوید که امیر مؤمنان رضی الله عنه به من فرمودند: «یا سلمان أتحبّ أن أراك صاحبك؟ فقلت: نعم، فحرّك شفتیه فرأیت ملائكة غلاضا شداداً یأتون برجلٍ قد جعلوا عنقه سلاسل الحديد و النار تخرج من منخره و حلقه الى عنان السماء و الدخان قد أحاط بتلك البریة و ملائكة خلفه تضربه حتى یمشی و لسانه خارج من خلفه من شدّة العطش فلما قرب الینا، قال لی: تعرفه؟ فنظرته فإذا هو فلان - الثانی - فقال: یا امیرالمؤمنین أعثنی، فأنا عطشان معذب، فقال امیرالمؤمنین رضی الله عنه: ضاعفوا علیه العذاب فرأیت السلاسل تضاعفت و الملائكة و النيران تضاعفت فأخذوه ذلیلاً صاعراً. فقال: یا سلمان! هذا فلان - الثانی - هذا حاله فإنه من یوم یمضی من یوم موته الى هذا الیوم إلا و تأتي الملائكة به و تعرضه علیّ فأقول لهم: ضاعفوا عذابه فیضاعف علیه العذاب الى یوم القيامة.<sup>۲</sup>

۱. فرحة الزهراء، ص ۲۱۲، به نقل از: بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۸۵، به نقل از: بصائر الدرجات.

۲. فرحة الزهراء، ص ۲۱۶، به نقل از: تنالی الأخبار، ج ۵، ص ۲۹.

۱۳۶ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

یعنی: «ای سلمان! آیا دوست داری کسی را که (در دنیا) با تو معاشرت داشت نشانت دهم؟ عرض کردم: آری. حضرت لبهائش را تکان دادند. دیدم ملائکه غلاظ و شداد (ملائکه عذاب) شخصی را آوردند که برگردن او زنجیرهای آهنین بود و آتش از بینی و دهان او تا آنجا که چشم می دید به طرف آسمان می رفت و دود آن خلق را فرا گرفته بود. و ملائکه ای که پشت سر او بودند و او را می زدند تا راه رود و زبانش از شدت عطش از پشت بیرون آمده بود تا نزدیک به ما شد، حضرت به من فرمودند: آیا او را می شناسی؟ آن گاه من نظر کردم دیدم او فلانی - دومی - (در روایت به اسم او تصریح شده) است. او گفت: ای امیر مؤمنان به دادم برس، من تشنه ام و عذاب می شوم. امیر مؤمنان علیه السلام امر فرمودند: عذاب بر او را بیشتر کنید، دیدم زنجیرها بیشتر شد و ملائکه و آتش هم بیشتر شدند و او را با ذلت و خواری گرفتند.

آن گاه حضرت فرمودند: ای سلمان! این فلانی است. این احوال اوست و همانا از اول مرگش تا امروز روزی نیست مگر این که ملائکه او را نزد من می آورند و من به آنها می گویم: عذابش را بیشتر کنید، پس عذاب بر او بیشتر می شود تا روز قیامت.

#### ۶. آرزویی که هرگز محقق نمی شود

امیرالمؤمنین علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: «یا جابر کشف لی عن برهوت فرأیت الشینبویه و حبتر (الأول و الثانی) و هما یعدیان فی جوف تابوت فی برهوت فنادیانی: یا ابا الحسن یا امیرالمؤمنین ردنا الی الدینا نقر بفضلک و نقر بولایتک. فقلت: لا والله لا فعلت - لا والله - لا کان ذلك ابدأ. ثم قرء علیه السلام هذه الآیة: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»<sup>۱</sup> یعنی: «ای جابر! برهوت<sup>۲</sup> بر من نمودار شد و شینبویه و حبتر (اولی و دومی) را دیدم که در تابوتی در برهوت عذاب می شوند. پس مرا صدا زدند: ای اباالحسن! ای امیر مؤمنان! ما را به دنیا برگردان اقرار به فضل و ولایت تو می کنیم. من گفتم: نه به خدا سوگند نمی کنم - نه به خدا سوگند - این کار ابدان نمی شود. سپس حضرت علیه السلام این آیه را قرائت فرمودند: «اگر

۱. انعام / ۲۸.

۲. فرحة الزهراء ص ۲۱۸. به نقل از: تأویل الآیات ج ۱، ص ۱۶۳.

۳. برهوت: جاهلی است در «حفر موت» که ارواح کفار در آنجا بند و در روایت است که بدترین آب روی زمین آب برهوت است. - مجمع البحرین ج ۱، ص ۱۹۳.



فصل سوّم: روایات تبری ۱۳۷

برگردانده شود (به دنیا) دوباره به آنچه از آن نهی شده‌اند بازگردند و آنان دروغگو یانند.»

### ۷. با آغوش باز پیش به سوی جهنم

مرحوم آیت الله سید هاشم بحرانی رحمته الله علیه در کتاب مدینه المعجز می‌نویسد: «و روی فی حدیث وفاة الثانی عن ابن عباس و کعب الاحبار و الحدیث طویل و فیه: انه قال عبدالله بن الثانی: و لما دنت و فاة ابي کان یغمی علیه تارة و یفبق اُخری. فلما أفاق قال: یا بنی! أدرکتی بعلی بن ابي طالب قبل الموت. فقلت: و ما تصنع بعلی بن ابيطالب و قد جعلتها شوری و اشركت معه غیره؟ قال: یا بنی! سمعت رسول الله ﷺ یقول: إن فی النار تابوتاً یحتمر فیه اثنا عشر رجلاً من اصحابی ثم التفت إلى الأول و قال: إحدَر أن تكون أولهم. ثم التفت إلى معاذ بن جبل و قال: ایاک یا معاذ أن تكون الثانی، ثم التفت إلىّ ثم قال: یا ثانی! ایاک أن تكون الثالث.

و قد أغمی علیّ یا بنی الساعة. و رأیت التابوت و لیس فیه الاّ الأول و معاذ بن جبل و أنا الثالث لا أشک فیه.

قال عبدالله فمضیت إلى علی بن ابيطالب و قلت: یا بن عمّ رسول الله إن ابي يدعوک لأمر قد أحزنه. فقام علی رضی الله عنه معه. فلما دخل علیه قال له: یا بن عم رسول الله! ألا تعفو عني و تحلّنی عنک و عن زوجتک فاطمه و أسلم الیک الخلافة؟ فقال علی رضی الله عنه: نعم غیر أنك تجمع المهاجرین و الانصار و أعط الحقّ الذی خرجت علیه من ملکه و ما کان بینک و بین صاحبک من معاهدتنا و أقرّ لنا بحقنا و أعفو عنک و أمک و أضمن لك عن إینه عمی فاطمه. قال عبدالله: فلما سمع ذلك ابي حوّل وجهه إلى الحائط و قال: النار یا امیر المؤمنین و لا العار. فقام علی رضی الله عنه و خرج من عنده. فقال له ابنه: لقد أنصفک الرجل یا ابت! فقال له: یا بنی! إینه أراد أن ینشر الأول من قبره و یصرم له و لأبيک النار و تصیح قریش موالین لعلی بن ابي طالب و الله لا کان ذلك أبداً. قال: ثم إنّ علیاً رضی الله عنه قال لعبدالله بن الثانی: ناشدتک بالله یا عبدالله ما قال لك حین خرجت من عنده؟ قال: أما اذا ناشدتنی الله و ما قال لی بعدک فإنه قال: [إن یابعوا أصلع بنی هاشم حملهم علی المحجة البيضاء و أقامهم علی کتاب ربهم و سنة نبیهم. ثم قال رضی الله عنه: یا بن الثانی! فما قلت أنت عند ذلك؟ قال: قلت له: فما یمنعک - یا ابه - أن تستخلفه؟ قال: فمأرد علیک؟ قال: ردّ علیّ شیئاً أکتمه. قال رضی الله عنه: فإن رسول الله ﷺ أخبرنی بكل ما قال لك و قلت له. قال: و متى أخبرک؟ قال رضی الله عنه: أخبرنی فی حیاته. ثم أخبرنی به لیلة مات أبوک فی منامی. و من رأى رسول الله ﷺ فی المنام فقدراه فی الیقظة. قال له ابن الثانی: فما

۱۳۸ (۱) دو بال برای پرواز (تبری و توتی)

أخبرك؟ قال ﷺ: أنشدك الله يا ابن الثاني! لئن حدثتك به لتصدقني؟ قال: أو أسكت. قال: فإنه قد قال لك - حين قلت له: فما يمنعك أن تستخلفه؟ - قال: الصحيفة التي كتبناها بيننا و العهد الذي تعاهدنا عليه في الكعبة في حجة الوداع. فسكت ابن الثاني. فقال: أسألك بحق رسول الله ﷺ لما أمسكت عني. قال سليم: فلقد رأيت ابن الثاني في ذلك المجلس و قد خنفته العبرة و عيناه تسيلان دموعاً. ثم إن الثاني تأوه ساعة و مات.<sup>۱</sup>

ترجمه: «در باره جریان قتل فلانی از ابن عباس و کعب الأحبار در حدیثی طولانی آمده است که عبدالله فرزند فلانی گفت: چون زمان مرگ پدرم فرا رسید گاهی از هوش می‌رفت و دوباره به هوش می‌آمد تا این که یک بار که به هوش آمد مرا صدا کرد و گفت: فرزندم! قبل از این که بمیرم علی بن ابیطالب را بر بالینم حاضر کن. گفتم: تو را با علی ابن ابی طالب چه کار؟ و حال آن که برای بعد از خود شورا تشکیل داده‌ای و او را هم یکی از آنها قرار داده‌ای؟

پدرم گفت: فرزندم! از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: در آتش دوزخ تابوتی است که در آن ۱۲ نفر از اصحاب من در آن خواهند بود و آنگاه رو به اوّلی کرد و گفت: از آن بترس که اولین آنها باشی! سپس رو به معاذ بن جبل کرد و فرمود: بپرهیز از آن که دوّمین آنان باشی! سپس رو به من کرد و فرمود: بترس از آن که سوّمین آنها باشی! فرزندم! لحظاتی قبل از هوش رفتم و در همان حال تابوتی را مشاهده کردم که در آن اوّلی و معاذ بن جبل بودند و من هم سوّمین آنها بودم.

عبدالله می‌گوید: به سراغ علی بن ابی طالب رفته و گفتم: ای پسر عموی رسول خدا ﷺ پدرم تو را برای امری که او را نگران ساخته فرا خوانده. پس او به همراه من آمد و چون بر بالین پدرم حاضر شد پدرم به او گفت: ای پسر عموی رسول خدا! آیا قصد نداری مرا عفو نموده و از سوی خود و از جانب همسرت فاطمه را حلال نمایی؟ و من نیز در عوض، خلافت را به تو تسلیم نمایم؟

علی به او گفت: آری اما به شرط این که مهاجر و انصار را جمع نمایی و حقّی که از من غصب کردی را به صاحبش برگردانی و آنچه را که بین تو و بین دوستت (اولی) از

۱. مابین گروهی که نقل از کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۲۰۵، تحقیق محمد باقر انصاری می‌باشد.  
 ۲. مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۹۵.

فصل سوم: روایات تیزی ۱۳۹

عهدی که بین ما بود را بیان کنی و به حق ما اعتراف نمایی! در آن صورت تو را حلال کرده و نیز از جانب دختر عمویم فاطمه علیها السلام ضامن حلالیت وی می شوم.

عبدالله می گوید: پدرم چون این سخن را شنید رویش را به دیوار کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! نار و آتش را بر ننگ و عار ترجیح می دهم. از این رو علی علیه السلام هم برخاست و از نزد پدرم خارج شد.

عبدالله به پدرش گفت: پدر! او به انصاف با تو برخورد کرد. او به فرزندش گفت: فرزندم! او می خواهد اولی را از قبر بیرون کشیده و او را و پدرت را به آتش کشد و قریش را از دوستان و پیروان علی بن ابیطالب قرار دهد نه به خدا قسم این شدنی نیست.

می گوید: سپس علی علیه السلام به عبدالله گفت: ای فرزند ثانی! تو را به خدا قسم می دهم پدرت بعد از خارج شدن من چه گفت؟ عبدالله گفت: به خدا قسم چیزی نگفت فقط گفت: اگر مردم با مردم کم موی جلوی پیشانی (أصلع) بنی هاشم بیعت کنند آنها را بر مسیر نورانی و اقامه کتاب خدا و سنت پیامبر رهنمون خواهد گشت.

سپس فرمود: ای فرزند ثانی! تو چه پاسخی دادی؟ گفت: من به او گفتم: پدرم! چه چیز مانع می شود که او را جانشین و خلیفه بعد از خود سازی؟

حضرت فرمود: پدرت چه پاسخ داد؟ گفت: چیزی نگفت که نمی توانم بازگو نمایم. حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله من را به آنچه که بین تو و پدرت رد و بدل شده با خیر ساخته. عبدالله گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از چه چیز تو را با خیر ساخته؟ حضرت فرمود: مطلبی را پیامبر صلی الله علیه و آله در حیاتش شبی که پدرت را در خواب دیدم که مرده است با خیر ساخت و کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند مانند آن است که در بیداری ملاقات کرده باشد. ای فرزند ثانی! آیا اگر آن را برای تو بازگو کنم تصدیق می کنی؟ عبدالله گفت: یا تصدیق می کنم و یا سکوت اختیار می کنم.

حضرت فرمود: پدرت بعد از آن که من از نزد او خارج شدم در جواب تو که از او سؤال کردی چه چیز مانع می شود که او را بعد از خود جانشین خود سازی گفت: به خاطر آن صحیفه و پیمان نامه ای که آن را در بین خود (مربوط به نقشه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله در شب عقبه) و در خانه کعبه در حجة الوداع نوشته و امضاء نموده ایم.

پس از این فرموده حضرت، عبدالله سکوت کرد و گفت: از تو می خواهم که به حق

۱۴۰ • دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

رسول خدا ﷺ دست از سرم برداری.

سلیم (راوی حدیث) می گوید: عبدالله را در آن مجلس دیدم در حالی که اشک در دیدگانش حلقه زده و گریه، او را دچار تنگی نفس کرده بود، سپس پدرش بعد از ساعتی ناله ای زد و مرد.<sup>۱</sup>

بخش چهارم: ملحقات روایات تبری

۱. تعجب و اعتراض شیطان

عیاشی در تفسیر خود به اسناد ابی بصیر از امام صادق ﷺ روایت کرده است: هنگامی که قیامت برپا می شود، ابلیس را در هفتاد قید و هفتاد زنجیر می آورند (قید را در پا و زنجیر را به دست و گردن می زنند) و زُفَر (فلانی) با صد و بیست قید و صد و بیست زنجیر است.

ابلیس به زُفَر (فلانی) می نگرد و می گوید: این کیست که خدا عذابش را چندین برابر کرده در حالی که من همه خلق را گمراه کرده بودم؟ گفته می شود: این فرد «زُفَر» (فلانی) است می پرسد: چرا سزاوار چنین عذابی شده است؟ در جواب او می گویند: به خاطر سرکشی و طغیان بر (حضرت امیرالمؤمنین) علی ﷺ.

ابلیس به زُفَر (فلانی) می گوید: وای بر تو، آیا ندانستی خدا مرا به سجده آدم امر کرد، من عصیان نمودم و سجده نکردم و از خدا خواستم مرا بر محمد و اهل بیتش ﷺ و شیعیان تسلط دهد، خدای مرا اجابت نکرده و گفت: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»<sup>۲</sup> (تا آخر حدیث).

۲. «جایگاه آتشین»

این بکیر می گوید: با امام صادق ﷺ در راه مکه از مدینه بودیم در منزلی به نام «عسفان» پیاده شدیم و از کنار کوه سیاه ترسناکی که در سمت چپ جاده واقع شده بود، می گذشتیم. به امام صادق ﷺ عرض کردم: ای پسر رسول خدا! چقدر این کوه ترسناک است من در

۱. فصل الخطاب فی تاریخ فتن عمر بن خطاب، ص ۸۵، به نقل از مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۹۵.

۲. اعراف: ۱۷.

فصل سوم: روایات تبری □ ۱۴۱

میان راه مانند این ندیدم. حضرت فرمودند: ای پسر بکیر، آیا می دانی این کوه چه کوهی است؟

گفتم: نه، فرمود: کوهی است که به آن «کمد» گویند و بر کنار درّه‌ای از درّه‌های جهنم قرار دارد و در آن قاتلین پدرم؛ (امام) حسین علیه السلام هستند.

(خداوند) آنها را به ودیعت در این کوه قرار داده؛ در حالی که از زیر آنها آبهای جهنم، (که عبارت باشد از) غسلین (چرک و پلیدی دوزخیان) و صدید (خون چرکین) و حمیم (آب سوزان) جاری است (و نیز) آن چه که از چاه متعفن و بدبوی «جوی» از گناهکاران بیرون می آید و آن چه از «خبال و جهنم و لظی و حطمه و سقر و حمیم و هاویه و سعیر» - که در قرآن با اسامی مختلف نام برده شده؛ (ظاهراً اسامی طبقات یا قسمت های مختلف جهنم باشد) - بیرون می آید (از زیر آنها جاری است)

«هیچ گاه در سفرهایم از کنار این کوه نگذشته‌ام و توقف نکرده‌ام؛ مگر این که «رَأَيْتُهُمَا يَسْتَعِينَانِ الْيَوْمَ...» آن دو را دیده‌ام که به من استغاثه می کنند. من به قاتلین پدرم نگاه می کنم و به آن دو می گویم: اینها آن چه شما (دو نفر) بنا نهادید؛ انجام دادند. شما وقتی که به حکومت رسیدید، به ما رحم نکردید. ما را به قتل رساندید و محروم ساختید و برای کشتن ما شتاب کردید و امر حکومت را به غیر ما اختصاص دادید، خدا رحم نکند به کسی که به شما رحم کند. جزای عاقبت کارتان را که از پیش فرستادید، بچشید و خداوند، ستمکار به بندگان نیست. دومی تضرع و کوچکی اش (برای رهایی از عذاب) بیشتر است؛ چه بسا بر سر آنها می ایستم (و عذاب آنها را نظاره می کنم) تا مقداری از حزن و اندوهی که در قلبم هست، تسلی یابد و گاهی از کوهی که آنها در آن قرار دارند، که همان کوه «کمد» است می گذرم.

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم هنگامی که از کوه می گذری، چه می شنوی؟ فرمودند: صدای آن دو را که فریاد می زنند: به سوی ما بالا بیا تا با تو سخن بگویم... و می شنوم فریاد زنده‌ای از کوه فریاد می زند و به من می گوید: جواب آنها را بده و به آن دو بگو: «إخْسُوا فِيهَا...» «دور شوید و با من سخن نگویند».

راوی می گوید به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! چه کسانی با آنها هستند؟ فرمودند: هر فرعونی که از خداوند سرکشی نموده و خداوند اعمال او را حکایت کرده و

۱۴۲ □ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

هر کسی که به بندگان خدا کفر را تعلیم نموده. عرضه داشتیم: آنها چه کسانی هستند؟ فرمودند: مانند «بولس» که به یهود تعلیم داد که دست (قدرت) خدا بسته است و مانند «نسطور» که به نصارا آموخت که حضرت عیسی علیه السلام پسر خداست و به آنها گفت: خدایان سه تا هستند. (اب، ابن، روح القدس) و مانند فرعون (زمان حضرت) موسی علیه السلام که گفت: من خدای برتر شما هستم و مانند نمرود که گفت: اهل زمین را مقهور ساختم و هر که در آسمان بود را به قتل رسانیدم، و مانند قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام و قاتل فاطمه زهرا علیهما السلام و محسن بن علی علیهما السلام و کشنده (دو امام بزرگوار) حسین علیهما السلام. اما معاویه و عمرو عاص، طمع می به خلاصی ندارند و همراه آنها تمام کسانی هستند که با ما دشمنی نمودند و دشمنان ما را بر علیه ما با زبان و دست و مال یاری دادند...

راوی گوید به حضرت عرض کردم: فدایت شوم، نهایت این کوه کجاست؟ فرمودند: زمین هفتم و در آن، جهنم بر روی دره‌ای از دره‌های آن است. بر آن نگهبانانی است که از ستارگان آسمان و قطرات باران و هر آنچه که در دریاها و زمین است، تعدادشان بیشتر است هر یک از ملائکه، به چیزی گمارده شده که بر آن (کار) پایدار است و از آن مفارقت نمی‌کند.

قال الله تبارک و تعالی: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ۖ وَلَا يُوثِقُ وِثْقَهُ أَحَدٌ»<sup>۱</sup>.  
 سلمان فارسی رضی الله عنه به فلانی (دومی) گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آیه (فوق): «در آن روز (قیامت) کسی مانند او عذاب نمی‌شود و کسی مانند او به بند کشیده نمی‌شود» سؤال کردم.

(حضرت) فرمودند: «به درستی که آن شخص تو هستی ای فلانی»  
 او به سلمان گفت ساکت شو.<sup>۲</sup>

این شیطان (دومی) که به همراه شریک جرمش اولی، طبق روایت در طبقه هفتم جهنم قرار دارد، از همه شیاطین تاریخ انبیاء در کفر و عناد و دشمنی شدیدتر است و اصل و اساس تمام زشتی‌ها و خیانت‌ها می‌باشد؛ لذا خداوند او را به گونه‌ای خاص عذاب می‌فرماید که حتی احدی را مانند او عذاب نخواهد کرد.

۱. فجر / ۲۵ - ۲۶

۲. تفسیر نورالقلین، ج ۵، ص ۵۷۶، ح ۲۵

فصل سوّم: روایات تبری □ ۱۲۳

## ۳. «بدبخت تر از شیطان»

امام صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می فرماید: که فرمودند: «روزی به صحرا رفتم، قنبر هم با من بود. به او گفتم: آن چه را من می بینم تو هم می بینی؟ گفت: خداوند برای شما روشن گردانید چیزی را که من از دیدن آن ناتوانم. سپس گفتم: ای یاران ما، آن چه را من می بینم، شما هم می بینید. گفتند: نه، یا امیرالمؤمنین علیه السلام خداوند برای شما روشن گردانید چیزی را که ما از دیدن آن عاجز هستیم. گفتم: قسم به کسی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید، خواهید دید او را همچنان که من می بینم و خواهید شنید کلام او را چنان که من می شنوم. (دعا برای پرده برداری از مقابل چشمان اصحاب).

هنوز اندکی درنگ نکرده بودیم که پیری با جثّه ای بزرگ، با قامتی کشیده که چشمانش در جهت طول بود، ظاهر شد و گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد یا امیرالمؤمنین علیه السلام! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: از کجا آمدی ای لعین؟

گفت: از نزد مردم، گفتم: به کجا می روی؟ گفت: نزد مردم (برای اغواء و وسوسه انسانها)، گفتم: چه پیر بدی هستی. گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام چرا چنین می گویی، به خدا قسم حدیث (و ماجرای) از خود را که از خداوند عزّ و جلّ پرسیدم برای شما بیان خواهم کرد که بین ما شخص سوّمی نبود.

گفتم: ای لعین حدیث خود که از خدای عزّ و جلّ پرسیدی و بین شما شخص سوّمی نبود؟ گفت: آری، هنگامی که در اثر گناه خود به آسمان چهارم فرود آمدم، ندا در دادم که ای خدا و سیّد و آقای من! گمان نمی کردم که خلقی از من شقی تر (بدبخت تر) آفریده باشی؟

خداوند تبارک و تعالی وحی فرمود: آری، از تو شقی تر هم آفریده ام (که خود را اشقی الأشیاء کرد و بدبخت ترین خلق را به واسطه بنای ظلم و ستم و فساد و فحشاء از آن خود کرد)، برو نزد مالک جهنم (کلیددار جهنم) تا او را به تو نشان دهد. (شیطان می گوید) آنگاه نزد مالک رفتم و گفتم: خداوند متعال به تو سلام رسانده، می فرماید: شقی تر از من را به من نشان دهی. مالک همراه من به سوی آتش آمد و بالاترین طبقه آن را کنار زد، آتشی سیاه رنگ از آن خارج شد، گمان کردم که قطعاً مرا و نیز مالک را خواهد بلعید.

۱۴۴ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

مالک به آتش گفت: آرام بگیر، آرام گرفت. سپس به طبقه ثانی (دوم) رفتیم، آتشی سیاه تر و سوزان تر از آتش اولی خارج شد، به آن نیز گفت: خاموش باش، خاموش شد تا این که به طبقه هفتم رفتیم، آتش از هر طبقه که خارج می شد، شدیدتر از طبقه بالایی و قبلی بود. به طوری که می پنداشتم قطعاً من و مالک جهنم و همه مخلوقات خدا را خواهد بلعید: دست خود را روی چشمم گذاشتم و گفتم: ای مالک، آتش را خاموش کن و الا من خاموش خواهم شد. مالک در جواب گفت: تو تا وقت معلوم خاموش نخواهی شد و سپس بر حسب دستور او آتش خاموش شد.

دو نفر را دیدم که در گردنشان زنجیرهایی از آتش بود که از بالا بدان آویزان بودند. بر بالای سر آن دو، گروهی با گرزهای آتش بر سرشان می زدند. گفتم: ای مالک، این دو کیستند؟

گفت: مگر بر ساق عرش نخوانده ای! در حالی که دو هزار سال قبل از خلقت دنیا آن را خوانده ای که بر آن نوشته است:

«خدایی جز خدای یگانه نیست، (حضرت) محمد ﷺ فرستاده او است که به وجود حضرت امیرالمؤمنین (علی ﷺ) او را یاری و مدد می دهد.»  
سپس (مالک) گفت: این دو از دشمنان این دو بزرگوار (حضرت محمد ﷺ) و امیرالمؤمنین (علی ﷺ) و خاندان گرامی ایشان هستند.<sup>۱</sup>

#### ۴. «دریغ از لحظه ای ایمان»

عن إسحاق بن عمار عن موسى بن جعفر ﷺ: «الأول والثاني اللذان لم يؤمنا بالله طرفة عين».

امام کاظم ﷺ فرمودند: «اولی و دومی همان دو نفری هستند که به اندازه چشم به هم زدنی ایمان نیاوردند.»<sup>۲</sup>

#### ۵. ریشه همه جنایات ها

قال الصادق ﷺ: «كُلُّ ظُلَامَةٍ حَدَثَتْ فِي الْإِسْلَامِ أَوْ تُحَدِّثُ، وَكُلُّ دَمٍ مَسْفُوكٍ حَرَامٍ، وَعَنْكَرٍ

۱. اختصاص: ص ۱۰۸ و بحار الانوار: ج ۹، ص ۳۸۸.

۲. بحار الانوار: ج ۳، ص ۲۰۹.



فصل سوّم: روایات تبری ۱۲۵

مشهود، و امر غیر محمود، فوزره فی أعناقهما واعناق من شایعهما إلی یوم القیامة».

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هر ظلمی که در اسلام اتفاق افتاده و یا در آینده تا روز قیامت اتفاق افتد، و هر خونی که تا روز قیامت به حرام بر زمین بریزد، و هر عمل منکر و ناشایستی که تا روز قیامت اتفاق افتد، همانا وزر و وبال آن به گردن آن دو (فلانی و فلانی) و پیروان آن دو نوشته خواهد شد»<sup>۱</sup>.

#### ۶. «شک در کفر آنها»

قال الصادق علیه السلام: «من شک فی کفر أعدائنا والظالمین لنا فهو کافر».

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هر کس در کفر دشمنان ما (اهل بیت علیهم السلام) و کسانی که به ما ظلم کرده‌اند شک کند او خود کافر است»<sup>۲</sup>.

#### ۷. «دستور اهل بیت علیهم السلام به لعن آنها»

قال الصادق علیه السلام: «نحن بنو هاشم نأمر صغارنا وکبارنا بسبهما والبرائة منهما».

امام صادق علیه السلام فرمودند: «ما طائفه بنی هاشم (اهل بیت علیهم السلام) کوچک و بزرگ خود را به سب و لعن آن دو و بیزاری جستن از آن دو (فلانی و فلانی) امر می‌نماییم»<sup>۳</sup>.

#### ۸. «دروغگوی در محبت اهل بیت علیهم السلام»

شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: «إِنَّ فلاناً يُوالیک إلاّ أنّه یضعفُ عن البرائة من عدوّکم» یعنی: «همانا شخصی است که محبت شما را در دل دارد اما در برانت از دشمنان شما ضعیف است.» حضرت در پاسخ فرمودند: «هیئات! کذبت من ادّعی محبتنا و لم یتبرء من عدوّنا»<sup>۴</sup>.

یعنی: «هرگز! هر کس ادعای محبت ما نماید ولی از دشمنان ما بیزاری نجوید، دروغ می‌گوید.»

۱. مجمع التورین، ص ۱۲۴.

۲. بحار الانوار، ج ۸ ص ۳۳۷.

۳. مجمع رجال الحدیث، ج ۱۵ ص ۱۲۹.

۴. السرائر، ج ۳ ص ۶۲۰ - بحار الانوار، ج ۲۷ ص ۵۸.

۱۴۶ @ دو بال برای پرواز (تبری و توئی)

۹. «کمال دینداری به دو چیز است»

قال الرضا عليه السلام: «كمال الدين ولايتنا والبرائة من عدوتنا».

امام رضا عليه السلام فرمودند: «کمال و نهایت دین در ولایت و دوستی ما و برائت از دشمنان ماست»<sup>۱</sup>.

۱۰. «ملعون کسی است که ملعون را لعن نکند»

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من تأتم أن يلعن من يلعنه الله فعليه لعنة الله».

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: «هرکس از لعن نمودن کسی که خداوند او را لعنت نموده خودداری نماید لعنت خداوند بر او باد»<sup>۲</sup>.

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۸.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۰۲.

## فصل چهارم

عنايات اهل بیت علیهم السلام نسبت به برائت جویان

۱. عنایت امام موسی بن جعفر علیه السلام و امام زمان علیه السلام به علامه امینی رحمته الله  
نویسنده توانا مرحوم شیخ محمد شریف رازی نقل می‌کند: یکی از افراد مورد اعتماد  
می‌گفت که فردی از مرحوم علامه امینی پرسید:

آیا شما به افتخار تشرف به محضر امام عصر علیه السلام نائل آمده‌اید؟  
ایشان پاسخ دادند: «آنگونه که آن بزرگوار را بشناسم نه، اما داستانی دارم که شنیدنی  
است.»

آنگاه فرمود: فردی از اهالی بغداد که سنی متعصب و افراطی بود با من دوستی و  
آشنایی داشت و من برای هدایت او و زدودن غبار و زنگارهای تعصب ذهن او گاه و بیگاه  
از کتابهای خودشان مطالبی را در مورد ولایت امیر مؤمنان علیه السلام برای او نقل می‌کردم و او  
می‌شنید.

من شب نهم ربیع الاول که عید الزهراء علیها السلام گفته می‌شود، همیشه در منزلم به خاطر عشق  
به اهل بیت علیهم السلام و بیزاری از ظالمان و غاصبان حقوق آنان، مجلس داشتم که گروهی از اهل  
علم و ایمان شرکت می‌کردند و فرد مورد اشاره نیز به خاطر آشنایی با من به آن مجلس راه  
می‌یافت، اما از اول تا به آخر عبوس و ناراحت در گوشه‌ای می‌نشست و به سخنان  
دوستان گوش می‌داد.

مدتی از این مجلس گذشته بود که روزی نود من آمد و مرا به خانه خویش به میهمانی  
دعوت کرد و من نیز باز هم به امید هدایت او، پذیرفتم، و در یک روز تعطیل مقرر شد به  
بغداد و به خانه او بروم. روز موعود فرا رسید و من وارد بغداد شدم سر کوچه‌ای که  
می‌باید طبق آدرس می‌رفتم، سید گرانقدری جلوی من آمد و ضمن سلام و تعارف

۱۴۸ | دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

معمولی گفت:

منزل فلانی را می‌خواهید؟

گفتم: آری و فکر کردم که او را به عنوان راهنما فرستاده است.

گفت: من شما را راهنمایی می‌کنم، بفرمایید.

به همراه او به منزل رفتیم در زدیم، میزبان درب منزل را که در کنار دجله بود گشود، و بسیار به گرمی استقبال کرد و ما را به طبقه فوقانی هدایت کرد. در طبقه فوقانی اطاقی بود که درش بسته بود و کلید روی درب بود از درون اطاق صدای گروهی به گوش می‌رسید و معلوم بود که پر از میهمان است.

ما را به اطاق دیگری راهنمایی کرد و سریع یک چایی آورد و ضمن گفتگویی کوتاه از دهانش پرید که «شیخ عبدالحسین امشب می‌خواهم حساب نهم ربیع الاول و مطالب کتاب الغدیر شما را تصفیه کنم و پاداش شما را بدهم.»

تا این جمله را گفتم: سید که فکر می‌کردم از دوستان اوست و او هم فکر می‌کرد همراه من و از دوستان من است برخاست و گفت: تهدید می‌کنی؟ چه گفتی؟ و گلوی او را آنقدر فشرد که خفه شد.

و آنگاه به من گفت: شالت را بده و شال را گرفت و دست و پای او را محکم بست و پنجره‌ای را که به سوی شطّ دجله بود، باز کرد و او را آهسته به دجله افکند و به من گفت: زود حرکت کن که اینجا، جای تو نیست. هنگامی که حرکت کردیم آن در اطاق را که گروه زیادی داخل آن بودند و کلید روی درب بود، پیچاند و قفل شد و هر دو به سرعت از پله‌ها پایین آمدیم و از خانه خارج شدیم. سر کوجه که رسیدیم من دیدم که کسی مرا با نام و نشان صدا زد و گفت: شما شیخ عبدالحسین هستی؟

گفتم: آری! و دیدم سید ناپدید شد.

آن مرد گفت: تعال اِرکب! یعنی: بیا سوار شو.

دیدم قایق کوچکی آماده است، سوار شدم و به همراه او از دجله گذشتم. از او پرسیدم: شما از کجا مرا می‌شناسی و چگونه به سراغ من آمدی؟

گفت: من روزها در دجله کار می‌کنم و شغلم انتقال مسافر به وسیله این قایق کوچک است. امشب در منزل بودم غذا خورده و در خواب بودم و پاسی از شب گذشته بود که

فصل چهارم: عنایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به برانت جویان علیهم السلام ۱۴۹

حضرت کاظم علیه السلام را در عالم رؤیا دیدم. ایشان به من فرمود: برخیز! به این آدرس برو و یکی از دوستان ما را که نامش «عبدالحسین» و اینک در مخاطره است از شط عبور ده و از بغداد به کاظمین برسان، و من به دستور آن حضرت آمدم.<sup>۱</sup>

## ۲. عنایت خاص بر مجالس تبری

از مرحوم حجة الاسلام آخوند ملا عباس سیبویه یزدی نقل شده است<sup>۲</sup> که گفت: من پسر عمویی به نام شیخ علی داشتم که از علماء و روحانیون یزد بود. یک سال آن مرحوم با چند نفر از دوستان یزدی برای تشرّف به حج، به کربلاء مشرف شده و به منزل ما وارد شدند و پس از چند روز به مکه عزیمت نمودند. من بعد از انجام مراسم حج، انتظار مراجعت پسر عمویم را داشتم، ولی مدتها گذشت و خبری نشد. خیال کردم که از مکه برگشته و به یزد رفته است تا این که روزی در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام به دوستان و رفقای او برخوردیم و از آنان جویای احوال او شدم؛ ولی آنها جواب صریح به من ندادند. اصرار کردم و گفتم مگر چه شده؟! اگر فوت کرده است، بگویید.

گفتند: واقع قضیه این است که روزی حاج شیخ علی به عزم طواف مستحبی و زیارت خانه خدا از منزل بیرون رفت و دیگر نیامد.

ما هر چه منتظر بودیم و درباره او جست و جو کردیم، از او خبری به دست نیاوردیم، (تا این که) مایوس شده حرکت کردیم و اکنون اثابته او را با خود به یزد می بریم تا به خانواده اش تحویل دهیم؛ احتمال می دهیم که اهل سنت او را کشته باشند.

من از شنیدن این خبر بسیار متأثر شدم. بعد از چند سال روزی دیدم درب منزل را می زنند. در را باز کردم، دیدم پسر عمویم است. بسیار تعجب کردم و پس از معانقه و رویوسی، گفتم: فلانی کجا بودی و از کجا می آیی؟ گفت: اکنون از یزد می آیم. گفتم: چنانچه نقل کردند، تو در مکه مفقود شده بودی، چطور از یزد می آیی؟! گفت: پسر عمو، دستور بده قلیان را حاضر کنند تا رفع خستگی کنم، (سپس) شرح حال خود را برای شما خواهم گفت.

۱. کرامات صالحین؛ ۲۹۱.

۲. کتبخانه دانشمندان؛ ج ۷، ص ۳۲۲.

بعد از صرف (و کشیدن) قلیان و استراحت، گفت: آری، روزی پس از انجام مراسم حج از منزل بیرون آمدم و به مسجدالحرام مشرف شدم. طواف کرده و نماز خواندم و به سوی منزل بازگشتم. در راه مردی را با ریش تراشیده و سبیلهای بلند (همانند دراویش) دیدم که با لباس افندی‌ها ایستاده بود. تا مرا دید قدری به صورت من نگاه کرد و بعد جلو آمد و گفت: تو شیخ علی یزدی نیستی؟! گفتم: چرا. گفت: سلام علیکم، اهلاً و مرحباً، و دست به گردن من انداخت و مرا بوسید و برد و هر چه به او گفتم: شما کیستید، من شما را به جانمی آورم؛ گفت: خواهی شناخت، مرا فراموش کرده‌ای، من از دوستان و رفقای شما هستم. خلاصه ظهر شد. خواستم بیایم نگذاشت. گفت: مکه همه جای آن حرم است، همین جا نماز بخوان و برایم ناهار آورد و من هر چه گفتم: رفقایم نگران و ناراحت می‌شوند، می‌گفت: چه نگرانی؟! اینجا حرم امن خداست. خلاصه شب شد و نگذاشت من بیایم. بعد از نماز عشاء دیدم افراد مختلفی به آن منزل می‌آیند تا جماعتی شدند و آن شروع کرد به بدگفتن و مذمت شیعه‌ها. گفت: این شیعه‌ها با شیخین (اولی و دومی) میانه خوبی ندارند، مخصوصاً با دومی و اینها شبی را در ماه ربیع الاول به نام «عید الزهراء» دارند که مراسمی را در آن شب انجام می‌دهند و از او «برائت و تبری» می‌جویند و این هم یکی از آنها است. و اشاره به من کرد. و چندان مذمت از شیعه کرد و آنها را بر علیه من تحریک نمود که همه آنها بر من خشمناک شده و بر قتل من متفق گردیدند. من هر چه مطالب او را انکار کردم، او بر اصرار خود می‌افزود و در آخر گفت: شیخ علی، مدرسه یزد یادت رفته؟! تا این جمله را گفتم، به خاطر آمد که در زمان طلبگی در مدرسه مصلی، همسایه‌ای به نام جابر کردستانی داشتم که سنی بود و از ما تقیه می‌کرد و در شب مذکور (شب عید الزهراء) که طلبه‌ها جلسه جشن داشتند، او به حجره خود می‌رفت و در را بر روی خود می‌بست، ولی بعضی از طلبه‌ها می‌رفتند و در حجره او را باز می‌کردند و او را می‌آوردند و در مقابل او شوخی می‌کردند و بعضی از حرفها را می‌زدند و او چون تنها بود، سکوت و تحمل می‌کرد. اینجا بود که من نیز او را به خاطر آورده و گفتم: تو جابر نیستی؟ گفت: چرا، شیخ جابرم! (من از روی تقیه، برای حفظ جان خویش) گفتم: تو که می‌دانی، من با آنها موافق نبودم، گفت: بلی! اما چون شیعه و رافضی هستی، ما امشب از تو انتقام خواهیم گرفت.

فصل چهارم: عنایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به برائت حیوان ع ۱۵۱

هر چه التماس کردم و گفتم خدا می فرماید: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»؛ «هر کس داخل (در حرم امن خدا) شود، ایمن است»، گفتم: جرم شما بزرگ است و تو مأمون (ایمن) نیستی. گفتم: خدا می فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ...»؛ «اگر کسی از مشرکین به شما پناهنده شد او را پناه دهید...»

گفتم: شما از مشرکین بدتر هستید!!! و خلاصه، دیدم مشغول مذاکره درباره کیفیت قتل و کشتن من هستید، به جابر گفتم: حالا که چنین است، پس بگذار من دو رکعت نماز بخوانم. گفتم: بخوان. گفتم: در اینجا، با توطئه چینی شما برای قتل من، حضور قلب ندارم. گفتم: هر کجا می خواهی بخوان که راه فراری نیست! آمدم در حیاط کوچک منزل و دو رکعت نماز استغاثه<sup>۱</sup> به حضرت صدیقه کبری، فاطمه زهرا علیها السلام خواندم و بعد از نماز تسبیح به سجده رفتم و پانصد و ده مرتبه؛ «یا مولائی یا فاطمة أُمِّیْنِی» گفتم و التماس کردم که راضی نباشد من در این بلد غربت به دست دشمنان شما به وضع فجیع کشته شوم و اهل و عیالم در یزد چشم انتظار بمانند.

در این حال روزنه امیدی به قلبم باز شد، به فکرم رسید که بالای بام منزل رفته، خود را به کوچه بیاندازم تا به دست آنها کشته نشوم و شاید مولایم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام با دست یداللهی خود، مرا بگیرد که مصدوم نشوم (و آسیب نبیسم). پس فوراً از پله ها بالا رفتم که نقشه خود را عملی کنم، به لب بام آمدم. بامهای مکه اطرافش قریب یک متر حریم و دیواری دارد که مانع سقوط اطفال و افراد است. دیدم این بام اطرافش دیوار ندارد.

شب مهتابی بود. نگاهی به اطراف انداختم، دیدم گویا شهر مکه نیست، زیرا مکه شهری کوهستانی بود، و اطرافش محصور به کوه های ابوقبیس و حراء و نور است؛ ولی

۱. نماز استغاثه به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، در حل مشکلات بسیار مجرب بوده و یکی از اسرار عجیبه است، که مرحوم محدث قمی علیه السلام کیفیت خواندن آن را، در مفاتیح الجنان؛ ص ۲۶۰، اینطور بیان داشته که: روایت شده که هرگاه تو را حاجتی باشد به سوی حق تعالی و سینه ات از آن تنگ شده باشد، پس دو رکعت نماز بگذار و چون سلام نماز گفتی سه مرتبه تکبیر بگو و تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام (۲۴ مرتبه الله اکبر، ۳۳ الحمد لله، ۳۳ سبحان الله) بخوان، پس به سجده برو و بگو صد مرتبه: «یا مولائی یا فاطمة امینتی» پس جانب راست روی (صورت) را بر زمین گذار و همین ذکر را صد مرتبه بگو، پس به سجده برو و همین (ذکر) را صد مرتبه بگو، پس جانب چپ روی را بر زمین گذار و صد مرتبه بگو، پس باز به سجده برو و صد و ده مرتبه بگو و حاجت خود را یاد کن، به درستی که خداوند بر می آورد آن را انشاء الله تعالی

۱۵۲ دو بال برای پرواز (تبری و توتی)

اینجا فقط در جنویش رشته کوهی نمایان است که شبیه به کوه «طرزجان یزد» است. لب بام منزل آمدم که ببینم نواصب چه می کنند.

با کمال تعجب دیدم اینجا منزل خودم در یزد می باشد! گفتم: عجب! خواب می بینم؟! من مکه بودم و اینجا یزد و خانه من است، پس آهسته بچه ها و عیالم را که در اتاق بودند صدا زدم.

آنها ترسیدند و به هم گفتند: صدای بابا می آید، عیالم به آنها گفت: بابایتان مکه است، چند ماه دیگر می آید، سپس آرام آنها را صدا زدم و گفتم: نترسید، من خودم هستم، بیاید در بام را باز کنید، بچه ها دویدند و در را باز کردند. همه مات و مبهوت بودند. گفتم: خدا را شکر نمایم که مرا به برکت تو سل به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از کشته شدن نجات داد و به یک طرفه العین مرا از مکه به یزد آورد. سپس مشروح جریان را برای آنها نقل کردم.<sup>۱</sup>

### ۳. عنایت حضرت زهرا علیها السلام در مورد شیخ کاظم آذری

شیخ کاظم آذری از شعرای اهل بیت علیهم السلام و نوایغ فحول بوده و در محله او شخصی ناصبی، مغازه و دکان داشت. شیخ کاظم همه روزه صبح که از مقابل مغازه او عبور می کرد بعد از سلام چند جمله لعن می گفت و از مقابل مغازه او عبور می کرد و مغازه دار ناصبی هم که از شدت عصبانیت سرخ و برافروخته می شد اما چون چاره ای جز سکوت نداشت مدت زمانی در فکر نقشه ای بود. از این رو به ناچار نزد قاضی شهر رفت و از شیخ کاظم شکایت کرد. قاضی گفت: تو باید دو نفر را که مورد اعتماد من هستند را به عنوان شاهد عادل به درب مغازه خود ببری تا جریان را از نزدیک مشاهده کرده و به من گزارش کنند. قرار بر همین شد و آن دو نفر در گوشه ای خود را مخفی کردند.

در همان شب شیخ کاظم آذری در عالم رؤیا، حضرت صدیقه طاهره را دید که به او فرمودند: شیخ کاظم کلام هر روز خود را نسبت به مرد ناصبی تغییر داده، و چون از خواب بیدار شد دانست که امروز وظیفه اش با مغازه دار ناصبی چیز دیگری است. لذا آن روز بعد از مواجهه با ناصبی سلام و احوالپرسی گرمی کرد و با آرامی گفت: برادرم چه قدر امروز فردا می کنی و بدھکاری خود را نمی بردازی؟ می روم و از تو نزد قاضی شکایت می کنم.

۱. اختران نابناک: (مرحوم محلاتی)، ج ۲، ص ۱۱۵ - کنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۳۳۲.



فصل چهارم: عنایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به برالت جوانان ع ۱۵۳

مرد ناصبی از این گونه سخنان متفاوت او مبهوت گردید و گفت: شیخ کاظم! چرا مثل هر روز صحبت نمی کنی؟ شیخ کاظم هم در پاسخ گفت: مگر من روزهای دیگر جز آنچه که امروز گفتم با تو گفته بودم. و بعد از این شیخ کاظم مکان را ترک کرد و دنبال کار خود رفت.

آن دو نفر معتمد قاضی شهر از مخفی گاه بیرون آمدند و نزد قاضی رفتند و آنچه دیده بودند شرح دادند، قاضی هم دستور داد مرد ناصبی را احضار کنند و بعد از توییح و سب و دشنام بسیار، دنبال شیخ کاظم فرستاد و پس از تجلیل و احترام فراوان او را نزد خود نشاند و گفت: شما چرا قضیه اختلاف خود را زودتر به من خبر ندادید. شیخ کاظم گفت: جناب قاضی! از کجا به قضیه ما پی بردی در حالی که من این قضیه را برای کسی نگفته بودم؟ قاضی هم ماجرا را برای شیخ کاظم تعریف کرد. شیخ کاظم رو به مرد ناصبی کرد و گفت: آیا این جزای احسان و نیکی به تو است که نزد قاضی به من تهمت بزنی؟ قاضی هم مرد ناصبی را جریمه کرد و نیز ملزم به پرداخت مبلغ مورد ادعای شیخ کاظم نمود.

فردای آن روز که شیخ کاظم از مقابل مغازه مرد ناصبی عبور می کرد دوباره مانند هر روز لعن و نفرین در حق دشمنان اهل بیت علیهم السلام را از سر گرفت اما این بار مرد مغازه دار هم با شیخ کاظم هم زبان شد و علاوه بر آنچه که شیخ کاظم گفت او هم مطالبی بر آن افزود و نثار دشمنان اهل بیت علیهم السلام کرد. و با التماس و خواهش از شیخ کاظم خواست که جریان را برای او بگوید که چگونه شد که فقط یک روز رویه خود را تغییر داد؟

و شیخ کاظم هم از خوابی که دیده بود او را با خبر ساخت و به این وسیله نور ایمان در دل صاحب دکان تابیدن گرفت و مستبصر شد و شیخ کاظم هم مبلغ جریمه و ادعایی نزد قاضی را به او بازگردانید.

۴. عنایت امام جعفر صادق علیه السلام نسبت به زن گوینده «لعن الله ظالمیک یا فاطمة»

هیثم بن عبدالله ناقد از بشار مکاری نقل می کند که او گفت: خدمت امام صادق علیه السلام در کوفه شرفیاب شدم در حالی که طبّقی از خرما در مقابل ایشان بود و حضرتش میل می فرمود. حضرت فرمود: ای بشار نزدیک شو و میل کن. عرض کردم: گوازی وجودتان، خداوند مرا فدای شما گرداند، غیرت مرا گرفته چون در بین راه صحنه ای دیدم که مرا

۱۵۴ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

سخت تحت تأثیر قرار داد. حضرت فرمود: ماجرا چه بود؟ عرض کردم: در بین راه مأموری از حکومت را دیدم که بر سر زنی می زد و او را به سوی زندان می برد و آن زن نیز در آن حال فریاد می زد: «المستغاث بالله و رسوله» (از خدا و رسولش کمک می خواهم) و کسی به کمکش نمی رفت. حضرت فرمودند علت چه بود؟ بشار گفت: شنیدم از مردم که می گفتند: آن زن پایش لغزید و به زمین خورد و گفت: «لعن الله ظالميك يا فاطمه» یعنی: «یا فاطمه! خداوند ظالمین در حق تو را لعنت کند.»

بشار گوید: حضرت دست از طعام کشید و در حالی که پیوسته گریه می کرد فرمود: بشار بلند شو تا با هم به مسجد سهله برویم و برای نجات این زن دعا کنیم. راوی گوید: یکی از شیعیان را به دربار حاکم فرستادند و دستور دادند از آنجا دور نشود تا این که اگر حادثه تازه ای برای زن رخ داد برای حضرت خبر بیاورد.

بشار گوید: به مسجد سهله رفتیم و هر کدام از ما دو رکعت نماز خواندیم سپس حضرت دست به آسمان برداشتند و برای آزادی آن زن دعا کردند. تا این که حضرت به سجده افتادند و جز صدای نفس چیز دیگری از ایشان شنیده نمی شد. سپس حضرت سرشان را بلند نمودند و فرمودند: برخیز که زن آزاد شد.

بشار گوید: با هم خارج شدیم که در راه آن مرد که حضرت برای خبر دادن گمارده بود به ما رسید و خبر آزادی زن را داد. حضرت فرمودند: آزادی او به چه صورت بود؟ گفت: نمی دانم اما من آنجا ایستاده بودم که ناگهان نگاهی خارج شد و آن زن را صدا زد و به او گفت چه حرفی زدی؟ آن زن گفت: لغزیدم و بر زمین افتادم و گفتم: «یا فاطمه! خدا ظالمین تو را لعنت کند.» این را گفتم که رفتاری چنین با من کردند. نگیان دو دست در هم به پیرزن داد و گفت این را بگیر و امیر را حلال کن. اما پیرزن از گرفتن مبلغ خودداری کرد و به خانه اش بازگشت.

بشار گوید: حضرت از کیسه ای پول که در آن ۷ دینار بود به ما داد و فرمودند: این کیسه را به منزل او ببرید و سلام مرا به او برسانید. راوی گوید: با هم به منزل او رفتیم و سلام حضرت را رساندیم. آن زن گفت: شما را به خدا آیا جعفر بن محمد رضی الله عنه به من سلام رسانده؟ گفتیم: آری خداوند تو را رحمت کند. آن زن فریادی کشید و بیهوش شد. می گوید: صبر کردیم تا به هوش آمد و گفت: دوباره بگو به من. سپس به او گفتیم و این کار

فصل چهارم: عنایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به برانت جوانان ۱۵۵

تا سه مرتبه تکرار شد. سپس هدیه امام صادق را به او دادیم و به او بشارت دادیم. او هم از ما گرفت و گفت: از امام صادق علیه السلام بخواهید کنیزش را از طرف خدا ببخشند و من کسی را بزرگتر از ایشان و پدران و اجدادشان علیهم السلام نمی شناسم که به وسیله آنها به خدا متوسل شوم. راوی گوید: نزد امام صادق علیه السلام برگشتیم و وقایعی را که رخ داده بود را به حضرت بازگو کردیم. حضرت هم گریستند و در حق او دعا کردند.<sup>۱</sup>

#### ۵. عنایت امام زمان علیه السلام در مورد ابوراجح حقّامی

در شهر حله حاکمی بود که او را «مرجان صغیر» می گفتند و او یکی از ناصبیان زمان خود بود و به قدری متعصب بود که وقتی در مجلس خود می نشست پشت خود را به مقام امیرالمؤمنین علیه السلام که در شهر حله است می نمود. تا این که به او گفتند: در شهر حله مردی است به نام «ابوراجح حقّامی» که پیوسته بعضی از صحابه دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می نماید.

او امر کرد تا او را احضار کنند. چون او را احضار نمودند دستور داد او را مورد شکنجه قرار دهند تا زیر شکنجه جان دهد. مأموران او را به زنجیر آهنی بستند و بینی او را سوراخ کردند و ریسمانی از موی شتر داخل بینی او کرده و سر آن را به دست عده ای دادند تا در کوچه های شهر بگردانند. آن قدر این کار را کردند که «مرجان» دستور داد تا او را به قتل برسانند. حاضران گفتند: او دیگر با این وضعیت نیاز به قتل ندارد. او همین امشب جان می دهد. او را در کوچه ها رها کردند و رفتند. خویشاوندان ابوراجح حاضر شده و او را با همان وضعیت به خانه بردند و شک نداشتند که در همان شب خواهد مرد.

فردا صبح وقتی نزد او رفتند دیدند ابوراجح ایستاده و مشغول نماز است و هیچگونه اثری از جراحات در بدن او نیست. اطرافیان متعجب شده جوپای حقیقت شدند. ابوراجح گفت: دیشب که مرا رها کردید و رفتید من مرگ را به چشم خود دیدم و زبانی هم نداشتم که از خدا درخواست شفا بنمایم. اما در دل متوجه به مولای خود صاحب الزمان علیه السلام شدم و از آن حضرت طلب دادرسی کردم. چون هوا تاریک شد دیدم تمام خانه از نور روشن شد. ناگهان حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که دست شریف خود را بر روی من کشید

۱- بحارالانوار ج ۴۷، ص ۳۷۹، ج ۳۸۰، ص ۱۰۰، ج ۴۲۰، ح ۲۱.

۱۵۶ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

و فرمود: بیرون برو برای عیال خود کار کن که خداوند تو را عافیت عطا فرموده است و چون صبح شد خود را به همین حالت که می بینید دیدم.

ناقل این ماجرا، زاهد محقق شیخ شمس الدین محمد بن قارون<sup>۱</sup> می گوید: به خدا قسم ابوراجح قبل از این ماجرا مرد ضعیف اندام و زرد چهره و بد صورت و کم ریش بود. لکن بعد از این واقعه ابوراجح مردی قوی و توانمند و باقامتی رشید و صورتی برافروخته و چون جوانی در سلامت و صحت در سن بیست سالگی گردیده بود و به همین حالت جوانی باقی ماند و تغییر نیافت تا این که از دنیا رفت - رحمة الله علیه -

و وقتی خبر منتشر شد حاکم ابوراجح را طلب کرد و چون هیچ اثری از جراحات و زخم های او مشاهده نکرد وحشت عظیمی بر او مستولی شد و دیگر از آن به بعد در شهر حله در مقام امام<sup>۲</sup> رو به قبله می نشست و به اهل حله مهربانی می کرد و از خطاهایشان می گذشت و به خوبان آنان نیکی می کرد اما با این وجود مدت کوتاهی بیش زندگی نکرد تا از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

#### ۶. حکایتی از زمان مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی<sup>۳</sup>

مرحوم آیت الله سید اسماعیل هاشمی (نماینده سابق مجلس خبرگان رهبری از اصفهان) نقل کرده بودند که در دوران مرجعیت مرحوم آیت الله آسید ابوالحسن اصفهانی<sup>۴</sup> در شهر نجف اشرف همزمان با روز نهم ربیع الاول در منزل این بزرگوار بودیم که جمعی از فضلا و روحانیون حوزه علمیه نجف به مناسبت این روز فرخنده جشنی برپا کرده و مشغول مزاح و مطایبه گویی و خنده بودند که یکی از مقلدین ایشان که از تجار بازاری ایران بود برای پرداخت خمس و وجوهات شرعی به نجف آمده بود و آن شب در منزل آن بزرگوار حضور یافت و از مشاهده این جلسه مملو از فضلا و علماء خیلی ناراحت شد و مجلس را ترک کرد. اما صبح روز بعد دیدیم که همین شخص در حالی که چهار چرخه ای را پر از میوه و شیرینی و خوراکی های دیگر کرده به همراه خود به منزل مرحوم آسید ابوالحسن آورده و با خوشحالی زاندا الوصفی که موجبات تعجب و حیرت همه حاضران را برانگیخته بود وارد شد و خدمت آن بزرگوار سلام و عرض ادب کرد و

فصل چهارم: عنایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به برائت جویان ۱۵۷

وقتی آن بزرگوار از علت ناراحتی شب گذشته و رفتار امروز وی سؤال فرمودند گفت: من دیشب وقتی این شوخی و بذله گویی‌ها را از این مجلس مشاهده کردم به شدت ناراحت شدم و با خود گفتم: «حیف از این وجوه و سهم امام و سادات که برای مصرف این افراد بپردازم.» و مجلس را با ناراحتی ترک کردم. اما وقتی به منزل رفتم و خوابیدم در عالم خواب دیدم که قیامت برپا شده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در کناری ایستاده و من از شدت ترس آتش جهنم و هول قیامت به وی پناهنده شدم، اما با تعجب دیدم حضرت به سوی آتش جهنم حرکت کردند و من هم پشت سر آن حضرت با ترس و لرز پیش می‌رفتم تا این که ناگهان از میان شعله‌های دوزخ هیکل بسیار زشت و خبیث و آتش گرفته‌ای که متوجه شدم او ملعون ازل و ابد - فلانی - می‌باشد سر از آتش بیرون آورد و با فریاد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: «یا رسول الله! من از امت تو شکایت و گلایه دارم چون این قدر مرالعن و نفرین می‌کنند؛ بفرمایید دیگر بس کنند و این قدر مرالعن و نفرین نمایند و من فقط در بین امت تو از این شخص که پشت سر توست راضی و خشنودم که مرالعن و نفرین نمی‌کند.» با این جمله از خواب پریده و به ارزش کار شما و اشتباه خود پی برده و امروز جهت شرکت در مجلس جشن و شادی شما به این جا بازگشته‌ام.<sup>۱</sup>

#### ۷. باید برائت داشته باشی تا عافیت تو را تضمین کنیم

علامه بزرگوار ملا محمد باقر مجلسی رحمته الله علیه نقل می‌فرماید از سید بزرگوار علی بن عبد الحمید که او نقل می‌کند از محقق زاهد و شیخ فاضل شمس الدین محمد بن قارون که ایشان فرمود:

معمر بن شمس از اصحاب سلاطین بود که او را مذکور می‌خواندند و او مسئول روستایی بود معروف به «بُرس» که وقف علویین بود. او جانشینی به نام «ابن الخطیب» و غلامی به نام «عثمان» داشت که متولی نفقات او بود. ابن الخطیب انسانی شیعه و اهل ایمان بود، به خلاف عثمان که مذهب مخالف داشت و دائماً در حال مجادله بودند.

۱۵۸ @ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

اتفاقاً یک روز هر دو در مقام ابراهیم خلیل علیه السلام در حضور روستایی ها و عوام بودند. ابن الخطیب به عثمان گفت: ای عثمان الان حق واضح و آشکار می شود، من روی دستهای خود اسماء کسانی را می نویسم که از آنها تبعیت می کنم و آنها علی و حسن و حسین علیهم السلام هستند و تو هم روی دستهایت نام کسانی را بنویس که از آنها تبعیت می کنی و آنها فلانی و فلانی و فلانی هستند، سپس دستهایمان بسته می شود (و مباحله و ملاحنه می کنیم)، دست هر کدام که به آتش (قهر الهی) سوخت او بر باطل است و دست آنکه سالم ماند بر حق است.

عثمان قبول نکرد و از انجام آن امتناع نمود. پس مردمی که حاضر بودند بر علیه او داد و فریاد کردند. مادر عثمان که بر بلندی ایستاده و شاهد ماجرا بود و صدای آنها را می شنید، وقتی منظره را دید شروع کرد به لعن کردن کسانی که بر علیه فرزندش عثمان داد و فریاد می کردند و بسیار آنها را دشنام داد و تهدید نمود، ناگهان در آن حال کور شد، وقتی آن زن احساس کرد که نابینا شده، دوستانش را صدا زد، دوستانش دیدند که ظاهر چشمهایش سالم است ولی نمی تواند هیچ چیز را ببیند.

او را به پایین آوردند و به حله بردند و خیرش در بین اصحاب و نزدیکان و هم سن و سالهایش پخش شد، پس برای او از بغداد و حله طیب آوردند ولی هیچ کدام نتوانستند برای او کاری بکنند.

جمعی از زنان مؤمنه و شیعه از دوستانش به او گفتند: آنکس که بینایی را از تو گرفت امام زمان حجة بن الحسن صلوات الله علیه است، اگر شیعه شدی و تولی نسبت به اهل بیت علیهم السلام و تبری از دشمنان آنها داشتی، ما عافیت و شفای تو را تضمین می کنیم و در غیر این صورت راه خلاصی نداری.

از این رو آن زن، تشیع و ولایت و برائت را قبول کرد و راضی به آن شد، چون شب جمعه فرا رسید، زنان شیعه او را به مقام صاحب الزمان (عج الله تعالی فرجه) تحت قبه شریفه بردند و همه آنها پشت در بیتوته کردند.

وقتی که یک چهارم شب سپری شد ناگهان دیدند که آن زن خارج شد در حالی که گوری او بر طرف و بینا شده بود، و یک به یک دوستانش را می نشانند و اوصاف لباس و زیورهای او را می گفت (تا ثابت کند که بینا شده)، پس آن زنها خوشحال شدند و حمد

فصل چهارم: عنایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به برائت جویمان ۱۵۹

خدای تبارک و تعالی کردند بر حسن عافیت آن زن، سپس از او قضیه را پرسیدند، آن زن گفت: هنگامی که مرا تحت قبه گذاشتید و خارج شدید، احساس کردم (شخصی آمد)... گفت: خارج شو همانا خداوند تو را شفا داد، پس نابیناییم برطرف شد، آنگاه قبه را پر از نور و مردی را دیدم، از او سؤال کردم: ای سرور من شما که هستی؟ فرمود: محمد بن الحسن.

سپس از مقابل دیدگان من غائب شد.

پس همه زنهای برخاستند و به طرف خانه‌های خود رفتند، و عثمان فرزند آن زن هم شیعه شد و هم او و هم مادرش خوش اعتقاد شدند، و قصه آنها در بین آن اقوام شهرت یافت و هر که می شنید اعتقاد به وجود امام علیه السلام پیدا می کرد. و این قضیه در سال ۷۴۴ هجری اتفاق افتاده است.<sup>۱</sup>

#### ۸. کشف حیلۀ وزیر ناصبی با تبری

کشور بحرین از دیر باز از مناطق شیعه نشین بوده که سالها قبل زیر نفوذ انگلستان بوده و در برهه‌ای انگلیس‌ها برای اداره بهتر منطقه، یک مسلمان را حاکم کردند. این حاکم، وزیری داشت از ناصبی‌ها و دشمنان اهل بیت علیهم السلام. وزیر ناصبی همواره در صدد مکر و حیلۀ برای آزار و اذیت شیعیان آن سرزمین بود.

روزی وزیر ناصبی با اناری در دست وارد قصر شد و آن را به حاکم نشان داد. حاکم چون به انار نگریست، مشاهده کرد که بر روی پوست انار نوشته: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله» حاکم نوشته را نشانه‌ای قوی بر حقایق مذهب سنی و ابطال مذهب شیعه دانست و از وزیر سؤال کرد: حال با چنین دلیلی با شیعه چه کنیم؟ وزیر گفت: اینان جماعتی متعصب‌اند و انکار دلیل می‌کنند. بهتر است ایشان را حاضر کنی و انار را به آنها نشان دهی، اگر قبول کردند چه بهتر وگرنه آنها را مخیر کنی و با ذلت جزیه بدهند و یا اینکه مردانشان را بکشی و زنان را به اسارت و اموالشان را غنیمت بگیری. حاکم رأی وزیر را پسندید و دستور داد تا علماء شیعه آن دیار را حاضر کردند و بعد از حاضر شدن علمای شیعه، انار را به آنها نشان داد و آنها را مخیر

۱۶۰ دو بال برای پرواز (تبری و توتی)

نمود بین اینکه یکی از دو انتخاب را بپذیرند.

علماء دیار با دیدن انار متحیر شدند، رنگ از رخسارشان پرید و لرزه بر اندامشان افتاد و فکری نمودند و سه روز مهلت خواستند تا تصمیم نهایی را اعلام نمایند. مجمع علمای شیعه بحرین تشکیل شد و با مشورت‌های طولانی تصمیم گرفتند که بین خود ده نفر از زهاد و صلحای شیعه بحرین را انتخاب کنند و آنها نیز از میان خود سه نفر را انتخاب کنند و با توسل به امام زمان (عج) راه‌حلی برای مشکل شان بیابند. بعد از آنکه سه نفر از صالح‌ترین علماء انتخاب شدند؛ شب اول یکی از علماء به صحرا رفته و با توسل و انابه به محضر امام زمان (عج) شب را صبح نمود اما نتیجه‌ای حاصل نشد و دست خالی به جمع شیعیان برگشت. شب دوم دیگری به صحرا رفت و در توسل و انابه به ساحت مقدس ولی عصر (عج) شدت بیشتری خرج نمود اما صبحگاهان دست خالی بازگشت و نتیجه‌ای جز تشدید اضطراب و نگرانی مضاعف در بین شیعیان به جای نگذاشت.

تا این که در شب سوم در حالی که امید همه شیعیان بحرین و مجمع علماء به سومین و آخرین عالم دیار یعنی مرحوم آیت الله محمد بن عیسی بحرانی بود وی با سرو پای برهنه و گریه و دعا پا به صحرا گذارد و از سر شب تا سحرگاه چون دو عالم دیگر مشغول دعا و مناجات و توسل گردید اما با این تفاوت که از لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام هم فروگذار نکرد. لکن او هم هرچه منتظر ماند تا از امام زمان (عج) خبری حاصل شود نشد و نهایتاً دست خالی و ناامید و گریان به سوی شهر بازگشت در مسیر بازگشت به شهر متوجه شد که شخصی او را صدا می‌زند: محمد بن عیسی! چه شده است سر به بیابان گذارده‌ای؟

گفت: ای مرد! مرا به حال خود واگذار که حالم خراب است. فرمود: مگر چه شده است؟ عرض کرد: مولایم جوابم را نداده و دست رد به سینه‌ام زده است فرمود: مگر خواسته‌ات چه بوده است؟ عرض کرد: حاجتم را به جز مولایم به کس دیگری بازگو نمی‌کنم. فرمود: من مولای تو؛ حاجتت را به من بگو. عرض کرد: اگر مولای من شمایم باید حاجتم را خود بدانی. فرمود: حاجتت قضیه انار است. مرحوم محمد بن عیسی چون این کلام معجزنمای حضرت را شنید خود را به دست و پای حضرت انداخت و با گریه عرض کرد: آری مولای من! اما چرا سه شب است سراغی از ما نگرفته و ما را از این گرفتاری و اضطراب خلاصی نبخشیده‌اید؟ فرمود: اولاً: چون شما سه روز مهلت



فصل چهارم: عنایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به برائت جویان (۱۶۱)

خواستید. و ثانیاً: تا شما در لعن و تبری از دشمنان ما ثابت قدم تر گردید.

سپس فرمود: ای محمدبن عیسی! فردا به دربار حاکم می‌روید و حاکم را به همراه وزیر ناصبی به منزل وزیر می‌برید لکن از پاسخ و راه‌حل، هیچ سخنی نمی‌گویید. چون به منزل رسیدید از حاکم بخواهید تا همه با هم وارد خانه شوید و اگر وزیر خواست زودتر وارد شود مانع شوید و همراه همدیگر داخل شوید. در خانه وزیر درخت اناری است که چون بار می‌گیرد، وزیر قالب گلی را دور میوه آن گرفته تا نقش غالب بر پوسته انار منقوش گردد. آن گاه به همراه حاکم و وزیر ناصبی وارد پستوی اطاق خانه شوید و غالب را در آنجا می‌یابید و نشانه دیگر آن که امر کنید تا انارها را بشکنند درون آنها غیر از دود و خاکستر چیزی نمی‌یابید.

فردا چون جمعی از علماء شیعه به همراه مرحوم آیت الله محمدبن عیسی بحرانی به دربار حاکم رفته و او امر حضرت را مویبه‌موا اجرا کردند به حيله و نیرنگ وزیر ناصبی پی بردند.

حاکم چون حقیقت برایش روشن گردید دستور داد تا گردن وزیر رازده و وزیر از علماء شیعه انتخاب نموده و خود نیز به مذهب جعفری مشرف گردید و از آن به بعد در بین شیعیان آن دیار توجه خاصی به تبری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام حاصل گردید.<sup>۱</sup>

#### ۹. حلال مشکلات امیرالمؤمنین علیه السلام به فریادم رسید

پانزده سال در شهر مقدس قم ساکن بودم و بیشتر شبهای محرم و صفر را در مسجد جامع (واقع در میدان کهنه) منبر می‌رفتم. در مقابل آن مسجد مدرسه‌ای به نام «مدرسه خان» قرار داشت. یکی از دوستانم به نام «مشهدی ابوالقاسم» که شخص متدین و با اطلاعی بود، به این مسجد می‌آمد؛ او می‌گفت: طلبه‌ای به نام «عبدالرحیم» از اهالی بغداد سال‌های زیادی ساکن این مدرسه بود که بعد از مدتی برای دیدار خویشان خود به بغداد مراجعت کرد. سال‌ها از او خبری نداشتیم تا اینکه یکی از طلاب مدرسه به قصد زیارت امام حسین علیه السلام به عراق مشرف شد. وقتی بازگشت، به دیدارش رفتیم و از قضایای سفرش سؤال کردیم. او گفت: برایم حادثه‌ای بسیار خطرناک اتفاق افتاد که به برکت توسل به مولا

۱۶۲ دو بال برای پرواز (توی و تبری)

امیرالمؤمنین علیه السلام توانستم نجات یابم و جانم حفظ شود و به قم بازگردم. وی گفت: روزی که به قصد زیارت نواب اربعه امام عصر (عج) به بغداد رفتم، با «عبدالرحیم» برخورد کردم. او مرا به گرمی در آغوش گرفت و اظهار محبت زیادی کرد. چون ما در مدرسه «خان» با هم مباحثه داشتیم و ایام زیادی را با هم سپری کرده بودیم. لذا من هم از دیدن او بسیار خوشحال شدم. چون محل قبور نواب اربعه را نمی شناختم، همراه او به زیارت مشرف شدم. نزدیکی های عصر خواستم با او خداحافظی کنم تا به کاظمین برگردم. او گفت: هرگز! امشب حتماً باید به بغداد و منزل ما بیایی. من هم قبول کردم و شب را به منزل او رفتم. در خانه اش میمونی را در گوشه اتاق نگهداری می کرد؛ من لبخندی زدم و از روی مزاح گفتم: هم بحث خوبی انتخاب کرده ای! گفت: آری بهتر از توست و قدری صورتش را در هم کشید. آثار خشم در چهره اش نمایان بود. وقتی هم که شام آورد با تندی با من سخن می گفت.

من از این تعجب می کردم که چرا او برخلاف سابق این گونه سخن می گوید! به شوخی گفتم: مهمان باید خوش صورت باشد، هرچند میزبان خون گریه کند. ناگاه غرق در غضب شد و گفت: خیر میزبان باید دریای آتش را که ده سال در آن می سوخته و صبر و تحمل کرده امشب خاموش کند.

بسیار وحشت زده شدم. چون طلبه غریبی در گوشه شهر بغداد بودم و نصف شب هم راه فراری نداشتم. «عبدالرحیم» پرده از روی اسرار دلش برداشت و گفت: در شب و روز نهم ربیع الاول آن چه صحنه ای بود که در مدرسه به وجود می آوردید. من که چیزی برای گفتن نداشتم، تنها به خنده ای بسنده کردم. گفت: امشب در عوض آن اعمال به سخت ترین صورت تو را می کشم تا قلبم شفا یابد.

تازه برایم معلوم شد که او شیعه نبوده و می خواهد امشب مرا بکشد. هرچه من عذر می آوردم، مفید واقع نمی شد تا اینکه در پایان گفت: نه تنها تو را می کشم بلکه پس از کشتن تو، بدنت را هم آتش می زنم تا قلبم شفا یابد. من که از وحشت و ترس حال سخن نداشتم، فقط چند مرتبه در قلبم گفتم «یا امیرالمؤمنین» به فریادم برس! ناگاه مطلبی به ذهنم رسید و گفتم: من فقط یک تقاضا از تو دارم آن را بپذیر و هر چه می خواهی بکن. گفت: بگو! گفتم: نام چهار خلیفه پیغمبر را بر روی کاغذ بنویسیم و جلوی این میمون

فصل چهارم: عنایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به برائت جوانان ع ۱۶۳

بگذاریم و حقانیت چهار خلیفه را از او بخواهیم. گفت: باشد و بیدرتنگ کاغذ و قلمی آورد و به طرف من انداخت و گفت: بنویس!

من در حالی که دستم می لرزید و اشک از چشمانم سرازیر بود، با خود گفتم: یا حلال مشکلات یا امیرالمؤمنین به فریادم برس. کاغذها را جلوی میمون گذاشتم. بوزینه سه قطعه کاغذ را یک به یک برداشت؛ نگاهی به آنها کرده و هر سه را کناری انداخت. کاغذ چهارم را که برداشت و باز کرد، بوسید و بر چشم و صورت خود کشید و در گوشه دیگری نهاد.

عبدالرحیم آن کاغذ را برداشت و دید که نام امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن نوشته شده چند بار با خود «الله اکبر» گفت. آن گاه دست مرا گرفت و به طرف درب حیات کشید و گفت: حق به جانب شماست اما من هرگز از محبت «شیخین» دست بر نمی دارم.

او مرا به داخل کوچه هل داد و درب خانه را به شدت برهم زد و بست. چند قدمی که آمدم، پلیس بغداد رسید و پرسید: نصف شب کجا بودی؟ گفتم: منزل شیخ عبدالرحیم. چند مرتبه گفت شیخ الکبیر، شیخ عبدالرحیم. فهمیدم که او برای خود در شهر بغداد صاحب مقام و منزلتی است. پلیس گفت حال کجا می روی؟ گفتم: به زیارت قبر «ابوحنیفه». ساعتش را نگاه کرد و گفت: نزدیک صبح است زود برو تا برسی، نزدیک اذان صبح است. من چون از دست او رها شدم، ماشین گرفتم و خود را به حرم حضرت «امام موسی بن جعفر» و «امام جواد» علیهم السلام رسانده و نماز صبح را با جماعت در آن حرم مطهر به جا آوردم.<sup>۱</sup>

#### ۱۰. چرا حضرت زهرا علیها السلام از من روی برگردانید؟

طبق سنت دیرینه در بین علمای دین و شیعیان راستین؛ سالی مجلس جشن و سرور روز نهم ربیع الاول «عیدالزهرا» در شهر نجف اشرف در منزل آیت الله العظمی حاج آقا سیدحسین قمی علیه السلام - مرجع تقلید بزرگ جهان تشیع - برگزار شد.

در این مجلس، فقهای طراز اول، آیات عظام، علمای اعلام، فضلاء، و طبقات مختلف با ایمان حضور داشتند و به جشن و سرور مشغول بودند که عده‌ای از اهل ولاء، برای طنز

۱. کرامات امام علی علیه السلام به نقل از: منهاج السورور حاج شیخ علی قرنی گنابکانی، ج ۴، ص ۱۷۷

۱۶۴ □ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

و مزاح بیشتر در مجلس الاغی را وارد نمودند. در این هنگام مرحوم آیت الله العظمی قمی رحمته از دیدن این صحنه ناراحت شدند و این عمل را مناسب با چنین مجلسی ندیده و از روی ناراحتی مجلس را ترک نمودند. در همان شب حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا رضی الله عنها را در خواب می بینند که در مجلسی حاضرند و چون مرحوم آیت الله قمی وارد می شوند حضرت زهرا رضی الله عنها از او روی بر می گردانند.

وی با نگرانی و تعجب زائد الوصفی از این عمل حضرت زهرا رضی الله عنها افسرده خاطر شده و سؤال می نمایند: مگر بنده سید و از نسل و ذراری شما و محرم با شما نیستم؟ پس چرا از من روی بر می گردانید؟

حضرت زهرا رضی الله عنها در پاسخ می فرمایند: چرا هستی. ولی به چه علت مجلس شادی و سرور ما را ترک کردی؟ مجلس به یمن شادی دل ما برگزار شده بود.

مرحوم آیت الله العظمی قمی با شنیدن این جمله از خواب بیدار گشته و علت ناراحتی حضرت صدیقه طاهره رضی الله عنها را متوجه گشته و فردای آن روز دستور دادند تا در شهر نجف اشرف اعلام کنند که «ما مجلس دیشب را اعاده می کنیم» و نیز دستور دادند «همان الاغ را دوباره وارد مجلس شادی و سرور کنند»<sup>۱</sup>.

۱. این قضیه در بین علماء و مؤمنین مشهور و معروف است. و بعضی از مؤمنین که این قضیه را از بیت معظمه در مشهد مقدس استماع کرده بودند برای اینجانب نقل نمودند.

## ملحقات

## فصل پنجم

## برخی از لغزش‌های علمی اهل سنت

## ۱. جواز ترک نماز!

«مُسلم» در کتاب «صحیح» خود در باب کیفیت تیمم از چهار طریق از عبدالرحمن نقل می‌کند: مردی نزد عمر آمد و سؤال نمود، گاهی جُنُب می‌شوم و برای غسل آبی نمی‌یابم تکلیف من چیست و چگونه نماز بخوانم؟ خلیفه دوم اهل سنت فتوی داد: نمازت را ترک کن. در بعضی از نقل‌های آنان است که عمر جواب داد: اگر جای تو بودم تا وقتی که آب پیدا نمی‌کردم نماز نمی‌خواندم.

و در جای دیگر شبیه همین روایت را از شخصی به نام عمار نقل کرده که بعد از این سؤال و جواب به عمر گفت: ای خلیفه! یادت هست که من و تو در یکی از جنگ‌ها جُنُب شدیم و برای غسل آبی پیدا نکردیم در حالی که تو نماز نخواندی؟ اما من در خاک غلطیدم و نماز خواندم سپس نزد پیامبر آمدیم و از او سؤال کردیم و پیامبر نحوه تیمم را به من و تو تعلیم داد که دستان خود را به خاک زده سپس صورت و دست‌هایمان را با آن مسح کنیم. عمر وقتی این مطالب را شنید گفت: از خدا بترس! عمار در جواب گفت: ای خلیفه! اگر تو بخواهی حرف نمی‌زنم.<sup>۱</sup>

بعضی از بزرگان اهل سنت به جای حکم عمر که در جواب گفته: نماز نخوان؛ نوشته‌اند: خلیفه ندانست در جواب این مسئله چه بگوید.

بعضی دیگر از نویسندگان تاریخ برای توجیه سخن عمر به باب اجتهاد پناه برده و می‌گویند: خلیفه اجتهاد کرد و آیه تیمم را مخصوص «حدث اصغر» دانست.<sup>۲</sup> و اجتهادش

۱. صحیح مسلم؛ ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۱۱۲ - مسند احمد حنبل؛ ج ۴، کتاب العیض، ص ۲۶۵.

۲. حدثی که برای طهارت احتیاج به وضو داشته باشد، حدث اصغر و حدثی که برای طهارت، احتیاج به غسل داشته باشد را حدث اکبر گویند.

فصل پنجم: برخی از لغزش‌های علمی اهل سنت [۱۶۷]

او را وادار ساخت که فتوایی بدهد که «فرد جنب تیمم نکند». و این درحالی است که این فتوی مخالف نص صریح قرآن کریم می‌باشد.<sup>۱</sup>

### ۲. جواز سنگسار زن باردار و سنگسار مجنون!

زنی شش ماه بعد از ازدواج زائیده بود، او را نزد خلیفه دوم اهل سنت آوردند وی حکم به سنگسار او صادر نمود، این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، حضرت فرمودند: بر این زن حدی نیست. عمر کسی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و از علت حکم سؤال کرد. حضرت در جواب فرمودند: «و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین»<sup>۲</sup> خداوند در قرآن می‌فرماید: «مادران باید فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند.» و نیز آیه دیگر که می‌فرماید: «و حملّه و فصالّه ثلاثون شهراً»<sup>۳</sup> «و دوران بارداری و شیرخواری او سی ماه است.» در نتیجه جمع شش ماه بارداری و دو سال شیرخواری سی ماه می‌شود. از این رو نهایتاً عمر ناچار به تبرئه آن زن گردید و فرموده حضرت را تصدیق نموده و گفت: «لولا علی لهلك عمر» (اگر علی نبود عمر هلاک شده بود).<sup>۴</sup>

و نیز در «معنی» و «شرح ابن ابی الحدید» آمده است که: «عمر دستور داد تا دیوانه‌ای را سنگسار کنند اما امیرالمؤمنین علیه السلام به محض مطلع گردیدن مانع شد و فرمود: قلم از دیوانه برداشته شده تا زمانی که سر عقل آید، اینجا نیز عمر گفت: «لولا علی لهلك عمر».<sup>۵</sup>

### ۳. محدود کردن مهریه زنان!

روزی خلیفه دوم اهل سنت بالای منبر، مردان را از پرداخت مهریه بیش از ۴۰۰ درهم به همسرانشان منع کرد. هنگامی که از منبر پایین آمد، زنی از او سؤال کرد: ای عمر! ما از کتاب خدا تبعیت کنیم یا از حرفهای تو؟ گفت: از کتاب خدا. زن به او گفت: مگر قرآن

۱. ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری ج ۱، ص ۲۳۳.

۲. بقره: ۲۳۳.

۳. احقافه: ۱۱۴.

۴. مستند احمد حنبل ج ۱، ص ۱۹۰ - تفسیر نیشابوری ج ۳ - المعنی قاضی القضاة ج ۲۰، ص ۱۳ - معنی ابن قدامه،

ج ۹، ص ۲۷ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۰۲.

۵. المعنی قاضی القضاة ج ۲۰، ص ۱۳ - معنی ابن قدامه ج ۹، ص ۶۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۲، ص ۲۰۵

- الاستیعاب ج ۳، ص ۳۹.

۱۶۸ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

نخوآنده‌ای؟ خداوند می‌فرماید: «وَأَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا»<sup>۱</sup> «اگر مال بسیار، مهریه زن خود قرار دادید چیزی از آنان باز نگیرید.» وقتی عمر این سؤال را از آن زن شنید گفت: «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرِ حَتَّى رِبَاتِ الْحِجَالِ» «همه مردم از عمر عاقل‌تر هستند حتی زنان»<sup>۲</sup>.

#### ۴. سه طلاق در یک مجلس!

در زمان رسول اکرم ﷺ و نیز در زمان خلافت غاصبانه ابوبکر و نیز اوایل خلافت غاصبانه عمر طبق حکم الهی و دستور پیامبر اکرم ﷺ اگر مردی، زنی را در یک مجلس سه طلاق می‌کرد، هر سه طلاق یک طلاق محسوب می‌گردید (همان گونه که اکنون نیز در نزد شیعه همین حکم جاری می‌باشد) اما عمر گفت: که آن را سه طلاق حساب کنند بدون این که نیاز به تَحْلِيل (فاصله قرار گرفتن) رجوع باشد.<sup>۳</sup>

#### ۵. اجتهاد در مقابل نص!

زمانی که مغیره بن شعبه از طرف عمر حکمران بصره بود؛ روزی نزدیک ظهر از دارالاماره خارج شد و به سراغ زنی به نام «أم جمیل» رفت.<sup>۴</sup> از قضا در مقابل اطاق آنها اطاقی دیگر بود که چهار نفر (ابوکره، نافع، زیاد و شبل از فرزندان سمیه) در آن نشسته بودند، بادی وزیدن گرفت و درب اطاق ام جمیل را باز نمود و آن چهار نفر نظرشان به مغیره افتاد که در حال جماع و نزدیکی با ام جمیل است، مغیره از اطاق خارج شد تا با همان حال جنابت از حرام با مردم نماز جماعت بگذارد.

شاهدان واقعه، قضیه را طی نامه‌ای به عمر اطلاع دادند، عمر آن چهار نفر شاهد و نیز مغیره بن شعبه را به مدینه احضار نمود، مغیره و شهود نزد عمر رفتند؛ ابتدا سه نفر از شهود آنچه را که دیده بودند را به تفصیل شهادت دادند، وقتی نوبت به زیاد بن سمیه

۱. نساء / ۲۰.

۲. سنن بیهقی، ج ۷، ص ۲۳۳.

۳. راهبرد اعل سنت به مسألة امامت، ص ۳۶۵ - جامع الاصول، ج ۸، ص ۳۷۳ - صحیح مسلم، ج ۱۰، ص ۷۰ - سنن ابن داود، ج ۲، ص ۲۶۱ - سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۲۵.

۴. ام جمیل دختر المقم بن محجن بن ابی عمرو بن شعبه بن الهوم، الايضاح فضل بن شاذان از دی، ص ۵۵۲.



فصل پنجم: برخی از لغزش‌های علمی اهل سنت ۱۶۹

(شاهد چهارم) رسید عمر به او فهماند که ما راضی نمی‌شویم با شهادت خود، جان مغیره را به خطر اندازی.

راوی گوید: از چشم شاهد چهارم اشک جاری شد و رنگش سرخ شد، سپس گفت: یا امیرالمؤمنین آن چه را سه شاهد قبلی دیده و گفتند در نزد من نیست، بلکه فقط گفت: «رأيتُ استأ... و رجّلتين كأنهما أذنا حمار.»<sup>۱</sup> «من فقط... را دیدم و دو پا همانند دو گوش الاغ را.»

وی بدان جهت این حرف را زد که شهادت چهار نفر درست نباشد در این صورت نه تنها ادعای زنا ثابت نمی‌شود بلکه شاهدان، حدّ و تازیانه می‌خورند.

عمر گفت: الله اکبر! ای مغیره برخیز و شاهدان را حدّ بزن، مغیره برخواست و شاهدان را که از بزرگان صحابه رسول خدا ﷺ بودند<sup>۲</sup>، ۸۰ تازیانه زدند.<sup>۳</sup>

لازم به یادآوری است که این کار در مقابل خدماتی بود که مغیره به عمر کرده بود، مغیره بن شعبه همان کسی است که به دستور عمر بر بازوان حضرت فاطمه رضی الله عنها تازیانه زد<sup>۴</sup> و او اولین کسی بود که عمر را به لقب امیرالمؤمنین خطاب کرد.

همچنین «حلبی» در «سیره» خود می‌نگارد: «مغیره با ۳۰۰ تا ۱۰۰۰ زن زنا کرد که ۸۰ نفر آنها شوهردار بودند. با این وصف، عمر این چنین مراعات حال او را می‌کند و این نماینده باید کارهای کلیدی مسلمانان را بر عهده بگیرد در حالی که امثال امیرالمؤمنین امام علی رضی الله عنه خانه نشین باشند.»

## ۶. کمبود حافظه!

انس بن مالک گوید: عمر بالای منبر این آیات را قرائت می‌کرد: ﴿فَأَنْبِئْنَا بِهَا حَبًا وَعَيْبًا وَقَضًا وَرَزِئْنَا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَسَاعَا لَكُمْ وَلَا نَعْمَا لَكُمْ﴾<sup>۵</sup> «رویانندیم در زمین، دانه و انگور و نوعی خرما و زیتون و درخت خرما و باغ‌های پر

۱. الصراط المستقیم ج ۳، ص ۲۵۰ - بحار الأنوار ج ۳۰، ص ۳۹ - المستدرک شعبی ص ۱۶۳

۲. النص و الاجتهاد ص ۳۵۵

۳. تاریخ طبری ج ۴، ص ۲۰۷ - تاریخ ابن خلکان ج ۲، ص ۲۵۵ - تاریخ کامل ابن اثیر ج ۲، ص ۲۲۸

۴. کتاب سلیم بن قیس هلالی ج ۲، ص ۶۷۳

۵. عس / ۲۸ - ۳۲

۱۷۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

درخت و میوه و چراگاهی برای شما و حیوانات شما. عمر گفت: تمامی کلمات را شناختیم ولی معنی «أَب» را ندانستیم، سپس عصایی که در دستش بود را انداخت و گفت: به خدا قسم این کار دشواری است پس چه عیبی است بر تو اگر معنای آن را ندانستی؟ پیروی کنید از قرآن و هدایت آن؛ و آنچه نشناختید آن را به پروردگارش واگذارید.<sup>۱</sup>

و نیز به سند صحیح از عبدالله فرزند عمر آورده‌اند که: عمر سوره بقره را در ۱۲ سال فراگرفت و به شکرانه این نعمت شتری قربانی کرد.<sup>۲</sup> که بر این منوال اگر بنا می‌بود عمر تمامی قرآن را حفظ کند، بیش از ۱۵۰ سال زمان می‌طلبد.

و نیز در کتاب «سیره عمر بن الخطاب» از ابن جوزی و شرح ابن ابی الحدید از محمد بن سیرین روایت شده است که: خلیفه دوم اهل سنت در آخر عمرش حالت نسیان و فراموشی بر او عارض شده بود تا جایی که رکعات نمازش را فراموش می‌کرد، لذا حین امامت مردی جلو او ایستاده و کیفیت نماز را بر او تلقین می‌نمود.<sup>۳</sup>

#### ۷. جواز تجسس!

خلیفه دوم اهل سنت شبی در کوچه از کنار خانه‌ای گذشت؛ صدایی از آن خانه شنید و مشکوک شد. لذا از دیوار بالا رفت، مردی را دید که در کنار زنی نشسته همراه با ظرف شرابی. عمر فریاد زد و گفت: ای دشمن خدا! آیا خیال کردی که خدا راز تو را می‌پوشاند در حالی که تو در معصیت او هستی؟

مرد گفت: ای خلیفه! اگر من یک گناه کردم تو مسلماً مرتکب شش گناه شدی:

۱. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»<sup>۴</sup> (همانا بعضی از گمان‌ها گناه محسوب می‌شود) و حال آن که کار تو یک گمان بود.

۱. مستدرک حاکم ج ۲، ص ۵۱۲ - تاریخ خطیب ج ۱، ص ۴۶۸ - نه‌ایه ابن اثیر ج ۱ - تفسیر رازی ج ۱، ص ۳۸۹ - فتح الباری ج ۱۳، ص ۲۳۰.

۲. شعب الایمان ج ۲، ص ۳۳۱ - ح ۱۹۵۷ - تفسیر قرطبی ج ۱، ص ۳۴ - سیره عمر بن جوزی ج ۱، ص ۱۶۵ - القدر ج ۶، ص ۱۹۷.

۳. سیره عمر بن الخطاب از ابن جوزی ج ۱، ص ۱۲۵ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱۲، ص ۶۵ و ۲۲۳.

۴. حجرات / ۱۲.

فصل پنجم: برخی از لغزش‌های علمی اهل سنت [۱۷۱]

۲. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾<sup>۱</sup> (اگر فاسقی برای شما خبری آورد تحقیق کنید) و حال آن که تو تحقیق نکرده اقدام کردی.

۳. خداوند می‌فرماید: ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا﴾<sup>۲</sup> (به خانه‌ها وارد نشوید قبل از آن که با اهل آن خانه مانوس گردید). و حال آن که تو بدون هیچ گونه آشنایی و مؤانست با ما این گونه اقدام کردی.

۴. خداوند می‌فرماید: ﴿... وَلَا تَجَسَّسُوا﴾<sup>۳</sup> (تجسس نکنید) و حال آن که این کار تو تجسس است.

۵. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾<sup>۴</sup> (خانه‌ها را از درهایش وارد شوید) و حال آن که تو از دیوار بالا آمدی.

۶. خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾<sup>۵</sup> (هرگاه وارد خانه‌ای شدید سلام کنید) کنایه از این که باید سلام و یا حداقل صدایی می‌کردی که اهل خانه می‌شنیدند و سرزده وارد نمی‌شدی و حال آن که تو سلام را نیز فراموش کردی و بعد از داخل شدن فریاد زدی.

عمر با شرمندگی گفت: آیا خیری نزد تو هست که من از تو صرف نظر کنم؟ گفت: آری! دیگر این کار را تکرار نخواهم کرد. عمر گفت: من رفتم و از تو گذشتم.<sup>۶</sup>

## ۸. جواز شرب خمر!

خلیفه دوم اهل سنت روزی شراب بسیار تندی خورد و مست شد و استخوان فک شتری را گرفته و بر سر عبدالرحمن عوف زد و سر او را شکست و آنگاه بر سر قبر کشته‌های روز بدر که از کفار بودند نوحه‌سزایی کرد.

بار دیگر در راه مدینه شخصی اعرابی به خیال این که در کوزه عمر آب است آن را برداشته و از آن نوشید؛ غافل از آن که در کوزه عمر شراب بوده نه آب. اعرابی پس از

۱. حجرات / ۶

۲. نور / ۲۷

۳. حجرات / ۱۲

۴. بقره / ۱۸۹

۵. نور / ۶۱

۶. الدرر المنتوره سیوطی ج ۶ ص ۹۳. شرح ابن ابی العلیه ج ۱ ص ۶۱ دو با اضافاتی در کتاب التواصی ص ۲۴۰

۱۷۲ ● دوبال برای پرواز (توی و تبری)

خوردن شراب مست شد و عمر دستور داد تا وی را ۸۰ تازیانه بزنند. اعرابی پس از خوردن تازیانه به عمر گفت: ای عمر! من از شرابی که تو می خوری خوردم، عمر مقداری آب در شراب ریخت و خورد و گفت: من تو را به دلیل شراب خوردن حدّ نزدِم، بلکه به دلیل مست شدن زدَم، اگر می ترسی شراب تو را مست و لایعقل کند تندی شراب را با مخلوط کردن آب از بین ببر و آن گاه بنوش.<sup>۱</sup>

نکته: منابع اهل سنت به تواتر مطالبی را درباره شرب خمر نقل کرده اند و این را از مسلمات و قطعیات تاریخی به حساب آورده اند به عنوان نمونه به موارد ذیل توجه نمایید:

۱. زمخشری در کتاب «ربیع الابرار» باب ۷۶: طبری در «تفسیر طبری»، ج ۲، ص ۲۰۳؛ کتاب «مسند احمد» ج ۱، ص ۵۳؛ کتاب «سنن نسائی»، ج ۸، ص ۲۸۷؛ کتاب «تاریخ طبری»، ج ۷، ص ۲۲؛ کتاب «سنن بیهقی»، ج ۸، ص ۲۸۵؛ کتاب «احکام القرآن»، ج ۲، ص ۲۴۵؛ کتاب «مستدرک حاکم»، ج ۲، ص ۲۷۸؛ کتاب «تفسیر قرطبی»، ج ۵، ص ۲۰۰؛ کتاب «تفسیر خازن»، ج ۱، ص ۵۱۳؛ کتاب «فتح الباری»، ج ۸، ص ۲۲۵ و در کتاب «الدر المثور»، ج ۱، ص ۲۵۲ نقل کرده است:

«خداوند تبارک و تعالی سه آیه در مورد تحریم شرب خمر نازل کرد، اولین بار در آیه ۲۱۹ بقره ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْمِرِ وَقُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ﴾ یعنی: «از تو درباره شراب و قمار سؤال می کنند بگو که در آن دو گناه بزرگ و منافع برای مردم وجود دارد.» بعد از نزول این آیه شریفه عده ای از مسلمانان ترک شرب خمر کردند اما عده ای دیگر همچنان به شرب خمر ادامه دادند تا این که به تصریح جصاص در کتاب «احکام القرآن» و حاکم در «مستدرک» روزی عبدالرحمن بن عوف شراب نوشید و در نماز مغرب به جای ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ لا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾ اینگونه تلاوت نمود که «قل يا ايها الكافرون اعبد ما تعبدون» در این هنگام بود که آیه دوم در تحریم شرب خمر (نساء: ۴۳) نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ یعنی: «ای اهل ایمان در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بفهمید آنچه را که می گویند.» از این به بعد گروهی دست از شرب خمر کشیدند اما گروهی دیگر همچنان به شرب خمر ادامه دادند تا

۱. جامع مسانید ابن حنیفه، ج ۱۲، ص ۱۹۲ - احکام القرآن، ج ۲، ص ۵۶۵ - کنز العمال، ج ۳، ص ۱۱۰.

فصل پنجم: برخی از لغزش‌های علمی اهل سنت ۱۷۳

این‌که عمر شراب خورد و مست شد و استخوان فک شتری را برداشت و بر سر عبدالرحمن بن عوف کوبید و سر او را شکست و سپس بر سر قبر کشته شدگان از مشرکین جنگ بدر نوحه خوانی کرد که اشعار آسودین یعفر بود. خیر هتاکي عمر و اشعار کفرآمیز او به پیامبر اکرم ﷺ رسید. آن حضرت از خانه خارج شد در حالی که از شدت غضب، عباي آن حضرت روی زمین کشیده می‌شد، چیزی را که در دست مبارک داشتند بلند کرده، و با آن به عمر زدند پس عمر گفت: «اعوذ بالله من غضبه و غضب رسوله». پس خداوند برای سومین بار آیه ۹۱ سوره مائده را نازل فرمود که «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» یعنی: «همانا شیطان قصد دارد که به وسیله شراب و قمار میان شما عداوت و کینه برانگیزد و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد پس آیا شما از آن دست برمی‌دارید؟» اینجا بود که عمر گفت: «انتھینا، انتھینا» یعنی «دست برداشتیم». نکته قابل ذکر در روایات اهل سنت این است که عمر تا زمان نزول این آیه دست از شرب خمر برنداشت. و البته گفتنی است که سوره مبارکه مائده به اجماع مفسرین شیعه و سنی آخرین سوره‌ای است که بر پیغمبر اکرم ﷺ نازل شده است.

## ۹. وضو ساختن با شراب!

سید شریف مرتضی رحمته الله در کتاب الناصریات خود با ذکر اسناد عدیده می‌نگارد: «ذهب أبوحنیفه و محمد الی الوضوء بالنبید»<sup>۱</sup> اعتماداً علی حدیث ابن مسعود و لا اصل له فلا معنی لتطویل کتابی بشیء فیه.<sup>۲</sup> (ابوحنیفه<sup>۳</sup> و محمد فتوی به وضو گرفتن با شراب داده‌اند، بنابر اعتمادی که به حدیث ابن مسعود نموده‌اند، و این هیچ اصلی در تاریخ ندارد و هیچ معنا و دلیلی برای ذکر آن در کتاب خود نمی‌بینیم).

۱. خرما و یا کشمش را در آب می‌گذارند تا شیرینی آن به آب سرایت کند.
۲. سنن کبری بیهقی؛ ج ۱، ص ۹ - سنن ترمذی؛ ج ۱، ص ۱۲۷ - سنن ابوداؤد؛ ج ۱، ص ۱۲۱، ص ۸۲ - سنن ابن ماجه؛ ج ۱، ص ۱۳۵، ص ۳۸۴ - سنن دارقطنی؛ ج ۱، ص ۷۸، ص ۱۶ - مصنف ابن ابی شیبه؛ ج ۱، ص ۲۵.
۳. الناصریات؛ ص ۷۷.
۴. نعمان بن ثابت کوفی تبعی، گویند وی ایرانی بوده است، یکی از بزرگان اهل سنت می‌باشد و در سال ۱۵۰ هجری از دنیا رفت.

۱۷۴ (دو بال برای پرواز (تبری و توی)

و نیز در تفسیر کبیر رازی؛ ج ۳، ص ۳۷۵، ارشاد الساری؛ ج ۲، ص ۴۳، و فیات الأعیان؛ ج ۲، ص ۶، المبسوط سرخسی؛ ج ۱، ص ۸۸، الاصل شیبانی؛ ج ۱، ص ۸۵، بدایة المجتهد؛ ج ۱، ص ۳۴، الجامع لأحكام القرآن قرطبی؛ ج ۱۳، ص ۵۱، بدائع الصنائع؛ ج ۱، ص ۱۷ - این روایت را از ابو عصمة نوح بن ابومریم مروزی، قاضی شهر مرو از ابوحنیفه نقل نموده است که نص و متن عبارت آن به این شرح است:

«و یجوز الوضوء بنبیذ التمر»<sup>۱</sup> وضو ساختن با شراب خرما جایز است.

«و ذهب سقیان الثوری آلی جواز الوضوء و الغسل بنبیذ التمر» وضو و غسل کردن با شراب خرما جایز است.

یکی دیگر از بزرگان اهل سنت، حمید صاحب الحسن بن حی می باشد که با را فراتر گذارده و این گونه فتوی داده است: «نبیذ التمر خاصةً یجوز التوضوء به و الغسل المفترض فی الحضرة و السفر وجد الماء او لم یوجد...» با شراب خرما مخصوصاً، می توان وضو و غسل واجب انجام داد، حال چه در سفر و چه در وطن، آبی برای وضو و غسل داشته یا نداشته باشد.<sup>۲</sup>

در جای دیگر اوزاعی<sup>۳</sup> گوید: «الوضو بكل نبیذ»<sup>۴</sup> وضو گرفتن با هر نوع شرابی برای نماز جایز است.

### ۱۰. وضو ساختن با آب نیم خورده سگ!

شافعی یکی از ائمه اهل سنت می گوید: «... و من لم یجد الا ماء و لغ فیہ کلب توضع منه»<sup>۵</sup> اگر نمازگذار برای وضو آبی پیدا نکرد مگر آبی که سگ از آن آشامیده باشد، می تواند از آن وضو بگیرد.

۱. الرسالة السعدیة علامه حلی؛ ص ۸۷.

۲. سقیان ثوری، از صوفیان عصر امام صادق علیه السلام بوده و به دربار عباسی گرایش داشته است.

۳. کتاب طهارت سید خونی؛ ص ۳۸.

۴. ابوعمر و عبدالرحمن بن عمرو بن یحمد، از فقهاء شام بوده و به سال ۱۵۷ هـ ق در حمام عمومی بایش لیز خورده و فوت می کند، اللغات ابن حیان؛ ج ۷، ص ۶۲.

۵. المجموع محیی الدین النووی؛ ج ۱، ص ۹۳.

۶. الأربعین؛ ص ۶۵۱، الصراط المستقیم؛ ج ۳، ص ۲۲۱.

فصل پنجم: برخی از لغزش‌های علمی اهل سنت ۱۷۵

### ۱۱. بطلان وضو با دست زدن به شیعه!

شافعی که جواز وضو با آب نیم خورده سگ را قائل است در جای دیگر این گونه فتوی می‌دهد: «... انه يجب علينا اذا نتوضأ أن لا نباشر الرافضی برطوبة الوضوء فيجب علينا الطهارة بمسه»<sup>۱</sup>.

بر ما واجب است هنگامی که وضو می‌سازیم با آن رطوبت، به رافضی (شیعه) دست نزنیم. در غیر این صورت، باید مجدداً طهارت حاصل کنیم. (قابل توجه این است که به عقیده وی، آب نیم خورده سگ برای وضو گرفتن اشکالی ایجاد نمی‌کند اما تماس با شیعه در حین وضو گرفتن وضو را باطل می‌کند.)

### ۱۲. جواز سجده بر مدفوع سگ!

بزرگان اهل سنت که شیعه را از سجده بر روی مهر و تربت منع می‌نمایند، سجده بر مدفوع و فضله سگ را جایز می‌دانند. در کتاب قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۱۸ نقل است که: «أيضاً يجوز ابوحنيفة مع أحد الفقهاء الأربعة السجود على نجاسة الكلب» ابوحنیفه و یکی از بزرگان چهار گانه اهل سنت سجده نمودن در نماز بر فضله سگ را جایز دانسته است.

### ۱۳. سجده با بینی به جای پیشانی!

در کتاب الصراط المستقیم ص ۹۹ آمده است: ابوحنیفه جایز می‌دانست به جای سجده با پیشانی؛ سجده با بینی را (یعنی به جای این که پیشانی را روی زمین یا فرش یا مدفوع انسان یا مدفوع سگ بگذارد، نماز گزار می‌تواند بینی خود را بر زمین یا هر چیز دیگری بگذارد.)

### ۱۴. در وضو «ترتیب» شرط نیست!

می‌دانیم که در وضو شرط اول صحت وضو، ترتیب است یعنی: اول باید صورت را شست، بعد دست راست و دست چپ و مسح سر و مسح دو پا؛ اما ابوحنیفه و مالک (متوفای ۱۷۹) فتوی به عدم وجوب ترتیب بین اعضاء در وضو داده‌اند.

## ۱۵. بدعت در نماز!

یکی از بدعت‌هایی که تمام فرقه‌های اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند و نه در زمان رسول گرامی اسلام ﷺ و نه در زمان خلیفه اول اهل سنت اینگونه نبوده است بلکه عمر بن خطاب به متابعت از مجوس آن را در نماز بدعت گذارد عملی است بنام «تکتف» (هنگام نماز دست راست را روی دست چپ گذاردن) که این عمل مسلماً نماز را باطل می‌کند. همانگونه که صاحب شرایع الاسلام در جلد اول ص ۷۲ بیان می‌دارد و نیز شیخ طوسی رحمته در کتاب الرسائل العشر، ص ۱۸۴، گوید: «ولا یتکتف» یعنی (نباید در نماز تکتف نمود). و ابن حمزه طوسی در کتاب الوسیله، ص ۹۶، خود می‌نگارد: «واما التروک التي تقطع الصلاة فی کل حال... و کتف الیدین» یکی از چیزهایی که نماز را باطل می‌کند تکتف است. و محقق حلی در کتاب مختصر النافع ص ۳۴۳ گوید و المحرمات: «وضع الیمین علی الشمال» یکی از محرمات در نماز، تکتف است.

## ۱۶. آمین گفتن در نماز!

همان‌طور که می‌دانیم در نماز یا باید ۱. ذکر الهی گفته شود. ۲. دعا خوانده شود. ۳. آیات قرآن زمزمه شود. و هر چه غیر از این سه گفته شود حتی اگر حرفی اضافی باشد نماز باطل است. و این مطلب جزو فتاوی علمای شیعه می‌باشد. حال اهل سنت بعد از خواندن حمد لفظ «آمین» جاری می‌کنند. کلمه «آمین» یا باید دعا باشد یا ذکر و یا قرآن؛ در حالی که هیچ کدام از این سه نیست. چنان‌که علامه حلی در کتاب مختصر النافع، ص ۳۱ گوید: «وجهة نظر أن لفظ آمین لیس من القرآن و أنه اسم فعل للدعاء و لیس بدعاء» با توجه به این که لفظ آمین از آیات قرآن نبوده بلکه اسم فعل برای دعا است، در حالی که لفظ دعا هم نمی‌باشد. از این رو گفتن آمین در آخر سوره حمد حرام است و اگر کسی آن را بگوید نمازش باطل است.

و در جای دیگر حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: «ان هذه الصلاة لا یصح فیها شیء من کلام الآدمیین»<sup>۱</sup> در این نماز صحیح نیست که چیزی از کلام آدمی باشد. (آمین گفتن از کلام آدمی می‌باشد.)

۱. جامع المقاصد محقق کرکی، ج ۲، ص ۲۴۸.



فصل پنجم: برخی از لغزش‌های علمی اهل سنت □ ۱۷۷

### ۱۷. نحوه خروج از نماز!

سلام نماز یعنی گفتن: «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» و خروج صحیح از نماز. حال ابوحنیفه فتوای دیگری دارد و آن این که: نمازگزار می‌تواند به جای گفتن «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» با خارج ساختن باد از معده از نماز خارج شود.

صاحب کتاب قواعد الاحکام؛ ج ۱، ص ۱۱۸ و ارشاد الاذهان؛ ج ۱، ص ۱۳۸ و مختلف الشیعه؛ ج ۱، ص ۱۱۸ می‌نگارد: «... و يجوز بدل السلام (فی الصلاة الواجبة) بعد التشهد إخراج ضرطة و قراءة آية واحدة بدل قراءة الحمد حتى اذا كانت بالترجمة» جایز است به جای سلام در نماز واجب بعد از تشهد، جایز است اخراج ریح (باد معده) کند و به جای خواندن حمد یک آیه کفایت کرده حتی اگر به صورت ترجمه (نه به لفظ عربی) باشد.

### ۱۸. تفاوت نماز با نماز!

بعد از آن که سلطان محمد خدابنده به دین و آیین و کیش جعفری درآمد، ملاحسن کاشی که مردی ظریف و همراه علامه بود، بعد از قبول تشیع سلطان، ملاحسن به سلطان محمد خدابنده خطاب کرده و می‌گوید: می‌خواهم دو رکعت نماز بر وفق فتاوی فقهاء اهل سنت و دو رکعت بر وفق فتاوی مذهب جعفری بخوانم و سلطان را قاضی قرار داده و به صحیح بودن یکی از این دو نماز حکم نماید. سپس ملاحسن گفت: ابوحنیفه و یکی از فقهای چهارگانه: وضو گرفتن با شراب را جایز می‌داند و پوست دباغی شده سگ را پاک می‌داند و فتوی داده به جای قرائت حمد و سوره حتی اگر ترجمه آن باشد، هر سوره و یا هر آیه‌ای را می‌توان خواند و سجده بر نجاست سگ هم جایز است و به جای سلام در تشهد نماز می‌تواند باد از معده خارج کند.

در این حال ملاحسن با شراب وضو ساخت و پوست دباغی شده سگی را بر تن نمود و به جای حمد و سوره گفت: «دو برگ سبز» (مد هامتان)<sup>۱</sup> ترجمه آیه ۶۴ الرحمن را خواند و بر مدفوع سگ سجده نمود و به جای گفتن «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» در مقابل حضار و سلطان، بادی از معده خارج نمود و بعد از اتمام نماز گفت: این است نماز اهل خلاف.

۱۷۸ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

سپس با کمال خضوع و خشوع دو رکعت بر وفق مذهب شیعه نماز گزارد، در این حال سلطان محمد خدا بنده گفت: معلوم است که دو رکعت اول نماز نبود، بلکه دو رکعت دوم موافق شرع و عقل می باشد.<sup>۱</sup>

### ۱۹. مخفی کردن «بسم الله الرحمن الرحيم» در نماز!

ابوهارون از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمودند: اینان (اهل سنت) «بسم الله الرحمن الرحيم» را (در موقع قرائت حمد و سوره در نماز) پنهان کردند (که اصلاً نمی خوانند یا آهسته می خوانند) پس - به خدا - چه نام های خوبی را پنهان کردند.

رسول الله صلی الله علیه و آله را رسم چنان بود که هر گاه داخل خانه می شد و قریش گرد او جمع می شدند «بسم الله الرحمن الرحيم» را بلند قرائت می نمود و قریش که آن را می شنیدند با به فرار می گذاشتند. و خدای عزوجل در همین باره این آیه را نازل فرمود: ﴿وَإِذَا ذُكِّرْتُ بِكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ أَعْلَىٰ أَدْبَارِهِمْ تُفْورًا﴾<sup>۲</sup>.

یعنی: «... و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی، آنها پشت می کنند و از تو روی می گردانند»<sup>۳</sup>.

### ۲۰. حکایت!

در کتاب «فصول الحق» از محمد مؤمن شیرازی که از علمای شافعی اهل سنت است روایت شده که «شیخ فخرالدین» واعظ بغداد روزی بر فراز منبر گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام گفت: «سلوئی قبل أن تفقدنی» من نیز می گویم: «بیرسید از من قبل از آن که من در بین شما نباشم».

ناگاه زنی گفت: ای فقیه! ادعای بزرگی کردی، سوالی دارم: بگو عمامه ای که بر سر داری چند دور بر سرت بسته شده؟

واعظ گفت: ای زن! لعنت خدا بر تو و شوهر تو باد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است: هر زنی که بدون اجازه شوهر از خانه بیرون آید خدای تعالی و ملائکه تا زمانی که

۱. قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۱۷ - مختلف الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۷ - ارشاد الادعان، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲. پاسراه / ۲۶.

۳. گلگشت نور، چهارصد حدیث از روضه کاتبی، ثقة الاسلام کلینی، ص ۳۲۰.

متأسفانه این صفحه موجود نمی باشد

متأسفانه این صفحه موجود نمی باشد

فصل پنجم: برخی از لغزش‌های علمی اهل سنت (۱۸۱)

صحت نکاح او و حال آن که شوهر می‌داند که شاهدان دروغ گفته‌اند. پس باکی برای او نیست که با آن دختر جماع کند و همین ازدواج صحیحی است.<sup>۱</sup>

ز: شافعی (رئیس فرقه شافعیه) پاک می‌داند (منی) را به سبب آن که خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» یعنی: «ما بنی آدم را گرامی داشتیم.» پس چگونه او را گرامی دارد در حالی که «منی» که اصل اوست نجس باشد؟!<sup>۲</sup>

#### ۲۴. خدا را ببینید!

از حنبلی مشهور است که: خدا را جسم می‌داند<sup>۳</sup> و می‌گوید: «خدا بر عرش نشسته و از عرش به مقدار چهار انگشت بزرگتر است، یا عرش از او به آن مقدار بزرگتر است و در هر شب جمعه در حالی که سوار بر خری می‌باشد از آسمان دنیا بر بام مسجدها فرود می‌آید و به شکل و شمایل پسری بی‌مو و خوش صورت که موهایی مجعد (پیچیده) و کاکل به سر دارد و دو نعلین در پا دارد که بندهای آن از مروارید آبدار است.»<sup>۴</sup>

و به همین سبب قبل از این علمای حنبلی، آخورهایی در پشت بام‌های منازل خود می‌ساختند و در آنها گاه و جو می‌ریختند که شاید مرکبی که خدا سوار بر آن است مشغول به خوردن آنها شود و به این جهت خدا قدری در آنجا توقف نماید.<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۲۳۲. به نقل از: صحیح بخاری ج ۸، ص ۶۲

۲. همان، به نقل از: سراج الوقایح؛ ص ۶۰۳. معنی المحتاج

۳. راهبرد اهل سنت به مسئله امامت؛ ص ۲۲۸. به نقل از: منهاج السنة ج ۱، ص ۲۱۶

۴. همان به نقل از: کامل ابن التبر؛ ج ۸، ص ۳۰۸

۵. همان؛ ص ۴۲۹

## فصل ششم

ازدواج حضرت ام کلثوم و عمر بن خطاب  
افسانه یا حقیقت؟

از جمله مطالبی که اهل سنت سعی کرده‌اند با جعل و وارد کردن احادیث ساختگی و دروغ در احادیث نبوی و تحریف حقایق تاریخی آن را دلیلی بر دوستی و صمیمیت بین امیرالمؤمنین علیه السلام و عمر جلوه دهند افسانه ازدواج دختر امیرالمؤمنین علیه السلام با عمر می‌باشد که در این بخش به بررسی این موضوع می‌پردازیم.

جاءلان حدیث سعی کرده‌اند با ساختن این افسانه و افتراء مضحک مدعی شوند که امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت ام کلثوم دختر حضرت زهرا علیها السلام را به ازدواج عمر بن خطاب درآورد تا نتیجه بگیرند که اصلاً دشمنی و عداوتی بین امیرالمؤمنین و ظالم در حق همسر مطهرش حضرت زهرا علیها السلام وجود نداشته و الاً دختر حضرت زهرا علیها السلام به ازدواج قاتل حضرت فاطمه علیها السلام در نمی‌آمد. برای همین آنها این افتراء را از میان ۱۶ دختر از همسران امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه یکی از دختران آن حضرت از حضرت فاطمه علیها السلام به نام حضرت ام کلثوم کرده‌اند. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرُ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>۱</sup>

لذا برای رد این افسانه مطلب را به دو شکل و در دو بخش مورد بحث قرار می‌دهیم:

## بخش اول

مرحوم شیخ مفید علیه السلام می‌فرماید: روایت ازدواج دختر امیرالمؤمنین علیه السلام با عمر صحیح نیست، چرا که ناقل این روایت شخصی به نام زبیر بگاری است که مورد وثوق در نقلهایش نیست و متهم به بغض و دشمنی به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد. گذشته از آن که

فصل ششم: ازدواج حضرت ام‌کلثوم و عمرین خطاب افسانه یا حقیقت؟ ۱۸۳

این روایت مضطربه می‌باشد (یعنی متن این روایت از اتقان و استحکام کافی برخوردار نیست و دارای اشکالاتی می‌باشد) و به ۱۱ نوع تضاد مبتلا می‌باشد. ۱. گاهی روایت می‌کند که خود امیرالمؤمنین علیه السلام متولی عقد این ازدواج بودند. ۲. گاهی روایت می‌کند که عباس متولی عقد بود. ۳. گاهی روایت می‌شود که عقد واقع نشد مگر بعد از تهدید بنی هاشم. ۴. گاهی روایت می‌شود که این عقد از روی اختیار و ایشار واقع شد. ۵. بعضی راویان ذکر کرده‌اند که حاصل این ازدواج فرزندی بود به نام «زید» عرب‌بعضی گویند که «زید» در قید حیات ماند تا این که صاحب نسل و فرزندان شد. ۷. بعضی می‌گویند که «زید» و مادرش در زمان عمر کشته شدند به گونه‌ای که معلوم نشد کدام از کدام ارث می‌برند. ۸. بعضی می‌گویند که ام‌کلثوم زنده بود تا آخر حیات عمر. ۹. بعضی گویند که عمر مهریه این ازدواج را ۴۰ هزار درهم قرار داد. ۱۰. بعضی می‌گویند عمر مهریه این ازدواج را ۴ هزار درهم قرار داد. ۱۱. بعضی می‌گویند که مهریه این ازدواج ۵۰۰ درهم بوده است.

با وجود این همه اختلاف در نقل، این روایت باطل است و فائده‌ای بر آن مترتب نیست.<sup>۱</sup>

#### چند سؤال مهم

۱. آیا اصلاً امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت زهرا علیها السلام دختری به کنیه ام‌کلثوم به غیر از حضرت زینب (س) داشته است؟ (آیا ام‌کلثوم وجود خارجی داشته است؟)
۲. بر فرض که حضرت امیر علیه السلام چنین دختری از حضرت زهرا علیها السلام (به غیر از حضرت زینب علیها السلام) داشته باشد، آیا اسناد و روایاتی که موضوع ازدواج عمر با ام‌کلثوم را مطرح ساخته به اندازه‌ای هست که حداقل اهل سنت را مطمئن سازد که چنین ازدواجی انجام گرفته است؟
۳. آیا اثبات چنین ازدواجی به نفع خلیفه دوم اهل سنت است یا به ضرر او؟
۴. روایات ساختگی در این زمینه به چه منظوری ساخته شده است؟

۱. بزرگتر از دروغ؛ ص ۱۰، به نقل از: المسائل السرویه؛ ص ۲۶۶.

۱۸۴ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

پاسخ به سؤالات

۱. آیا ام کلثوم وجود خارجی داشته است؟

اگر تمام روایات شیعه و سنی را در این زمینه جمع آوری کنیم، نمی توان به وجود چنین دختری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام به جز حضرت زینب علیها السلام با کنیه (ام کلثوم) یقین حاصل نمود.<sup>۱</sup>

مرحوم سید عبدالرزاق مفرّم در کتاب «نوادر الآثار» ثابت کرده است که: امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت زهرا علیها السلام فقط یک دختر داشته است به نام «زینب» که کنیه اش ام کلثوم بوده است.<sup>۲</sup>

دانشمند محترم آقای محمد حسنین سابقی در کتاب ارزشمند «مرقد العقیله» ثابت کرده که: کنیه حضرت زینب علیها السلام ام کلثوم بود، و هر جا ام کلثوم بدون قرینه گفته می شود منظور، حضرت زینب کبری علیها السلام می باشد. وی در این کتاب برای اثبات ادعایش دلایل فراوانی اقامه کرده است از جمله شهادت دادن یازده تن از علمای بزرگ شیعه و سنی و نقل هفت حدیث و شواهد دیگر در این زمینه.

شواهد دیگری نیز وجود دارد که جهت رعایت اختصار از آنها صرف نظر کردیم.

با توجه به نکات یاد شده نمی توان اطمینان حاصل کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام از زهرا علیها السلام مرضیه علیها السلام دو دختر داشته یکی زینب و دیگری ام کلثوم.

۲. آیا روایات در این زمینه به حدّ تواتر و یا اطمینان می رسد؟

اکثر روایات وارد شده در این زمینه، ضعیف و یا مرسل می باشند که محققین می توانند جهت شناخت ضعف متن و سند آنها مراجعه کنند به «إفحام الاعداء و الخصوم» از: سید ناصر حسین هندی و نیز کتابهای دیگر.

به علاوه این که علمای اهل سنت افسانه های فراوان در رابطه با ام کلثوم یافته اند که وجود همین افسانه ها در کتب آنها می تواند اعتماد اهل سنت را نیز از آنها سلب نماید.<sup>۳</sup>

۳. آیا اثبات این ازدواج به نفع خلیفه دوم اهل سنت است؟

بدون شک اثبات این ازدواج به نفع آنها نخواهد بود. زیرا نگاهی ساده به کیفیت این

۱. راهبرد اهل سنت به مسأله امامت؛ ص ۴۱، به نقل از: السیدة سکنیه؛ ص ۳۸.

۲. راهبرد اهل سنت به مسأله امامت؛ ص ۴۱.

۳. محققین می توانند به کتاب راهبرد اهل سنت به مسأله امامت؛ ص ۲۳ رجوع نمایند.



فصل ششم: ازدواج حضرت ام‌کلثوم و عمر بن خطاب السانیه یا حقیقت؟ □ ۱۸۵

ازدواج در کتب اهل سنت مثل «الاصابة» و «أسد الغابة» و «الاستيعاب» و کتب دیگر، کافی است که آنها را غرق در خجالت و شرمساری سازد، زیرا به عنوان نمونه در «الاصابة» ج ۴، ص ۴۹۲ و «الاستيعاب» ج ۴، ص ۴۹۱ آمده است که: حضرت علی رضی الله عنه ام کلثوم را به خانه عمر فرستاد. عمر کاری کرد که مایه شرمساری است، «فكشفت عن ساقها» ام کلثوم گفت: اگر امیرالمؤمنین نبودی چشمانت را کور می‌کردم.

و در روایت دیگری در «الاستيعاب» ج ۴، ص ۴۹۰ و «أسد الغابة»، ج ۵، ص ۶۱۴ آمده است: «ام کلثوم پس از این بی‌ادبی با ناراحتی شدید از منزل عمر خارج شده و به پدرش خبر داد و عرضه داشت، چرا مرا پیش این پیرمرد زشت کردار فرستادی؟!»

ناگفته پیداست کسی که در سن ۵۷ یا ۵۹ سالگی آن قدر بی‌تقوا و بی‌عفت باشد که با دختر بچه‌ای تقریباً ۶ ساله یا کمتر بدون اجرای صیغه عقد چنین جسارت‌هایی نماید آیا می‌شود این را از افتخارات خلیفه اهل تسنن دانست؟

۴. این روایات به چه منظوری ساخته شده است؟!

تنها می‌توان در یک جمع بندی گفت که بدون شک و تردید این روایات جعلی و سراسر دروغ برای هتک شخصیت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از جمله امیرالمؤمنین رضی الله عنه امام مجتبی رضی الله عنه و امام حسین رضی الله عنه ساخته شده است.<sup>۱</sup> با توجه به مسائل فوق به نفع اهل سنت خواهد بود که همچون «شیخ محمد انشاء الله حنفی محمدی» صاحب کتاب «السر المختوم فی رد زواج ام کلثوم» این ازدواج را مورد انکار قرار داده و از پیامدهای ننگین آن خودشان را راحت نمایند.

### بخش دوم

افسانه فوق را می‌توان از راه‌های دیگری نیز رد نمود که اینک در قالب ۴ دلیل به رد آن

می‌پردازیم:

دلیل اول: مخالفت با سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

این ازدواج خلاف سنت و سیره نبوی صلی الله علیه و آله و مخالف نص صریح قرآن کریم می‌باشد که

۱. طالبان تفصیل می‌توانند در این زمینه به کتاب راهبرد اهل سنت به مسأله امامت ص ۲۵ مراجعه کنند.

۱۸۶ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

فرموده: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>۱</sup> می باشد لذا هرگز چنین ازدواجی انجام نگرفته است.

چرا که سیره پیامبر اکرم ﷺ در مورد ازدواج شیخین با دختر خاتم الانبیاء ﷺ یعنی حضرت زهرا علیها السلام در این بود که حضرت آنها را به این عنوان نپذیرفت و از آنها روی گرداند و به دامادی خود قبول نفرمود. و قرآن کریم صراحتاً به ما امر می فرماید که از سیره نبوی تبعیت کنیم و امر قرآنی نسبت به عموم مسلمین و مؤمنین است چه رسد به امیرالمؤمنین علیه السلام که «يُحَدِّثُ حَذْوَ الرَّسُولِ» قدم جای قدم پیامبر ﷺ می گذاردند و هرگز از سنت پیامبر ﷺ روی گردان نبودند.

لذا قبول چنین ازدواجی از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام مخالفت با سنت رسول خدا ﷺ محسوب می گردد.

دلیل دوم: عدم برابری و تکافوء حسب و نسب

در هر ازدواجی باید مرد و زن از جهات مختلف با یکدیگر برابری و همخوانی داشته باشد مخصوصاً از حیث حسب و نسب. و قرآن کریم نیز در این باره تصریح می فرماید که: «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ...»<sup>۲</sup> یعنی: «دختران پاکیزه و طیب از آن مردان پاک و طیب هستند.» و امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز راضی نمی شدند که دختر طاهره و طیبه خود را که دختر حضرت طاهرة البتول بودند را به عقد کسی درآورند که پستی حسب و نسبش برای همه روشن است که برای نمونه از چند کتاب مهم سنّی حسب و نسب او را ذکر می نمایم:

الف: از حیث نسب

۱. ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» خود، ج ۳، ص ۲۴، طبع قدیم و ج ۱۱، ص ۶۷ طبع جدید در شرح سخن امیرالمؤمنین در وصف حضرت رسول ﷺ که فرمودند: «لم يسهم فيه عاهر ولا ضرب فيه فاجر.» می گوید: این کلام مولی اشاره است به جماعتی از صحابه که در نسب هایشان طعن واقع شده و از نسب صحیح و سالمی برخوردار نیستند.<sup>۳</sup> سپس از کتاب «مفاخرات قریش» از ابو عثمان جاحظ نقل می کند که گفت: به عمر خیر

۱. احزاب / ۲۱.

۲. نور / ۲۴.

۳. بزرگتر از دورغ، ص ۱۸.

فصل ششم: ازدواج حضرت ام‌کلثوم و عمر بن خطاب (الفسانه یا حقیقت؟) ۱۸۷

رسید که عده‌ای شاعر و راوی از مردم عیب می‌گیرند و نسب نامه آنها را مخدوش می‌کنند و حرامزاده‌گی آنها را بیان می‌کنند. پس عمر برخاست و بر فراز منبر رفت و اعلام کرد: مبادا دیگر نسب کسی را بیان کنید و ریشه انساب مردم را جست‌وجو کنید که اگر من امروز بگویم: کسی از این درب مسجد خارج نشود مگر حلال زاده و صحیح النسب، احدی از این مسجد خارج نخواهد شد. در این هنگام مردی از قریش بلند شد و گفت: به غیر از من و تو. عمر گفت: بنشین ای قین بن قین (ای نجاست پسر نجاست) که دروغ گفتی. (یعنی حتی من و تو).<sup>۱</sup>

۲. أبو منذر هشام بن محمد بن سائب التّسابه کلبی متوفای ۲۰۵ هجری قمری در کتاب المثالب می‌نویسد: صحاک کنیز حبشه‌ای بود که در ملک هاشم بن عبد مناف بود که نفیل بن هاشم با او زنا کرد و پس از او عبدالعزّی ابن ریاح با صحاک زنا کرد در نتیجه نفیل که جدّ عمر است به وجود آمد.<sup>۲</sup>

۳. ابویحیی جرجانی از جماعتی از عمر روایت کرده است که گفت: «تعلّموا أنسابکم تصلّوا بها ارحامکم ولا یسألنی احد ماوراء الخطاب» نسب‌هایتان را یاد فرزندان‌تان بدهید تا ارحامتان به هم متصل باشد اما احدی از من از نسبم بعد از خطاب سؤال نکند.<sup>۳</sup>

۴. بخاری در «صحیح» خود و غزالی در «احیاء العلوم» با اسناد خود از احمد بن موسی و نیز ابویعلی موصلی در «مسند» خود از انس بن مالک از احمد بن موسی نقل کرده‌اند که گفت: مردی از پیغمبر اکرم ﷺ پرسید: پدر من کیست؟ حضرت فرمودند: حذفه. دیگری پرسید: پدر من کیست؟ حضرت فرمود: سالم. پس عمر که از حاضرین بود بر دو زانوی خود نشست و گفت: «لا تبد علینا سؤاننا واعف عتّا». یعنی: «زشتی‌ها و آلودگی انساب ما را فاش نسازید و از ما درگذرید.»<sup>۴</sup>

۵. ابن قتیبه دینوری در کتاب «المعارف» ص ۷۸ از سهیلی در کتاب «الروض الأتف» نقل می‌کند: «جدّه عمر حیداء دختر خالد فحمیه، زن جد عمر، نفیل بود که بعد از مردن نفیل پسرش عمرو بن نفیل با مادر خود حیداء ازدواج کرد و زید به دنیا آمد. آن‌گاه ابن

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. همان.

۴. همان.

قتیبه در ص ۵۱ همین کتاب در ذیل عنوان اسامی کسانی که بعد از پدرشان با مادرشان ازدواج کردند می‌گوید: «امرأة من فهم كانت تحت نفیل بن عبدالعزی جد عمر بن الخطاب فتزوجها عمرو بن نفیل بعد ایبه فولدت له زیدا فأتمه ام الخطاب و زید هذا هو ابوسعید بن زید بن عمرو بن نفیل»<sup>۱</sup>

عمر در عرب مرسوم است که بی حسب و نسب را به اسم مادرش می‌خوانند و در کتب بسیاری نقل شده که عمر را به اسم مادرش می‌خوانده‌اند از جمله: خالد بن ولید؛ عمر را به «یا بن ام شمله» و یا «یا بن حنتمه» صدا می‌زده است. و نیز او را به «ابن الصحاک الحبشیه» نیز می‌خوانده‌اند. طالبان تحقیق رجوع کنند به «تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۴۳ و ج ۴، ص ۴۴ - «مرآة الزمان فی تاریخ الأعیان» از سبط ابن جوزی (در قصه کشتن خالد بن ولید، مالک بن نویره را) - «النهایه» از ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳۹، - (در لغت بعبج) و ص ۴۴۸ (در لغت حنتم) و ص ۱۵ (در لغت ابط) و در ج ۳، ص ۳۳۸ (در لغت غَیر و در لغت مأل). - «لسان العرب» ج ۲، ص ۲۱۴ (در لغت بَعَج) و ص ۱۶۲ (در لغت حنتمه) - «تاج العروس»، ج ۲، ص ۹ (در لغت بَعَج) و ج ۸، ص ۲۶۴ (در لغت حنتم) - زمخشری در کتاب الفائق و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۲، طبع قدیم»<sup>۲</sup>

۷. محمد بن السائب کلبی نسابه و ابومخنف لوط بن یحیی الأزدی نسابه در کتاب «الصلابة فی معرفة الصحابة»، و محمد بن شهر آشوب در کتاب «لسان الواعظین» ص ۳۵۷، و در «ملل و نحل» و «مثالب الصحابة» ج ۲، از کتاب «المناقب» ابن شهر آشوب (که متأسفانه هنوز چاپ نشده است)، و در کتاب «التنقیح فی النسب الصریح» با سند خود تا سیابه عبدالله در نسب عمر بن الخطاب این گونه نقل می‌کند که: «عبدالمطلب را کنیزکی بود به نام صهاک که بعضی از شتران وی را به چراگاه برده و می‌چرانید، چون بدکاره و فاحشه بود روزی غلامی به نام نفیل و نطفله بن هاشم و هشت نفر دیگر در چراگاه به صهاک رسیدند و با او درآویختند بعد از مدتی از این ۱۰ نفر (پدر) و «صهاک» پسری به دنیا آمد. صهاک او را «خطاب» نام نهاد و اغلب نزد بادیه‌نشینان بود تا به حد رشد و بلوغ رسید. روزی خطاب در جوانی شیطان او را وسوسه کرده با مادرش صهاک جمع شد،

۱. همان، ص ۲۰.

۲. همان.

فصل ششم: ازدواج حضرت ام‌کَلثوم و عمر بن خطاب افسانه یا حقیقت؟ ۱۸۹

صهاک از فرزندش خطاب حامله گردید. بعد از مدتی دختری زایید و در قنطاق پشمی پیچیده او را در مزبله‌ای انداخت. هشام بن مغیره بن ولید<sup>۱</sup> از آنجا می‌گذشت آواز آن دختر را در مزبله شنید بر او ترحم کرده به خانه آورده و بزرگ نمود او را «حتمه» نام نهاد. چون به حد بلوغ رسید روزی خطاب (پدر نامشروعش) نظرش بر دخترش حتمه افتاد و به او اظهار عشق نمود و او را از هشام بن مغیره به نکاح طلبید بعد از ازدواج این دو (خطاب و حتمه) عمر بن الخطاب به دنیا آمد.

پس با این تفصیل نتیجه می‌گیریم که:

۱. صهاک هم مادر خطاب است و هم همسر خطاب.
۲. خطاب هم پدر عمر و هم دایی عمر می‌باشد چون که خطاب و حتمه مادر عمر از یک رَجَم (صهاک) می‌باشند.
۳. حتمه دختر صهاک است چون از رَجَم وی بوده و هم نوه صهاک است چرا که دختر خطاب و خطاب پسر صهاک است و هم مادر عمر است و هم خواهر عمر، چون حتمه و عمر از یک پدر (صهاک) هستند و عمه عمر نیز می‌باشد، چون هر دو (صهاک و حتمه) از یک رحم (صهاک) می‌باشند.<sup>۲</sup>

مؤلف کتاب «لوامع الانوار» می‌گوید: از شیخ علی بن عبدالعالی کرکی شنیدم که این شعر کلام معجزنمای حضرت امام صادق علیه السلام می‌باشد که:

مَنْ جَدُّهُ خَالُهُ وَالِدُهُ  
أَجْدَرُ أَنْ يُبْعِضَ الْوَصِيُّ وَأَنْ  
وَأُمُّهُ أُخْتُهُ وَعَمَّتُهُ  
يُنْكِرَ يَوْمَ الْغَدِيرِ بَيْعَتَهُ

یعنی: «کسی که جدّ مادری او دایی و پدر او هم هست و مادرش خواهر او و عمه او هم هست. چنین نسبی همان بهتر که با وصی پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن باشد و بیعت خود را با او در روز غدیر منکر شود.»<sup>۳</sup>

۱. از جمله بزرگان عرب به شمار می‌رفت. وی پدر ابوجهل است «و کان أشدّ عداوة لرسول الله» بود و یکی از دشمنان سرسخت رسول مکرم اسلام به شمار می‌رفت، وی در جنگ بدر کشته شد در حالی که کافر و ملعون بود. تفسیر جامع الجوامع، طبرسی، ج ۱، ص ۶۹، گویند: از این کافر فرزندی به هم رسید به نام عکرمه وی بعد از فتح مکه اسلام آورد و در واقعه یرموک کشته شد و عمرش در آن وقت ۶۲ سال بود. الاعلام، ج ۴، ص ۲۲۲.

۲. دارالمجتبیین، اثر محمد بن ابی بکر العزالی، ترجمه بلال عبدالله، ص ۱۲.

۳. أحوال ابن صهاک، ص ۵۹.

۱۹۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

ب: از حیث حسب

تمام آنچه که در بالا ذکر شد از حیث نسب بود و اما از حیث حسب به مطلب زیر توجه نمایید: «عمر مبتلا به عمل کثیف لواط و مرض اُبته بوده است و اگر در حسب او هیچ ایرادی نبود مگر اُبته‌ای بودن، در پستی حسب او بس بود.»

ابن سعد در کتاب طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۸۹ چاپ بیروت سال ۱۳۷۷ هـ ق ۱۹۵۷ میلادی در بحث «استخلاف» عمر می‌گوید: «قال أخبرنا اسحاق بن يوسف الأزرق و محمد بن عبدالله الانصاری و هودة بن خليفة قالوا: أخبرنا ابن عون عن محمد بن سيرين قال: قال عمر بن الخطاب: ما بقى فى شىء من أمر الجاهلية الا آتى لست أبالى إلى أى الناس نكحت و أيتهم أنكحت.» یعنی: «از احوال و امور جاهلیت چیزی در من باقی نمانده الا این که هنوز برای من فرق نمی‌کند که کسی مرا مورد عمل لواط قرار دهد یا من با کسی لواط کنم.»

بخاری در صحیح خود چاپ هند می‌گوید: «كان سيدنا عمر مأبونا و يتداوى بماء الرجال» یعنی: «آقای ما عمر اُبته‌ای بود و یا آب مردان، خود را مداوا می‌کرد.» ابن حجر عسقلانی در فتح الباری شرح بخاری چاپ بولاق برای توجیه این مطلب می‌گوید: «ماء الرجال نبتٌ ينبتُ فى اليمن.» یعنی: «ماء الرجال گیاهی است که در یمن می‌روید.»

و جواب ابن حجر را یکی از بزرگان شیعه چه خوب داده است که: «ماء الرجال نبت، ينبت بين الصُّلب و الترائب.» یعنی: «ماء الرجال گیاهی است که بین پشت کمر و سینه مردان می‌روید.»

سیوطی در کتاب «تصحیح» لغت «اُبته» چاپ بولاق و ابن اثیر جزری در «اغلاط القاموس» به این مطلب تصریح کرده‌اند.<sup>۱</sup>

نتیجه:

با توجه به آنچه که در این قسمت به آن اشاره شد (که مراعات کفویت و برابری در عقد ازدواج واجب است) به این مطلب یقین پیدا می‌کنیم که عمر به هیچ وجه هم کفو و شایسته ازدواج با حضرت ام کلثوم (س) نبوده، لذا از روز روشن‌تر است که چنین ازدواجی موهوم و هرگز انجام نگرفته است؛ چرا که سیره نبی مکرم اسلام و اهل بیت آن

فصل ششم: ازدواج حضرت ام‌کلثوم و عمرین خطاب افسانه یا حقیقت؟ ۱۹۱

حضرت بوده که در ازدواج دختران مکرمه شان مراعات کفویت را می‌نموده و به غیر هم کفو هرگز دختر نمی‌دادند.

چنانچه در بعضی از کتب تاریخ و نیز شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴، ص ۷۵، نقل شده که: «اشعث بن قیس که یکی از رؤسا و طایفه «کنده» بود از امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت زینب علیها السلام را خواستگاری نمود. آن حضرت به سختی برآشفتند و فرمودند: این جرئت را از کجا پیدا کردی که زینب علیها السلام را از من خواستگاری کنی؟ آیا پسر ابوقحافه (ابوبکر) تو را اینگونه گستاخ و بی‌شرم ساخته است؟ زینب علیها السلام همانند خدیجه کبری علیها السلام و در دامان فاطمه علیها السلام پرورش یافته است و شیر عصمت نوشیده، تو را چه لیاقت که همسر او شوی؟ سوگند به آن کسی که جانم در دست قدرت اوست، اگر بار دیگر تکرار این سخن نمایی یا شمشیر جوابت می‌گویم.»

و نیز در ازدواج حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام و فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند: «بناتنا لبنینا و بنونا لبناننا» (دختران ما از آن پسران ما، و پسران ما از آن دختران ماست) مبین و مفسر همین حقیقت و واقعیت است. گذشته از آن که اهل سنت نیز کفویت را در ازدواج شرط می‌دانند و آن را منحصر در اسلام نمی‌دانند بلکه قائلند که زوج باید در حریت، حرفه، حسب و نسب با زوجه برابر باشد و در این امر هر سه فرقه حنفیه، شافعیه و حنابله متفق القولند. تا آنجا که در مورد نسب می‌گویند: «غیر شریف کفو شریفه هاشمیه نمی‌باشد.»

دلیل سوم: عدم تناسب بیئی

فیروزآبادی در کتاب «قاموس اللغة» در لغت «لؤم» از عمر نقل می‌کند که گفت: «لبنک الرجل لمتة: ای، شکله و مثله» یعنی: «مرد باید با هم شکل و هم سن و سال خود ازدواج کند.» حال اگر کلام و سخن خود او ملاک باشد، کدام وجدان پاک و عقل سلیمی، دختر کوچک امیرالمؤمنین علیه السلام و نوه خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله که از سن مبارک او بیش از حدود ۵ سال نگذشته بود را هم سن و سال برای ازدواج پیرمردی حدود ۶۰ ساله می‌داند.<sup>۱</sup>

۱۹۲ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

دلیل چهارم: روایت امام صادق علیه السلام به عنوان فصل الخطاب

مرحوم علامه مجلسی علیه السلام در کتاب شریف «مرآة العقول» ج ۲۱، ص ۱۹۸ از مرحوم شیخ مفید علیه السلام از عمر بن اذینه از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«قلت لابی عبدالله علیه السلام: إِنَّ النَّاسَ يَحْتَجُّونَ عَلَيْنَا أَنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام زَوْجَ فُلَانًا ابْنَتَهُ امَّ كَلْثُومٍ (س) و كان علیه السلام متكئاً فجلس و قال: أتقبلون أن علياً أنكح فلاناً ابنته؟! إن فوما يزعمون ذلك ما يهتدون إلى سواء السبيل و لا الرشاد ثم صفق بيده و قال: سبحان الله أما كان امير المؤمنين علیه السلام يقدر أن يحول بينه و بينها؟ كذبوا لم يكن ما قالوا: إن فلاناً خطب إلى علي علیه السلام بنته ام كلثوم (س) فأبى فقال للعباس: و الله لئن لم يزوجني لأنزعن منك السقاية و زمزم فأبى العباس علياً فكلمه فأبى عليه».

یعنی: «عمر بن اذینه می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم (اهل سنت) بر علیه ما (شیعیان) احتجاج می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام دخترش حضرت ام کلثوم را به ازدواج فلانی درآورده است، حضرت در حالی که تکیه زده بودند نشستند و فرمودند: آیا شما قبول می کنید که امیرالمؤمنین علیه السلام دختر مکرمه اش را به ازدواج فلانی درآورده است؟ به درستی که گروهی که چنین گمان باطلی داشته باشند به راه مستقیم و رستگاری هدایت نگشته اند، سپس از روی ناراحتی و عصبانیت دست مبارکش را بر روی دست دیگر زدند و فرمودند: سبحان الله آیا امیرالمؤمنین علیه السلام قادر نبودند بین او و دختر پاک سرشت خویش حائل و مانع شوند؟! نابخردان دروغ می گویند و آنچه آنان می گویند هرگز واقع نشده است بلکه فلانی حضرت ام کلثوم را از امیرالمؤمنین علیه السلام خواستگاری نمود اما امیرالمؤمنین از این کار ایا فرموده و او را رد کرد. پس او عباس را مورد تهدید قرار داد که اگر حضرت، دخترش را به من ندهد به خدا قسم سقایت حجج مکه و زمزم را از تو خواهم ستاند. پس عباس محضر حضرت شرفیاب شد و در این مورد وساطت کرد اما حضرت وساطت او را نپذیرفت و او را نیز رد کرد.»<sup>۱</sup>



## فصل هفتم

## فدک به یغما رفته

فدک در طول تاریخ خود، سرگذشتی بس قابل توجه داشته و بحث از آن همواره مسأله روز بوده و همچنان در مراکز علمی - مذهبی شیعه مطرح است.

## فدک

فدک نام دهکده‌ای<sup>۱</sup> است در حوالی شرقی خیبر که فاصله آن تا خیبر کمتر از هشت فرسخ<sup>۲</sup> و تا مدینه بیست و چند فرسخ است.<sup>۳</sup>  
آورده‌اند: چون «فدک بن حام» اولین کسی بود که در این سرزمین ساکن شد، این ناحیه به اسم او نامیده شد.<sup>۴</sup>

فدک در زمان رسول خدا ﷺ آباد و دارای چشمه‌ای پر آب و نخلستان و مزرعه و قلعه‌ای به نام «شمروخ»<sup>۵</sup> بود و نیز یکی از منزلگاه‌های مسافران شام به مدینه به شمار می‌آمد که این نیز موجب رونق اقتصادی آن شده بود.<sup>۶</sup>  
یهودیان فدک قصد داشتند تا یهودیان خیبر را در نبرد با مسلمانان یاری رسانند و چون رسول خدا ﷺ با خیبر شدند امیرالمؤمنین علیه السلام را با صد نفر به سوی آنان گسیل داشت<sup>۷</sup> تا از

۱. در معجم البلدان «قریه» و در نزهة القلوب «ده» خوانده شده است؛ اما فیومی در مصباح العنبر آن را «بلده» خوانده که لااقل می‌تواند گواه بزرگی این روستا باشد.
۲. ر. ک: مصباح العنبر و معجم البحرین، واژه فدک، بکری گفته است: «بینها و بین الخیبر یومان».
۳. در معجم البلدان آمده است: «بینها و بین المدینة یومان و قبل ثلاثة».
۴. معجم معالم الحجاز؛ ص ۲۷.
۵. العتاسک که از کتابهای قرن سوم و منابع کتاب مدینه‌شناسی است از این قلعه یاد کرده است.
۶. در تاریخ یعقوبی؛ ج ۱، ص ۲۵۵ آمده است: «بت منات، اوس و خزرج در فدک نصب شده بود که شاهد دیگری است بر این که فدک از موقعیتی ممتاز برخوردار بوده است».
۷. تاریخ طبری؛ ج ۳، ص ۱۵۲.

۱۹۴ • دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

وضعیت و تصمیمشان آگاهی کامل پیدا کند. سپس روشن شد که آنان پسیمی به خبیبر فرستاده و اعلام کرده‌اند که ما شما را در جنگ با مسلمانان یاری خواهیم داد. چون اهل فدک در این ماجرا مقصر شناخته شدند با ترس و وحشت منتظر بودند تا ببینند نتیجه جنگ خبیبر چه می‌شود. با شنیدن خیر پیروزی سپاه اسلام وحشت بیشتری بر آنان مستولی شد و تصمیم گرفتند بدون جنگ و خونریزی تسلیم شوند، لذا نماینده‌ای نزد رسول خدا ﷺ فرستاده اظهار داشتند با ما نیز مانند یهود خبیبر رفتار کنید و با گرفتن نصف درآمد فدک صلح کنیم.<sup>۱</sup> پیامبر ﷺ این پیشنهاد را پذیرفت و به این ترتیب، فدک بدون جنگ و خونریزی در اختیار پیامبر ﷺ قرار گرفت.<sup>۲</sup>

#### اختصاص فدک به رسول خدا ﷺ

از آنجا که فدک بدون جنگ در اختیار رسول خدا ﷺ قرار گرفت به حکم قرآن به حضرت رسول اکرم ﷺ اختصاص یافت و مسلمانان از آن سهمی نداشتند:

﴿وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُزِجْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ \* مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَاللَّسُّوْلِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرُّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾<sup>۳</sup>

مضمون آیه شریف چنین است: «اگر کفار بدون جنگ چیزی را برای صلح و تسلیم شدن و غیر آن دادند مانند سایر غنائم جنگی نیست که یک پنجم آن خمس و چهار پنجم آن میان مجاهدان تقسیم شود، بلکه آنان سهمی ندارند و همه آن در اختیار پیامبر قرار می‌گیرد.»

«ما آفاء الله» یعنی: چیزی که خدا برگرداند. و شاید مقصود این باشد که مالک اصلی املاک خداست و در این موارد آن را از ملک کفار به خود برمی‌گرداند. آیه دیگری که فدک و امثال آن را مختص رسول خدا ﷺ می‌داند آیه انفال است:

۱. دو قد روی انه صالحهم علیها كلها، الله اعلم ای الامرین کان. جوهری، ابویکو احمد بن عبدالعزیز، السقیقه و الفدک، ص ۹۷.

۲. الحقائق فی تاریخ الاسلام، ص ۱۸۰، به نقل از: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۵.

۳. حشر / ۷ و ۶.

فصل هفتم: فدک به یغما رفته [۱۹۵]

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»<sup>۱</sup> یعنی: «از تو دربارهٔ انفال سؤال می‌کنند. بگو انفال از آن خدا و رسول اوست.»

و یکی از مصادیق انفال، اموالی است که بدون جنگ، از کفار به دست مسلمانان بیافتد. و همچنان یک پنجم غنایمی که با جنگ از کفار گرفته می‌شود مختص پیامبر است و ایشان چهار پنجم باقی مانده را میان مجاهدان تقسیم می‌کند.

پس روشن شد که خداوند، میان «غنیمت جنگی» و «فئ» و «انفال» فرق گذاشته است، به این معنی که از غنایم جنگی یک پنجم آن، و از فئی و انفال تمام آن را، از آن خدا و رسول و... دانسته است. البته انفال علاوه بر چیزهایی که بدون جنگ و خونریزی از کفار گرفته می‌شود نمونه‌های دیگر مانند اراضی موات را نیز در بر می‌گیرد. و مقصود از «فئ» نیز همان چیزهایی است که بدون قتال از کفار گرفته می‌شود.

بنابراین روشن شد که چون فدک بدون جنگ و قتال گرفته شده مشمول آیه «فئ» و «انفال» است و تمام آن متعلق به پیامبر و... می‌باشد.

#### بخشش فدک به حضرت فاطمه علیها السلام

روایات فراوانی گواه است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فدک را به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام بخشیده و این موضوع در کتابهای تفسیر و حدیث و تاریخ و کلام و لغت موجود است، و تعداد این روایات و طرق و مصادر نقل آنها به حدی است که جای تردید باقی نمی‌گذارد که ما در اینجا به عنوان نمونه به چند مورد اشاره کرده‌ایم:

۱. سند ابویعلی: «لَمَّا نُزِلَتْ ﴿وَأَبِ ذَٰلِ الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ﴾<sup>۲</sup> دَعَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاطِمَةَ علیها السلام فَأَعْطَاهَا فَدَكَ»<sup>۳</sup> یعنی: «هنگامی که آیه فوق نازل شده رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را خواند و فدک را به او داد.»

۲. ام ایمن گوید: گواهی می‌دهم که چون جبرئیل آیه «وَأَبِ ذَٰلِ الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ» را نازل کرد پیامبر فرمود: ای جبرئیل! از پروردگار بهرس «ذی القربی» کیانند؟ جبرئیل گفت: «ذی

۱. انفال / ۱.

۲. اسراء / ۲۶.

۳. ملحقات احقاق الحق؛ ج ۳۳، ص ۲۵۳، به نقل از: سند ابویعلی؛ ج ۲، ص ۳۲۴. المطالب العالیة ابن حجر عسقلانی؛

ج ۳، ص ۳۶۷.

۱۹۶ ﴿ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

القربی «فاطمه است. پس پیامبر ﷺ فدک را به او داد.<sup>۱</sup>  
 ۳. ابوسعید خدری گوید: «هنگامی که آیه ﴿وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ﴾ نازل شد پیامبر ﷺ فدک را به فاطمه ﷺ عطا کرد و فرمود: «فدک برای تو و فرزندان بعد از تو.»<sup>۲</sup>  
 ۴. امام صادق ﷺ می فرماید: «هنگامی که آیه ﴿وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ وَالْمَشْكِينِ﴾ نازل شد، پیامبر ﷺ به جبرئیل گفت: مسکین را شناختم، «ذی القربی» کیست؟ جبرئیل گفت: افرای تو، پس پیامبر ﷺ حسن ﷺ و حسین ﷺ و فاطمه ﷺ را خواند سپس فرمود: «ان ربی امرنی ان اعطیکم ممّا افاء علیّ.» و فرمود: فدک را به شما عطا کردم.<sup>۳</sup>

### شبهات:

برخی از شبهاتی که علمای اهل تسنن مطرح کرده اند را پاسخ می گوئیم:  
 ۱. ماجرای فدک، هفت سال پس از هجرت رسول خدا ﷺ و در مدینه روی داده و آیه مذکور در سوره های مکی یعنی سوره اسراء وارد شده، تطبیق این دو چگونه می باشد؟  
 پاسخ: نمی توان گفت آیات سوره اسراء با همین ترکیب کنونی نازل شده است بلکه آن طور که در کتاب های علوم قرآنی تحقیق شده، هنگامی که آیه یا آیاتی نازل می شد، پیامبر اکرم ﷺ خود، جای آن آیه یا آیات را تعیین می فرمود، بر این اساس ممکن بود آیه یا آیاتی در مدینه نازل شود و رسول خدا ﷺ جای آنها را در میان سوره های مکی قرار دهد.  
 از این رو در قرآن های چاپ مصر که دانشگاه الازهر آنها را تأیید کرده اند در آغاز سوره اسراء آمده است: سورة الإسراء مکیّة الا آیات ۲۶ و ۳۲ و ۳۳ و ۵۷ و ۷۳ الی ۸۰ فمدنیه.

و در تفسیر مجمع البیان نیز یادآوری شده که سوره اسراء مکی است جز پنج آیه آن و به قولی هشت آیه آن که مدنی است و یکی از آن آیات مدنی آیه مورد بحث ما می باشد. تذکر این نکته نیز مناسب است که اگر این پاسخ هم موجود نبود، وجود روایاتی که ذکر کردیم برای مدنی بودن آیه و اثبات مطلب کافی بود.

۲. اگر فدک حق حضرت فاطمه ﷺ بود که باید به او داده می شد پس چرا می گویند

۱. تفسیر عیاشی؛ ج ۲، ص ۲۸۷ - بحار الانوار؛ ج ۲۹، ص ۱۲۸، به نقل از احتجاج طبرسی.

۲. تفسیر فوات کولبی؛ ص ۱۱۸.

۳. تفسیر عیاشی؛ ج ۲، ص ۲۸۷.

فصل هفتم: فدک به یغما رفته [۱۹۷]

رسول خدا ﷺ فدک را به او بخشیده؟ آیا حق کسی را به او دادن، با هبه بودن آن سازگار است؟

پاسخ: با تتبعی که انجام شده است به این نتیجه رسیده‌ایم که درباره دادن فدک به حضرت زهرا علیها السلام در روایات و نقل‌ها و گزارش‌های تاریخی، علاوه بر واژه «هبه» (بخشش)، هفت واژه و تعبیر دیگر نیز به کار رفته است که اگر یک‌جا ملاحظه شوند روشن می‌شود که مقصود همه آنها «تحويل دادن فدک» به حضرت زهرا بوده است و لازم نیست خصوص «هبه» مقصود باشد که هفت واژه مختلف عبارتست از: ۱. إقطاع. ۲. إعطاء. ۳. تملیک. ۴. نحلہ. ۵. اعطاء حق. ۶. دفع. ۷. صدقه. ۸. هبه.<sup>۱</sup>

همچنین اگر بگوییم فدک حق فاطمه علیها السلام بود و به او دادند یا بخشیدند این دو عبارت با هم منافات ندارد. زیرا گاهی بخشش یا دادن جایزه یا برخی امتیازات به کسی، حق اوست و در عین حال می‌گویند به او جایزه دادند یا بخشیدند. و در تعبیرات متعارف نیز گفته می‌شود: «این بخشش، حق او بود و باید به او داده می‌شد.»

۳. «هبه» تا زمانی که مورد تصرف و قبض «موهوب له» نگردیده ملک او نمی‌گردد، و فدک به اجماع همه علمای شیعه و سنی در حین حیات پیامبر صلی الله علیه و آله به تصرف حضرت زهرا علیها السلام در نیامده بود بلکه در دست جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و در آن تصرف مالکانه می‌فرمود. پس ابوبکر، فاطمه زهرا علیها السلام را در ادعای هبه بودن فدک تکذیب نکرد بلکه تصدیق نمود لکن مسأله فقهیه‌ای بیان کرد که به صرف هبه شدن فدک تا مادامی که مورد قبض واقع نشود ملکیت نمی‌آورد.

پاسخ: اخبار و احادیث و نیز قراین فراوانی دلالت دارد که فدک در تصرف حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. که ما به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. نهج البلاغه در نامه حضرت امیر علیه السلام به عثمان بن حنیف: «بلی کانت فی ابدینا فدک» یعنی: «آری فدک در دست ما بود.»

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمود: اگر مالی در تصرف مسلمانان باشد و من آن را ادعا کنم از چه کسی شاهد و بیته می‌خواهی؟ گفت: از تو (نه از آن که ملک در تصرف اوست) حضرت فرمود: پس چرا در قبال فدک که تصرف زهرا علیها السلام بود از فاطمه شاهد و

۱. فدک، شیخ رضا استادی، ص ۳۸

۱۹۸ دو بال برای پرواز (تبری و توتی)

بینه می خواهی؟<sup>۱</sup>

۳. کلام خود ابوبکر نیز حکایت از همین موضوع دارد زیرا اگر در تصرف حضرت نمی بود ابوبکر در جواب حضرت زهراء علیها السلام می گفت: چون تصرف نکرده ای مالک نشده ای نه این که از او شاهد و بینه بخواهد.

بنابراین هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسید، فدک در تصرف حضرت زهراء علیها السلام و وکلای ایشان بود.<sup>۲</sup>

### غصب فدک

طبرسی در احتجاج خود می نویسد: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، کسانی را فرستاد تا وکیل حضرت زهراء علیها السلام را از فدک اخراج کنند و فاطمه زهراء علیها السلام نزد او آمد و فرمود: «یا ابابکر! لم تمنعنی میراثی من ابی رسول الله صلی الله علیه و آله بأمر الله تعالی.»<sup>۳</sup> یعنی: «ای ابوبکر! چرا مرا از میراثی که پدرم برای من به جای گذارده محروم می سازی؟»

شهرستانی می نویسد: در ایام بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله که به رحلت او انجامید و در هنگام رحلت و پس از آن چند اختلاف و نزاع پیش آمده:

اول: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کاغذ و قلم بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که پس از من همراه نشوید، عمر گفت: «حسبنا کتاب الله» و میان حاضران در آن جلسه مجادله در گرفت.

دوم: حضرت در حال بیماری فرمود: «لعن الله من تخلف عن جیش أسامه.» بعضی گفتند: واجب است امر او را امتثال کنیم و برخی دیگر گفتند: بیماری رسول خدا سخت شده است، ما دلمان نمی آید از او جدا شویم.

سوم: هنگامی که حضرت از دنیا رفت عمر گفت: هر کس بگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله مرده است با شمشیر او را می کشم. ابوبکر آیه ای از قرآن خواند و او را مجاب کرد.

چهارم: اختلاف بر سر محل دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله.

پنجم: اختلاف در امامت. انصار گفتند: «منا امیر و منکم امیر»

۱. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۲۹، به نقل از: احتجاج طبرسی، ص ۹۰.

۲. شیخ طوسی در النبیان، ج ۶، ص ۲۶۹ می فرماید: «کان وکلایها فیها و بعد حیاة النبی صلی الله علیه و آله اخذها ابوبکر و دفعها عن النحلة و القصة فی ذلك مشهورة».

۳. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۷.

فصل هفتم: فدک به یغما رفته ۱۹۹

ششم: در موضوع فدک و ارث بردن از رسول خدا ﷺ اختلاف پدید آمد. فاطمه ﷺ فدک را ملک با ارث خود می دانست و در مقابل گفتند: رسول خدا ﷺ فرموده است: «نحن معاشر الانبياء لا نورث...»<sup>۱</sup>

ابن شبه از عایشه روایت می کند:

فاطمه ﷺ کسی را نزد پدرم (ابوبکر) فرستاد و سه چیز از او مطالبه کرد: ۱. صدقه رسول الله ﷺ در مدینه. ۲. باقی مانده خمس خیبر. ۳. فدک. اما پدرم به او گفت: رسول خدا ﷺ گفته: «لا نورث ما ترکنا صدقه...» (ما صدقه به عنوان ارث به جای نمی گذاریم) فاطمه از پدرم (ابوبکر) خشمگین شد و تا پایان عمر خویش با او سخن نگفت و هنگامی که از دنیا رفت علی بر او نماز خواند و او را شبانه دفن کرد و پدرم را خبر نکرد.<sup>۲</sup>

صاحب تشیید المطاعن، بیست و پنج کتاب از منابع اهل سنت را نام می برد که مسأله شهادت درباره فدک در آنها یاد شده است، در کتاب «السقیفه و فدک» چنین آمده است: «تخالت فاطمه إن فدک وهبها لی رسول الله ﷺ قال ابوبکر: فمن يشهد بذلك...؟»<sup>۳</sup> یعنی: «علی ﷺ به خلیفه گفت: هرگاه من مدعی مالی باشم که در دست مسلمان دیگری است از چه کسی شاهد می خواهی؟ از من که مدعی هستم یا از کسی که در تصرف او است؟ گفت از تو که مدعی هستی. حضرت فرمود: مدت ها است که فدک در اختیار و تصرف فاطمه است و در زمان حیات رسول خدا ﷺ مالک آن شده است پس چرا از او بینه و شاهد می طلبی؟ ابوبکر ساکت شد.»<sup>۴</sup>

طبق روایت طبرسی، عمر که در مجلس حاضر بود دید کسی یارای پاسخ دادن به امیرالمؤمنین ﷺ را ندارد و ممکن است سکوت ابوبکر گران تمام شود. گفت: «با علی دعنا من کلامک فاننا لا نقوی علی حجتک فإن أتیت بشهود عدول و الا فهو فیء للمسلمین لا حق لك و لا لفاطمة فیه.» یعنی: «با علی! ما توان بحث با تو را نداریم. باید شاهد بیاوری وگرنه نه تو و نه فاطمه حقی بر فدک نخواهید داشت.»

۱. ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۱.

۲. تاریخ مدینه منوره، ج ۲، ص ۱۹۶.

۳. السقیفه و فدک، ص ۱۰۳.

۴. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۲۹، به نقل از: احتجاج طبرسی.

۲۰۰ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

### حکایتی شگفت‌انگیز

در کتاب نزهة الکلام به نقل از ابن عباس آمده است: روزی به خانه ابوبکر رفتم عمر بن خطاب و چند نفر دیگر آن جا بودند. ناگاه پیرمردی وارد شد و سلام کرد. جوابش دادم. ابوبکر گفت: ای پیرمرد بنشین. پیرمرد تکیه بر عصا نمود و گفت: من قصد حج دارم و مرا همسایه‌ای است که به من گفت: تو به حج می‌روی پس پیغام مرا به خلیفه رسول خدا ﷺ برسان. گفت: بگو من زنی ضعیفم و مرا پدری بود که یاری‌ام می‌داد. پس پدرم وفات یافت و مزرعه‌ای برای من گذاشت که وجه معاش من و فرزندانم از آن بود. امیر آن شهر مزرعه را از من گرفت و یکی از عمال خود را بر آن گذاشت تا درآمد آن را بگیرد و به او برساند و از آن هیچ به من و فرزندانم نمی‌دهد.

ابوبکر گفت: کراهت باد آن غاصب فاجر را. عمر گفت: ای خلیفه رسول خدا! کسی را بفرست تا آن ظالم فاجر را به سزای خود برساند.

ابن عباس گوید: پس دیدم که پیرمرد بازگشت و گفت: «نعوذ بالله من حقد الله، فمن أظلم ممن يظلم بنت رسول الله ﷺ» «پناه می‌برم به خدا از دشمنی و عداوت خدا، چه کسی از ظلم کننده بر دختر رسول خدا ﷺ ظالم‌تر و فاجرتر است؟» و از آن خانه بیرون رفت. ابوبکر گفت: او را برگردانید و کسی را دنبال او فرستاد. اما پیرمرد را ندیدند.

ابن عباس گفت: خدمت امیرالمؤمنین ﷺ رسیدم. حضرت از این داستان پرسید و سپس فرمود: او خضر پیامبر بود.<sup>۱</sup>

در برخی روایات آمده است که ابوبکر هنگام موت می‌گفت: ای کاش سه کار نکرده بودم: ۱. فدک را از فاطمه ﷺ نگرفته بودم. ۲. از لشکر اسامه تخلف نکرده بودم. ۳. خالد بن ولید را برای قتل مالک بن نویره نفرستاده بودم.<sup>۲</sup>

### سرگذشت فدک پس از فاطمه ﷺ

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، گفت: ای مردم، به هر کس ظلمی شده بود جبران کردم، و اول مظلومه‌ای را که به صاحبانش بازگرداندم، فدک بود که به امام

۱. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۳۲۶ به نقل از: نزهة الکرام، ج ۱، ص ۲۳۲.  
۲. همان، خصال شیخ صدوق، ابواب الثلاثة.



فصل هفتم: فدک به یغما رفته [۲۰۱]

باقر علیه السلام برگردانده شد. گروهی از مشایخ اهل شام و قریش نزد او آمدند و گفتند: تو با این کار، خلیفه اول و دوم را غاصب و ظالم معرفی کردی و موجب طعن بر آنان شدی. عمر بن عبدالعزیز به آنان گفت: نزد من و شما ثابت است که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را ادعا کرد و فدک در تصرف او بود، و فاطمه زنی نبود که به پیامبر دروغ نسبت دهد. علاوه بر این، علی علیه السلام و ام ایمن و ام سلمه نیز شهادت دادند، و به نظر من، فاطمه علیها السلام در ادعای خود صادق بود، گرچه نمی توانست دو شاهد بیاورد. او سیده زنان بهشت است. پس امروز به قصد تقرب به خدا، فدک را به وارثان او برگرداندم و امیدوارم که در روز قیامت از شفاعت او و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بهره مند باشم. سپس افزود که اگر من به جای ابوبکر بودم و فاطمه علیها السلام ادعا می کرد او را تصدیق می کردم و فدک را به او می دادم...<sup>۱</sup>

### ارزش اقتصادی فدک

در باره ارزش اقتصادی فدک گزارش های بسیار متفاوتی وجود دارد که ناظر به زمان های مختلف است: ابن طاووس درآمد سالانه فدک را هفتاد هزار دینار یاد کرده است.<sup>۲</sup>

ابوداود گوید: عمر بن عبدالعزیز، به خلافت رسید در حالی که درآمد فدک چهل هزار دینار بود.

جوهری نوشته است: در زمان خلیفه دوم نصف فدک که سهم یهودیان بود به پنجاه هزار درهم ارزش که خلیفه این مبلغ را به یهودیان آن سرزمین داد و آنان از آن جا به شام کوچ کردند.<sup>۳</sup>

ابن ابی الحدید می نویسد: درخت های خرماي فدک در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه نخل های کوفه در زمان وی (ابن ابی الحدید) بوده است.<sup>۴</sup> و نقل های متعدد دیگر که ما به همه اشاره نکردیم. بنابراین، در حاصل نخیزی فدک تردیدی نیست و همان طور که در منابع کهن آمده آن

۱. مجالس المؤمنین؛ ص ۲۲، با تصرف در عبارات.

۲. برنامه سعادت (ترجمه کشف المحجبه)؛ ص ۱۵۶.

۳. السقیفه و فدک؛ ص ۹۸.

۴. شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۶، ص ۲۳۶.

۲۰۲ □ دوبال برای پرواز (تبری و تولی)

سرزمین، چشمه و نخلستان و مزرعه یا مزارع سرسبزی داشته است اما از میزان درآمد سالانه آن اطلاع دقیقی در دست نیست.

دکتر شهیدی در کتاب «فاطمه دختر محمد ﷺ» می‌نویسد: فدک درآمد قابل توجهی داشت به اندازه‌ای که بنی هاشم می‌توانسته‌اند با امرار معاش خود، از استفاده از بیت المال چشم پوشیده، نیازی به خلیفه نداشته باشند.<sup>۱</sup>

### اهمیت معنوی فدک

فدک، جدا از ارزش اقتصادی آن، بار معنوی و سیاسی داشته و با گذشت زمان به مسائل اعتقادی پیوند خورده است. مطالبات حضرت زهرا علیها السلام و حمایت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان، نه برای منافع اقتصادی، بلکه برای دفاع از اصول و مبانی اسلام بوده است؛ اسلامی که آن روزها در معرض انحراف قرار گرفته بود.

### فدک در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام

دوران خلافت ۲۵ ساله سه خلیفه اهل سنت سپری شد و خلافت ظاهری (چون خلافت واقعی حتی در آن ۲۵ سال نیز از آن امیرالمؤمنین علیه السلام بود) در دستان با کفایت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفت. در این حال با این که حضرت می‌توانست حق غصب شده اهل بیت علیهم السلام را به آنان برگرداند اما چنین نکرد.

امیر مؤمنان در دوران خلافت خود در نامه‌ای به عثمان بن حنیف چنین نوشت:

«بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلمته السماء فسنحت علیها نفوس قوم و سخرت عنها نفوس آخرین و نعم الحکم الله و ما اصنع بقدک و غیر فدک و النفس مظانها فی غد جدت تنقطع فی ظلمته آثارها و تغیب أخبارها...»<sup>۲</sup> «آری، از تمام آن چه آسمان بر آن سایه افکنده تنها فدک در دست ما بود که گروهی بر آن دیده حرص و طمع دوختند و گروهی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و بهترین داور و حکم خداست. مرا با فدک و غیر فدک چه کار در حالی که آرامگاه فردای آدمی قبری است که در تاریکی آن آثارش محو

۱. فاطمه دختر محمد؛ ص ۵۹.

۲. نهج البلاغه؛ نامه ۲۵.

فصل هفتم: فدک به یغما رفته [۲۰۳]

شود و اخبارش ناپدید گردد.»

سخن فوق به این معنا است که واگذاری فدک نه از روی خشنودی و رضاست بلکه به دلیل بی رغبتی به دنیا و اعراض از آن است.

ابن ابی الحدید در شرح نامه فوق می نویسد:

«سخاوت در اینجا به معنای صرف نظر کردن از فدک نیست؛ زیرا آن حضرت و خاندانش فدک را رها نکردند، مگر از روی غصب و زور، آن حضرت نظیر این الفاظ را درباره غصب خلافت هم فرموده است لذا بعد از آن جملات می فرماید: بهترین حکم و داور خداست، و این سخن کسی است که شکایت دارد و تظلم می کند.»<sup>۱</sup>

در این باره روایاتی نیز از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است؛ از جمله ابراهیم کرخی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا و به چه علت امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی که به خلافت رسید فدک را بازپس نگرفت؟ امام علیه السلام فرمود: او به پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا کرد، آن گاه که مکه را فتح نمود و عقیل خانه آن حضرت را فروخته بود، پرسیدند: یا رسول الله! آیا به خانه خود باز نمی گردید؟ حضرت فرمود: مگر عقیل برای ما خانه ای گذاشته است؟ ما خاندانی هستیم که اگر به ظلم از ما چیزی بگیرند باز پس نگیریم. از این رو، امیر مؤمنان پس از تصدی خلافت، فدک را بازپس نگرفت.<sup>۲</sup>

فدک نماد مظلومیت اهل بیت علیهم السلام بود، و مظلوم باید از مظلومیت خود سخن بگوید وگرنه سکوت او به معنای صحه گذاشتن بر ظلم است. از این رو، پس از دوران امیرالمؤمنین علیه السلام فرزندان ایشان هرگاه فرصتی می یافتند یاد فدک را زنده می کردند.<sup>۳</sup>

#### فدک پس از حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. صاحب معجم البلدان درباره زمان خلافت عمر می گوید: «عمر فدک را به علی علیه السلام و عباس تسلیم کرد.» گویا منشأ سخن یاقوت حموی روایتی جعلی باشد که در کتب اهل تسنن یاد شده است. که علامه تستری در شرح نهج البلاغه در پاسخ می گوید: «آن چه حموی گفته نادرست است زیرا در تاریخ آمده که نخستین بازگرداندن فدک به

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۰۸.

۲. غلل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۴.

۳. مجلة طبقات صحابه، ج ۳۲، ص ۱۷۹.

۲۰۴ | دو بال برای پرواز (تبری و توتی)

اهل بیت علیهم السلام، عمر بن عبدالعزیز است. در روایتی که حموی به آن استناد کرده از حیث متن، متناقض و غیر قابل پذیرش است.<sup>۱</sup>

۲. در رسالهٔ اضواء الدرر آمده است: «عثمان فدک را به مروان بن حکم داد که مطرود رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. سپس می نویسد: انصاف دهید! آیا مروان و اولاد او و همسر او که دختر عثمان بود به در دست داشتن فدک سزاوارتر بودند یا علی و اولاد او و فاطمه دختر رسول خدا؟ «و هل یفعل مثل هذا الفعل من آمن برسول الله صلی الله علیه و آله؟» (آیا این کار از کسی که ایمان به خدا و رسول خدا دارد سر می زند؟)<sup>۲</sup>

۳. در تاریخ یعقوبی آمده است: «در سال ۴۴ هجری معاویه فدک را به مروان داد تا به این وسیله اهل بیت علیهم السلام را آزرده باشد چون مروان دشمن اهل بیت علیهم السلام بود.»<sup>۳</sup>

۴. طبق گزارشی دیگر از عقدالفرید: «هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و تصمیم گرفت برخی از اعمال ننگین بنی امیه را جبران کند، نامه‌ای به فرماندار مدینه نوشت که فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام که در آن زمان (بالاترین شخصیت آنان) امام محمد باقر علیه السلام بود برگرداند که گروهی از اطرافیان عمر بن عبدالعزیز که از بنی امیه بودند از این کار وی سخت خشمگین شدند و به او اعتراض کردند که: تو با این عمل خود خلیفهٔ اول و دوم را تخطئه کردی. اما او اعتنایی نکرد و به آنان پاسخ داد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است فاطمه پارهٔ تن من است، خشم او خشم من و خشنودی او خشنودی من است.»<sup>۴</sup>

۵. پس از چندی یزید بن عبدالملک دوباره فدک را از اهل بیت علیهم السلام گرفت و تا انقراض دولت بنی مروان در اختیار آنان بود.

۶. در دوران بنی عباس نیز بارها فدک را از اهل بیت علیهم السلام گرفته و باز پس دادند. هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفت: «حدود فدک را بیان کن تا به شما بازگردانم.» حضرت از این کار امتناع ورزید. اما هارون باز اصرار کرد. امام کاظم علیه السلام فرمود: اگر حدود فدک را بگویم باز نخواهی داد. هارون گفت: به جدت رسول الله صلی الله علیه و آله سوگند که خواهم داد. حضرت فرمود: «حد اول عدن، حد دوم سمرقند، حد سوم آفریقا، حد چهارم

۱. نهج البلاغه فی شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۳۲۲.

۲. اضواء الدرر، نسخه خطی کتابخانه سید محمد علی روضائی اصفهان.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۳.

۴. عقدالفرید، ج ۲، ص ۲۳۵.

فصل هفتم: فدک به بغداد رفته (۲۰۵)

سيف البحر... هر جمله حضرت رنگ هارون را دگرگون و متغیر می کرد که فریاد کشید: دیگر چیزی برای ما باقی نماند.<sup>۱</sup>

این فرموده امام علیه السلام به این معنا است که نزاع فدک، نماد نزاع درباره امامت و خلافت است و کسی که فدک را غصب کرده نمی تواند از خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و پس دادن فدک با صرف نظر کردن از خلافت و امارت ملازم است.

۷. سرانجام در زمان «مأمون عباسی» فدک را مجدداً به اهل بیت علیهم السلام برگرداندند. و دعبیل خزاعی درباره آن چنین سرود:

أصیح وجه الزمان قد ضجکا  
برد مأمون هاشمياً فدکا

(به واسطه رو کردن فدک از سوی مأمون به بنی هاشم زمانه خندان گردید.)

۸. پس از مأمون نیز بارها واگذاری فدک و پس گرفتن آن تکرار شد.<sup>۲</sup> و با گذشت صدها سال از آن دوران از سرگذشت آن اطلاع دقیقی در دست نیست.

### فدک در عصر حاضر

فدک امروزه با نام «الحائظ» دقیقاً در مرز شرقی خیبر قرار دارد و تا سال ۱۹۷۵ م. شامل ۲۱ روستا و یازده هزار نفر جمعیت بوده است. این منطقه با وجود آن که در مجاورت زمین های خشک حره قرار دارد سرزمینی است پوشیده از نخلستان و برخوردار از امکانات کشاورزی. فدک امروزه از منزلگاه های مسافران مدینه نیست و هیچ دولت و حکومتی بر آن مالکیت ندارند بلکه هر قطعه آن ملک شخصی است که شاید هنگام ضعف حکومت عباسی چنین شده باشد.<sup>۳</sup>

### حرف آخر

پایان بخش بحث، مطالبی است که عالم بزرگوار شیخ حسن مصطفوی می نویسد:  
از مجموع روایات درباره فدک چنین استفاده می شود:  
۱. فاطمه زهرا علیها السلام فدک را از ابوبکر مطالبه کرد و از مسلمات است که حضرت

۱. ربیع الأبرار ج ۱، ص ۳۱۶

۲. معجم البلدان؛ واژه فدک - شرح المقاصد؛ ج ۵، ص ۲۷۹

۳. معجم معالم الحجاز؛ ج ۷، ص ۲۷

۲۰۶ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

- فاطمه علیها السلام تا حق نداشته باشد مطالبه نمی‌کند. و آیه تطهیر نیز دلیل این مطلب است.
۲. امیرالمؤمنین علیه السلام او را در این مطالبه حق یاری کرد و یقین داریم که «علی مع الحق و الحق مع علی بدور حیثما دار» و امکان ندارد او غیر حق را تصدیق و یاری کند.
۳. اهل بیت علیهم السلام از این عمل خلیفه آزرده و خشمگین شدند و در روایت یقینی آمده است: هر کس آنان را بیازارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آزرده و هر کس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیازارد خداوند را آزرده است.
۴. روایت «نحن معاشر الانبیاء لا نورث» نزد اهل بیت علیهم السلام که از همه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیکتر بوده‌اند و علم آنان علم رسول خدا است مردود می‌باشد.
۵. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات خود فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده و آن سرزمین در تصرف ایشان بود. و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر آن را به ناحق گرفته است و با این کار اهل بیت علیهم السلام را در اداره زندگی در تنگنا قرار داده و دشمنان آنان را خوشحال کرده است.<sup>۱</sup>
- به این ترتیب برای اثبات ظالم بودن ابوبکر، همین کافی است که امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام در بازگرفتن فدک، به او اعتراض داشته‌اند؛ زیرا آیه تطهیر و روایت «علی مع الحق» و نظایر آن برای اثبات حقانیت و مظلومیت آن دو بزرگوار کافی است.<sup>۲</sup>

۱. الحقائق فی تاریخ الاسلام؛ ص ۹۱.

۲. ما در این بخش از نوشتار خود از مطالب ارزشمند کتاب «فدک» اثر تحقیقی حضرت آیه الله شیخ رضا استادی استفاده نمودیم که جویندگان تفصیل می‌توانند به این تحقیق مراجعه نمایند.

## فصل هشتم

## «مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی)»

مطالبی که پیش رو دارید، ترجمه‌ای است از کتاب «مؤتمر علماء بغداد» اثر «مقاتل بن عطیه» روایتگر کنفرانس علمای بغداد که «ملک شاه سلجوقی» با نظارت وزیر دانشمند خود «نظام الملک» بر پا ساخت؛ که نتیجه آن در پایان کنفرانس مشخص می‌گردد.

## «نحوه شکل‌گیری کنفرانس»

نحوه شکل‌گیری کنفرانس از این قرار است:

ملک شاه سلجوقی، جوانی آزاد اندیش و خواستار حقیقت بود و کورکورانه، از پدران خود پیروی نمی‌کرد و دوستدار دانش و دانشمندان بود. با این حال، به سرگرمی و شکار و صید، بسیار علاقه داشت.

وزیرش نظام الملک نیز مردی دانشمند، با فضیلت، روی گردان از دنیا و دارای اراده‌ای قوی بود. نیکی و نیکوکاران را دوست داشت و پیوسته به دنبال حقیقت می‌گشت و به اهل بیت پیامبر ﷺ عشق می‌ورزید. مدرسه نظامیه بغداد را بنیان گزارد و برای دانشمندان و دانشجویان، حقوق ماهیانه قرار داد و بر نیازمندان و بیچارگان، مهر می‌ورزید.

روزی «حسین بن علی علوی» یکی از دانشمندان بزرگ شیعه، پیش ملک شاه آمد و با او به گفتگو پرداخت و وقتی از نزد او خارج شد، یکی از حاضران، وی را مورد تمسخر قرار داد.

ملک شاه پرسید: چرا او را مسخره نمودی؟! آن مرد در جواب گفت: پادشاه! مگر نمی‌دانید او از کافرانی است که خداوند بر آنها خشم گرفته و نفرینشان کرده است؟ ملک شاه با تعجب پرسید: برای چه؟ مگر او مسلمان نیست؟! - نه؛ او شیعه است. - مگر شیعه

۲۰۸ ❁ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

یکی از فرقه‌های مسلمانان نیست؟ - نه؛ زیرا خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را قبول ندارند. - مگر مسلمانی هست که خلافت آن سه نفر را قبول نداشته باشد؟ - آری، آنها شیعیان هستند. - وقتی خلافت آنها را قبول ندارند، چرا مردم آنها را مسلمان می‌نامند؟ - به همین جهت گفتم که آنها کافر می‌باشند...

ملک شاه مدتی طولانی به فکر فرو رفته سپس گفت: باید وزیرمان نظام الملک را حاضر کنیم تا حقیقت بر ایمان آشکار شود.

ملک شاه، نظام الملک را احضار کرد و از او پرسید که آیا شیعیان، مسلمانند؟

- اهل سنت در این باب، اختلاف دارند. گروهی، شیعیان را مسلمان می‌دانند. زیرا به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر اکرم ﷺ می‌دهند و نماز را به پا می‌دارند و روزه می‌گیرند. گروهی دیگر، آنها را کافر می‌دانند.

- تعداد شیعیان چقدر است؟ - تعداد دقیق آنها را نمی‌دانم؛ اما تقریباً نیمی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می‌دهند. - آیا نیمی از مسلمانان کافرند؟! - برخی آنها را کافر می‌دانند؛ اما من اعتقادی به کفر ایشان ندارم. - آیا می‌توانی دانشمندان شیعه و سنی را گرد هم آوری تا به بحث و گفتگو پردازند و حقیقت برای ما روشن شود؟! - این کار، سخت است و از عاقبت آن، بر شاه و مملکت بی‌مناکم. - برای چه؟ - زیرا مسأله شیعه و سنی، مسأله ساده‌ای نیست؛ بلکه مسأله حق و باطل است که به خاطر آن، خون‌های بسیار ریخته شده، و کتابخانه‌هایی به آتش کشیده شده و زنانی به اسارت رفته‌اند. درباره آن، کتاب‌ها و مجموعه‌های گوناگونی فراهم آمده و جنگ‌های بی شماری بر سر آن به پا گردیده است.

پادشاه جوان از شنیدن این جریان، متعجب گردید و به فکر فرو رفت. پس از مدتی درنگ گفت: ای وزیرانیک می‌دانی که خداوند، کشوری پهناور و لشکریانی بی شمار به ما ارزانی داشته است. بنابراین، باید شکر این نعمت را بجای آوریم و شکر ما بدین است که حقیقت را دریابیم؛ آنگاه گمراهان را به راه راست هدایت نماییم. بدون شک یکی از این دو گروه بر حق و دیگری باطل است؛ ناگزیر باید حق را بشناسیم و از آن پیروی کنیم و باطل را نیز شناخته، از آن دوری گزینیم. پس نشستی با حضور علمای شیعه و سنی ترتیب بده تا با یکدیگر به بحث و گفتگو پردازند فرماندهان، دبیران و سران کشور را نیز دعوت کن. در این صورت، اگر دیدیم حق با اهل سنت است شیعیان را با زور به مسلک آنها وارد



فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) □ ۲۰۹

خواهیم نمود.

- اگر شیعیان، مذهب اهل سنت را نپذیرفتند، چه کنیم؟ - همه آنها را به قتل می‌رسانیم. - آیا کشتن نیمی از مسلمانان ممکن است؟! - پس راه حل و چاره مشکل چیست؟ - از این کار صرف نظر نمایید.

گفتگو بین شاه و وزیر دانشمندش به پایان رسید؛ ولی ملک شاه آن شب تا صبح آرام نگرفت و پیوسته در این اندیشه بود که چگونه از این بن بست خارج گردد.

شب دامن خود را برچید و کم کم خورشید سر زد و شاه به راه حل مناسبی دست یافت. وزیر را فراخواند و گفت: علما و دانشمندان دو طرف را دعوت می‌کنیم تا به بحث و مذاکره پردازند. ما از بین گفتگوهای آنها، متوجه می‌شویم که حق با کدامین گروه است. چنانچه حق با اهل سنت باشد، شیعیان را با سخنان خوش و اندرز و نصیحت نیکو به این راه دعوت می‌نماییم و با مال و مقام، آنها را بدین مذهب ترغیب می‌نماییم، همان گونه که رسول خدا ﷺ با کسانی که می‌خواست قلبشان به اسلام گرایش پیدا کند، رفتار می‌نمود. با این کار، خدمت بزرگی به اسلام و مسلمین خواهیم کرد. - پیشنهاد شما نیکو است؛ ولی من از فرجام این نشست بی‌مناکم. می‌ترسم شیعیان بر اهل سنت پیروز شوند و استدلال‌های آنها بر ما برتری یابد و مردم در شک و شبهه واقع شوند.

آیا چنین چیزی ممکن است؟ - آری، شیعیان دلیل‌های قرآنی و حدیثی محکم و استواری بر درستی مذهب و حقانیت عقاید خود در دست دارند.

کلام وزیر، شاه را قانع نکرد و به وی گفت: راهی جز این نیست که دانشمندان دو گروه را دعوت کنیم تا حقیقت از باطل جدا شود. وزیر یک ماه مهلت خواست تا خواسته شاه را به انجام رساند؛ ولی شاه نپذیرفت و قرار شد طی پانزده روز، نشست برگزار شود.

«دعوت از دانشمندان شیعه و سنی»

در این فرصت، وزیر ده نفر از بزرگان علمای اهل سنت را که در تاریخ، فقه، حدیث، اصول و فنّ مناظره سر آمد و بالاتر از دیگران بودند و نیز ده نفر از بزرگان علمای شیعه را دعوت نمود. این نشست در ماه شعبان، در نظامیه بغداد برگزار شد و مقرر شد که دو طرف، شرایط زیر را رعایت کنند: ۱. مناظره از صبح تا شب به جز وقت نماز، غذا و اندکی استراحت، ادامه داشته باشد. ۲. گفته‌ها باید مستند به مصادر موثق و کتابهای معتبر باشند نه

۲۱۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

به شنیده‌ها و شایعات ۳. گفتگوهای دو طرف نوشته شود.

### «آغاز برگزاری کنفرانس»

سرانجام در روز معین، ملک شاه با وزیر و فرماندهان لشکرش در جای خود نشستند. علمای سنی در طرف راست و علمای شیعه در طرف چپ وی قرار گرفتند. وزیر که مسئول برگزاری جلسات بود با نام خدا و درود بر پیامبر و آل و اصحاب او، جلسه را افتتاح کرد و گفت: گفتگوها باید مؤدبانه، صادقانه و بدون از فریب کاری انجام شود. هدف شرکت کنندگان، رسیدن به حق باشد نه پیروزی بر طرف مقابل، و به هیچ یک از صحابه پیامبر، اهانت نشود.

### «مساله کافر دانستن صحابه»

در این هنگام، عباسی، بزرگ علمای سنی گفت: من نمی‌توانم با کسی مناظره کنم که تمام صحابه را کافر می‌داند. - علوی، دانشمند بزرگ شیعی که نامش «حسین بن علی» بود، گفت: چه کسانی همه صحابه را کافر می‌دانند؟ - عباسی: شما شیعیان. - علوی: این سخن تو واقعیت ندارد. آیا حضرت علی علیه السلام عباس، سلمان، ابن عباس، مقداد، ابوذر و دیگران جزء صحابه نیستند؟ آیا ما آنها را کافر می‌دانیم؟ - عباسی: منظور من از همه صحابه، ابوبکر، عمر، عثمان و پیروان آنها بود. - علوی: سخن خود را خودت نقض کردی. مگر علمای منطقی نمی‌گویند: «موجبه جزئیه، نقیض سالبه کلیه است»؟! تو یک مرتبه می‌گویی: شیعه همه صحابه را کافر می‌داند و بار دیگر می‌گویی: شیعه بعضی از صحابه را کافر می‌داند.

در اینجا نظام الملک خواست سخنی بگوید؛ اما دانشمند شیعی به او مهلت نداد و اظهار داشت: ای وزیر بزرگ! هیچ کس حق ورود به بحث را ندارد مگر زمانی که ما از جواب در مانده شویم. در غیر این صورت، مطالب و بحث‌ها مخلوط خواهد شد و گفتگوها از مسیر خود خارج می‌گردد بدون اینکه نتیجه‌ای بگیریم. آنگاه دانشمند شیعی رو به عباسی کرد و گفت: بنابراین، روش شد که سخن تو که می‌گویی: «شیعه همه صحابه را کافر می‌داند» دروغ صریح است.

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) ۲۱۱

### «ناسزا گفتن شیعیان به خلفای سه گانه»

عباسی نتوانست پاسخی گوید و صورتش از خجالت سرخ گردید. سپس گفت: از این مطلب درگذریم. آیا شما شیعیان به ابوبکر و عمر و عثمان ناسزا نمی گویند؟ - علوی: برخی از شیعیان به آنها ناسزا می گویند و برخی دیگر ناسزا نمی گویند. - عباسی: ای علوی! تو از کدامین گروه هستی؟ - علوی: من از کسانی هستم که ناسزا نمی گویند؛ ولی معتقدم کسانی که آنها را لعن می کنند، دارای دلیل و منطق می باشند و نیز لعن آن سه نفر، موجب کفر یا فسق نمی گردد و حتی جزء گناهان صغیره هم به شمار نمی آید. - عباسی: ای پادشاه! شنیدی که این مرد چه می گوید؟!

- علوی: ای عباسی! برگرداندن روی سخن به پادشاه مغالطه و ذر اشتباه افکندن است. پادشاه ما را به اینجا دعوت نموده تا دلیل و برهان را داور قرار دهیم؛ نه زور و قدرت شاه را.

در اینجا شاه به سخن آمد و گفت: آنچه علوی می گوید صحیح است. ای عباسی! چه جوابی داری؟

- عباسی: روشن است که هر کس صحابه را ناسزا گوید و آنها را لعن نماید کافر است. - علوی: کافر بودن چنین شخصی برای تو روشن است نه برای من. اگر کسی صحابه را از روی دلیل و اجتهاد لعن نماید، چه دلیلی بر کفر اوست؟ آیا قبول داری که هر کس را که پیامبر لعن نموده باشد سزاوار لعن است؟ - عباسی: قبول دارم.

- علوی: پیامبر، ابابکر و عمر را لعن نموده است.

- عباسی: در کجا آنها را لعن نموده است؟ این تهمت است بر پیامبر خدا.

### «کسانی که پیامبر ﷺ آنها را لعن نموده است»

- علوی: تاریخ نویسان اهل سنت آورده اند که پیامبر، لشکری به فرماندهی «اسامه» آماده نمود<sup>۱</sup> و ابابکر و عمر را نیز جزء لشکریان قرار داد و فرمود: «لعن الله من تخلف عن

۱. این لشکر در آخرین روزهای حیات پیامبر و برای دفاع از یکی از مرزهای مملکت اسلامی (منطقه شام) که احتمال خطر در آن وجود داشت مهیا گردید.

۲۱۲ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

جیش أسامة<sup>۱</sup>؛ خدا لعنت کند کسی را که از سپاه سرپیچی نماید و با او نرود». ابوبکر و عمر از رفتن با سپاه سرپیچی نمودند؛ پس لعن پیامبر شامل آنان گردید و هر که را پیامبر لعن نموده باشد، هر مسلمانی می تواند لعنت کند.

با این سخن، عباسی سرخود را به زیر انداخت و چیزی نگفت.

در این موقع ملک شاه رو به وزیر نمود و سؤال کرد: آنچه علوی گفت صحیح است؟ وزیر: آری! تاریخ نویسان، این قضیه را نقل کرده اند.

علوی: اگر لعن صحابه حرام است و باعث کفر می گردد، چرا معاویه بن ابوسفیان را کافر نمی دانید و فاجرش نمی شمارید با اینکه او، چهل سال علی بن ابی طالب علیه السلام را که از صحابه بود لعن می نمود و این کار، هفتاد سال رواج داشت؟!

ملک شاه: این سخن را به پایان برید و به موضوع دیگری پردازید.

### «جمع آوری قرآن»

عباسی به علوی گفت: یکی از بدعت های شما شیعیان این است که به قرآن اعتقادی ندارید.

علوی: نه، این شما هستید که قرآن را قبول ندارید و این یکی از بدعت های اهل سنت است. شاهد آن، این است که می گویند: قرآن را عثمان جمع آوری نمود.<sup>۲</sup>

از شما می پرسیم آیا پیامبر نسبت به خطر پراکندگی قرآن ناآگاه بود که قرآن را جمع آوری نکرد تا آنکه عثمان آمد و بدین کار اقدام نمود. به علاوه، چگونه قرآن در زمان پیامبر جمع نشده بود در حالی که پیامبر به اصحاب و پیروان خود دستور ختم قرآن داده و فرموده است: «هر که قرآن را ختم کند برای او فلان مقدار اجر و ثواب است»!

۱. المعیار والموازنة، ابو جعفر اسکافی، ص ۲۱۱، شواهد التنزیل، حسکانی، ص ۳۳۸، جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن الدمشقی، ج ۲، ص ۱۷۳.

۲. در ابتدا، قرآن به صورت اوراق و الواح پراکنده بود و در دست افراد مختلف قرار داشت. در اواخر حیات پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور آن حضرت همه آیات قرآن از دست نویسندگان و کاتبان وحی (که افراد متعددی بودند و ممکن بود هر یک از آنها در زمان نزول آیه ای حاضر نبوده باشد) جمع آوری شد و بطور کامل در اختیار همگان قرار گرفت؛ اما رابیان مزدور با جعل روایاتی، چنین وانمود کردند که قرآن تا زمان عثمان، همچنان پراکنده بود و او بود که دستور جمع آوری آن را داد.

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) □ ۲۱۳

آیا ممکن است به ختم قرآن دستور دهند با اینکه پراکنده است و هنوز جمع نشده است؟!<sup>۱</sup>

آیا مسلمانان - با در اختیار نداشتن تمام قرآن - در گمراهی بسر می‌برند تا اینکه عثمان آنها را نجات داد؟!<sup>۱</sup>

چون سخن بدینجا رسید ملک شاه رو به وزیر کرد و گفت: آیا این گفته علوی صحیح است که اهل سنت معتقدند قرآن را عثمان جمع آوری نمود؟  
وزیر: مفسران و تاریخ نویسان این طور گفته‌اند.

علوی: ای پادشاه! بدان که شیعه معتقد است قرآن در زمان پیامبر به همین صورت که الان می‌بینید جمع آوری شد؛ نه حرفی از آن کم شد و نه حرفی به آن اضافه شد. اما اهل سنت می‌گویند: در قرآن، کم و زیاد شد و آیات آن جابجا گشت و پیامبر آن را جمع نکرد و عثمان پس از آنکه امیر شد و زمام امور را به دست گرفت، اقدام به جمع آوری آن کرد.  
عباسی فرصت را غنیمت شمرد و گفت: ای پادشاه، شنیدی که این مرد، عثمان را خلیفه نمی‌داند و او را امیر می‌نامد.

علوی بلافاصله جواب داد: آری، عثمان خلیفه نبود.

ملک شاه: چرا؟

«باطل بودن خلافت خلفای سه‌گانه»

علوی: چون شیعیان معتقدند خلافت ابوبکر و عمر و عثمان باطل بوده است.

ملک شاه با تعجب پرسید: برای چه؟

علوی: زیرا عثمان توسط شورای شش نفره‌ای به خلافت رسید که عمر آنها را انتخاب کرده بود. البته همه آن شش نفر عثمان را انتخاب نکردند؛ بلکه دو یا سه نفر با انتخاب او موافق بودند. پس مشروعیت خلافت عثمان از جانب عمر است.<sup>۲</sup> عمر هم بنا وصیت

۱. مورخان گفته‌اند که عثمان قرآن را جمع آوری کرد؛ سپس آنها را سوزاند. بخاری در صحیح باب فضائل قرآن، بیهقی در سنن، ج ۱، ص ۴۱ و کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۸۱، طحاوی در مشکل الآثار، ج ۳، ص ۴.

۲. عمر به هنگام مرگ، شورای ۶ نفره‌ای برای تعیین خلیفه تشکیل داد که اعضای آن عبارت بودند از: ۱. عثمان بن عفان، ۲. سعد بن ابی وقاص، ۳. عبدالرحمن بن عوف، ۴. طلحه، ۵. زبیر، ۶. علی بن ابی طالب (علیه السلام).

۲۱۴ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

ابوبکر به خلافت رسید. پس مشروعیت خلافت عمر به وصیت ابوبکر است، و به خلافت رسیدن ابوبکر هم به واسطه انتخاب گروه اندکی بود که با شمشیر و زورگویی بدین عمل اقدام کردند. پس مشروعیت خلافت ابوبکر هم به اسلحه و زور بود؛ به همین جهت عمر درباره او گفته است: «كانت بيعة الناس لأبي بكر فلتة من فلتات الجاهلية وقي الله المسلمين شرّها فمن عاد إليها فاقنلوه<sup>۱</sup> بيعت مردم با ابوبکر لغزشی از لغزش های جاهلیت بود که خداوند، مسلمانان را از شر آن حفظ نمود. پس هر که دوباره به این روش روی آورد او را به قتل رسانید». خود ابوبکر نیز می گفت: «أقبلوني فلست بخيركم و عليّ فيكم<sup>۲</sup>، مرا رها کنید! آنگاه که علی رضی الله عنه در بین شماست من بهترین شما نیستم». بنابراین، شیعیان معتقدند که خلافت آن سه نفر از اساس باطل بوده است.

ملک شاه روبه وزیر کرد و گفت: سخنانی که علوی از ابوبکر و عمر نقل کرد، صحیح است؟

وزیر: آری، مورخان این گونه ذکر کرده اند.

ملک شاه: پس چرا ما آن سه نفر را محترم می شماریم؟

وزیر: به خاطر پیروی از نیاکانمان.

علوی به شاه گفت: از وزیر بپرس که: آیا حق سزاوار پیروی است یا نیاکان؟ آیا پیروی از گذشتگان و ضدیت با حق، مشمول این فرموده خدای تعالی نیست: «إنا وجدنا آباءنا على أمة وإنا على آثارهم مقتدون<sup>۳</sup>»؟ یعنی: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و از پی ایشان می رویم.

→ عضو نمودن حضرت علی رضی الله عنه برای رد گم نمودن و فریب افکار عمومی بود، نه استفاده از رأی و نظریه آن حضرت. با توجه به ترکیب اعضای آن و احتمال اینکه حضرت علی رضی الله عنه با دیگران موافقت نداشته باشد، دستور داد: اگر چهار یا پنج نفر کسی را انتخاب و بقیه با آن مخالفت کردند، مخالفان کشته شوند و اگر سه نفر یا انتخاب کسی موافق و سه نفر دیگر مخالف آن فرد باشند، آن گروه که عبدالرحمن بن عوف در آن حضور ندارد باید به قتل برسند. او به درستی پیش بینی می کرد که عبدالرحمن که شخص منافقی بود هیچ گاه با علی رضی الله عنه هم رأی نخواهد شد، همچنین عثمان و سعد بن ابی وقاص از طرفی نیز احتمال می داد که طلحه و زبیر متقابل به علی رضی الله عنه گردند؛ از این رو برای عملی شدن رأی خود و جلوگیری از انتخاب علی رضی الله عنه دستور قتل سه نفری را که در طرف مقابل عبدالرحمن قرار دارند صادر نمود تا مطمئن شود خلافت به علی رضی الله عنه نخواهد رسید.

۱. الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۵۸ ملل و نحل شهرستانی و...

۲. السير الکبیر، شیبانی، ج ۱، ص ۳۶.

۳. سوره زخرف: آیه ۲۳.

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) ۲۱۵

### «جانشین پیامبر کیست؟»

ملک شاه رو به علوی کرد و گفت: اگر آن سه نفر خلیفه پیامبر نیستند، پس خلیفه پیامبر خدا کیست؟

علوی: جانشین پیامبر ﷺ، امام علی بن ابی طالب ﷺ است.

ملک شاه: به چه دلیل او جانشین پیامبر است؟

علوی: زیرا پیامبر، او را به عنوان جانشین خود برگزیده است و در موارد زیادی، او را به جانشینی خود معرفی نموده است؛<sup>۱</sup> از جمله هنگامی که مردم را در منطقه‌ای بین مکه و مدینه که به آن غدیر خم می‌گفتند، جمع نمود و دست علی ﷺ را بالا برد و خطاب به مسلمانان فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله؛ هر که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. خداوند! دوستداران او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار و یاری کنندگان او را یاری فرما و کسانی که او را واگذارند، واگذار!».

آنگاه از جایگاه خود پایین آمد و به مسلمانان که یکصد و بیست هزار تن بودند، فرمود: «سلموا علی علی بن ابی طالب؛ با عنوان امیر مؤمنان، به علی سلام کنید». مسلمانان یکی پس از دیگری نزد علی ﷺ می‌آمدند و می‌گفتند: السلام علیک یا امیرالمؤمنین. ابوبکر و عمر هم آمدند و به همان صورت بر آن حضرت سلام دادند. عمر گفت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین! بیخ بیخ لک یا ابن ابی طالب! أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة؛ سلام بر تو ای امیر مؤمنان! آفرین، آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب! اکنون تو مولای من و همه مردان و زنان مؤمن گشتی».

بنابراین جانشین شرعی پیامبر ﷺ، علی بن ابی طالب ﷺ است.

سخن که بدین جا رسید، ملک شاه به وزیر گفت: آیا آنچه علوی در مورد جانشین پیامبر می‌گوید، صحیح است؟

۱. مصادری که بیان می‌کند رسول خدا ﷺ حضرت علی ﷺ را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی کرده بسیار زیاد است. از جمله: تاریخ ابن جریر، ج ۲، ص ۱۶۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۳۹۲؛ صحیح ترمذی؛ صحیح ابن مایه؛ مستد احمد بن حنبل؛ مستدرک الصحیحین؛ تفسیر رازی؛ الصواعق المحرقة و صدعا کتاب دیگر.  
۲. مستد احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۲۸۱؛ تفسیر رازی، ذیل آیه «یا ایها الرسول بلغ»؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۴، ص ۱۲۹۰؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۰۷.

۲۱۶) دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

وزیر: آری، مورخان و مفسران چنین ذکر کرده‌اند.  
ملک شاه دستور داد که سخن را در این موضوع به پایان برند و به موضوع دیگری  
بپردازند.

### «مسأله تحریف قرآن»

عباسی بحث تحریف قرآن را مطرح کرد و به علوی گفت: شیعیان قائل به تحریف  
قرآن می‌باشند.

علوی: این گونه نیست؛ بلکه نزد شما اهل سنت چنین مشهور است که قرآن، تحریف  
و در آن کم و زیاد شده است.

عباسی: این دروغی آشکار است.

علوی: مگر شما در کتابهایتان روایت نکرده‌اید که آیاتی درباره «غرائب» بر پیامبر نازل  
شد و سپس آن آیات نسخ و از قرآن حذف گردید؟

سخن علوی بر ملک شاه گران آمد و از وزیر پرسید: آیا آنچه علوی ادعا می‌کند،  
صحیح است؟

وزیر: آری، مفسران این گونه ذکر کرده‌اند.

ملک شاه: پس چگونه می‌توان به قرآن تحریف شده اعتماد نمود؟!؟

علوی به سخن آمد و گفت: ای پادشاه! ما بدین سخن معتقد نیستیم و این گفته اهل  
سنت است. بنابراین، قرآن نزد ما قابل اعتماد است؛ اما به اعتقاد اهل سنت نمی‌توان بر آن  
اعتماد نمود.

عباسی به علوی گفت: روایاتی در کتابهای حدیث شما در این باب وجود دارد و  
برخی از علمایان نیز قائل به تحریف شده‌اند.

علوی: نخست این که احادیثی از این دست در کتاب‌های ما کم است.

دوم این که این احادیث، ساخته و پرداخته دشمنان شیعه است تا چهره شیعه را زشت  
جلوه دهند و شهرت نیک آنها را خدشه‌دار کنند.

سوم این که سند‌های این احادیث ضعیف است و آنچه از بعضی از علما نقل شده،  
قابل اعتنا نیست، و علمای بزرگ و مورد اعتماد ما، قائل به تحریف نمی‌باشند و گفتارشان



فصل هشتم: مناظرة شیعه (علوی) و سنی (عباسی) ۲۱۷

همانند گفتار شما اهل سنت نیست که می‌گویید خداوند آیاتی را در ستایش بت‌ها نازل نمود و - نعوذ بالله - گفت:

«تلك الغرائق العلی منها الشفاعة ترجی، آنها بت‌های بلند مرتبه‌ای هستند که از آنها امید شفاعت می‌رود».

ملک شاه که از سخنان آن دو، حقیقت را فهمید، گفت: این بحث را واگذارید و به موضوع دیگری بپردازید.

### «اعتقاد اهل سنت به جسمانیت خدا»

علوی رو به عباسی کرد و گفت: اهل سنت چیزهایی را به خدا نسبت می‌دهند که شایسته عظمت او نیست؟

عباسی: مثل چه؟

علوی: مثلاً آنها می‌گویند: خدا جسم است و همانند انسان می‌خندد و می‌گرید و دارای دست، پا، چشم و... است و روز قیامت، پای خود را در آتش فرو می‌برد (تا مردم را فشار دهد و جا برای دیگران باز شود) و بر الاغ خود سوار شده، از آسمانها به آسمان دنیا فرود می‌آید.

عباسی: این سخنان چه اشکالی دارد؟ قرآن نیز به صراحت می‌گوید: ﴿وجاء ربك﴾<sup>۱</sup>؛ پروردگارت آمد، و ﴿يوم يكشف عن ساق﴾<sup>۲</sup>؛ روزی که ساق پاها برهنه می‌گردد، و ﴿يد الله فوق أيديهم﴾<sup>۳</sup>؛ دست خدا بالای دست‌های آنهاست. در احادیث هم آمده که خدا پای خود را داخل در آتش فرو می‌برد.

علوی: آنچه در باب جسم بودن خداوند در احادیث و روایات آمده، نزد ما باطل است و دروغ و افتراء. زیرا ابوهریره و امثال او بر پیامبر ﷺ دروغ می‌بستند و این کار به جایی رسید که عمر، ابوهریره را از نقل حدیث منع نمود.

وقتی ملک شاه این سخن را شنید، تعجب کرد و از وزیر پرسید: آیا صحیح است که عمر از نقل حدیث توسط ابوهریره ممانعت بعمل آورده است؟

۱. سوره فجر: آیه ۲۲.

۲. سوره قلم: آیه ۲۲.

۳. سوره فتح: آیه ۱۰.

وزیر: آری! آنگونه که در تواریخ آمده است او را از نقل حدیث منع نمود.<sup>۱</sup>

ملک شاه: در این صورت، چگونه به احادیث ابوهریره اعتماد کنیم؟

وزیر: علما به احادیث او اعتماد کرده‌اند.

ملک شاه: در این صورت، باید علما از عمر عالم‌تر باشند، چون عمر، ابوهریره را به خاطر دروغ بستن بر پیامبر، از حدیث گفتن منع کرد، اما علما به احادیث دروغ او عمل می‌نمایند.

دراینجا، عباسی رو به علوی کرد و گفت: فرض کن حدیث‌هایی که در این زمینه رسیده، صحیح نباشد، با آیات قرآن که قطعی است، چه می‌کنی؟

علوی: قرآن دارای آیات محکم (صریح و روشن) و متشابه (قابل تأویل) است. آیات محکم [به تعبیر قرآن] اصل و اساس قرآن می‌باشند [که آیات دیگر به آنها برگردانیده و با آنها تبیین می‌شود] همچنین آیات قرآن، ظاهر و باطن دارد. بنابراین، از ظاهر آیات محکم پیروی می‌کنیم.

اما تشابهات را طبق قواعد بلاغت، بر مجاز، کنایه یا تقدیر حمل می‌کنیم. در غیر این صورت، معنای آن نه عقلاً و نه شرعاً صحیح نیست.

برای نمونه، اگر ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ را طبق ظاهرش معنی کنی، با عقل و شرع، مخالفت کرده‌ای؛ چون عقل و شرع می‌گویند که خداوند در همه مکانها وجود دارد و هیچ مکانی از او خالی نیست؛ در حالی که ظاهر آیه، جسم بودن خداوند را می‌رساند و هر جسمی هم مکانی دارد. در این صورت، اگر خدا در آسمان باشد زمین از او خالی است و اگر در زمین باشد آسمان از او خالی است و این سخن، از دید عقل و شرع نادرست است.

عباسی در مقابل این منطوق رسا، درمانده گردید؛ به ناچار گفت: من این سخن را قبول ندارم و بر ما لازم است که ظاهر آیات قرآن را مورد عمل قرار دهیم.

علوی: پس با آیات متشابه چه می‌کنی؟ علاوه بر آن، تو نمی‌توانی ظاهر همه آیات قرآن را بپذیری؛ چون لازمه آن، این است که رفیق تو، شیخ احمد عثمان، که پهلویت نشسته است (شیخ احمد عثمان، یکی از علمای اهل سنت و نایبنا بود) از اهل آتش باشد.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۰-۶۰۳، البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۰۶ (به نقل از الصحيح من السيرة، سيد مرتضى جعفر عاملی، ج ۱، ص ۸۲).

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) ۲۱۹

عباسی: چرا؟

علوی: زیرا خدای تعالی می فرماید: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهِيَ الْآخِرَةُ أَعْمَىٰ وَأَضَلَّ سَبِيلًا﴾<sup>۱</sup>؛ کسی که در این جهان، کور باشد، در آخرت نیز کور و گمراه تر است. از آنجا که شیخ احمد در این دنیا، کور و نابیناست در آخرت هم کور و گمراه خواهد بود. سپس رو به شیخ احمد کرد و گفت: شیخ احمد! آیا این مطلب را می پذیری؟  
شیخ احمد با خشم گفت: هرگز، هرگز! منظور از کور در آیه، منحرف از راه حق و گمراه است نه نابینا.

علوی: اکنون ثابت شد که انسان نمی تواند تمام ظواهر قرآن را بپذیرد.  
در این موقع، جدال و بحث درباره ظواهر قرآن شدت یافت و عباسی در مقابل دلیل های محکم علوی، از جواب فرو ماند و ملک شاه که حقیقت را فهمید، گفت: این مطلب را واگذارید و به موضوع دیگری بپردازید.

### «مسأله جبر»

علوی بحث جبر را پیش کشید و به عباسی گفت: یکی از انحرافات و معتقدات باطل شما اهل سنت این است که می گویند: خدا مردم را بر انجام گناهان و محرمات مجبور می کند و سپس آنها را عقاب می نماید.

عباسی: این مطلب صحیح است؛ چون خداوند در قرآن می گوید: ﴿مَنْ يَضِللِ اللَّهُ...﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی: هر که را خدا گمراه نماید، و نیز ﴿طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾<sup>۳</sup>؛ یعنی: خداوند بر دلهای آنها مهر زد.

علوی: اما اینکه می گویی در قرآن هست، جوابش این است که قرآن، مجاز و کنایه دارد که باید آنها را شناخت و طبق آن، آیه را معنی کرد. بنابراین، منظور از ضلالت، این است که خداوند انسان شقی را به حال خود وامی گذارد تا به گمراهی گراید و این گفته، مثل این است که می گوئیم: «حکومت مردم را فاسد کرده، معنای این جمله این است که آنها را به حال خود رها نمود و توجهی به آنها ننمود. این جواب اول.

۱. سوره اسراء: آیه ۷۲.

۲. سوره اعراف: آیه ۱۸۶.

۳. سوره نحل: آیه ۱۰۸.

۲۲۰ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

دوم این که: مگر این سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾<sup>۱</sup>؛ خداوند به فحشا امر نمی‌نماید. و نیز: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی: ما راه را به او نشان دادیم، یا شاکر خواهد بود (و پذیرا می‌گردد) یا ناسپاس. و ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾<sup>۳</sup>؛ یعنی: و هر دو راه خیر و شر را بدو نمودیم؟ [بنا بر این، با بودن این آیات روشن، باید آن آیات را به گونه‌ای معنی کنیم که با اینها منافات نداشته باشد]

سوم این که: عقلاً جایز نیست که خداوند، مردم را وادار به معصیت نماید و سپس آنها را به خاطر آن معصیت، مجازات نماید. این عمل از مردمان عادی بعید است؛ پس چگونه از خداوند عادل متعال چنین عملی سر می‌زند. او منزّه و بسی برتر است از آنچه مشرکان و ستمگران گویند.

ملک شاه به سخن آمد و گفت: هرگز، هرگز! امکان ندارد که خداوند، انسان را بر معصیتی مجبور بنماید و آنگاه او را مجازات کند. این عین ظلم است و خداوند از ظلم و فساد منزّه است. ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾<sup>۴</sup>؛ یعنی: و خداوند هرگز به بندگان خود ستم نمی‌کند. اما من گمان نمی‌کنم که اهل سنت، به گفته‌های عباسی ملتزم باشند. آنگاه رو به وزیر کرد و پرسید: آیا اهل سنت، بدین گفته‌ها معتقد می‌باشند؟

وزیر: آری، مشهور بین اهل سنت همین است.

ملک شاه: چگونه قائل به چیزی هستید که مخالف عقل است؟

وزیر: آنها دارای توجیه و استدلال می‌باشند.

ملک شاه: هر چه توجیه و استدلال کنند نامعقول است و من چیزی جز رأی علوی را قبول ندارم که می‌گوید: خداوند کسی را به کفر و گناه مجبور نمی‌کند.

«تنزل مقام و شان پیامبر اکرم ﷺ»

علوی بحث دیگری را پیش کشید و به عباسی گفت: اهل سنت می‌گویند که رسول خدا ﷺ در نبوت خود شک داشت.

۱. سوره اعراف: آیه ۲۸.

۲. سوره انسان: آیه ۳.

۳. سوره بلد: آیه ۱۰.

۴. سوره آل عمران: آیه ۱۸۲.

فصل هشتم: مناظرة شیعه (علوی) و سنی (عباسی) ۲۲۱

عباسی: این دروغی آشکار است.

علوی: مگر شما در کتاب هایتان روایت نکرده اید که پیامبر فرمود: «ما أبطأ علی جبرئیل مرّة إلا وظننت أنه نزل علی ابن الخطّاب»<sup>۱</sup> هیچ گاه جبرئیل برای آمدن نزد من تأخیر نکرد مگر اینکه گمان کردم بر عمر بن خطاب نازل شده است». با اینکه می دانیم آیات بسیاری دلالت دارد که خداوند از پیامبرش محمد ﷺ بر نبوتش پیمان گرفته است.

ملک شاه که از شنیدن این حدیث در شگفت شد، روبه وزیر کرد و گفت: آیا این گفته علوی که این حدیث در کتابهای اهل سنت وجود دارد، صحیح است؟

وزیر: آری، در بعضی کتابها وجود دارد.

ملک شاه: این عین کفر است.

علوی مطلب دیگری را مطرح کرد و به عباسی گفت: اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند که پیامبر ﷺ عایشه را بر شانه های خود نشانده بود تا با تماشای طبل زنان و شیپور زنان تفریح نماید.<sup>۲</sup> آیا این مطالب شایسته مقام پیامبر و جایگاه والای اوست؟ عباسی: اینها ضرری ندارد.

علوی: آیا تو که مردی عادی هستی چنین می کنی؟ آیا حاضر هستی همسرت را بر شانه هایت بنشانی تا به تماشای مطربها و طبل زنان بپردازد و از آن لذت ببرد؟ ملک شاه: کسی که در پایین ترین مرتبه حیا و غیرت باشد بدین عمل راضی نمی گردد تا چه رسد به پیامبر که الگوی حیا و غیرت و ایمان است. آیا صحیح است که این مطلب در کتابهای اهل سنت وجود دارد؟

وزیر: آری، در بعضی از کتابها وجود دارد.

ملک شاه: چگونه به پیامبری ایمان داشته باشیم که خود در نبوتش شک دارد؟

عباسی: این روایت را باید تأویل و توجیه نمود.

علوی: آیا این روایت قابل تأویل و توجیه است؟ ای پادشاه، آیا متوجه شدی که اهل سنت، به این مطالب باطل و خرافات معتقد می باشند.

عباسی: منظور تو از مطالب باطل و خرافات چیست؟

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۷۸، با اندکی تفاوت.

۲. صحیح مسلم: ۶/۶ - ۱۸۳ و صحیح بخاری: ۱۱/۲.

۲۲۲ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

علوی: قبلاً گفتم که شما می‌گویید:

۱. خدا همانند انسان، دارای دست، پا، حرکت و سکون است. ۲. قرآن، تحریف و کم و زیاد شده است. ۳. رسول خدا عملی را انجام می‌دهد که حتی مردم عادی هم انجام نمی‌دهند، از قبیل نشانیدن عایشه بر شانه هایش.

۴. پیامبر در نبوت خود شک می‌کرد. ۵. کسانی که پیش از علی بن ابی طالب علیه السلام به حکومت رسیدند، برای اثبات حکومت خود، به شمشیر و زور متکی بودند و مشروعیتی نداشتند. ۶. کتابهایتان از ابوهریره و امثال او از جعل‌کنندگان و سازندگان حدیث، روایت نقل کرده‌اند.

ملک شاه: این موضوع را واگذارید و به مطلب دیگری بپردازید.

«نسبتهای ناروا به پیامبر»

علوی بحث دیگری را پیش کشید و گفت: همچنین اهل سنت مطالبی را به پیامبر نسبت می‌دهند که حتی انسان عادی آن را انجام نمی‌دهد. عباسی: مثل چه؟ علوی: مثلاً می‌گویند سوره «عبس و تولی» درباره پیامبر نازل گردید. عباسی: چه اشکالی دارد؟

علوی: اشکالش این است که با آیات دیگر سازگاری ندارد؛ چرا که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی: و تو دارای اخلاقی والا و برجسته هستی. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی: و تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم. آیا عاقلانه است پیامبر که خداوند او را به خُلق عظیم و رحمت عالمیان توصیف می‌کند با آن مؤمن نابینا، آن برخوردار غیر انسانی را انجام دهد؟

ملک شاه: عاقلانه نیست که این عمل از پیامبر انسانیت و نبی رحمت سرزند. ولی - ای علوی - این سوره درباره چه کسی نازل شد؟

علوی: در احادیث صحیح خاندان پیامبر (که قرآن در بیوت آنها نازل شده) آمده که این سوره درباره عثمان بن عفان نازل شد. بدین صورت که ابن ام مکتوم که فردی نابینا

۱. سوره قلم: آیه ۲

۲. سوره نسیاء: آیه ۱۰۷

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) ۲۲۳

بود، بر عثمان وارد شد و او روی خود را از او گردانید و پشتش را به وی کرد. به دنبال این عمل، آیات فوق نازل شد که ﴿عبس و تولی﴾ آن جاءه الأعمی؛ روی ترش داشت و پشت گردانید وقتی که نابینایی نزد او آمد.

در این هنگام سید جمال الدین، یکی از دانشمندان شیعه که در جلسه حاضر بود وارد گفتگو شد و اظهار داشت: درباره این سوره برای من جریانی اتفاق افتاد و آن این بود که یکی از علمای مسیحی به من گفت: پیامبر ما حضرت عیسی، از پیامبر شما محمد افضل است. گفتم: برای چه؟

گفت: زیرا پیامبر شما دارای اخلاق بدی بود، او در مقابل افراد نابینا، چهره درهم می کشید و به آنها پشت می کرد؛ در حالی که پیامبر ما حضرت عیسی دارای اخلاق نیکو بود و مبتلایان به خوره و پیسی را شفا می داد.

گفتم: ای مسیحی، ما شیعیان معتقدیم که این سوره درباره عثمان بن عفان نازل شده نه پیامبر ﷺ و پیامبر ما حضرت محمد ﷺ دارای اخلاق نیک و خصلت های پسندیده بود و خداوند درباره اش فرمود: ﴿وإنك لعلی خلق عظیم﴾ و نیز فرمود: ﴿ما أرسلناك إلا رحمة للعالمین﴾.

عالم مسیحی گفت: آن مطلب را از یکی از سخنرانان مسجد بغداد شنیدم. علوی در دنباله سخن سید جمال الدین اضافه کرد: نزد ما چنین مشهور است که بعضی از راویان ناصالح و دین فروش، این قصه را به پیامبر نسبت داده تا عثمان را از آن تبرئه نمایند. شگفتا! اینها به خدا و پیامبرش دروغ بستند تا خلفا و سردمداران خود را پاک نمایند.

ملک شاه: این مطلب را رها کنید و به موضوع دیگری پردازید.

«مسأله انکار ایمان خلفای سه گانه»

عباسی با طرح مطلب دیگری، به علوی گفت: شیعیان، ایمان خلفای سه گانه را انکار می کنند و این مطلب صحیح نیست؛ زیرا اگر آنها مؤمن نبودند چگونه پیامبر به دامادی آنها درآمد؟!

۲۲۴ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

علوی: شیعه معتقد است که آن سه نفر، با قلب و باطن خود ایمان نیاورده بودند هر چند در ظاهر و به زبان، اسلام را قبول کرده بودند. پیامبر عظیم الشان هم، اسلام هر کسی را که شهادتین می‌گفت قبول می‌نمود ولو آنکه در واقع منافق بود و با آنها همانند مسلمانان رفتار می‌نمود، پس نسبت دامادی بین آنها و پیامبر، از همین باب است.

عباسی: دلیل بر عدم ایمان ابوبکر چیست؟

علوی: ادله قطعی بر این مطلب بسیار است. از جمله اینکه او در موارد بسیاری به پیامبر خیانت ورزید. یکی در جریان لشکر اسامه است که از دستور پیامبر سرپیچی کرده؛ در حالی که قرآن، ایمان افرادی را که با پیامبر مخالفت می‌کنند نفی نموده است، خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً﴾؛ یعنی: به پروردگارت سوگند، که آنها ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند. ابوبکر از دستور پیامبر سرپیچی کرد و با فرمان او مخالفت نمود، پس آیه‌ای که ایمان مخالفان را نفی می‌کند شامل حال اوست.

علاوه بر آن، پیامبر خدا ﷺ کسانی را که از سپاه اسامه تخلف ورزند لعنت نمود و قبلاً گفتیم که ابوبکر از سپاه اسامه تخلف نمود. حال، آیا پیامبر خدا مؤمن را لعنت می‌نماید؟ قطعاً نه.

کلام علوی که به این جا رسید، ملک شاه گفت: در این صورت، گفته علوی که او ایمان نداشت، صحیح است.

وزیر: اهل سنت برای سرپیچی او توجیهاتی دارند.

ملک شاه: آیا توجیه، حرمت سرپیچی از دستور پیامبر را برطرف می‌سازد؟ اگر باب توجیه را باز کنیم هر مجرمی برای جرائم و گناهان خود توجیهاتی خواهد آورد. سارق می‌گوید: چون فقیر بودم دزدی کردم؛ شراب‌خوار می‌گوید: چون بسیار مغموم بودم شراب می‌خوردم؛ و زناکار می‌گوید: و در این صورت، نظم اجتماع به هم می‌خورد و مردم بر گناهان جری می‌شوند. نه... نه... توجیهات بدرد ما نمی‌خورد.



فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) □ ۲۲۵

### «شک عمر در نبوت پیامبر»

در اینجا صورت عباسی سرخ شد و متحیر ماند چه بگوید و بالاخره با لکنت زبان گفت: دلیل بر عدم ایمان عمر چیست؟

علوی: دلایل بی ایمانی عمر بسیار است. یکی اینکه خود او تصریح بر عدم ایمان خود کرده است.

عباسی: در کجا؟

علوی: آنجا که گفت: «ما شککت فی نبوة محمد مثل شک يوم الحديبية<sup>۱</sup>، هیچ گاه مانند روز حدیبیه در نبوت محمد شک نکردم». این سخن وی دلالت دارد که او دائماً در نبوت پیامبر ﷺ شک و تردید داشته است و شک او در روز حدیبیه، بیشتر و عمیق تر و بزرگتر از مواقع دیگر بوده است. در این صورت - ای عباسی - تو را به خدایت سوگند! به من بگو آیا کسی که همیشه در نبوت پیامبر ﷺ شک دارد، مؤمن شمرده می شود؟

عباسی ساکت ماند و از خجالت سر خود را به زیر افکند.

در این موقع ملک شاه رو به وزیر کرد و پرسید: آیا سخن علوی صحیح است که عمر چنین گفته است؟

وزیر: راویان این گونه ذکر کرده اند.

ملک شاه: عجیب است!... جداً عجیب است! من عمر را از سبقت گیرندگان به اسلام می شمردم و ایمان او را ایمانی نمونه می دانستم، اما اکنون روشن شد که در اصل ایمان او شک و شبهه وجود دارد.

عباسی که می دید شاه از سخنان علوی تأثیر پذیرفته، اظهار داشت: شتاب نکن ای پادشاه و بر عقیده خود استوار باش و سخنان این علوی دروغگو تو را نفریبا  
ملک شاه روی خود را از عباسی گرداند و با ناراحتی گفت: وزیر ما نظام الملک می گوید علوی در گفتار خود صادق است و سخن عمر در کتابها آمده است و این ابله می گوید او دروغگوست. آیا این عین عناد و دشمنی نیست؟  
سکوتی هولناک بر مجلس سایه انداخت، ملک شاه به خشم آمد و از سخنان عباسی،

۱. سیوطی در تفسیر سوره فتح، به نقل از کتاب «عمر بن الخطاب»، عبدالرحمن احمد البکری، ص ۷۱، با لغاتش اندک در عبارت.

۲۲۶ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

آرامش و قرار از دست داد، عباسی و دیگر علمای اهل سنت هم سر به زیر افکندند، وزیر هم در سکوت فرو رفت.

تنها علوی سرفرازانه، به چهره پادشاه می‌نگریست تا نتیجه را ببیند! لحظات سختی بر عباسی گذشت. از شدت خجالت، آرزو می‌کرد زمین دهان باز کند و او را بلعد یا ملک الموت جانش را بگیرد. چه اینکه بطلان مذهب او و خرافه بودن اعتقادش در برابر پادشاه و وزیر و دیگر علما و سران آشکار گشته بود. اما... چه کند؟ پادشاه برای پرسش و پاسخ و شناخت حق از باطل از او دعوت به عمل آورده بود. از همین رو، نیروی خود را جمع نمود و سرش را بالا آورد و گفت:

- ای علوی! چگونه می‌گویی که عثمان، ایمان قلبی نداشت در حالی که پیامبر، دو دختر خود رقیه و ام کلثوم را به ازدواج او درآورده بود؟

علوی: دلایل بی‌ایمانی او بسیار است و کافی است به این موارد اشاره کنم: مسلمانان - که صحابه نیز در میان آنها بودند - علیه او اجتماع کردند و او را کشتند و شما خود روایت کرده‌اید که پیامبر فرمود: «امت من بر خطا اجتماع نمی‌کنند». پس آیا مسلمانان - که صحابه نیز در میان آنها بودند - بر قتل شخص مؤمن اجتماع می‌کنند؟ دیگر اینکه عایشه او را به یهود تشبیه و مانند می‌کرد و به قتلش فرمان می‌داد و می‌گفت: «اقتلوا نعتلاً فقد کفر، اقتلوا نعتلاً قتله الله...! نعتل - که اسم مردی یهودی بود - را بکشید که به تحقیق کافر گشته است! نعتل را بکشید! خدا او را بکشد! دور باد نعتل از رحمت خدا و هلاک باد!».

همچنین عثمان، عبدالله بن مسعود، صحابی بزرگوار پیامبر را به حدی کتک زد که دچار بیماری فتق شد و بستری گردید تا از دنیا رفت.

نیز عثمان، ابوذر غفاری صحابی و الامام پیامبر را که آن حضرت درباره‌اش فرمود: «ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء علی ذی لهجة أصدق من ابي ذر؛ آسمان سایه نیفکنده و زمین دربر نگرفته است کسی را که راستگو تر از ابوذر باشد» تبعید نمود. او را یک یا دو مرتبه از

۱. الفتن و وقعة الجمل، سیف بن عمر الغنوی، ص ۱۱۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۱۵؛ وج ۲۰، ص ۱۷ و ۲۲؛ در همین صفحه می‌گوید: «عایشه پیراهن پیامبر را آورد و به مردم گفت: این پیراهن رسول خداست که هنوز از بین نرفته، ولی عثمان سنت او را از بین برده است». الامامة و السياسة، ابن قتیبة، ج ۱، ص ۷۲؛ ترجمة الامام الحسين، ابن عساکر، ص ۱۹۷؛ كشف الغمة، اربلی، ج ۱، ص ۲۳۹؛ وج ۲، ص ۱۰۸.

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) ۲۲۷

مدینه به شام فرستاد و سپس به ربه - که منطقه خشک و بی آب و علفی بین مکه و مدینه بود - تبعید نمود، تا اینکه ابوذر از تشنگی و گرسنگی در آنجا از دنیا رفت و در همان زمان، بیت المال در اختیار عثمان بود و اموال را بین خویشاوندان اموی و مروانی خود تقسیم می نمود.

ملک شاه رو به وزیر کرد و پرسید: آیا علوی در گفتار خود صادق است؟  
وزیر: این قضایا را مورخان آورده اند.

ملک شاه: پس چگونه مسلمانان او را بعنوان خلیفه برگزیدند؟  
وزیر: عثمان توسط شورا به خلافت انتخاب گردید.

علوی از کلام وزیر بر آشفت و گفت: در جواب شتاب مکن ای وزیر، و چیزی که صحیح نیست مگو!

ملک شاه با تعجب پرسید: ای علوی، چه می گویی؟

علوی: وزیر در سخن خود به خطا رفت. عثمان به حکومت نرسید مگر به وصیت عمر و انتخاب تنها سه نفر منافق که عبارت بودند از طلحه، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف. آیا این سه منافق، آرای تمام مسلمانان را منعکس می کردند؟

همچنین کتب تاریخ آورده اند که این سه نفر هم، وقتی دیدند عثمان طغیان می کند و حرمت اصحاب رسول خدا را نگه نمی دارد و در امور مسلمانان با کعب الاحبار یهودی مشورت می نماید و اموال مسلمانان را میان بنی مروان تقسیم می کند، از او برگشتند و مردم را به کشتن عثمان تحریک نمودند.

ملک شاه به وزیر گفت: آیا سخنان علوی صحیح است؟

وزیر: آری، مورخان چنین آورده اند.

ملک شاه: پس چگونه گفتی که او بواسطه شورا به خلافت رسید؟

وزیر: منظور من از شورا، شور کردن همان سه نفر بود!

ملک شاه: آیا انتخاب سه نفر، شورا نامیده می شود.

وزیر: پیامبر به آن سه نفر، بشارت بهشت داده بود.

علوی با شنیدن این سخن از وزیر بر آشفت و گفت: صبر کن ای وزیر، آنچه

۲۲۸ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

صحیح نیست بر زبان نیاور. حدیث «عشره مبشره»، دروغ و افترای بر رسول خدا ﷺ می باشد.<sup>۱</sup>

عباسی: چگونه این روایت را دروغ می شماری در حالی که راویان موثق آن را نقل کرده اند.

علوی: دلایل بسیاری بر دروغ بودن این روایت و باطل بودن آن وجود دارد که من سه دلیل را ذکر می کنم:

اول: چگونه پیامبر به طلحه که او را اذیت نموده است بشارت بهشت می دهد؟ چنانکه برخی از مفسران و مورخان آورده اند که طلحه گفت: «هرگاه پیامبر از دنیا برود با همسران او ازدواج می کنیم» یا گفت «با عایشه ازدواج می کنم». پس این سخن به گوش پیامبر رسید و از آن رنجیده خاطر و ناراحت گردید و خداوند این آیه را نازل فرمود:

«و ما کان لکم أن تؤذوا رسول الله و لا أن تنکحوا أزواجه من بعده أبداً إن ذلكم کان عند الله عظیماً»<sup>۲</sup>؛ و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید و همسرانش را پس از او به همسری بگیرید که این کار نزد خدا همواره گناهی بزرگ است.

دوم: طلحه و زبیر با علی بن ابی طالب جنگیدند در حالی که پیامبر ﷺ در حق علی فرمود: «یا علی حربک حربی و سلمک سلمی»<sup>۳</sup> ای علی! جنگ تو، جنگ من و صلح تو، صلح من است. و نیز فرمود: «من أطاع علیاً فقد أطاعتنی و من عصی علیاً فقد عصانی»<sup>۴</sup> هر کسی از علی اطاعت کند مرا اطاعت نموده و هر کسی نافرمانی اش کند مرا نافرمانی کرده است. و نیز فرمود: «علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»<sup>۵</sup> علی با قرآن است و قرآن با علی، آن دو هیچ گاه از هم جدا نشوند تا سر حوض کواثر بر من وارد

۱. روایاتی که با دریافت پول به جعل حدیث می پرداختند، برای بهبود موقعیت بعضی از منافقین و مجرمین، روایتی را به پیامبر نسبت دادند که به عشره مبشره معروف شد. در این روایت جعلی از قول پیامبر نام ده نفر برده شده است که پیامبر آنها را به بهشت بشارت داد. نام حضرت علی رضی الله عنه را هم برای جفاف دادن روایت میان مردم در بین آنها قرار دادند و با این روایت به توجیه همه گناهان و جرائم آنها می پردازند.

۲. سوره احزاب: آیه ۵۳

۳. منابع المودة، قندوزی، ص ۱۷۲ و ۲۵۳؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۲۹.

۴. کامل ابن عدی، ج ۴، ص ۳۲۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۷۰.

۵. کنز العمال، حدیث ۱۱۱۵۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۵۷ و مستدرک حاکم، ص ۱۲۴.

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) ۲۲۹

شوند». و نیز فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی يدور معه الحق حيثما دار؛ علی با حق است و حق با علی، هر کجا علی بچرخد حق با او بچرخد (علی با حق مدار و مدار حق است)».

بنابراین، آیا کسی که پیامبر را عصیان کرده و با او جنگیده، در بهشت است؟ آیا جنگ‌کننده با حق و قرآن، مؤمن است؟

سوم: طلحه و زبیر در قتل عثمان شرکت داشتند، آیا ممکن است که عثمان و طلحه و زبیر همگی در بهشت باشند با اینکه برخی از آنها با بعضی دیگر جنگیدند؟  
ملک شاه متعجبانه از وزیر پرسید: آیا تمام سخنان علوی صحیح است؟  
در اینجا وزیر ساکت شد و چیزی نگفت.

عباسی و همراهانش هم ساکت شدند و چیزی بر زبان نیاوردند. چه بگویند؟ آیا حق را بگویند؟ مگر شیطان اجازه می‌دهد که آنها به حق اعتراف نمایند؟ آیا نفس اماره راضی می‌شود که در برابر حقیقت و واقعیت خاضع شود؟ آیا گمان می‌بری اعتراف به حق، کار آسان و راحتی است؟

هرگز! جداً کار مشکلی است! چرا که لازمه‌اش پایمال کردن تعصبات جاهلانه و مخالفت با هواهای نفسانی است در حالی که مردم - جز مؤمنان که بسیار اندکند - پیروان هوا و هوس و امور باطلند.

... علوی سکوت را شکست و گفت:

ای پادشاه! وزیر، عباسی و همه علمای اهل سنت به درستی گفتار و حقایق سخنان من آگاهند و اگر سخنان مرا انکار کنند، بدون شک، دانشمندی در بغداد هستند که بر صداقت، درستی و حقایق سخنان من گواهی می‌دهند و در کتابخانه این مدرسه، کتابهایی وجود دارد که به درستی گفتار من شهادت می‌دهند... پس اگر اینها به درستی سخن من اعتراف نمایند که چه بهتر، در غیر این صورت، همین الآن من آماده هستم که کتابها و مصادر و شهود را حاضر نمایم.

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱ مجمع الزوائد، هشمی، ج ۷، ص ۲۳۶ الامامة والسياسة، ابن فنیة، ج ۱، ص ۱۶۸ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲۵ و جامع ترمذی، ج ۲، ص ۲۱۳. جهت آگاهی بر مصادر و متون مختلف این حدیث مراجعه شود به کتاب «حق با علی است».

۲۳۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

ملک شاه رو به وزیر نمود و پرسید: آیا سخن علوی که می‌گوید کتابها و مصادر، به درستی گفتار و صداقت سخن او تصریح دارند، صحیح است؟  
وزیر: آری! سخنان او صحیح است.  
ملک شاه: پس چرا در ابتدا سکوت نمودی؟

وزیر: زیرا من دوست ندارم که در اصحاب پیامبر خدا طعن زخم و بر آنها ایراد گیرم! علوی سخن وزیر را رد کرد و گفت: عجیب است! تو دوست نداری به آنها ایراد گیری در حالی که خدا و رسول او از آن کراهت ندارند. خدای تعالی بعضی از صحابه را به عنوان منافق معرفی کرده و به پیامبرش دستور داده با آنها جنگ نماید چنانکه با کفار می‌جنگد و پیامبر هم شخصاً بعضی از اصحاب خود را لعن نمود. وزیر: ای علوی، مگر این سخن علما را نشنیده‌ای که «همه اصحاب پیامبر عادل می‌باشند»؟

علوی: این سخن را شنیده‌ام؛ اما می‌دانم که دروغ و افترا است. زیرا چگونه ممکن است همه اصحاب پیامبر عادل باشند در حالی که برخی را خداوند و برخی دیگر را پیامبر لعنت نموده است و برخی اصحاب، برخی دیگر را لعنت کرده‌اند و گروهی از آنها با گروهی دیگر جنگیده‌اند و بعضی از ایشان، برخی دیگر را ناسزا گفته و جمعی از آنها جمعی دیگر را به قتل رسانیده‌اند.

در اینجا عباسی که همه درها را به روی خود بسته دید، از در دیگری وارد شد و گفت: پادشاهها! به این علوی بگو اگر خلفا ایمان نداشتند، چگونه مسلمانان آنها را به عنوان خلیفه برگزیدند و به ایشان اقتدا کردند؟

علوی در جواب سخن عباسی گفت:

نخست این که: همه مسلمانان، آنها را به خلافت نپذیرفته‌اند. و تنها اهل سنت آنها را قبول دارند.

دوم این که: کسانی که به خلافت آنها اعتقاد دارند، دو گروهند:  
۱ - جاهل. ۲ - معاند.

اما افراد جاهل، حقیقت و واقعیت آنها را نمی‌شناسند و عیب‌های آنان را نمی‌دانند و حتی آنها را مردمانی پاک و مؤمن می‌پندارند. [بنا بر این، اعتقاد ایشان به خلافت آنها، فایده‌ای ندارد؛ چرا که از علم سرچشمه نمی‌گیرد]. و افراد معاند هم تا زمانی که بر عناد و

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) □ ۲۳۱

لجاجت اصرار می ورزند، دلیل و برهان به حال آنها سودی ندارد. خدای تعالی می فرماید: «وإن یروا کل آیه لا یؤمنوا بها»<sup>۱</sup>؛ اگر هر نشانه و معجزه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند. همچنین می فرماید: «سواء علیهم أنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون»<sup>۲</sup>؛ برای آنان تفاوتی نمی کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد. سوم این که: کسانی که آنها را به عنوان خلیفه برگزیدند در انتخاب خود خطا کردند همان گونه که مسیحیان در اعتقاد خود که مسیح را پسر خدا دانستند و گفتند: «المسیح ابن الله» و نیز یهودیان که عزیر را پسر خدا پنداشتند و گفتند: «عزیر ابن الله»، به خطا رفتند. انسان باید از خدا و رسول اطاعت کند و پیرو حق باشد؛ نه پیرو مردم گرچه به خطا رفته باشند و به باطل گرویده باشند. همچنان که خداوند می فرماید: «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول»<sup>۳</sup>؛ از خدا و پیامبرش اطاعت نمایید!

ملک شاه که به حقیقت رسید، گفت: این سخن را واگذارید و به موضوع دیگری بپردازید.

#### «شایستگی های امیرالمؤمنین علیه السلام برای خلافت»

علوی به عباسی گفت: یکی دیگر از اشتباهات اهل سنت، این است که علی بن ابی طالب علیه السلام را رها کرده و پیرو سخن گذشتگان خود شدند.

عباسی: چرا این کار اشتباه می باشد؟

علوی: چون پیامبر علی بن ابی طالب علیه السلام را برای جانشینی خود تعیین کرده بود؛ نه آن سه نفر را. آنگاه رو به شاه کرد و ادامه داد: ای پادشاه، اگر کسی را برای جانشینی خود تعیین نمایی، آیا لازم است که وزیران و دولتمردان از فرمان تو تبعیت نمایند یا اینکه می توانند جانشین تو را عزل و دیگری را به جانشینی تو تعیین کنند؟

ملک شاه: البته لازم است از کسی که من به جانشینی خود تعیین کرده‌ام پیروی نمایند و فرمان مرا درباره او اطاعت کنند.

علوی: شیعیان همین طور عمل کرده‌اند. آنها پیرو خلیفه‌ای شده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به

۱. سوره اعراف: آیه ۱۴۶ و سوره انعام: آیه ۲۵.

۲. سوره بقره: آیه ۶.

۳. سوره نور: آیه ۵۴.

۲۳۲ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

دستور خدای متعال او را معین کرده است و او علی بن ابی طالب علیه السلام است و غیر او را وا گذاشته اند.

عباسی به دفاع از کرده اهل سنت پرداخت و گفت: علی بن ابی طالب شایسته خلافت نبود؛ چون سن او کم بود. دیگر این که در جنگ‌ها، بزرگان و دلیران عرب را کشته بود؛ لذا عرب، خلافت او را گردن نمی‌نهاد. برخلاف او، ابوبکر، عمر بسیاری داشت و در جنگ‌ها، کسی را نکشته بود!

علوی: ای پادشاه! شنیدی؟! عباسی می‌گوید: مردم برای تعیین شخص صلاحیت‌دار از خدا و پیامبرش داناترند. چون او سخن خدا و رسولش را در تعیین علی بن ابی طالب علیه السلام نمی‌پذیرد؛ ولی سخن بعضی از مردم را مبنی بر اصلح بودن ابوبکر قبول می‌نماید. گویا خداوند دانا و حکیم، اصلح و افضل را نمی‌شناسد که عده‌ای از مردم جاهل بیایند و اصلح را انتخاب کنند. مگر خدای متعال نفرمود: ﴿و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة إذا قضی الله و رسوله امر أن یکون لهم الخیرة من أمرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً﴾؛ هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خداوند و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد، و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.؟! و مگر خدای سبحان نفرموده: ﴿یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول إذا دعاکم لما یحییکم﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخوانند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید.؟! عباسی: هرگز! من نگفتم که مردم از خدا و رسول او داناترند.

علوی: در این صورت، کلام تو دیگر جایی ندارد. زیرا اگر خدا و پیامبر شخصی را برای خلافت و امامت برگزینند، لازم است از او پیروی کنی؛ چه مردم او را بپسندند و چه نپسندند.

عباسی: شایستگی‌های علی بن ابی طالب برای خلافت کم بود. علوی: نخست این که: معنای سخن تو این است که خداوند، علی بن ابی طالب را به درستی نمی‌شناخت و از کمی امتیازات او اطلاعی نداشت که او را به خلافت برگزید و این کفری آشکار است. دوم این که: واقعیت این است که شرائط و ویژگیهای خلافت و امامت به طور کامل در علی بن

۱. سوره احزاب: آیه ۳۶

۲. سوره انفال: آیه ۲۴



فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) ۲۳۳

ابی طالب علیه السلام جمع گشته بود، در حالی که این امتیازات در دیگران اصلاً وجود نداشت.  
عباسی: آن ویژگیها چه بود؟

علوی: ویژگیها و امتیازات علی علیه السلام بسیار است، نخستین امتیازش این بود که از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله برای خلافت تعیین شده بود.

دیگر اینکه در همه زمینه‌ها از همه صحابه، عالم‌تر و داناتر بود؛ چنانکه پیامبر درباره‌اش فرمود: «أفضاكم علي؛ آگاه‌ترین شما به امر قضاوت، علی علیه السلام است»، و عمر بن خطاب هم می‌گوید: «أفضانا علي؛ داناترین ما در امر قضاوت، علی علیه السلام است». همچنین پیامبر فرمود: «أنا مدينة العلم و علي بابها فمن أراد المدينة و الحكمة فليأت الباب؛ من شهر علمم و علی دروازه آن، پس هر کس بخواهد به شهر علم و حکمت درآید باید از دروازه آن وارد شود».

و خود آن حضرت می‌فرماید: «علمني رسول الله ألف باب من العلم يفتح لي من كل باب ألف باب؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار باب علم را به من آموخت که از هر باب، هزار باب دیگر فرا روی من گشوده شد». بدیهی است که عالم مقدم بر جاهل است چنانکه خداوند می‌فرماید: «هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون؟»؛ آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابرند.

ویژگی سوم این که: آن حضرت از دیگران بی‌نیاز بود و در احکام به دیگران رجوع نمی‌کرد؛ ولی دیگران محتاج ایشان بودند و در پیشامدها به او رجوع می‌کردند. مگر ابوبکر نگفته است: «أقبلوني فلسنت بخيركم و علي فيكم؟»؛ مرا رها کنید که من بهترین شما

۱. صحیح بخاری در تفسیر آیه (ما ننسخ من آية...)؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۱۰۲؛ استیعاب، ج ۱، ص ۸ و ج ۲، ص ۴۶۱ و حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۶۵؛ معجم اوسط، طبرانی، ج ۷، ص ۳۵۷؛ کشف الغطاء، عجلونی، ج ۱، ص ۱۶۳؛ علی دار قطنی، ص ۸۶؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱، ص ۳۹۱؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۹۶.

۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۶؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۱۵۵؛ الفائق، زمخشری، ج ۲، ص ۱۱۶؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۱۹؛ ج ۹، ص ۱۶۵؛ جامع صغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۴۱۵؛ کنز العمال، منشی هندی، ج ۱۳، ص ۱۳۸؛ فیض القدر، مناوی، ج ۳، ص ۱۶۰؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۶، ص ۳۳۰؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۲۸؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۲؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۲؛ و...

۳. سوره زمر: آیه ۹.

۴. سز العالمین، غزالی؛ ابطال الباطل، ابن روزبهان؛ شرح تجرید فوشی، مقصد پنجم از بحث امامت، (با تفاوتی

۲۳۴ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

نیستم در حالی که علی بن ابی طالب علیه السلام در میان شماست». مگر عمر بیش از هفتاد مرتبه نگفت: «لولا علی لهلك عمر! اگر علی نبود عمر هلاک می گشت». و: «لا أبقانی الله لمعضلة لست فیها یا أبا الحسن<sup>۱</sup>؛ ای ابوالحسن، خدا مرا در مشکلی که تو برای حل آن حضور نداری، باقی نگذارد». و: «لا یفتین أحد فی المسجد و علی حاضر! آن گاه که علی علیه السلام در مسجد حضور دارد، کسی دیگر حق ندارد فتوا دهد».

چهارمین امتیاز اینکه: علی بن ابی طالب علیه السلام هیچ گاه خدا را معصیت ننمود و غیر خدا را نپرستید و در سراسر زندگی خود، برای بتها سجده نکرد؛ ولی آن سه نفر، خدا را عصیان و غیر او را پرستش و برای بتها هم سجده کرده بودند و خدای تعالی می فرماید: «لا ینال عهدی الظالمین»<sup>۲</sup>؛ عهد و پیمان من به ظالمان نمی رسد. بدیهی است که گنهکار، ظالم است؛ پس شایسته رسیدن به عهد خدا، یعنی نبوت و خلافت نیست.

ویژگی پنجم علی بن ابی طالب علیه السلام این است که: فکری سلیم، عقلی بزرگ و رأیی درست و مستقیم داشت که از اسلام، سرچشمه می گرفت؛ درحالی که دیگران آرائی نادرست داشتند که از شیطان نشأت می گرفت. از همین رو، ابوبکر می گفت: «أن لی شیطاناً یعتبرنی»<sup>۳</sup>؛ من شیطانی دارم که ملازم من است و پیوسته به سراغم می آید. و عمر هم در جاهای زیادی با پیامبر مخالفت نمود. عثمان نیز، فردی سست رأی و سست اراده بود که اطرافیان ناباشش در او تأثیر و نفوذ داشتند؛ مانند وزغ بن وزغ (مروان بن حکم) که پیامبر، او و نسلش را جز مؤمنان لعنت کرد و کعب الاحبار یهودی و...

ملک شاه که به شگفت آمده بود، رو به وزیر کرده، پرسید: آیا درست است که ابوبکر گفته من شیطانی دارم که ملازم من است و پیوسته مرا فرو می گیرد.

۱. حاکم در مستدرک، کتاب الصلاة، ج ۱، ص ۱۳۵۸ الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۹؛ مناقب خوارزمی، ص ۴۸؛ تذکرة السبط، ص ۸۷ و تفسیر نیشابوری در سوره احقاف و...
۲. تذکرة السبط، ص ۸۷ مناقب خوارزمی، ص ۶۰؛ فیض القدر، ج ۴، ص ۳۵۷. جهت آگاهی بر استاد متن فوق و دیگر متون مشابه که بالغ بر چهل مورد می باشد، مراجعه شود به کتاب «امام امیرالمؤمنین علیه السلام از دیدگاه خلفاء».
۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸.
۴. سوره بقره: آیه ۱۲۲.
۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۲۰ و ج ۱۷، ص ۱۵۷ و ۱۶۰ و ۱۶۱؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۲۱۲ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۳۰۳؛ الامامة و السياسة، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۳۲ و در چاپ دیگر: ص ۲۲.

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) □ ۲۳۵

وزیر: این مطلب در کتابها وجود دارد.<sup>۱</sup>

### «مخالفت‌های عمر با پیامبر»

ملک شاه: آیا صحیح است که عمر با پیامبر مخالفت می‌کرد؟

وزیر: باید از علوی پرسیم که منظورش از این سخن چه بود؟ علوی: علمای اهل سنت در کتابهای معتبر آورده‌اند که عمر در موارد زیادی، رأی پیامبر را نپذیرفت و با آن حضرت مخالف نمود از جمله:

۱. زمانی که پیامبر می‌خواست بر جنازه عبدالله بن ابی‌نماز گزارد، عمر با تسدی و درشتی بر پیامبر اعتراض کرد به طوری که پیامبر از آن رفتار رنجیده خاطر شد، در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ کسانی که پیامبر خدا را آزار دهند عذاب دردناکی برایشان خواهد بود.

۲. آنگاه که پیامبر ﷺ دستور داد بین عمره تمتع و حج تمتع فاصله و جدایی انداخته شود و اجازه داد که زن و شوهر بین عمره و حج، نزدیک هم آیند، عمر با عبارت زنده‌ای به پیامبر اعتراض نمود و گفت: «أنحرم و مذاکیرنا تقطر منیا؟». (آیا محرم به جامه احرام گردیم در حالی که از مجاری ما قطرات منی جاری است؟) پیامبر در جوابش فرمود: هرگز به این حکم ایمان نخواهی آورد. پیامبر با این جمله فهماند که عمر از کسانی است که به بعضی از احکام ایمان نخواهد آورد و در آنها دست خواهد برد.

۳. در مورد متعه زنان که هیچ‌گاه به آن ایمان نیاورد و چون به خلافت رسید، گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرهما و اعاقب علیهما، دو متعه در زمان رسول خدا، حلال بود. من آنها را حرام می‌کنم و بر انجام آن مجازات می‌نمایم». در حالی که خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾؛<sup>۲</sup> و زسانی را که متعه می‌کنید واجب است مهرشان را بپردازید. مفسران گفته‌اند: این آیه در مورد ازدواج موقت، نازل شد و مسلمانان هم تا زمان عمر بدان عمل می‌نمودند. [در نتیجه، زنا از بین می‌رفت و جز انسان شقی، خود را بدان آلوده نمی‌ساخت.] وقتی عمر آن را تحریم کرد

۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۲۹ و تاریخ ابن جریر، ج ۲، ص ۱۲۰ و الامه و السیاسة، ابن قتیبه، ص ۶ و

۲. سوره توبه: آیه ۶۱

۳. سوره نساء: آیه ۲۴

۲۳۶ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

زنا در بین مردم رایج گردید.<sup>۱</sup> عمر با این کار، حکم خدا و سنت پیامبر را تعطیل نمود و زنا و گناهان زشت را رواج داد و در نتیجه، مشمول این آیه گردید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... الظالمون... الفاسقون﴾<sup>۲</sup>؛ هر کس به موجب آنچه خداوند نازل فرموده، حکم نکند (و از پیش خود احکامی را ابداع و اعلام کند)، پس از کافران... ستمکاران... و فاسقان می باشد.

۴. در صلح حدیبیه چنانکه گذشت، و دیگر مواردی که عمر با پیامبر خدا مخالفت می کرد و او را با درستی سخنش آزار می داد.

ملک شاه: حقیقت این است که من هم، ازدواج موقت را نمی پسندم.

علوی: آیا قبول داری که این، یک حکم شرعی اسلامی است یا نه؟

ملک شاه: نه، قبول ندارم.

علوی: پس معنای آیه ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ و نیز معنای این گفته عمر: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرهما و اعاقب علیهما» چیست؟ آیا قول عمر بیانگر این نیست که متعه زنان در زمان پیامبر و زمان ابوبکر و نیز بخشی از زمان خود عمر، جایز و مورد عمل بوده است تا اینکه عمر آن را ممنوع و از آن جلوگیری کرد؟ علاوه بر آن، دلایل دیگری بر جواز آن وجود دارد. ای پادشاه! عمر خودش متعه می کرد و عبدالله بن زبیر هم از متعه به وجود آمد.

ملک شاه که بین خواهش نفس و قبول دلیل در مانده بود، به وزیرش گفت: نظام الملک! تو چه می گویی؟

وزیر: دلایل علوی، صحیح و بدون ایراد است؛ ولی چون عمر آن را ممنوع کرده، بر ما لازم است آن را بپذیریم.

علوی که از سخن وزیر به شگفت آمده بود، گفت: پیروی کردن خدا و رسول سزاوارتر است یا عمر؟ ای وزیر، مگر این آیات را نخوانده ای: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾<sup>۳</sup>؛

۱. از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده که آن حضرت فرمود: اگر عمر از ازدواج موقت جلوگیری نمی کرد هیچ کس جز شقی زنا نمی کرد.

۲. سوره مائده: آیات ۲۴-۴۷.

۳. سوره حشر: آیه ۷.

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) ۲۳۷

آنچه را پیامبر برای شما آورد بدان عمل کنید. و: ﴿أطيعوا الرسول﴾؛ پیامبر را پیروی و اطاعت کنید. و: ﴿لقد كان لكم فی رسول الله أسوة﴾؛ مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی می‌باشد؟ و مگر این حدیث مشهور را نشنیده‌ای: «حلال محمد ﷺ حلال الی یوم القیامة و حرام محمد ﷺ حرام الی یوم القیامة؛ حلال رسول خدا تا روز قیامت حلال، و حرام رسول خدا تا روز قیامت حرام خواهد بود»؟

ملک شاه که هنوز دلش آرام نگرفته بود، گفت: من به تمام احکام اسلام، ایمان دارم؛ ولی حکمت مشروعیت متعه را نمی‌فهمم؟ آیا یکی از شما رغبت می‌کند که دختر یا خواهر خود را چند ساعتی در اختیار مردی قرار دهد؟ آیا این زشت نیست؟  
علوی: چه می‌گویی ای پادشاه! آیا انسان رغبت می‌کند که دختر یا خواهر خود را به عقد دائمی مردی درآورد که می‌داند یک ساعت بعد از بهره‌گیری از او، وی را طلاق می‌دهد؟

ملک شاه: این کار را نمی‌پسندم.

علوی: اما اهل سنت، معتقدند که این عقد دائم و طلاق پس از آن، صحیح است! پس فرقی بین ازدواج موقت و ازدواج دائم وجود ندارد، جز اینکه ازدواج موقت به تمام شدن مدت تعیین شده، پایان می‌پذیرد ولی ازدواج دائم با طلاق، به دیگر سخن، ازدواج موقت مانند اجاره است و ازدواج دائم مانند ملکیت، که اجاره با پایان گرفتن مدت، از بین می‌رود و ملکیت با فروختن و... بنابراین، قانون ازدواج موقت، بدون ایراد و صحیح است، چرا که برطرف‌کننده نیاز جسم است همان‌گونه که قانون ازدواج دائم که با طلاق به هم می‌خورد، بی‌ایراد و درست است.

ای پادشاه، اکنون از تو سؤالی دارم: در مورد زنان بیوه‌ای که شوهر خود را از دست داده‌اند و کسی به خواستگاری آنان نمی‌آید، چه می‌گویی؟ آیا ازدواج موقت، تنها راه حل برای حفظ آنها از فساد و گناه نیست؟ آیا از این راه، پولی بدست نمی‌آورند که خرج خود و اطفال یتیمشان نمایند؟ و چه می‌گویی در مورد جوانان و مردانی که شرائط به ایشان اجازه ازدواج دائمی نمی‌دهد؟

۱. سوره نور: آیه ۵۲

۲. سوره احزاب: آیه ۲۱

۲۳۸ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

آیا ازدواج موقت، تنها راه حل برای رهایی از نیروی سرکش جنسی و حفظ از گناه نیست؟ آیا ازدواج موقت از زنا و لواط و عادات زشت بهتر نیست؟ ای پادشاه، من معتقدم که باعث هر عمل زنا، لواط و استمنایی که از مردم سرزند عمر است و او در گناه آن شریک؛ زیرا او ازدواج موقت را ممنوع و از انجام آن جلوگیری کرد چنانکه در روایات آمده که: «از آن هنگام که عمر از ازدواج موقت جلوگیری کرد زنا بین مردم شیوع یافت». اما اینکه تو - ای پادشاه - می‌گویی: رغبتی به آن ندارم...، اسلام هیچ کسی را بر این عمل مجبور نکرده است، همان‌گونه که مجبور نیستی دختری را به عقد کسی درآوری که می‌دانی یک ساعت بعد او را طلاق می‌دهد. علاوه بر آن، بی‌رغبتی تو و دیگران نسبت به چیزی دلیل بر حرمت آن نیست. زیرا حکم خدا ثابت است و با نظریه‌ها و خواسته‌های مردم تغییر نمی‌یابد.

ملک شاه دلایل و پاسخ‌های علوی را شنید و چیزی نداشت که بگوید، لذا روبه وزیر کرد و گفت: دلایل علوی در جواز ازدواج موقت محکم و استوار است! وزیر هم که چیزی در مقابل دلایل علوی نداشت، سخن پیشین خود را تکرار کرد و گفت: ولی علما از نظریه عمر پیروی کرده‌اند. علوی از تکرار سخن پیشین وزیر به خشم آمد و گفت:

نخست این که: تنها علمای اهل سنت از نظریه عمر پیروی کرده‌اند، نه همه علما. دوم این که: آیا پیروی حکم خدا و پیامبر سزاوارتر است یا سخن عمر؟ سوم این که: حتی علمای شما هم با رأی عمر مخالفت کرده‌اند. - وزیر: چگونه؟ علوی: چون عمر گفته بود: «دو متعه در زمان رسول خدا حلال بود و من آنها را حرام می‌کنم: متعه حج و متعه زنان». اگر گفته عمر صحیح است، چرا علمای شما در مورد متعه حج از او پیروی نکرده و علی‌رغم تحریم عمر گفته‌اند: «متعه حج صحیح است»؟ و اگر سخن عمر باطل است چرا علمای شما در ممنوعیت متعه زنان از رأی او پیروی و با آن موافقت کرده‌اند؟

وزیر که جوابی نداشت، ساکت شد و چیزی نگفت.  
ملک شاه که از وزیر مأیوس شد، روبه حاضران نموده گفت:  
چرا جواب علوی را نمی‌دهید؟!

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) □ ۲۳۹

یکی از دانشمندان شیعه که نامش شیخ حسن القاسمی بود گفت: ایراد و اشکال به عمر و پیروانش وارد است. از همین رو - ای پادشاه - آنها جوابی برای جناب علوی - که خداوند او را حفظ نماید - ندارند.

ملک شاه که فهمید دیگر کسی جوابی ندارد، لذا دلش آرام گرفت و گفت: بنابراین، این موضوع را رها کنید و به موضوع دیگری بپردازید.

### «مسأله فتوحات عمر»

عباسی مسأله کشورگشایی های عمر را مطرح کرد و گفت: شیعیان معتقدند که عمر هیچ فضیلتی نداشته است در حالی که همین فتوحات و کشورگشایی های او، برای فضیلتش کافی است. علوی: ما جوابهایی برای این سخن داریم:

نخست: این که پادشاهان، کشورهای دیگر را برای توسعه اراضی و گسترش نفوذ خود فتح می کنند، آیا این فضیلت است؟

دوم: فرض می کنیم که فتوحات او فضیلت است، آیا فتوحات، مجوز غصب خلافت پیامبر است و کار عمر را تصحیح می کند؟ در حالی که پیامبر خلافت را برای او قرار نداده، بلکه علی بن ابی طالب علیه السلام را برای آن سمت تعیین نموده بود. ای پادشاه! اگر تو جانشینی برای خودت تعیین نمودی، سپس کسی آمد و سلطنت را از او گرفت و خود به جایش نشست و پس از آن، مناطقی را فتح کرد و کارهای خوبی هم انجام داد، آیا تو به فتوحات او راضی می شوی یا به سبب خلع کسی که تو معین کرده ای و عزل جانشینت و قرار گرفتن در جای تو بدون اجازه خودت، بر او خشمناک می گردی؟ ملک شاه: بر او خشم می گیرم و فتوحات او، گناهانش را نمی شوید.

علوی: عمر هم همین طور بود. جایگاه خلافت را غصب و بدون اجازه پیامبر بر جای آن حضرت نشست.

سوم: فتوحات عمر اشتباه و دارای آثار و نتایج سوء و معکوس بود. چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هیچ گاه بر دیگران هجوم نمی برد و همه جنگهای آن حضرت دفاعی بود. از همین رو، مردم متعایل به اسلام گردیدند و گروه گروه، به دین خدا درآمدند؛ چرا که اسلام راه، دین صلح و دوستی یافتند. اما عمر به شهرها حمله برد و مردم را با زور و شمشیر و ادا

۲۴۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

به اسلام آوردن کرد؛ به همین جهت، برخی نسبت به آن بدبین شدند و آن را دین شمشیر و زور نامیدند؛ نه دین منطق و صلح دوستی و این مسأله باعث شد تا دشمنان اسلام زیاد شوند. بنابراین فتوحات عمر، چهره اسلام را زشت نمایاند و نتایج منفی و معکوسی به دنبال آورد. اگر ابوبکر و عمر و عثمان، خلافت را از صاحب شرعی آن، یعنی امام علی بن ابی طالب رضی الله عنه غصب نکرده بودند و آن حضرت خود زمام امور را بعد از پیامبر بدست می گرفت، طبق روش رسول خدا رفتار می نمود و پای خود را جای پای پیامبر می گذاشت و شیوه صحیح او را به اجرا درمی آورد این روش باعث می شد که مردم، گروه گروه به دین اسلام درآیند و دامنه نفوذ اسلام گسترش می یافت تا همه کره زمین را فراگیرد. اما... لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم...

سخن که به اینجا رسید، علوی ماجراهای پس از پیامبر را به یاد آورد و آنچه که بر اسلام رفته بود... آه از نهادش برآمد و دستش را بر دست دیگر زد و حزن و اندوه بر چهره اش نشست.

ملک شاه که متأثر شده بود، به عباسی گفت: چه جوابی داری؟ عباسی که بهت زده شده بود، گفت: من تاکنون چنین سخنی - با این منطق و استدلال زیبا - نشنیده بودم! علوی که چنین شنید، گفت: اکنون که این مطالب را شنیدی و حق برای تو آشکار گردید، خلفای خودت را ترک کن و از خلیفه شرعی پیامبر، علی بن ابی طالب، پیروی کن. آنگاه افزود: کارهای شما اهل سنت عجیب است. اصل را به فراموشی سپرده، ترک کرده اید و به فرع چسبیده اید.

عباسی: چگونه؟

علوی: چون شما فتوحات عمر را یاد می کنید، اما فتوحات علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را فراموش کرده اید..

عباسی: فتوحات علی بن ابی طالب رضی الله عنه چه بوده است؟

علوی: بیشتر فتوحات و پیروزیهای پیامبر همچون جنگ بدر، فتح خیبر، جنگ های حنین، خندق و... به دست علی بن ابی طالب رضی الله عنه شکل گرفته است. و اگر این پیروزیها که اساس اسلام را به پا داشت، نبود، دیگر نه عمر می ماند و نه اسلام و ایمان. شاهد این سخن، گفته پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احزاب (خندق) است. آنگاه که علی رضی الله عنه به جنگ عمر و بن



فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) ۲۴۱

عبدود رفت، پیامبر فرمود: «تمامی ایمان به جنگ تمامی شرک رفته است، بار خدایا! اگر می خواهی دیگر عبادت نشوی پس عبادت نمی شوی»، یعنی اگر علی علیه السلام کشته شود مشرکان بر قتل من و دیگر مسلمانان جرأت می یابند و بعد از آن هم دیگر اسلام و ایمانی باقی نخواهد ماند. و نیز فرمود: «ضربة علی يوم الخندق أفضل من عبادة النقلين<sup>۱</sup>؛ ضربتی که علی علیه السلام در روز خندق زد از عبادت جن و انس برتر بود». بنابراین، درست است که بگوییم پیدایش دین اسلام، وابسته به پیامبر صلی الله علیه و آله بود و تداوم آن به علی علیه السلام بستگی داشت و به فضل خدا و مجاهدتهای علی علیه السلام، اسلام تداوم یافت.

### «کارهای ناشایست ابوبکر»

عباسی که در مقابل سخنان علوی چیزی نداشت تا بگوید، سخن را به جای دیگری کشاند و گفت: فرض کنیم سخن شما در مورد خطاکار بودن عمر و غاصب بودن او و اینکه او در احکام اسلام، تغییر و تبدیل به وجود آورد، صحیح است، برای چه ابوبکر را ناخوش دارید؟

علوی: به جهت کارهای ناشایست او که دو مورد آن را برای تو می گویم:

اول: رفتار او با دختر رسول خدا و سرور زنان عالم فاطمه زهرا علیها السلام.

دوم: جاری نکردن حدّ زنا بر مجرم زناکار، خالد بن ولید.

ملک شاه با تعجب از علوی پرسید: مگر خالد بن ولید مجرم بود؟ - علوی: آری. جرمش این بود که ابوبکر او را به سوی صحابی بزرگوار، مالک بن نویره - که پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت داده بود او از اهل بهشت است - فرستاد و به او دستور داد که مالک و قوم او را به قتل رساند. مالک در منطقه ای خارج مدینه منوره به سر می برد. چون مشاهده کرد خالد با گروهی از لشکریان به سوی او می آیند به قبیله خود دستور داد تا سلاح بردارند. آنها نیز، مسلح شدند.

وقتی خالد به آنها رسید حيله کرد و به دروغ سوگند یاد کرد که قسمی بدی نسبت به آنها ندارد و اضافه کرد: ما برای جنگ با شما نیامده ایم بلکه امشب را میهمان شما هستیم.

۱. نهاية العقول، فخر رازی، ص ۱۰۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۲؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۱۹؛ تلخیص مستدرک، ج ۳، ص ۳۲؛ ارجح المطالب، ص ۲۸۱؛ پنایع الموقّعة، ج ۱، ص ۴۱۲ (با تفاوت در عبارت).

۲۴۲ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

چون خالد به خدا سوگند یاد کرد، مالک مطمئن شد و خود و قبیله‌اش، اسلحه را به کناری گذاردند. وقت نماز رسید و مالک و قبیله‌اش مشغول نماز شدند، در این موقع، خالد و همراهانش بر آنها حمله کردند و کتفشان را بسته، سپس همه را به قتل رساندند. سپس، خالد که زیبایی همسر مالک را دیده بود، بدو میل کرد و در همان شب که شوهرش را کشته بود، با او زنا نمود و سر مالک و قبیله او را در زیر اجاق قرار داد و با آن، غذای زنایش را پخت و با اطرفیانش خورد.

وقتی خالد به مدینه بازگشت، عمر می‌خواست او را، به خاطر کشتن مسلمانان قصاص کند و به جهت زنا با همسر مالک، بر او حد جاری نماید؛ اما ابوبکر (باایمان!) به شدت با آن مخالفت ورزید و مانع اجرای حد و قصاص گردید. با این کار، خون مسلمانان را پایمال و حدود الهی را ساقط نمود.

ملک شاه که به شگفت آمده بود، از وزیر پرسید: آیا آنچه علوی درباره خالد و ابوبکر می‌گوید، درست است؟

وزیر: آری، مورخان همین‌گونه آورده‌اند.<sup>۱</sup>

ملک شاه: پس چرا برخی از مردم، او را شمشیر کشیده خدا می‌نامند؟

علوی: او شمشیر شکسته شیطان بود؛ اما از آنجایی که دشمن علی بن ابی طالب علیه السلام بود و با عمر در آتش زدن در خانه فاطمه زهرا علیها السلام همراهی نمود، بعضی از اهل سنت او را شمشیر خدا نامیدند.

ملک شاه با تعجب گفت: مگر اهل سنت دشمنان علی بن ابی طالب هستند؟

علوی: اگر دشمن او نیستند، چرا غاصبان حق او را، مدح می‌گویند و گرد دشمنانش حلقه می‌زنند و فضایل و مناقبش را انکار می‌کنند و کینه و دشمنی را بدانجا رسانیده که می‌گویند: «ابوطالب، پدر حضرت علی علیه السلام، کافر از دنیا رفت» درحالی که ابوطالب مؤمن بود و در سخت‌ترین شرایط اسلام، از پیامبر برای انجام رسالتش دفاع نمود و اسلام را یاری کرد.

ملک شاه به شگفت آمد و گفت: مگر ابوطالب، اسلام آورد؟

۱. ابوالفداء در تاریخ خود، ج ۱، ص ۱۱۵۸ طبری در تاریخش، ج ۳، ص ۲۲۱ ابن اثیر در تاریخ خود، ج ۳، ص ۱۱۲۹ ابن عساکر در تاریخ خود، ج ۵، ص ۱۱۰۵ ابن کثیر در تاریخش، ج ۶، ص ۳۲۱.

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) □ ۲۴۳

### «ایمان ابوطالب»

علوی: ابوطالب کافر نبود تا اسلام بیاورد؛ بلکه مؤمنی بود که ایمان خود را پنهان می داشت و آنگاه که رسول خدا ﷺ به پیامبری برانگیخته شد، ابوطالب نزد او، اسلامش را ظاهر نمود. بنابراین، او سومین مسلمان بود؛ نخستین مسلمان علی بن ابی طالب، پس از او، خدیجه کبرا همسر پیامبر ﷺ و سومین شخص ابوطالب ﷺ بود.

ملک شاه از وزیر پرسید: آیا سخنان علوی درباره ابوطالب صحیح است؟  
وزیر: آری، برخی از تاریخ نویسان آن را ذکر کرده اند.

ملک شاه: پس برای چه در میان اهل سنت مشهور شده است که ابوطالب، کافر از دنیا رفت؟

علوی: زیرا ابوطالب، پدر امام امیر مؤمنان علی ﷺ است و کینه ای که اهل سنت نسبت به علی ﷺ داشته اند و ادارشان نمود تا بگویند پدر او کافر از دنیا رفت، چنانکه کینه آنها نسبت به علی ﷺ، آنها را به کشتن حسن ﷺ و حسین ﷺ، سرور جوانان اهل بهشت واداشت، حتی سنی هایی که در کربلا برای جنگ با حسین ﷺ گرد آمده بودند، اظهار داشتند: به جهت دشمنی ما با پدرت و انتقام آنچه با بزرگان ما در جنگ بدر و حنین انجام داد، با تو می جنگیم.

ملک شاه رو به وزیر کرد و پرسید: آیا قاتلان حسین ﷺ، چنین سخنی را گفته اند؟

علوی: مورخان آورده اند که آنها به حسین ﷺ، این سخن را گفتند. ملک شاه که خود طرف سخن علوی شده بود، با خود اندیشید که شاید اهل سنت برای کارهای خالد و ابوبکر توجیهی داشته باشند، لذا به عباسی گفت: در مقابل جریان خالد بن ولید، چه جوابی داری؟

عباسی: ابوبکر، مصلحت را در این کار دید.

علوی که به شگفت آمده بود، برآشفتم و گفتم: سبحان الله! چه مصلحتی باعث می شود که خالد، بی گناهان را بکشد و با همسر آنها زنا نماید، آنگاه بدون حد و مجازات، رها شود و علاوه بر آن، فرماندهی لشکر هم به او داده شود؟ و بعد از همه اینها ابوبکر بگوید: او شمشیری است که خداوند آن را از نیام برکشیده است؟! آیا شمشیر خدا، کفار را

۲۴۴ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

می کشد یا مؤمنان را؟! آیا شمشیر خدا، نوامیس مسلمانان را حفظ می کند یا با زنان مسلمان زنا می نماید؟ عباسی که اوضاع را چنین دید، با زرنگی علوی را به آرامش فراخواند و گفت: ابوبکر اشتباه کرد؛ اما عمر خطای او را جبران نمود.

علوی: جبران اشتباه به این بود که خالد برای عمل زنا، شلاق بخورد و برای کشتن مؤمنان بی گناه، کشته شود؛ در حالی که عمر این چنین نکرد. پس او هم مانند ابوبکر، خطا نمود.

«بی ادبی ابوبکر نسبت به فاطمه زهرا»

ملک شاه که دید عباسی جواب درستی ندارد، موضوع دیگری را که علوی به آن اشاره کرده بود، مطرح کرد و گفت: ای علوی! در ابتدای گفتارت اظهار داشتی که ابوبکر نسبت به فاطمه زهرا، دختر رسول خدا ﷺ، بی ادبی کرد؛ بی ادبی او در مورد فاطمه چه بود؟

علوی: ابوبکر بعد از اینکه با ایجناد ترس و وحشت و استفاده از شمشیر و زور و تهدید، از مردم برای خود بیعت گرفت، افرادی مثل عمر، قنفذ، خالد بن ولید، ابو عبیده جراح و گروه دیگری از منافقان را به در خانه علی و فاطمه فرستاد؛ عمر مقداری هیزم جلو در خانه فاطمه جمع کرد (همان خانه ای که رسول خدا ﷺ، بارها جلو در آن توقف می کرد و می فرمود: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة؛ سلام بر شما ای اهل بیت پیامبر». و هیچ گاه داخل آن نمی شد مگر بعد از آنکه اجازه می گرفت) آنگاه در خانه را به آتش کشید. وقتی فاطمه پشت در آمد تا عمر و همراهانش را برگرداند، عمر، ضربه ای به در زد و آن چنان فاطمه را بین در و دیوار فشار داد که فرزندش سقط شد و میخ در به سینه اش فرو رفت. پس فاطمه فریاد برآورد: ای پدر! ای رسول خدا! بین بعد از تو از طرف فرزند خطاب (عمر) و ابی قحافه (ابوبکر) چه بر سر ما آمد! در این موقع عمر رو به اطرافیان خود کرد و دستور داد: فاطمه را بزنید! پس تازیانه ها بر دردانه رسول خدا ﷺ و پاره تنش فرود آمد به حدی که بدنش مجروح شد.

این فشار سخت و ضربات تلخ، بدن فاطمه را درهم شکست. او بیمار گشت و حزن و اندوه بر هستی اش فرو رفت و کمی پس از وفات پدرش، زندگی را بدرود گفت.

فصل هشتم: مناظرة شیعه (علوی) و سنی (عباسی) □ ۲۴۵

پس فاطمه علیها السلام شهید خاندان نبوت است و به سبب ستم عمر بن خطاب، به شهادت رسیده است!

ملک شاه از وزیر پرسید: آیا سخنان علوی صحیح است؟

وزیر: آری، سخنان علوی را در کتابهای تاریخ دیده‌ام.<sup>۱</sup>

علوی: اینها دلیل نفرت شیعه از ابوبکر و عمر است.

وی اضافه کرد: شاهد این جنایت ابوبکر و عمر، این است که مورخان آورده‌اند که فاطمه علیها السلام از دنیا رفت و در آن هنگام، بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و پیامبر صلی الله علیه و آله در احادیث متعددی فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لِرِضَا فَاطِمَةَ وَ يَغْضَبُ لِرِغْضِهَا خَدَاوند از رضایت فاطمه علیها السلام خشنود و از غضب او غضبناک می‌شود». و شما ای پادشاه! نیک می‌دانی که سرنوشت کسی که خداوند بر او خشم گیرد، چه خواهد بود.

ملک شاه رو به وزیر کرد و گفت: آیا این حدیث صحیح است؟ آیا درست است که

فاطمه علیها السلام در حالی از دنیا رفت که بر ابوبکر و عمر خشمناک بود؟

وزیر: آری، این مطلب را محدثان و مورخان گفته‌اند.<sup>۲</sup>

علوی شاهد دیگری برای سخنانش آورد و گفت: ای پادشاه، مطلب دیگری که

درستی سخنم را برای تو ثابت می‌نماید این است که فاطمه علیها السلام به علی بن ابی طالب علیها السلام وصیت کرد که ابوبکر، عمر و دیگر افرادی که در حق او ظلم نمودند، در تشییع جنازه‌اش شرکت نکنند و بر او نماز نگزارند و همچنین وصیت کرد که علی علیها السلام، قبر او را مخفی نماید تا بر سر قبرش هم حاضر نشوند. علی علیها السلام هم به وصایای او عمل نمود.

ملک شاه که از شنیدن این وصیت به تعجب فرو رفته بود، گفت: مطلب غریبی است!

آیا علی علیها السلام و فاطمه علیها السلام اینگونه عمل نمودند؟! وزیر: مورخان این‌گونه آورده‌اند.

علوی گوشه دیگری از رفتار ناشایست ابوبکر و عمر را مطرح کرد و گفت: ابوبکر و

عمر، ظلم و اذیت دیگری هم در حق فاطمه علیها السلام نمودند.

عباسی پرسید: چه اذیتی؟

۱. کتاب سقیفه، ابوبکر جوهری، الامامة و السياسة، ابن قتیبة، شرح ابن ابی الحداد، ج ۲، ص ۱۹. برای اطلاع بیشتر از موضوع آتش زدن در خانه حضرت زهرا علیها السلام و اسناد آن به کتاب «آتش به خانه و حرم» رجوع شود.

۲. صحیح بخاری، کتاب خمس، حدیث ۲، نیز باب غزوه خیبر و کتاب فرائض، صحیح ترمذی، ج ۱، باب ما جاء من تركة رسول الله؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۵۳ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۲ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹ و...

۲۴۶ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

علوی: آنها «فدک» را که ملک فاطمه علیها السلام بود، غضب نمودند.

عباسی: چه دلیلی بر غضب فدک توسط آنها وجود دارد؟

علوی: در کتب تاریخ آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک<sup>۱</sup> را به فاطمه علیها السلام بخشید. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، فدک در اختیار فاطمه علیها السلام بود و چون پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، ابوبکر و عمر مأمورانی فرستادند و کارگران فاطمه علیها السلام را با زور و شمشیر از آنجا بیرون کردند. فاطمه علیها السلام به ابوبکر و عمر اعتراض کرد و با آنها به محاجه پرداخت، اما آنها به سخن وی گوش ندادند و او را به خشم آوردند و از رسیدن او به حقیق جلوگیری کردند. از همین رو، دیگر فاطمه علیها السلام با آنها صحبت نکرد تا اینکه با ناراحتی از آنها از دنیا رفت.

عباسی: ولی عمر بن عبدالعزیز در ایام خلافت خود، فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند.

علوی: چه فایده‌ای دارد؟ اگر کسی خانه تو را غضب و تو را آواره نماید، سپس شخصی دیگر بعد از مرگ تو بیاید و خانه‌ات را به فرزندان برگرداند، آیا گناه غاصب را برطرف می‌کند؟

ملک شاه: از صحبت شما دو نفر (عباسی و علوی) چنین برمی‌آید که هر دو قبول دارید که ابوبکر و عمر فدک را غضب نمودند.

عباسی: آری، تاریخ‌نویسان چنین گفته‌اند.<sup>۲</sup>

ملک شاه پرسید: چرا آنها چنین کاری کردند؟

علوی در پاسخ گفت: زیرا آنها خلافت را غضب کرده بودند و می‌دانستند که اگر فدک در دست فاطمه علیها السلام باقی بماند او درآمد زیاد آن را (که بنا به گفته بعضی تواریخ به یکصد و بیست هزار دینار طلا می‌رسید) در بین مردم تقسیم می‌نماید و در این صورت، مردم دور علی علیه السلام جمع می‌شوند و این چیزی بود که ابوبکر و عمر از آن وحشت داشتند. ملک شاه: اگر این سخنان درست باشد، کار آنها عجیب است! و اگر خلافت آن سه نفر باطل شد، چه کسی جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود؟

۱. فدک نام قطعه زمینی بود که بین مدینه و خیبر واقع شده و ملک پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آن را به دخترش حضرت فاطمه علیها السلام بخشید.

۲. هیشمی در مجمع، ج ۹، ص ۱۳۹، نیز الامامة و السياسة و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

فصل هشتم: مناظرة شیعه (علوی) و سنی (عباسی) ۲۴۷

### «اثمه جانشین پیامبر»

علوی: پیامبر خودش به دستور خدای تعالی جانشینان خود را معین نمود. در کتابهای حدیث آمده که آن حضرت فرمود: «الخلفاء بعدی اثنا عشر بعدد نقباء بنی اسرائیل و کلهم من قریش؛ جانشینان بعد از من، دوازده نفرند به تعداد نقیبان بنی اسرائیل و همگی آنها از قریش می‌باشند». ملک شاه از وزیر پرسید: آیا پیامبر ﷺ این مطلب را گفته است؟ - وزیر: آری. - ملک شاه: آن دوازده تن چه کسانی هستند؟ - عباسی پیش دستی کرد و گفت: چهار تن از آنان معروفند: ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم. - ملک شاه: پس بقیه کیانند؟ - عباسی: در مورد بقیه، بین علما اختلاف وجود دارد. - ملک شاه: آنها را بشمار. عباسی ساکت شد. علوی که دید عباسی در مانده است، گفت: ای پادشاه! الان اسامی آنها را همان‌گونه که در کتب علمای اهل سنت آمده است، برایت می‌گویم: آنها حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه، حسن بن علی رضی الله عنهما، حسین بن علی رضی الله عنهما، علی بن الحسین رضی الله عنهما، محمد بن علی رضی الله عنهما، جعفر بن محمد رضی الله عنهما، موسی بن جعفر رضی الله عنهما، علی بن موسی الرضا رضی الله عنهما، محمد بن علی رضی الله عنهما، علی بن محمد رضی الله عنهما، حسن بن علی رضی الله عنهما و آخرین شان حضرت مهدی رضی الله عنه می‌باشند.<sup>۱</sup>

### «مهدی (عج) غائب و زنده است»

عباسی که نام حضرت مهدی (عج) را شنید، فرصت را غنیمت شمرد و گفت: ای پادشاه، گوش کنید! شیعیان می‌گویند «مهدی» (عج) از سال ۲۵۵ هـ. ق تاکنون زنده است. آیا این معقول است؟ و نیز می‌گویند: او در آخر الزمان ظهور می‌نماید تا زمین را از عدل و داد پر کند بعد از آنکه از ظلم پر شده باشد. ملک شاه رو به علوی کرد و پرسید: آیا درست است که شما چنین اعتقادی دارید؟ علوی: آری، درست است. چون پیامبر صلی الله علیه و آله آن را فرموده است و راویان شیعه و سنی، آن را روایت کرده‌اند.

ملک شاه: چگونه ممکن است انسانی در این مدت طولانی زنده بماند؟

۱. بالغ بر بیست نفس از طریق اهل سنت روایت شده که پیامبر اسامی اثمه دوازده گانه را ذکر نموده است. از جمله در کتابهای فراتند السمطین؛ تذکره ابن جوزی، ص ۳۷۹، منابع الموده، ص ۱۴۲۲، اربعین حافظ ابومحمد بن ابن الفوارس؛ مقتل الحسین ابن المؤید؛ منهاج الفاضلین، ص ۳۳۹، درو السمطین و...

۲۴۸ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

علوی: هم اکنون عمر امام مهدی عجله الله تعالی فرجه به هزار سال نرسیده است،<sup>۱</sup> در حالی که قرآن درباره نوح پیامبر می فرماید: ﴿قَلْبَتْ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾<sup>۲</sup>؛ نوح در میان قوم خود، نهصد و پنجاه سال درنگ نمود. آیا خداوند ناتوان است که انسانی را در این مدت طولانی زنده نگهدارد؟ مگر مرگ و زندگی به دست خداوند نیست و او بر هر چیزی توانا نمی باشد؟ علاوه بر آن، پیامبر این مطلب را بیان داشته و او را راستگو و مورد تصدیق خداوند است.

ملک شاه از وزیر پرسید: آیا درست است که پیامبر از مهدی خبر داده است، همان گونه که علوی می گوید؟  
وزیر: آری.<sup>۳</sup>

ملک شاه با ناراحتی به عباسی گفت: چرا تو حقایقی را که ما اهل سنت نیز نقل کرده ایم، انکار می کنی؟  
عباسی: به این جهت می ترسم که عقیده عموم مردم سست شود و دلهایشان به طرف شیعه متمایل گردد!

علوی: بنابراین تو ای عباسی، مصداق این سخن خدای تعالی هستی که می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ، أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾<sup>۴</sup>؛ کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می کند و همه لعنت کنندگان نیز آنها را لعن می کنند. پس لعنت خدای تعالی شامل تو می گردد.

سپس اضافه نمود: ای پادشاه، از عباسی سؤالی سؤال کنید: آیا بر شخص عالم، محافظت از کتاب خدا و سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله واجب است یا محافظت از عقیده مردم عوامی که از کتاب و سنت پیامبر منحرف گردیده اند؟

عباسی: من از عقیده مردم محافظت می کنم تا دل آنها به طرف شیعیان متمایل پیدا نکند؛

۱. اکنون که سال ۱۲۲۷ است، عمر آن حضرت به هزار و صد و هفتاد و دو سال رسیده است.

۲. سوره عنکبوت: آیه ۱۴.

۳. الملاحم والفتن، باب ۱۱۹ عقد الدرر، حدیث ۲۶ بنایع العودة، ص ۲۹۱، تذکرة الخواص، باب ۶ حلیة الاولیاء، ارجح النطالی، ص ۲۷۸ ذخائر العقبی شافعی و...

۴. سوره بقره: آیه ۱۵۹.



فصل هشتم: مناظرة شیعه (علوی) و سنی (عباسی) □ ۲۴۹

چون شیعیان اهل بدعت می باشند.

«چه کسانی اهل بدعت هستند؟»

علوی: در کتابهای معتبر آمده که پیشوای شما (عمر) اولین کسی بود که در اسلام بدعت گذاشت و خود نیز بدان تصریح کرد و گفت: «این بدعت خوبی است». این کار در قضیه نماز تراویح بود که به مردم دستور داد نماز مستحبی را با جماعت بخوانند با اینکه می دانست خدا و پیامبر، اقامه نماز مستحب به جماعت را حرام نموده اند. بنابراین، بدعت عمر مخالفت آشکار با خدا و پیامبر می باشد.<sup>۱</sup>

همچنین مگر عمر با برداشتن «حنی علی خیر العمل» از اذان و جایگزین کردن «الصلاة خیر من النوم»<sup>۲</sup> بدعت دیگری نگذارد؟<sup>۳</sup> مگر عمر با ابطال سهم مؤلفه القلوب از زکات به آنها برخلاف خدا و رسولش، بدعت نگذارد؟ مگر با لغو قانون متعه حج برخلاف خدا و پیامبر بدعت نگذارد؟ مگر با لغو قانون متعه زنان برخلاف خدا و پیامبر بدعت نگذارد؟ مگر با منع اجرای حدّ بر مجرم زناکار خالد بن ولید، برخلاف دستور خدا و پیامبر در اجرای حدّ بر زناکار و قاتل، بدعت نگذارد؟ و دیگر بدعتهای شما اهل سنت و پیروان عمر.

اکنون آیا شما اهل بدعت هستید یا ما شیعیان؟

ملک شاه که از شنیدن بدعتهای عمر تعجب کرده بود، رو به وزیر کرد و پرسید: آیا سخنان علوی درباره بدعتهای عمر در دین درست است؟  
وزیر: آری، جماعتی از علما، آن را در کتابهای خود آورده اند. ملک شاه: با این حال،

۱. صحیح بخاری، باب نماز تراویح، صواعق عقلانی در کتاب ارشاد الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۵، ص ۴  
وقتی به این قول عمر «این بدعت خوبی است» می رسد می گویند از این رو آن را بدعت نامیده که رسول الله ﷺ به آن دستور نداده بود و در زمان ابوبکر هم وجود نداشت و نیز در اول شب و به این تعداد هم نبود.

۲. موطأ، مالک، ص ۱۷۲ تنویر الحوائک، میبوطی، ص ۹۲ مواهب العلیل، ج ۱۲ المطاب الرعی، ص ۷۴  
۳. قوشچی که از بزرگان علمای اهل سنت است می گویند عمر گفت: سه عمل در زمان رسول خدا وجود داشت و من از آنها نهی و آنها را حرام می نمایم و بر انجامشان محازات می کنم: متعه زنان و متعه حج و گفتن حنی علی خیر العمل امام مالک در الموطأ گفته است که چنین به او رسیده که مؤذن نزد عمر آمد تا رسیدن وقت نماز صبح را به او اعلام کند، چون دید به خواب فرو رفته، گفت الصلاة خیر من النوم، پس عمر دستور داد این جمله را در اذان صبح اضافه نمایند.

۲۵۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

چگونه ما از کسی پیروی کنیم که در دین بدعت گذارده است؟  
علوی: به همین دلیل، پیروی از چنین شخصی حرام است. چون پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ» هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش خواهد بود. پس تمام کسانی که از بدعت‌های عمر پیروی می‌کنند - و از مسأله اطلاع هم دارند - بدون شک از اهل آتشند.

عباسی در صدد توجیه برآمد و گفت: اما پیشوایان مذاهب (چهارگانه) عمل عمر را تأیید کرده‌اند.

علوی: ای پادشاه، این هم (پیروی از سران مذاهب چهارگانه) بدعت دیگری است. ملک‌شاه: چگونه؟

علوی: چون پیشوایان این مذاهب، یعنی ابوحنیفه و مالک بن انس و شافعی و احمد بن حنبل، در زمان پیامبر ﷺ نبودند؛ بلکه حدود دویست سال بعد به دنیا آمدند. بنابراین، آیا مسلمانان در این مدت که آنها وجود نداشته، بر باطل و گمراهی بودند؟ علاوه بر آن چه دلیلی بر منحصر کردن مذاهب به آن چهار مذهب و پیروی نکردن از دیگر فقها وجود دارد؟ آیا پیامبر بدان وصیت کرده بود؟ ملک‌شاه به عباسی گفت: ای عباسی، چه می‌گویی؟ عباسی: آنها از دیگران عالم‌تر بودند.

ملک‌شاه: آیا علم همه دانشمندانی که پس از اینها آمده‌اند از اینها کمتر بوده است که نمی‌توانیم از آنها پیروی کنیم، اما علم آن چهار نفر باید پیروی شود؟ عباسی: شیعیان هم از مذهب جعفر صادق پیروی می‌کنند.

علوی: ما بدین جهت از مذاهب امام صادق علیه السلام پیروی می‌کنیم که مذهب او، مذهب پیامبر خدا است. زیرا او از خاندانی است که خداوند درباره آنها فرموده است: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ خداوند فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

ما از همه انچه دوازده گانه پیروی می‌کنیم؛ ولی از آن جهت که امام صادق علیه السلام بیشتر از سایر انچه، امکان نشر علم تفسیر و حدیث و احکام را پیدا نمود به طوری که در مجلس درس او چهار هزار شاگرد<sup>۲</sup> حاضر می‌شدند و آن حضرت توانست نشانه‌ها و احکام دین

۱. سوره احزاب: آیه ۳۳.

۲. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، تاریخ بغداد و غیر آن.

فصل هشتم: مناظرة شیعه (علوی) و سنی (عباسی) □ ۲۵۱

اسلام را بعد از آن که اموی‌ها و عباسی‌ها در صدد نابودی آن بودند، تجدید نمایند، شیعه به تجدیدکنندهٔ مذهب، یعنی امام صادق علیه السلام منسوب و جعفری خوانده شد.

ملک‌شاه به عباسی گفت: سخن تو چیست؟

عباسی: تقلید سران مذاهب چهارگانه، عادتی است که ما اهل سنت آن را برگزیده‌ایم. علوی: هرگز، بلکه بعضی از فرمانروایان و حاکمانتان، شما را بدان مجبور نمودند و شما نیز، کورکورانه و بدون دلیل و برهان، از آنها پیروی کردید. عباسی ساکت شد.

علوی: ای پادشاه، اگر عباسی با این حالت بمیرد من شهادت می‌دهم که او از اهل آتش است.

ملک‌شاه: از کجا فهمیدی که او اهل آتش است؟

علوی: زیرا در کتب حدیث آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة» کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مانند مردم زمان جاهلیت (دورهٔ شرک و بت‌پرستی) از دنیا رفته است. حال از عباسی پرسید که: امام زمان او، کیست؟

عباسی سکوت خود را شکست و گفت: این روایت از پیامبر خدا نرسیده است.

ملک‌شاه از وزیر پرسید: آیا این حدیث از پیامبر روایت شده است؟

وزیر: آری، نقل شده است.<sup>۱</sup>

ملک‌شاه به خشم آمد و گفت: ای عباسی، گمان می‌کردم که تو مورد وثوق هستی، اما الان دروغ‌گویی تو برای من آشکار شد. - عباسی: من امام زمان خود را می‌شناسم. - علوی: او کیست؟ - عباسی: پادشاه، امام زمان من است. - علوی: ای پادشاه! بدانید که او دروغ می‌گوید و این سخن او چیزی جز تملق و چاپلوسی نیست.

ملک‌شاه: آری، می‌دانم که او دروغ می‌گوید و خود را هم می‌شناسم و می‌دانم که صلاحیت ندارم که امام زمان مردم باشم. زیرا من، دانش چندانی ندارم و بیشتر وقت خود را صرف شکار و اداره مملکت می‌کنم.

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۱۰ بتایع المودة، ص ۱۱۷.  
۲. جهت اطلاع بر اسناد، مصادر و متون مختلف این روایت مراجعه شود به کتاب شناخت امام راه رهایی از شرک جاهلی.

۲۵۲ □ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

آنگاه پرسید: ای علوی، امام زمان تو کیست؟

«امام زمان علیه السلام کیست؟»

علوی: به عقیده من امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام است، همان گونه که قبلاً گفتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله از او خبر داده است. پس کسی که او را بشناسد مسلمان می‌میرد و اهل بهشت می‌باشد و کسی که او را نشناسد مانند مردم زمان جاهلیت می‌میرد و با آنها در آتش می‌سوزد.

«سرانجام جلسات»

سخن علوی که به اینجا رسید، ملک‌شاه چهره شکفت و لبخند بر لبانش نشست و رو به حاضران نمود و گفت:

بدانید که من از لابلای این گفتگوها، اطمینان پیدا کردم و دانستم که حق با شیعه است و اعتقادشان درست است. و اهل سنت به باطل گراییده‌اند و از راه راست، منحرف شده‌اند. من از کسانی هستم که وقتی حق را بشناسند به آن اقرار می‌کنند و در دنیا، به باطل نگرایم و در نتیجه، در آخرت، دوزخی نمی‌باشم. بنابراین، من در برابر شما، تشیع خود را اعلام می‌کنم و کسی که دوست دارد با من باشد باید به برکت خدا و رضایت او، شیعه شود و خود را از تاریکی‌های باطل خارج به سوی روشنایی حق به در برد.

نظام‌الملک وزیر نیز گفت: من در زمان تحصیل خود به این حقیقت رسیدم بودم که مذهب تشیع، بر حق است و تنها مذهب راست و درست است و حال، تشیع خود را آشکار می‌کنم.

همچنین بیشتر دانشمندان، وزیران و فرماندهان حاضر در مجلس که تعدادشان به حدود هفتاد نفر می‌رسید، تشیع اختیار کردند.

خبر شیعه شدن ملک‌شاه، نظام‌الملک، وزرا، فرماندهان و دبیران در همه شهرها پخش شد و عده زیادی از مردم به تشیع گرویدند. نظام‌الملک - که پدر زن من بود - دستور داد در مدارس نظامیه بغداد، مذهب شیعه توسط اساتید تدریس گردد.

با این حال، بعضی از علمای سنی که بر باطل اصرار داشتند بر مذهب سابق خود باقی

فصل هشتم: مناظره شیعه (علوی) و سنی (عباسی) □ ۲۵۳

ماندند تا مصداق این سخن خداوند تعالی شوند: ﴿فهی كالحجارة أو أشد قسوة﴾؛ (دل‌های شما) همچون سنگ سخت شد یا سخت‌تر از آن.

### «توطئه بدخواهان»

آنها شروع به چیدن توطئه ضد ملک‌شاه و نظام‌الملک نمودند و عواقب آن مناظره را به او نسبت دادند؛ چه اینکه او مغز متفکر و مدیر اجرایی کشور بود، تا اینکه دستی جنایتکار به اشاره آن دشمنان به سوی او دراز و او را در دوازدهم رمضان سال ۴۸۵ به شهادت رساند و بعد از آن هم ملک‌شاه سلجوقی را شهید نمودند. ﴿إنا لله و إنا إليه راجعون﴾. بدون شک، آنها در راه خدا و برای حق و ایمان کشته شدند. شهادت، گوارای آنها و همه کسانی که در راه خدا و برای حق و ایمان کشته می‌شوند.

من (مقاتل بن عطیه) در مجلس گفتگو و مناظره که سه روز طول کشید، حاضر بودم و هرچه را در آن جلسات مطرح شد یادداشت نمودم؛ اما زواید را حذف کردم و مطالب را در این رساله به اختصار آوردم.

والحمد لله وحده والصلاة على محمد وآله الأطياب وأصحابه الأنجباب

مدرسه نظامیه بغداد

## فصل نهم

## زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ

## مقدمه

از آنجا که تاریخ صدر اسلام عموماً برگرفته از منابع و متون غیر شیعه بوده و در این بین تحریفات و برداشتهای غیر صحیح و مغرضانه حتی نسبت به شخصیت‌های ممتاز تاریخ از شخصیت رسول مکرم اسلام ﷺ گرفته تا سایر بزرگان تاریخ اسلام به وفور به چشم می‌خورد از اینرو بدیهی است که در نزد این طیف، چگونه دیدگاه و نظری نسبت به شخصی چون حضرت ابولؤلؤؓ قاتل عمر بن خطاب اعمال گردد. و در یک جمله در نزد آنان، مبعوضترین افراد حضرت ابولؤلؤؓ می‌باشد و دقیقاً به همین سبب است که آنان برای تخریب شخصیت ارزشمند این بزرگوار از هیچ اقدامی فروگذار نکرده و نمی‌کنند که متأسفانه رسوبات و تأثیرات آن در نوشته‌های بعضی از نویسندگان شیعه و نیز در افکار بعضی از عوام الناس و یا حتی برخی از اهل علم نیز به خوبی مشهود است.

فلذا مجموعه حاضر تلاشی بس اندک در خور وسع این کمترین است تا با وجود همه نواقص و کاستی‌ها و موانع فوق از لابلای متون روایی و حدیثی - اعم از منابع شیعه و غیر شیعه - شناختی اجمالی در احوال آن بزرگوار ارائه نماییم.

شخصیتی که در حقیقت با اقدام بزرگ خویش قلب مقدس حضرت صدیقه طاهره ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و ائمه معصومین ﷺ را خشنود ساخت و ریشه ظلم و فتنه و تحریف و بدعت را از بیخ و بن برکند و نفرین حضرت زهرا ﷺ را نسبت به او که خطاب به وی فرمود: «خداوند شکمت را پاره کند» (مَرَّقَ اللهُ بَطْنَكَ كَمَا مَرَّقَتْ كِتَابِي)<sup>۱</sup> محقق ساخت.

۱. جمله فوق: نفرین حضرت زهرا ﷺ دربارهٔ عمر، هنگامی بود که بعد از احتیاج آن حضرت با ابوبکر و اصرار در بازگرداندن سند ملکیت فدک به وی و تسلیم کردن آن از سوی ابوبکر به آن حضرت ﷺ که عمر به هنگام اطلاع از

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؑ □ ۲۵۵

امید که بتوانیم با استمداد از الطاف جلیه و خفیه الهی و عنایات حضرت صدیقه طاهرهؑ و ادعیه قدسیه حضرت بقیة الله الاعظم - روحی و ارواح العالمین له الفداء - در این راستا توفیقانی ولو اندک کسب و موجبات خشنودی حضرت جل و علی و ائمه معصومینؑ خاصه شعیبه روز جزا حضرت فاطمه زهراؑ را جلب نماییم.

توجه! نکته ای که لازم است خوانندگان عزیز به آن توجه نمایند اینکه، متن حاضر در حد و حوصله زائران محترم بارگاه و مرقد ملکوتی جناب ابولؤلؤؑ تهیه و ارائه و از ذکر مطالب تخصصی و عمیق و تحلیل های مفصل اجتناب گردیده و به اختصار بر بیان خلاصه ای کوتاه از مطالب بسنده نموده ایم که طالبان تفصیل بیشتر می توانند با توجه به منابع و مصادر ذکر شده در پاورقی ها اطلاعات خود را فزونی بخشند.<sup>۱</sup>

### «حضرت شجاع الدین فیروز ابولؤلؤؑ کیست؟»

نام اصلی آن بزرگوار «فیروز» و کنیه اش «ابولؤلؤة» [به علت داشتن دختری به نام لؤلؤة که بعدها به علت سهولت و آسانی تلفظ در بین ایرانی ها به ابولؤلؤ مشهور گردیده اما هم اکنون نیز عرب زبان ها او را ابولؤلؤة می خوانند] و لقبش شجاع الدین [و یا در نزد بعضی بابا شجاع الدین معروف بوده است و این به سبب شجاعت منحصر به فرد وی در آن اقدام بزرگ] بوده است.<sup>۲</sup>

اصلیت وی ایرانی و زادگاهش شهر نهاوند بوده است.<sup>۳</sup>

→ آن، سند فدک را بازپس گرفت و آن را باره نمود و سبلی به سورت حضرتش نوشت و حضرت زهراؑ او را بدین شکل نفرین نمود.

این جمله در نود ارباب تاریخ و سیر مشهور است از جمله: محمد بن جریر طبری در دلائل الامامة - و یا ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۳۲۵.

۱. خوانندگان محترم می توانند جهت مطالعه اختصاصی پیرامون جوانب مختلف شخصیت ابولؤلؤ به کتاب های زیر مراجعه نمایند:

الف: رساله فیروزیه، از میرزا عبدالله آفندی، که نسخه ای خطی از آن نزد بعضی از اهل علم در شهر مقدس قم موجود می باشد و حقیر این نسخه را رؤیت نموده ام.

ب: رساله فضیلت عید بابا شجاع الدین، از قاضی نورالله تستری، و یا از امیر سید حسین مجتهد عاملی، (فیض الآله فی ترجمه القاضی نورالله، ص ۷۵).

ج: فصل الخطاب فی تاریخ قتل عمر بن خطاب، از شیخ ابوالحسن خوئینی.

۲. مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۲۱۳.

۳. مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۲۱۳.

۲۵۶ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

## «اتهام مجوسیت و یا نصرانیت به حضرت ابولؤلؤ»

حضرت ابولؤلؤ قبل از تشرف به دین مبین اسلام، [همچون سایر ایرانیان] آئینی نصرانی و یا مجوسی داشته است.<sup>۱</sup> [که ناگفته پیداست که داشتن دین مسیحیت و یا زرتشتی (قبل از اسلام) که از ادیان الهی بودند برای کسی منقصت و عیب محسوب نمی‌گردد که اهل تسنن سعی نموده‌اند با بزرگ جلوه دادن این نکته آن را بعنوان دین همیشگی آن بزرگوار اثبات نمایند و حال آنکه بزرگان و شیوخ و خلفای خودشان قبل از اسلام آوردن ظاهری کافر و بت پرست بوده‌اند.]

اتهام مجوسیت و یا نصرانیت و غیر این دو به جناب ابولؤلؤ از سوی پیروان اهل تسنن امری بسیار طبیعی است و این اتهام از سوی آنان منحصر به شخصیت وی نیست بلکه در خصوص حضرت ابوطالب پدر بزرگوار امیرالمؤمنین نیز اتهام کفر وارد کرده‌اند و این چیزی نیست مگر عداوت و دشمنی آنان با حضرت امیرالمؤمنین و از این بالاتر از پیروان و اتباع آل امیه جای تعجب نخواهد بود وقتی در خصوص شخصیت منحصر به فرد عالم خلقت حضرت امیرالمؤمنین پس از شهادت آن حضرت در مسجد کوفه گفتند: (و هل کان علی یصلی؟) مگر علی بن ابیطالب نماز می‌خوانده که در مسجد او را کشته‌اند؟

پس دیگر در خصوص جناب ابولؤلؤ به عنوان یار و یاور خاص امیرالمؤمنین [که این مطلب از روایات و متون تاریخی که بعداً ذکر می‌گردد ثابت خواهد گردید] در وارد ساختن اینگونه اتهامات نسبت به وی جای تعجب نمی‌باشد.

و این در حالی است که با وجود تمام تلاش‌ها بر اثبات این اتهام همچنان می‌توان از کتب غیر شیعه ادله و شواهد متقن و محکمی را در اثبات اسلام بلکه ایمان قوی وی یافت نمود از جمله متن زیر از کتب اهل تسنن:

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۲۱۳. اتهام به نصرانیت ابولؤلؤ را می‌توان در کتاب «مستدرک حاکم نیشابوری» ج ۳، ص ۹۱ یافت نمود. و نیز اتهام به کفر وی را می‌توان از این سخن که مخالفان از قول عمر نقل نموده‌اند برداشت نمود که عمر بعد از مضروب گردیدن به دست ابولؤلؤ و افتادن در بستر مرگ و باخبر شدن از اینکه فشارب او ابولؤلؤ بوده است، گفت: «الحمد لله الذی لم یجعل قاتلی یخاصمینی یوم القیامة فی سجدة سجدها لله خدا را شکر که قاتلم در قیامت نخواهد توانست حتی برای یکبار سجده در مقابل خداوند با من دشمنی ورزیده و با احتیاج نماید.



فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۵۷

«انه قد تشرف بالاسلام بعد سكناه المدينة»

«ابولؤلؤ بعد از سکونت در شهر مدینه به دین اسلام مشرف گردید.»<sup>۱</sup>

و نیز متن زیر از متون تاریخی مخالفان به نحوی تشکیک و تردید آنان در اثبات

مجوسی بودن ابولؤلؤؓ را می‌رساند:

«كانت طعنته لعمر اسلامه» «ضربه زدن ابولؤلؤ به عمر دلیل بر اسلام اوست»<sup>۲</sup>

«نحوه انتقال حضرت ابولؤلؤؓ از ایران به مدینه»

ابولؤلؤؓ ابتداء در جنگ میان ایران و روم به اسارت رومیان و بعدها در جنگ بین

مسلمانان و رومیان به اسارت مسلمانان و بعنوان اسیر جنگی در سهم «مغیره بن شعبه» (که

از دشمنان امیرالمؤمنینؓ و از نزدیکان و ارادتمندان عمر بن خطّاب بوده است) در آمده

و از این به بعد مرحله دیگری از زندگی وی در مدینه النبیه ﷺ رقم می‌خورد.<sup>۳</sup>

«نحوه آشنایی جناب ابولؤلؤؓ با حضرت امیرالمؤمنینؓ»

یکی از محبتین و دوستانان نزدیک امیرالمؤمنینؓ شهید مظلوم جناب هرمانؓ

بوده است؛ که قبل از اسارت به دست مسلمانان، فرمانروای سابق شوش و شوشتر بوده

[همچنین وی بنا به بعضی نقلها پسر یزدگرد سوم پادشاه وقت ایران و برادر علیا مخذره

حضرت شهربانو همسر حضرت سید الشهداء حسین بن علیؓ بوده است.] که بعد از

قتل عمر به دست ابولؤلؤؓ هرمان را به خاطر دوستی نزدیک با ابولؤلؤؓ به شهادت

رسانده و پیکر او را قطعه قطعه نمودند. شهید هرمانؓ نیز ایرانی و در جنگ بین

مسلمانان و ایرانیان در منطقه اهواز به اسارت درمی‌آید و هنگامی که او را نزد عمر بن

خطّاب می‌برند، وی اسلام را بر جناب هرمانؓ عرضه می‌کند؛ اما هرمانؓ از پذیرفتن

آن امتناع می‌ورزد، از اینرو عمر بن خطّاب دستور می‌دهد تا او را گردن بزنند که جناب

۱. المصنّف صنعانی، ج ۵، ص ۲۷۲.

۲. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۲۳ به نقل از کتاب فصل الخطاب فی تاریخ قتل عمر بن خطّاب، ص ۱۷۸ (محدثین خالد بن محمد الوردی قال حدثنا شبابة بن سوار قال سمعت رجلاً من الرافضة يقول: رحم الله ابولؤلؤ، فقلت: تزحم علی رجل مجوسی قتل عمر بن الخطاب؟ فقال: كانت طعنته لعمر اسلامه.)

۳. مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۲۱۳.

۲۵۸ \* دو بال برای پرواز (تبری و توی)

هرمزان علیه السلام می گوید: شایسته نیست اسیر را در حال تشنگی بکشید. از اینرو برای او ظرف آبی می آورند، وی می پرسد: آیا تا زمانی که آب را نیاشامیده ام در امانم؟ عمر پاسخ مثبت می دهد و هرمزان علیه السلام نیز با زیرکی خاصی ظرف آب را به روی زمین می ریزد و از خوردن آن امتناع می ورزد تا به این طریق اجرای فرمان قتل را به خاطر امانی که از خلیفه گرفته بود به تأخیر اندازد. و عمر که از منظور جناب هرمزان علیه السلام مطلع گردید، مجدداً دستور به قتل هرمزان علیه السلام حتی در حال تشنگی می دهد که در این بین وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام که در مجلس حاضر بوده اند در اعتراض به حکم عمر می فرمایند: کسی را که امان داده اید نباید بکشید. عمر از حضرت امیر علیه السلام سؤال کرد: به نظر شما با چنین شخصی چگونه رفتار کنیم؟ حضرت امیر علیه السلام فرمودند: حکم اسلام این است که فدیة و مبلغ یک غلام را به نفع بیت المال مسلمین بگیرید و او را به عنوان غلام به شخصی از مسلمانان واگذار نمایید. عمر گفت: چه کسی به شخصی همچون او رغبت می نماید؟ حضرت فرمودند: من این مبلغ را می پردازم و او را قبول می کنم. و اینجا بود که جناب هرمزان علیه السلام با مشاهده این بزرگواری از حضرت امیر علیه السلام به دین مقدس اسلام تشرف یافت و نیز از همان روز بغض و کینه عمر بن خطاب را به دل گرفت. حضرت نیز به علت تشرف جناب هرمزان علیه السلام به اسلام، وی را آزاد نمود. [و از آن به بعد جناب هرمزان خود را از ملازمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ۷ نمود.] و بیشتر اوقات خود را در مسجد و عبادت در آن به سر می برد.<sup>۱</sup>

«وجوه اشتراک و نزدیکی بین حضرت ابولؤلؤ علیه السلام و شهید هرمزان علیه السلام»

با عنایت به مطالب فوق و با توجه به قرائن و اشتراکاتی بین حضرت ابولؤلؤ علیه السلام و شهید مظلوم جناب هرمزان علیه السلام از قبیل:

۱. ایرانی بودن هر دو بزرگوار.
۲. اسیر جنگی بودن هر دو بزرگوار.
۳. سکونت هر دو بزرگوار در شهر مدینه آن روز.
۴. آزاد گردیدن شهید هرمزان توسط امیرالمؤمنین علیه السلام از اسارت و برقراری ارتباط

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ □ ۲۵۹

نزدیک وی با امیرالمؤمنینؓ و بغض و کینه‌ای که هر زمان به خاطر محکومیت ناحق به قتل از سوی عمر بن خطاب به دل گرفته بود از سویی و از سوی دیگر ظلم و ستم‌هایی که از جانب مغیره بن شعبه که دشمنی خاصی با امیرالمؤمنینؓ داشت و از دوستان نزدیک عمر بن خطاب به شمار می‌رفت (که توضیح آن در صفات بعد می‌آید) و شکایت‌های مکرری که حضرت ابولؤلؤؓ به خاطر ظلم و ستم‌های مغیره به نزد خلیفهٔ ظاهری وقت یعنی عمر بن خطاب ارائه نموده بود ولی هر بار با اغماض و بی‌اعتنایی عمر روبه‌رو می‌گردید که این باعث ایجاد بغض و کینهٔ عمر که ادعای خلافت بر مبنای عدالت بر مسلمین را داشت در دل ابولؤلؤؓ گردیده بود.

موارد فوق می‌تواند برخی از زمینه‌های آشنایی و نزدیکی بین این دو یار خاص امیرالمؤمنینؓ را فراهم گردانیده باشد و آنان را در هدفی مشترک (قتل عمر بن خطاب) همراه سازد.

و این نزدیکی بین جناب ابولؤلؤؓ و جناب هرمانؓ به حدی بوده است که به نقل تواریخ غیر شیعه بعد از ضربه خوردن عمر به دست جناب ابولؤلؤؓ، فرزند عمر به نام عبیدالله به محض شنیدن خبر، این اقدام (قتل عمر) را به قطع و یقین به جناب هرمانؓ نسبت داد.<sup>۱</sup> فلذا، فوراً به عنوان قصاص جناب هرمانؓ را به شهادت رسانید و پیکر او را قطعه قطعه نمود، و این در حالی بود که حضرت امیرالمؤمنینؓ همواره بعد از آن واقعه خواهان خون به ناحق ریخته شهید هرمانؓ بود؛ ولی عثمان خلیفهٔ به ناحق بعد از عمر هرگز این حکم را اجرا نکرد.<sup>۲</sup> و زمانی که امیرالمؤمنینؓ به خلافت ظاهری رسید عبیدالله فرزند عمر از ترس جان خود به شام گریخت و به معاویه پناهنده شد که نهایتاً [اراده الهی جلوه کرد] و در جنگ صفین به دست آن حضرت به هلاکت رسید.<sup>۳</sup>

«شناخت شخصیت پلید و ظالم مغیره بن شعبه»

و اما درباره شخصیت پلید و منفور مغیره بن شعبه که حضرت ابولؤلؤؓ اسیر جنگی او

۱. تاریخ دمشق، ج ۳۸، ص ۶۸، المصنف، ج ۵، ص ۲۷۹، القدير، ج ۱۸، ص ۱۳۲، المعلى، ج ۱۱، ص ۱۱۵

تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۲، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۱

۲. الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۲۱۳

۳. القدير، ج ۸، ص ۱۳۶

۲۶۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

و در زیر چنگال و سیطره او ناچار به تحمل دوران بود لازم است بدانیم:  
اولاً: او یکی از افرادی بود که به همراه عمر و قنذ در ماجرای آتش زدن درب خانه حضرت زهرا علیها السلام و شکستن درب خانه و به شهادت رساندن فرزندش محسن بن علی علیه السلام نقش مهمی داشت.<sup>۱</sup>

ثانیاً: او بنا به نقل بعضی مورخین یکی از چهار نفر سیاستگذار فتنه و دسیسه جهان عرب آنروز بود که این چهار نفر عبارت بودند از «ابو سفیان»، «معاویه»، «عمر و عاص» و «مغیره بن شعبه».

ثالثاً: امام حسن مجتبی علیه السلام در خطابی طولانی نسبت به معاویه و دار و دسته اش که در جلسه ای تهمت ناروا به وجود نازنین و مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام وارد کرده بودند تک تک آنان را از سوء پیشینه و پرونده سراسر سیاهشان که بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست با خیر ساخت تا آنجا که نوبت به «مغیره» می رسد و خطاب به او می فرماید:

«... و اما تو ای مغیره بن شعبه! تو دشمن خدا و رها کننده کتاب خدا و تکذیب کننده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشی و تو زنا کار بوده و سنگسار نمودنت را (عمر) به تأخیر انداخت و حق را با باطل در آمیخت و سخن را با گفتارهای نادرست رد کرد. و اینها علاوه بر عذاب دردناک و پستی در دنیا که خداوند برایت مهیا ساخته عذاب آخرت که خوار کننده تر و دردناکتر می باشد در انتظار توست. و تو کسی هستی که حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را مورد ضرب و شتم قرار دادی.

اللهی بشکنند دست مغیره

که در کوچه چنین بی مادرم کرد

تا اینکه بر اثر ضرب و شتمهای تو خونریزی نمود و فرزندش را سقط نمود، و این بخاطر آن بود که تو خواستی پیامبر صلی الله علیه و آله را خوار گردانی و با دستورش (مبنی بر محبت و مودت در حق فاطمه علیها السلام و اولادش علیهم السلام) «لأسألكم عليه أجراً إلا المودة في القربى» مخالفت نمائی و احترامش را زائل سازی. در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بودند: ای فاطمه علیها السلام! تو برترین زنان اهل بهشت هستی. («فاطمة سيدة نساء أهل الجنة أجمعين») ای مغیره! خداوند تو را در آتش خواهد افکند و وبال گفتارت را دامنگیرت خواهد ساخت.<sup>۲</sup>

۱. بیت الاحزان، ص ۱۱۷.

۲. بیت الاحزان، ص ۱۱۷.

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۶۱

وابعا: به توصیف ابن ابی الحدید سنی درباره مغیره توجه نمایند: «مغیره بن شعبه کسی است که از زمان حیات رسول الله ﷺ بغض و کینه و دشمنی خاصی با علی بن ابیطالبؓ داشت. و بغض او با همه بنی هاشم مخصوصاً علی بن ابیطالبؓ امری معلوم و برهمگان آشکار است. و زمانی که با معاویه بیعت صورت گرفت مغیره از طرف معاویه خطبائی را مأمور کرد تا در خطابه های خود، علی بن ابیطالبؓ را لعن گویند.»<sup>۱</sup>

«جناب ابولؤلؤؓ از شیعیان و یاران خاص امیرالمؤمنینؓ»

[اینجاست که اهمیت نزدیکی شخصی چون جناب ابولؤلؤؓ که غلام و در بند چنین شخصیت منفور و فاسقی چون مغیره بوده است، با جناب هرمانؓ که آزاد شده و محب خاص امیرالمؤمنینؓ بوده بیشتر مشخص می گردد و این آشنائی و ارتباط زمینه ای در جناب ابولؤلؤؓ پدید می آورد که وی نیز از یاران خاص حضرت امیرالمؤمنینؓ می گردد] که به نقل صاحب مستدرک سفینه البحار («اعلم أن فیروز من اکابر المسلمین و المجاهدین بل من خُلص اتباع امیرالمؤمنینؓ») «بدانکه ... فیروز (ابولؤلؤؓ) از اکابر مسلمین و مجاهدین بلکه از اتباع خاص حضرت امیرالمؤمنین علیؓ بوده است.»<sup>۲</sup>

و مرحوم میرزا عبدالله افندی صاحب «ریاض العلماء» می نویسد: «آنچه که معروف و مشهور در نزد شیعه است اینکه ابولؤلؤؓ از خیار و نیکان شیعیان امیرالمؤمنینؓ بوده است.»<sup>۳</sup> (و المعروف کون ابی لؤلؤة من خیار شیعة علی بن ابیطالبؓ).

و نیز صاحب «مستدرک» به نقل از «الاستیعاب» می نویسد: «ابولؤلؤؓ برادری داشته بنام «ذکوان» و فرزند او «عبدالله بن ذکوان» عالم اهل مدینه در علم حساب و فرضیه ها و نحو و شعر و حدیث و فقه بوده.»<sup>۴</sup>

و نیز ذهبی در کتاب «المختصر فی علم الرجال» می نویسد: «عبدالله بن ذکوان از غلامان بنی امیه و برادرزاده ابولؤلؤة قاتل عمر بوده است و برادرش «ذکوان» شخص ثقه و ثبت بوده است که از او بسیاری از روایان حدیث چون مالک و لیث و سفیانان روایت

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳ و ۱۲ و ۱۶ ص ۲۲، ص ۷۰، ص ۱۰۱.

۲. مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۲۱۲.

۳. ریاض العلماء، ج ۵، ص ۵۰۷.

۴. فصل الخطاب فی تاریخ قتل عمر بن خطاب، ص ۱۸۲.

۲۶۲ □ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

می نموده‌اند.<sup>۱</sup>

و نیز حتی اگر از مطالب فوق صرف‌نظر کنیم، متونی همچون متن زیر داریم که در آن‌ها به ارتباط جناب ابولؤلؤ<sup>ع</sup> با امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> و رفت و آمد با منزل آن حضرت تصریح گردیده است. آنجا که می‌گوید: «و چون غنائم تقسیم گردید، فیروز در سهم مغیره قرار گرفت، لکن چندی پیش نگذشت که ارتباط و تردد او با خانه امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> آغاز گردید که به همین سبب مغیره بر او خراج سنگین وضع نمود و هر از چندگاه آن را افزون می‌کرد و اینها همه به امر عمر بن خطاب بود. تا اینکه روزی مغیره به ابولؤلؤ<sup>ع</sup> گفت: اگر ارتباطت را با خانه علی<sup>ع</sup> قطع کنی، خراج را از تو برمی‌دارم. اما ابولؤلؤ<sup>ع</sup> نپذیرفت... و نیز ابولؤلؤ<sup>ع</sup> بعد از مضروب ساختن عمر به سوی خانه امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> فرار نمود...»<sup>۲</sup>

### «وضع مالیات سنگین و درخواست ساخت آسیاب بادی از سوی عمر»

و نیز از همین جا (ارتباط و علاقه جناب ابولؤلؤ<sup>ع</sup> به امیرالمؤمنین<sup>ع</sup>) علت ظلم و ستمها و وضع خراج و مالیات سنگین از سوی مغیره بن شعبه بر جناب ابولؤلؤ<sup>ع</sup> واضح می‌گردد که چیزی مطابق ۳ تا ۴ درهم در روز بوده است و او که توانائی پرداخت این مبلغ را نداشت، چندین بار به عنوان اعتراض و تظلم به عمر بن خطاب مراجعه کرد، اما نه تنها جواب مثبت نشنید، بلکه در آخرین بار وقتی عمر با اعتراض و شکایت جناب ابولؤلؤ<sup>ع</sup> مواجه شد در جواب گفت: این در حق تو که به حرفه حدادی (آهنگری)، نجاری، و... آشنایی داری چیز زیادی نیست. آنگاه وی از جناب ابولؤلؤ<sup>ع</sup> سؤال کرد: «شنیده‌ام تو از ایرانیان هنر آسیاب سازی آموخته‌ای که می‌تواند با نیروی باد به گردش درآید آیا می‌توانی برای ما نیز چنین آسیابی بسازی؟» و او در جواب پاسخ داد: «(لادیرن لك رحی لاتسكن الی یوم القیامة) برای چنان آسیابی بسازم که تا روز قیامت از حرکت باز نایستد». یا به نقل دیگر اینگونه پاسخ داد: «(لاعملن لك رحی یتحدّث بها من بالمشرق و المغرب)<sup>۳</sup> چنان آسیابی بسازم که آوازه‌اش در شرق و غرب عالم طنین‌انداز شود». اینجا بود که این کلام و سخن

۱. همان.

۲. کامل بهانی، نسخه خطی، ص ۳۸۳؛ اسرار الامامة، ص ۳۲۵.

۳. طبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۳۲۵؛ تاریخ دمشق، ج ۲۲، ص ۲۱۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۶۸۲.

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۶۳

ابولؤلؤؓ، عمر بن خطاب را به یاد تعبیر خوابی انداخت که مدتها قبل دیده بود «(إِنَّ دِيكَأ أَحْمَرَ نَقْرَه ثَلَاثَ نَقْرَاتٍ)» که پرنده‌ای قرمز با سه ضربه منقار، به او ضربه می‌زند، که معبرین خواب اینگونه تعبیر کرده بودند که تو را به زودی مردی از عجم با سه ضربه خواهد کشت. از اینرو عمر به محض شنیدن این جمله از جناب ابولؤلؤؓ، درباره او چنین گفت: «(إِنَّ الْعَبْدَ قَدْ أَوْعَدَ وَلَوْ كُنْتُ أَقْتُلُ أَحَدًا بِالثَّمَةِ لَقَتَلْتَهُ)» این غلام مرا تهدید به قتل کرد و اگر من بتوانم کسی را ولو با تهمت ناروا به قتل برسانم آن کس او خواهد بود.<sup>۱</sup>

[ از آن روز به بعد بود که جناب ابولؤلؤؓ که ظلم فاحش و آشکار بر خود را که نمونه‌ای کوچک و ناچیز از آن ظلم روارفته بر جامعه اسلام و مسلمین و نیز بر شخصیت ممتاز در آن عصر و همه اعصار بعد از رسول گرامی اسلام یعنی امیرالمؤمنینؓ را مشاهده می‌نمود که آنگونه حضرت را خانه نشین و بغض در گلو و خار در چشم ساخته و همواره راه صبر را پیشه نموده («صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شحی») عزم خود را جزم نمود تا انتقام خشم فرو خورده آن حضرت را و انتقام همسرش حضرت صدیقه طاهرهؓ را بستاند.]

### «اطلاع امیرالمؤمنینؓ از اقدام حضرت ابولؤلؤؓ»

از جمله زیر به خوبی می‌توان برداشت نمود که جناب ابولؤلؤؓ تصمیم خود را به اطلاع امیرالمؤمنینؓ رسانده بود و تقریر و تأیید حضرت را نسبت به عمل خود بدست آورده بود و یا به نحوی دیگر آن حضرتؓ در جریان این امر قرار داشت چرا که طبق این نقل: امیرالمؤمنینؓ خطاب به عمر فرمودند: «به خاطر ظلم‌ها و اعمال قبیحی که نسبت به عترت پیامبر انجام دادی تو را می‌بینم که به واسطه جراحی که از سوی عیدی که با ظلم و ستم بر او حکم می‌رانی کشته می‌شوی و او به خدا قسم علی‌رغم میل باطنی تو وارد بهشت می‌گردد». و عمر در جواب گفت: «ای ابوالحسن! آیا تو از کهنات و پیشگویی یسانی نداری؟» و امیرالمؤمنینؓ در پاسخ فرمودند: «سخنی با تو نگفتم مگر بر اساس شنیده‌ها و

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۲۱۳؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۷؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۱۷۶؛ تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۶۸۴.

۲۶۴ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

معلومات خود.<sup>۱</sup> او یا طبق نقل دیگری: «إِنَّ أمير المؤمنين عليه السلام قال للثاني: يا مغرور! إني أراك في الدنيا قتيلاً بجراحة عبد، تحكم عليه جوراً فيقتلك توفيقاً» امیرالمؤمنین عليه السلام خطاب به دومی فرمود: «ای مغرور! همانا تو را می بینم که در دنیا بواسطه ضربت و جراحی که از عبدی که تو از روی ظلم و جور بر او حکم می رانی کشته می شوی و این توفیقی است که خداوند نصیب او می گرداند».<sup>۲</sup> لذا از روایاتی نظیر متون فوق استفاده می گردد که حضرت عليه السلام به نحوی از این اقدام با خیر بوده اند و آن را برای جناب ابولؤلؤ عليه السلام توفیقی از سوی خداوند شمرده و باعث متنعم گردیدن به بهشت خداوند می داند.

### «نامه حضرت ابولؤلؤ عليه السلام به عمر بن خطاب»

کیاست و زیرکی حضرت ابولؤلؤ عليه السلام در اقدام خود به حدی بود که او مدتی قبل از مضروب نمودن عمر ضمن نامه ای به عمر به شکل سرپوشیده و بدون آنکه عمر غرض او را بفهمد حکم و سزای کسی را که نسبت به مولا و آقای خود جسارت و همسر او را مورد هتک و آزار و اذیت و فرزند او را به قتل برساند، سوال نمود و اقدام آینده خود را مستند به حکم خود او ساخت.

به متن زیر توجه نمایید:

«ابولؤلؤ عليه السلام به عمر نامه نوشت که جزای کسی که عصیان مولایش را نماید و ملک مولایش را غصب کند و همسر مولایش را مورد اذیت و ضرب و شتم قرار دهد چیست؟ عمر نیز در پاسخ مکتوب داشت: بدرستی که قتل چنین کسی واجب است. فلذا هنگامیکه ابولؤلؤ عليه السلام خود را به عمر رسانید تا او را به هلاکت برساند با استناد به مکتوبه او خطاب به

۱. ارشاد القلوب دیلمی، ج ۲، ص ۲۸۵. (۱)... حسین بن حمدان الخصیبی (ت ۳۳۴ هـ) عن ابيه عن... يقول: سمعت امیرالمؤمنین عليه السلام يقول لعمر: ولما ظلمت عترة النبي صلى الله عليه وآله ببيع الفحال، غير أني أراك في الدنيا قتيلاً بجراحة ابن عبد ام معمر، تحكم عليه جوراً فيقتلك توفيقاً يدخل والله الجنان، على رغم منك. فقال عمر: يا ابا الحسن اما تستحي لنفسك من هذه التكهين؟ فقال له امیرالمؤمنین عليه السلام: ما قلت لك الا ما سمعت وما نطق الا ما علمت... (۱).

۲. مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۲۱۳ و نیز به نقل از کتاب مشارق انوار اليقين، ص ۱۷۹، مدينة المعاجز، ج ۲، ص ۲۳ و ص ۲۲۴، الهداية الكبرى، ص ۱۶۲؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۷۶.

و «محمد بن سنان» که راوی روایت فوق می باشد را بسیاری از بزرگان علم رجال توثیق نموده اند از جمله «شیخ مفیده» در ارشاد و «علامه» در مختلف و نیز «علامه وحید بهبهانی» در فوائد الرجالية، ج ۳، ص ۲۲۹ و تنها مرحوم شیخ طوسی در کتاب فهرست، ص ۲۲۰، گرچه او را توثیق ننموده است لکن کتاب های او را مورد اعتماد دانسته است.



فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۶۵

او کرد و فرمود: چرا عصبان مولایت امیر المؤمنینؑ را نمودی؟! چرا همسر او فاطمه را مورد ظلم خویش قرار دادی و فرزندش را سقط نمودی؟! آنگاه در حالیکه او را لعن می نمود ضربه های پی در پی بر او وارد می کرد!.

### «روز واقعه»

[ سرانجام، حضرت ابولؤلؤؓ هنر و حرفه آهنگری خود را به خدمت گرفت و خنجری دو سر، که قبضه آن در وسط قرار داشت تهیه نمود] تا اینکه بنا بر قول صحیح و مشهور در نزد شیعه در سحرگاه روز دوشنبه ۹ ربیع الاول سال ۲۳ هجری در حالیکه عمر بن خطاب تازیانه به دست در حال امر کردن نمازگزاران بود که صفوف خود را منظم نمایند.<sup>۲</sup> («استووا، استووا صفوفکم») خود را به وی رسانده<sup>۳</sup> و با سه ضربه کاری، شکم خلیفه را تا خاصره (سه بند) او شکافت و در حالیکه عده ای از نزدیکان و اطرافیان عمر بن خطاب قصد دستگیری و حمله به او را داشتند با زخمی کردن ۱۳ نفر دیگر از آنان از محل حادثه گریخت.<sup>۴</sup> و عمر بعد از آنکه سه روز در بستر افتاده بود در سن ۵۵ سالگی از دنیا رفت.

۱. طریق الارشاد، ص ۲۵۶.

۲. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۳۴۱.

فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲۹.

کنز العمال، ج ۱۲، ص ۶۷۹.

۳. در این جا لازم است این نکته را متذکر شویم که: گر چه اهل تسنن سعی نموده اند این مطلب را در کتابهای خود ثابت کنند که عمر به هنگام مضروب گردیدن در مسجد بوده است و اقدام ابولؤلؤؓ را به خاطر قتل عمر در مسجد مورد تخطئه قرار دهند، اما بر فرض که این قول صحیح باشد، نکته ای که در رد قول آنها که می گویند ابولؤلؤؓ کافر و یا مجوس و یا نصرانی بوده است از همین مطلب می توان ثابت کرد که به نقل علامه مجلسیؒ اگر ابولؤلؤؓ کافر بوده در حالیکه از زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ ورود کفار به شهر مدینه ممنوع گردیده بود، ابولؤلؤؓ چگونه در شهر مدینه زندگی می کرد؟! و اساساً اگر ابولؤلؤؓ کافر بوده، در مسجد و آن هم در صف اول نماز جماعت چه کار می کرد؟!.

که مطلب فوق مبنی بر حضور ابولؤلؤؓ در مسجد آن هم در صف اول نماز جماعت و پشت سر خلیفه اول را می توان در کتب معتبر در نزد خود آنان یافت از قبیل:

مسند ابی یعلی، ج ۵، ص ۱۱۶، صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۱۳۳۲، تاریخ دمشق، ج ۲۲، ص ۲۱۰، أسد الغابه، ج ۲، ص ۷۶، موارد الظمان، ص ۱۵۳۷، تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۱۸۹۶، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۱، نیل الأوطار، ج ۶، ص ۱۶۰.

۴. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۵۳۰.

۲۶۶ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

### «سرانجام حضرت ابولؤلؤ» بعد از اقدام به قتل عمر خطاب»

بعد از گریختن جناب ابولؤلؤ از مکان وقوع واقعه در مسیر راه، خود را به امیرالمؤمنین رسانیده و به محض مواجهه با حضرت که بر درب منزل نشسته بود، [که از این مطلب می توان استنباط نمود که علت انتظار امیرالمؤمنین در آستانه منزل این بوده است که حضرت ظاهراً منتظر بازگشت ابولؤلؤ بوده اند و این بدان معنی است که حضرت در جریان امر قرار داشته اند و منتظر شنیدن خبر موفقیت آمیز او بوده اند.] خبر اقدام خود را به حضرت می رساند و عرض می کند: «یا مولای! شققت بطنه) مولای من! شکم آن شخص را پاره کردم». [یعنی در حقیقت اشاره به همان نفرین حضرت زهرا می نماید که از خداوند خواسته بود که شکم عمر را پاره کند] و حضرت با شنیدن این خبر [گویا به یاد مصائب وارده بر همسر مطهرشان حضرت فاطمه زهرا توسط عمر افتادند و همچنین به یاد نفرین حضرت زهرا به هنگام سیلی خوردن از عمر که خطاب به او فرمودند: (مَرَّقَ اللهُ بطنك كما مزقت کتابی). «خداوند شکمت را پاره کند همانگونه که نامه مرا پاره کردی». افتادند] و ضمن بکاء و گریه شدید فرمودند: «فبکی بُکاءً شديداً و قال: یا لیت بنت رسول الله کانت حیة فسمعته» ای کاش امروز دختر رسول خدا زنده می بودند و این خبر را می شنیدند».

و حضرت بعد از آن به قدرت و اعجاز خود ضمن نامه ای برای قاضی کاشان مبنی بر پناه دادن و تکریم وی و تزویج دختر خود به او، آن جناب را بر مرکب مخصوص خود (بنام دُلْدُل) نشانند و او را به سرزمین شیعه نشین کاشان فرستادند، و سپس امیرالمؤمنین که از تعقیب مأموران حکومت با خیر بودند، از آن مکان قبلی که نشسته بودند برخاسته و جای دیگر نشستند و چون مأموران که در تعقیب جناب ابولؤلؤ بودند با حضرت مواجه شدند و از حضرت جوایب ابولؤلؤ شدند که آیا او را ندیده اید؟ و حضرت با فرمودن جمله ای به حقیقت آنان را گمراه نمودند و فرمودند: «مادامی که در این مکان بوده ام او را ندیده ام». [این عمل را در اسلام «توریه» می نامند یعنی انسان کلامی را بیان کند که دروغ نباشد لکن مخاطب و شنونده از آن مطلب، نکته ای دیگر برداشت نماید. که در این جا

۱. جهت تفصیل بیشتر به پاورقی ص ۴ همین کتاب مراجعه شود.

۲. مجمع النورین، ص ۱۲۲.

۳. کامل بهائی، ج ۲، ص ۱۱۱؛ مجمع النورین، ص ۲۲۲؛ فصل الخطاب فی تاریخ قتل عمر بن خطاب، ص ۲۱۱.

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۶۷

منظور شریف امامؓ این بوده که: تا آن زمان که جای جدیدی را برای نشستن اختیار نموده‌ام ابولؤلؤؓ را ندیده‌ام.]

### «حضور حضرت ابولؤلؤؓ در کاشان و اقامت وی تا پایان حیات»

و اما درباره دوران اقامت و مدت زمان زندگی جناب ابولؤلؤؓ در شهر کاشان و سال وفات او و اینکه آیا از او فرزندان و یانسی منسوب به او باقی مانده است؟ گرچه بعضی از اهالی آن منطقه به لقبها و اسامی چون «لؤلؤیی»، «شجاع الدینی» و از این قبیل نامها منسوب می‌باشند اما اطلاع دقیقی در این زمینه برای ما یافت نگردید. لکن با توجه به مطلبی که قبلاً ذکر گردید که امیرالمؤمنینؓ او را برای ادامه حیات و تشکیل زندگی به آن دیار فرستاد و در این خصوص به قاضی شهر کاشان توصیه و سفارشات فرمود و نیز با استفاده از متن زیر استفاده می‌گردد که وی با وجود پیگردها و تعقیب دستگاه حکومت آن زمان، اما به اراده الهی تا پایان حیات خویش در این خطه از سرزمین شیعه نشین و محب اهل بیتؓ که حتی یک روز سابقه کفر و بت پرستی و سنی‌گری نداشته می‌زیسته است، و سرانجام بنا بر قول صحیح در کنار شیعیان کاشان جان به جان آفرین تسلیم کرد و در مکان فعلی مدفون گردیده است.

در این خصوص به متن زیر توجه نمایید:

«در کتاب مجالس المؤمنین گوید، اهل کاشان را عقیده آنست که فیروز بعد از قتل عمر به کاشان آمده و از خوف اعداء پنهان گشته، اهالی کاشان نیز به واسطه علاقه به خاندان رسالتؓ تعظیم و تکریمش کرده و محافظت نمودند تا آنکه در آنجا وفات یافته و در خارج شهر مدفون گردید.»<sup>۱</sup>

### «آیا حضرت ابولؤلؤؓ خودکشی نمود؟»

یکی از مطالبی که در متون مخالفان، درباره عاقبت و سرانجام کار جناب ابولؤلؤؓ به چشم می‌خورد که متأسفانه در برخی از کتابهای شیعه نیز متأثر از همان مطالب، بدون توجه به سندیت و اعتبار آن تکرار شده این دروغ و کذب محض است که بعضی گفته‌اند:

۱. ریحانة الادب، ج ۷، ص ۲۲۹.

۲۶۸ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

ابولؤلؤؓ بعد از اقدام به مضروب نمودن عمر بن خطاب در حالیکه خود را در محاصره مأموران حکومت دید با ضربه‌ای به خود اقدام به خودکشی نمود.

برای پاسخ به این دروغ محض علاوه بر تصریحاتی که در برخی از متون علمای بزرگوار جهان تشیع مبنی بر اعجاز امیرالمؤمنینؑ در انتقال جناب ابولؤلؤؓ به کاشان و موجود بودن بقعه و بارگاه وی در آن مکان، باید به چند نکته دیگر توجه نمود:

اولاً: همانطور که قبلاً نیز اشاره شد طرح اینگونه مطالب از سوی بعضی از متون مخالفان که در نزد آنان منفورترین و دشمن‌ترین افراد، جناب ابولؤلؤؓ می‌باشد جای تعجب و شگفتی ندارد.

ثانیاً: این نیز یکی از تناقضات و اکاذیبی است که در متون خود آن‌ها خلاف آن را می‌توان یافت نمود. از جمله اینکه در بعضی از متون آنها آمده است «لایدری این ذهب» (دانسته نشد که ابولؤلؤؓ کجا رفت) و یا در بعضی دیگر از متون آنها آمده است که ابولؤلؤؓ در حالیکه مأموران حکومت در تعقیب او بودند اما او غیب گردید و یافت نشد. و از سوی دیگر هرگز در کتابهای آنان نیامده است که اگر او خودکشی کرد با جنازه و پیکر او چه کردند؟ آیا مدفون گردید یا خیر؟ و اگر مدفون گردید کجا و چگونه؟<sup>۱</sup>

ثالثاً: از دو نکته فوق که بگذریم مطلبی دیگر که بطور متعدد در کتابهای تاریخی غیر شیعه به چشم می‌خورد این مطلب است که بعد از اقدام ابولؤلؤؓ، عبیداله فرزند عمر در حالیکه پدرش در بستر مرگ افتاده بود بعنوان قصاص و خونخواهی سه نفر را که عبارت بودند از «هرمزان»، «جفینه» و «لؤلؤة» (دختر ابولؤلؤؓ) را به قتل رسانید و هنگامی که خبر این اقدام او به پدرش که در حال مرگ بود رسید، گفت: «قاتل من ابولؤلؤ بوده است و نه کس دیگر». که معلوم می‌گردد اگر جناب ابولؤلؤؓ اقدام به خودکشی نموده بود دیگر نیاز به این اقدامات نبود و نباید اشخاص دیگری که از آنها نامبرده شد به خونخواهی پدر مورد قتل واقع گردند. پس به علت عدم دسترسی به آن بزرگوار به جای او نزدیکانش را به قتل رسانیدند.<sup>۲</sup>

۱. فصل الخطاب فی تاریخ قتل عمر بن خطاب، ص ۲۰۷.

۲. تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۶۸؛ الغدیر، ج ۸، ص ۱۳۴؛ المصنّف، ج ۵، ص ۲۷۸؛ (عن عبدالرحمن بن اسی بکر قوله: «... ثم أتى - عبیدالله بن عمر - ابنة ابي لؤلؤة جارية صغيرة تدعى الاسلام فقتلها، فأطلمعت المدينة يومئذ على

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ [۲۶۹]

رابعاً: در کتابهای مخالفان نقض این مطلب آمده است که: «ابولؤلؤؓ بعد از اقدام به مضروب نمودن عمر در حال گریختن، تعداد دیگری از اطرافیان عمر که معمولاً حدود ۱۳ نفر را ذکر کرده‌اند زخمی نمود و فرار کرد»<sup>۱</sup>.

خامساً: تناقضات متعددی که در این رابطه در کتاب‌های آنان موجود می‌باشد خود گویای کذب و جعلی بودن مطلب می‌باشد، که در بعضی متون آمده که ابولؤلؤؓ خنجر جری به خود زد و کشته شد.<sup>۲</sup> در جای دیگر آمده: عبیدالله بن عمر او را کشت.<sup>۳</sup> و نیز در جای دیگر آمده که مردی از قبیله بنی تمیم او را کشت.<sup>۴</sup> و نهایتاً در متنی دیگر آمده که: عبدالله بن عوف سر او را از تن جدا کرد.<sup>۵</sup>

سادساً: وقتی در نزد ما شیعیان، اسلام و ایمان آن بزرگوار ثابت گردید و به تعبیر صاحب مستدرک که قبلاً آن را ذکر نمودیم او را از اکابر مسلمین و از یاران مخلص امیرالمؤمنینؓ دانستیم و نیز آنچه که قبلاً از امیرالمؤمنینؓ که خطاب به دومی ذکر گردید که فرمود: «ای مغرور! می‌بینم تو را که بواسطه ضربتی که از عبدی که مورد ظلم تو قرار می‌گیرد کشته می‌شوی و او برخلاف میل تو وارد بهشت خواهد گردید». طبعاً دیگر اقدام به خودکشی که در روایات ائمه معصومین ما برابر با آتش جهنم و عذاب الهی ذکر گردیده است هرگز از شخصیت آن بزرگوار ممکن به نظر نمی‌رسد.<sup>۶</sup>

### «آیا اقدام حضرت ابولؤلؤؓ یک ترور محسوب می‌گردد؟!»

با توجه به حدیث نبوی که از طریق شیعه و غیر شیعه نقل گردیده که حضرت رسول ﷺ فرمودند: «الایمان قید الفتک فلا یفتک مؤمن»<sup>۷</sup> (ایمان مانع از ترور است و مؤمن

→ اهلبا...

- المعلی، ج ۱۱، ص ۱۱۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۱.
۱. الفتوح، ج ۲، ص ۸۸. «ثم شق الصفوف و خرج هارباً».
  ۲. العدد القویة، ص ۳۲۸؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۲؛ سنن الکبری، ج ۴، ص ۱۱۳؛ المصنف صنعانی، ج ۳، ص ۵۲۹.
  ۳. النقات ابن حبان، ج ۲، ص ۲۴۰.
  ۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۳؛ تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۶۱.
  ۵. فتح الباری ابن حجر، ج ۷، ص ۵۱.
  ۶. فصل الخطاب فی تاریخ قتل عمر بن خطاب، ص ۲۰۳.
  ۷. اصول کافی، ج ۷، ص ۱۳۷۵؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲۷۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

دست به اقدام تروریستی نمی‌زند) از این رو برخی با تمسک به حدیث فوق این شبهه را مطرح نموده‌اند که عمل جناب ابولؤلؤ رضی الله عنه یک اقدام تروریستی و مخالف با مردانگی و مروّت و ایمان یک شخص مسلمان به حساب آمده و این خود دلیلی بر محکومیت اقدام وی به شمار می‌رود.

#### پاسخ به شبهه:

«ترور»: آن است که شخصی جان خود را نسبت به تهدیدات و خطراتی که ممکن است از سوی شخص دیگر به او وارد شود در امان ببیند، اما ناگهان برخلاف آنچه می‌پنداشت مورد تعرض و سوء قصد قرار گرفته و کشته شود. مانند اقدامی که از سوی خالد بن ولید زناکار نسبت به صحابی جلیل‌القدر مالک بن نویره رضی الله عنه صورت گرفت و در همان شب نیز به همسر وی تجاوز نمود.

اما اگر شخصی صراحتاً یا اشاره‌تاً شخص دیگری را تهدید به قتل کند به نحوی که طرف مقابل تصریح و یا اشاره او را متوجه گردد و خود را در معرض خطر قتل ببیند دیگر این اقدام را ترور نمی‌نامند. کما اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صراحتاً خون بعضی از کفار را مباح می‌نمود و کشتن آن‌ها را در هر حالتی جایز می‌شماردند و یا آنچه که حضرت محمد صلی الله علیه و آله درباره مباح نمودن خون مغیره بن ابی العاص به دست امیرالمؤمنین علیه السلام انجام دادند.<sup>۱</sup> و یا آنچه که درباره مقیس بن صبابه انجام دادند که او یکی از چهار نفری بود که خون آن‌ها در روز فتح مکه مباح گردید و حضرت دستور دادند آن‌ها را هرکجا یافتند بکشند که نهایتاً وی در بین مکان مقدسی چون صفا و مروه به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته گردید.<sup>۲</sup>

حال با توجه به مطالب فوق این نکته را نیز سابقاً ذکر کردیم که به تصریح مورّخین، عمر از مدت‌ها قبل از سوی حضرت ابولؤلؤ رضی الله عنه مورد تهدید قرار گرفته بود و آن زمانی بود که در غالب کنایه و اشاره به او فرمود: «برایت چنان آسیابی بسازم که تا قیام قیامت چرخش بچرخد و اهل مشرق و مغرب همواره از آن آسیاب سخن بگویند».<sup>۳</sup> و این به نحوی بود که در بسیاری از روایات آمده است که عمر تهدید به قتل را از کلام وی

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۵۱.

۲. بدایه و نهایه، ج ۲، ص ۲۲۲؛ سیره نبویه، ج ۳، ص ۲۹۸.

۳. به مصادری که قبلاً ذکر شده مراجعه شود.

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ □ ۲۷۱

برداشت نمود و گفت: «این غلام مرا تهدید به قتل نمود».<sup>۱</sup> (ان العبد لأوعدننی) و او نیز متقابلاً ابولؤلؤؓ را تهدید نمود و گفت: «من اگر شخصی را ولو با تهمت ناروا به قتل برسانم حتماً تو خواهی بود».<sup>۲</sup> و در بعضی دیگر از نقل های تاریخ آمده است «ففرع عمر من کلمته» (عمر از این سخن ابولؤلؤؓ به شدت ترسید) و نیز جمعی دیگر از صحابی از جمله امیرالمؤمنینؓ و ابن عباس نیز متوجه این تهدید از سوی ابولؤلؤؓ گردیدند.<sup>۳</sup> فلذا از همین جا بود که امیرالمؤمنینؓ روزی عمر را با این جمله خود هشدار داد که «تورا می بینم که به زودی غلامی که تو با ظلم و ستم بر او حکم می رانی از پا به در می آورد و برخلاف میل تو وارد بهشت می گردد».<sup>۴</sup>

و نکته جالب این است که عمر بعد از آن که به دست ابولؤلؤؓ مضروب گردید و در بستر افتاد با توجه به هشدار فوق که قبلاً از امیرالمؤمنینؓ صادر شده بود چندین بار خطاب به امیرالمؤمنینؓ گفت: «یا علی! اعن ملاء منک کان هذا؟»<sup>۵</sup> «یا علی! آیا سزاوار بود که این کار با اطلاع و آگاهی تو صورت پذیرد؟».

پس نکات فوق می رساند که در حقیقت ماجرای ضربه خوردن عمر توسط حضرت ابولؤلؤؓ نتیجه تهدیدی بود که از سوی هر یک نسبت به دیگری صورت پذیرفته بود و در حقیقت نبردی نیمه آشکار در کار بود که در نهایت اراده الهی بر این تعلق گرفت که پیروز در این میدان حضرت ابولؤلؤؓ باشد و با این توصیف دیگر هرگز اقدام حضرت ابولؤلؤؓ را نمی توان یک عمل تروریستی نامید.

### «جواز قصاص عمر بن خطاب به فتوای علمای مخالف»

در کتاب بیت الاحزان ص ۱۶۵ آمده است: «ابن ابی الحدید خبری را دربارهٔ هبّار بن اسود» می آورد و می نویسد: رسول خداﷺ در روز فتح مکه خون هبّار بن اسود را مباح فرمود؛ زیرا هبّار، زینب دختر رسول خداﷺ را با نیزه ترسانیده بود، زینب که در

۱. همان.

۲. همان.

۳. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۷، أسدالغابة، ج ۲، ص ۱۷۶، تاریخ دمشق، ص ۲۰۹، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۶۸۲.

۴. به مصادری که قبلاً ذکر شده مراجعه شود.

۵. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۲۰، تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۱۹۳، مصنف صنعانی، ج ۶، ص ۵۲.

که جاوه می رفت و حامله بود، از ترس آن نیزه، فرزندش سقط گردید.

سپس ابن ابی الحدید میگوید: این خبر را برای استادم ابوجعفر نقیب خواندم. وی گفت: ... وقتی رسول خدا ﷺ خون هبار را برای ترساندن دخترش زینب که موجب سقط جنین او گردید، مباح می کند، چنین به نظر می آید که اگر رسول خدا ﷺ زنده می بود، خون آن کس (عمر) را که دختر دیگرش حضرت فاطمه را ترسانده و موجب سقط فرزندش (محسن بن علی) شده را نیز مباح می نمود.

ابن ابی الحدید می گوید از استادم سؤال کردم: آیا این سخن را می توانم از شما روایت کنم؟ او گفت: روایت کن اما نه از قول من.<sup>۱</sup>

#### «شان و مقام حضرت ابولؤلؤ» در روایات معصومین

اوصاف و تعابیر دلالت کننده بر مقام آن بزرگوار و عظمت اقدام منحصر به فرد وی در نزد اهل بیت عصمت و طهارت متعدد است که ما در اینجا به ذکر اوصافی که با استفاده از روایت «احمد بن اسحاق قمی» که در صفحات بعد به آن اشاره می شود بسنده می کنیم که تفصیل این روایت و سایر روایات در این زمینه را می توان در کتب مفصل جویا گردید.

۱. او کسی است که خداوند به دست او دشمن خود و رسولش را هلاک نمود.
۲. او کسی است که به دست او خداوند نفرین حضرت فاطمه زهراء را در حق عمر مستجاب فرمود.
۳. او کسی است که خداوند بواسطه او قول خود در قرآن را محقق نمود که: «فتلك بيوتهم خاوية بما ظلموا».
۴. او کسی است که شوکت مبغض رسول خدا ﷺ را در هم شکست.
۵. او کسی است که بواسطه او فرعون اهل بیت پیامبر و ظالم در حق آنان و غاصب حقوق و از بین برنده حرمت آنان را هلاک ساخت.
۶. او کسی است که رئیس منافقین و بیت «جبت» را از بین برد.
۷. او کسی است که خداوند بواسطه اقدام او چشم رسول خدا ﷺ را روشن ساخت.

۱. بیت الاحزان، ص ۱۶۵ و نیز رجوع کنید به کتاب زبور عرش الهی، ص ۹۸



فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۷۳

۸. او کسی است که خداوند بواسطه او غم و غصه اهل بیتؑ را مبدل به خشنودی ساخت.

۹. او کسی است که خداوند به واسطه او انتقام خون اهل بیتؑ را باز ستاند.

۱۰. او کسی است که خداوند به واسطه او لباس سیاه را از اهل بیت و پیروانش بیرون کرد.

۱۱. او کسی است که غمهای اهل بیتؑ را برطرف ساخت.

۱۲. او کسی است که خشنودی و سرور را به شیعیان اهل بیتؑ باز گردانید.

۱۳. او کسی است که عید را برای اهل بیتؑ ایجاد کرد.

۱۴. او کسی است که خشنودی را برای اهل بیتؑ پدید آورد.

۱۵. او کسی است که دشمن اهل بیتؑ را مغلوب ساخت.

۱۶. او کسی است که ضلالت و گمراهی را از بین برد.

۱۷. او کسی است که مؤمنین را راحت ساخت.

۱۸. او کسی است که سرّ و راز منافقین را افشاء ساخت.

۱۹. او کسی است که مظلوم را نصرت بخشید.

۲۰. او کسی است که بدعتها را برای مسلمانان کشف نمود.<sup>۱</sup>

اوصاف فوق و دیگر اوصافی که برای او از روایات و احادیث استفاده می‌گردد نشانگر علو ایمان و بلندی مقام و مرتبه او در بهشت خواهد بود. که ناگفته پیداست که رسیدن به چنین توفیقاتی که در بالا ذکر گردید بدون توفیقی از سوی خداوند جلّ و علی مبسر نمی‌گردد. «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup>.

«ادله علمای شیعه در اثبات ایمان و اخلاص حضرت ابولؤلؤؓ»

۱. دلیل وجدانی و شاهد درونی: که در حقیقت می‌توان از آن به عنوان قوی‌ترین دلیل بلکه قوی‌تر از هزار دلیل به کار آید، و آن اینکه در حقیقت اقدام و عمل جناب ابولؤلؤؓ بجز توفیقی بزرگ از سوی خداوند سبحان و فاعل علی الاطلاق نمی‌تواند باشد، که این

۱. بحار الانوار، ج ۳۱، ج ۹۵، ص ۱۲۰، ص ۳۵۱، به نقل از روایت الفوائد، سید علی بن سید سن طاووس و نیز

المحتضر، حسن بن سلیمان، ص ۲۴.

۲. مانند ۲۷/

۲۷۴ \* دو بال برای پرواز (تبری و توی)

توفیق را به سادگی به هرکس ندهند؛ توفیقی در ریشه کن ساختن مؤسس و بنیانگذار بدعت‌ها و هلاک نمودن متهم‌کننده رسول خدا ﷺ به هذیان و بیهوده‌گویی<sup>۱</sup> و نابود کردن آزاردهنده دختر او و آتش‌زننده درب خانه و شکننده سینه و پهلوی او و سقط‌کننده فرزند در شکم او که ابولؤلؤؓ با این اقدام خود قلب مقدس حضرت زهراؓ را خشنود ساخت و نفرین آن حضرت را در حق ضارب و قاتل خویش محقق ساخت و چه توفیقی از این بالاتر؟! (انما يتقبل الله من المتقين)

۲. اوصاف نامبرده شده برای جناب ابولؤلؤؓ در روایت احمد بن اسحاق قمیؒ: که در جای خود پیرامون وثوق و اطمینان از صدور این روایت از امام معصومؑ بحث گردیده<sup>۲</sup> که پیامبر مکرم اسلام ﷺ درباره قاتل عمر اوصاف متعددی را ذکر فرمودند که دلالت بر مراتب بالای ایمان آن شخصیت بزرگوار می‌نماید. (که ما در این کتاب به بیست صفت اشاره نموده‌ایم).

۳. ارتکاز ذهنی مؤمنین و محبین اهل بیتؑ: علمای امامیه از زمان قدیم تاکنون همواره بدون شک و تردید جناب ابولؤلؤؓ را از شیعیان امیرالمؤمنینؑ بلکه از خواص و اکابر یاران آن حضرت می‌دانسته‌اند و همواره به مدح آن بزرگوار و طلب رحمت خداوند برای او و سرودن اشعار و قصاید در منقبت او می‌پرداخته‌اند. و با تمام سعی و تلاشی که اهل تسنن در ایجاد شک و تردید در اسلام ابولؤلؤؓ کرده‌اند (تا چه رسد به ایمان خالص و بالای او) و این‌گونه مطالب همواره در معرض دید و دسترس علمای اعلام و بزرگوار ما بوده است اما با وجود این در هیچیک از کتابهای رجالی شیعه نمی‌توان مطلبی از علمای بزرگ ما یافت که دال بر تردید در ایمان آن بزرگوار باشد، بلکه چه بسا در موارد متعدد به دفاع از او و پاسخ به شبهات مطرح شده پیرامون شخصیت وی پرداخته‌اند.

و دلیل فوق را که ما از آن به «ارتکاز ذهنی مؤمنین و محبین اهل بیتؑ» تعبیر کردیم، مرحوم آیت‌الله العظمی خوئیؒ همواره به‌عنوان یکی از ادله حجیت در مسائل فقهی و اصولی مورد تأکید قرار می‌دادند و از آن به‌عنوان «الدلیل الخامس من ادلة الحجية» یاد می‌نمودند.

۱. «ما ملُ صاحبکم وما نوری» وما یطلق عن النهی «ان فواظلا وحق یوحی». نجم ۴/ ۲.

۲. المستدرک، ج ۲، ص ۵۲۲؛ التذکره فی اصول الفقه، ص ۱۲۲؛ فصل الخطاب فی تاریخ قتل عمر بن خطاب، ص ۵۸.

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ □ ۲۷۵

پس ارتکاز اذهان متشرعه در مورد بحث ما می تواند یکی از ادله قوی بر ایمان حضرت ابولؤلؤؓ به حساب آید.

۴. اخبار امیرالمؤمنینؓ بر استحقاق بهشت برای جناب ابولؤلؤؓ: روایتی که حسین بن حمدان خصیبی (متوفای ۳۳۴ هـ) در کتاب هدایة الکبری از پدرش احمد بن خصیب از ابومطلب جعفر بن محمد بن مفصل از محمد بن سنان ز اهری از عبدالله بن عبدالرحمن أصم از مدیح بن هارون بن سعد روایت می کند که گفت: شنیدم از امیرالمؤمنینؓ که خطاب به عمر می فرمود: «تو را می بینم که به خاطر ظلم هایی که به بدترین وجه به عترت پیامبر اکرمؐ روا داشتی در این دنیا بواسطه ضربتی که از سوی یکی از بندگان که تو با ظلم و جور بر او حکم می رانی کشته خواهی گردید و به خدا قسم که او با توفیقی که نصیبش می گردد برخلاف میل باطنی تو وارد بهشت می گردد.» و عمر در پاسخ گفت: «آیا از کفایت و پیشگونی یبائی نداری؟». امیرالمؤمنینؓ پاسخ داد: «هرآن چه گفتم بر اساس دانسته ها و معلوماتم بود و نه چیز دیگر.»<sup>۱</sup>

که روایت فوق از حیث سند روایت، محمد بن سنان را دارد که وی از ثقات بوده و علماء جلیل القدر به روایات و کتاب های او اعتماد می نموده اند و از حیث دلالت، نمی توان روایتی را در دلالت بر اسلام و ایمان ابولؤلؤؓ صریح تر از این روایت از امیرالمؤمنینؓ خطاب به عمر پیدا نمود.

۵. حضور جناب ابولؤلؤؓ در نماز جماعت مسجد مدینه: که از جمله دلایل و شواهد بر اثبات اسلام و ایمان ابولؤلؤؓ اینکه، مسلمانان در آن زمان حتی از ورود کفار کتابی به همه مساجد جلوگیری بعمل می آوردند، حال اگر ابولؤلؤؓ در نزد مسلمانان آن زمان کافر محسوب می گردیده است، چگونه او را به مسجد مدینه راه می داده اند، بلکه حتی خود ابولؤلؤؓ هرگز به خود چنین جرئتی نمی توانست بدهد که به مسجدی که در نزد مسلمانان آن زمان دارای اهمیت ویژه بوده است نزدیک و یا داخل گردد.

اما با این وجود می بینم که در صحاح سه و کتب تاریخی دیگر آنان این مطلب ذکر شده است که «ابولؤلؤؓ وارد مسجد شد و در صف اول نماز جماعت و آن هم پشت سر

۱. هدایة الکبری، ص ۱۶۲، «ولما ظلمت عشرة النبی ﷺ بفسح الفعال، غیر أنس الرک فی الدنیا فتیلاً بمراحة این عدم معمر، لحکم علیه جوراً فینتک لوفیقاً بدخل والله الحنان علی رفق منک.» فقال عمر: «یا ابا الحسن! اما نسعی لنفسک من هذا التکهن! فقال له امیرالمؤمنین ﷺ: «ما قلت لك الا ما سمعت و ما نظفت الا ما علمت.»

۲۷۶ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

عمر بن خطاب قرار گرفت.<sup>۱</sup>

بلکه در بعضی از روایات آنان آمده است که: «ابولؤلؤ<sup>۲</sup> و عمر در مسجد چند جمله‌ای با یکدیگر نجوی نمودند».<sup>۲</sup>

۶. طلب رحمت از خداوند برای ابولؤلؤ<sup>۳</sup> از سوی حذیفه بن یمان صحابی رسول الله<sup>۴</sup> : که در روایت احمد بن اسحاق قمی<sup>۵</sup> از قول حذیفه بن یمان نقل گردیده که گفت: «پس خداوند نفرین حضرت زهراء<sup>۶</sup> را در حق آن منافق مستجاب فرمود و قتل او را به دست ابولؤلؤ -رحمة الله علیه- قرار داد.»

و حال آنکه حذیفه از جمله بزرگان صحابی رسول خدا<sup>۷</sup> و صاحب اسرار پیامبر و از خواص شیعیان امیرالمؤمنین<sup>۸</sup> بوده که پیامبر اکرم<sup>۹</sup> برای او اسامی مؤمنین و منافقین را ذکر می‌نموده است. از این رو طلب رحمت کردن از خداوند برای ابولؤلؤ<sup>۱۰</sup> از سوی حذیفه کاشف از تبعیت حذیفه از رسول خدا<sup>۱۱</sup> و امیرالمؤمنین<sup>۱۲</sup> در طلب رحمت کردن برای ابولؤلؤ<sup>۱۳</sup> می‌باشد.

و نیز در آن زمان هرگز مسلمانی برای کافر و یا مجوسی طلب رحمت از خداوند نمی‌کرد مخصوصاً که شخصی چون این صحابی جلیل‌القدر یعنی حذیفه بن یمان باشد. و نیز وقتی ناقل این حدیث امام معصوم حضرت امام هادی<sup>۱۴</sup> می‌باشد، این خود دلیل قطعی دیگری است بر اینکه این طلب رحمت از خداوند برای جناب ابولؤلؤ<sup>۱۵</sup> «صدر من اهل و وقع فی محله» از بهترین کس که امام معصوم<sup>۱۶</sup> بود صادر و در جایگاه صحیح خود به کار برده شده است.

۷. مسلمان بودن دختر ابولؤلؤ<sup>۱۷</sup> : تاریخ و سیره‌نویسان از عبدالرحمن بن ابی بکر نقل نموده‌اند که دختر کوچک ابولؤلؤ مسلمان بوده است.<sup>۱۸</sup> و از آن جا که ابولؤلؤ<sup>۱۹</sup> از اهالی نهاوند بود، که در اوائل سال ۱۹ هجری قمری<sup>۲۰</sup> و یا در سال ۲۱ هجری قمری<sup>۲۱</sup> فتح

۱. مستد این یعنی، ج ۵، ص ۱۱۶ - صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۳۲ - تاریخ دمشق، ج ۲۴، ص ۴۱۰، أسد الغابة، ج ۴، ص ۷۶ - موارد القلمان، ص ۵۳۷.

۲. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۱؛ تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۸۹۲؛ تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۸۹۶؛ نبل الاوطار، ج ۶، ص ۱۶۰.

۳. المحلین، ج ۱، ص ۱۱۵؛ المصنف، ج ۵، ص ۲۷۹؛ ... ثم أتى - عبيدالله بن عمر - ابنة ابولؤلؤة جارية صغيرة تدعى الإسلام فقتلها، فأظلمت المدینه يومئذ على أهلها ...

۴. البداية و النهايه، ج ۷، ص ۱۲۷.

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۷۷

گردیده، و هیچیک از مؤرخین از داشتن دختری بنام لؤلؤة و یا دختری دیگر برای ابولؤلؤؓ به هنگام اسارت مطلبی ذکر نکرده‌اند و از سوی دیگر نام «لؤلؤة» که اسمی عربی و مرادف با کلمه «مروارید» در فارسی می‌باشد می‌رساند که سن دختری ابولؤلؤ (لؤلؤة) به هنگام قتل عمر حداقل ۴ سال و کمتر از سن بلوغ بوده است، و فرزند خردسال به بلوغ نرسیده اشتهار به اسلام پیدا نمی‌کند مگر به تبعیت از اسلام پدر. پس یعنی در حقیقت جناب ابولؤلؤؓ از روی شدت اهتمامش به اسلام دختری در پرتو اسلام تربیت نموده است که در نزد تمامی صحابه معروف و مشهور به مسلمانی بوده است، و این چیزی نمی‌تواند باشد مگر دلالت بر نهایت توجه و تقید پدر این دختر یعنی جناب ابولؤلؤؓ.

۸. خونخواهی امیرالمؤمنینؓ نسبت به خون دختر ابولؤلؤؓ: تمامی تاریخ و سیره‌نویسانی که این نکته را ذکر کرده‌اند متفق القولند که بعد از کشته شدن «لؤلؤة» (دختر ابولؤلؤؓ) به دست عبیدالله بن عمر فرزند عمر خطاب که به خاطر انتقام از خون پدرش و عدم دسترسی به قاتل اصلی یعنی جناب ابولؤلؤؓ صورت پذیرفت، عده‌ای از صحابه و در رأس آنان حضرت امیرالمؤمنینؓ و مقدادؓ خواهان قصاص و قتل عبیدالله بن عمر بودند که «مطلب بن عبدالله» نقل می‌کند که امیرالمؤمنینؓ خطاب به عبیدالله فرزند عمر فرمود: «به چه جرم و گناهی دختر ابولؤلؤؓ را کشتی؟ و رأی و نظر امیرالمؤمنینؓ و جمعی از بزرگان و صحابه هنگامی که عثمان درباره جزا و حکم عبیدالله بن عمر از آنان سؤال کرد بر قتل و قصاص عبیدالله مستقر گردید.<sup>۵</sup>

و این دلیل متقن دیگری است بر اینکه امیرالمؤمنینؓ و بزرگان از صحابه، دختر ابولؤلؤؓ را در زمره اهل ایمان و اسلام می‌دانسته‌اند که شدیداً خواهان قتل عبیدالله بن عمر به عنوان قاتل وی بوده‌اند و الا هرگز مسلمانی به خونخواهی کافری قصاص نمی‌گردد؛ مخصوصاً با توجه به اینکه دختر جناب ابولؤلؤؓ هنوز به سن تکلیف بلکه سن تمییز نرسیده بوده است.

۹. ارتباط ابولؤلؤؓ با امیرالمؤمنینؓ و نیز خواص از یاران حضرت: شیخ عمادالدین طبری نقل می‌کند: «به هنگام تقسیم غنائم (در جنگ بین مسلمانان و رومیان) فیروز (ابولؤلؤؓ)

۵ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۶.

۶ تاریخ دمشق، ج ۳۸، ص ۶۸ - العذیر، ج ۸، ص ۶۸.

۲۷۸: دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

در سهم «مغیره بن شعبه» قرار گرفت، اما چیزی نگذشت که رفت و آمد وی با منزل و خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز شد... و پس از مضروب ساختن عمر فرار کرد و به خانه حضرت علی علیه السلام پناه برد...<sup>۱</sup>

و قبلاً نیز ذکر کردیم که هنگامی که عبدالله بن عمر، دختر ابولؤلؤ علیه السلام را به شهادت رسانید امیرالمؤمنین علیه السلام و جناب مقداد علیه السلام و تعداد دیگری از صحابه خواهان دستگیری و قصاص وی بودند و در این امر از همه پیگیرتر و شدیدتر امیرالمؤمنین علیه السلام بود که عبدالله را همواره تهدید به قصاص می نمود، فلذا به محض اینکه حضرت امیر علیه السلام به خلافت ظاهری نیز رسیدند، عبدالله بن عمر از ترس امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی معاویه گریخت و به وی پناهنده شد و همواره ملازم معاویه بود تا اینکه در جنگ صفین در زمره یاران معاویه به هلاکت رسید.<sup>۲</sup>

و عثمان نیز همواره خطاب به عبدالله بن عمر می گفت: «خداوند تو را بکشد که کسی را کشتی که نماز می خواند و نیز دختر بچه ای را کشتی...». (فانلك الله، قتلت رجلاً بصلی و صبیة...) <sup>۳</sup>

و عجیب تر اینکه عبدالرحمن بن ابی بکر و غیر او نیز روایت نموده اند که «زمین در روز قتل دختر ابولؤلؤ علیه السلام تیره و تاریک گردید».<sup>۴</sup>

۱۰. تکریم و بزرگداشت مرقد و بارگاه آن بزرگوار از قدیم الایام در بین شیعیان و علمای شیعه: شیعیان ایران زمین از قدیم الایام بر فراز مضجع و قبر مطهر آن بزرگوار قبر و بارگاه و صحن و سرائی بنا نموده اند که همواره مورد تحسین بوده است و این بناء صرفاً به خاطر تعظیم شأن او و ایجاد رفاه و آسایش زائرین مرقد آن بزرگوار که از اقصی نقاط جهان تشیع با اعتقاد به علو مقام وی و برآورده شدن حاجات آنان در نزد خداوند و دست یافتن به قرب الهی به آن مکان مقدس مشرف می گردند برپا گشته است.

و تمام این اقدامات از قدیم الایام در مرآی و منظر بزرگان از علماء شیعه چه در شهر

۱. کامل بهانی، نسخه خطی، ص ۲۸۳؛ اسرار الامامة، ص ۳۲۵.

۲. الغدير، ج ۸، ص ۱۳۶.

۳. الطلیقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۶؛ تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۶۴؛ الغدير، ج ۸، ص ۱۳۳.

۴. المحلای، ج ۱۱، ص ۱۱۵ - مصنف صنعانی، ج ۵، ص ۲۷۹. (عن عبدالرحمن بن ابی بکر قوله: «ثم أتى عبدالله بن عمر - ابنه ابی لؤلؤة - جارية صغيرة نذمت الاسلام فقتلها فانظمت المدينة يومئذ علی اهلها...».)

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ □ ۲۷۹

کاشان که به دارالمؤمنین اشتهار داشته و نیز علمای بزرگ شیعه در شهر مقدس قم که پایگاه بزرگترین حوزه علمیه ایران در طول تاریخ بوده قرار داشته است، بلکه چه بسا از بزرگان علمای شیعه همواره آن مکان مقدس را مورد زیارت قرار می داده اند، مخصوصاً که این زیارت غالباً در روز نهم ربیع الاول و ایام عید الزهراءؑ بوده است که حرم مطهر و بارگاه مقدس آن بزرگوار مورد ازدحام جمع کثیری از علماء و موالین و دوستان اهل بیتؑ از اکثر نقاط جهان تشیع قرار می گیرد.

و تمام این جلوه ها و مناظر کاشف دیگری است از اینکه شیعیان عالم از قدیم الایام اعم از علماء و توده مردم بر این اعتقاد راسخ بوده اند که حضرت شجاع الدین فیروز ابولؤلؤؓ دارای شانی رفیع و منزلتی منبع در نزد خداوند بوده است و در بارگاه مطهر او می توانند حوائج خود را از خداوند متعال مسئلت نمایند.

#### «حدیث احمد بن اسحاق قمی در رابطه با روز نهم ربیع الاول»

[تاریخ ضربت خوردن و قتل عمر که قبلاً مطرح گردید برخلاف آن چیزی است که در بین مخالفان مشهور است که تاریخ هلاکت عمر را ۲۶ یا ۲۷ یا ۲۸ و یا اواخر ذی الحججه می دانند و مؤید قول مشهور در نزد شیعه (۹ ربیع الاول) روایتی است که سید رضی الدین علی فرزند سید بن طاووس در کتاب زوائد الفوائد و حسن بن سلیمان در کتاب المحتضر آورده که گروهی درباره احوالات عمر منازعه داشتند؛ فلذا برای روشن تر شدن موضوع، سراغ یکی از یاران امام حسن عسکریؑ در شهر قم رفتند و در زدند و آن روز، روز ۹ ربیع الاول بود، و در حالیکه دختر بچه ای درب را باز کرد جو یای پدرش شدند که او در جواب گفت: پدرم مشغول اعمال روز عید است. می گویند: ما تعجب کردیم که امروز نه روز عید قربان است و نه روز عید فطر و نه روز عید غدیر و نه روز جمعه. دخترش گفت: پدرم از مولایش امام عسکریؑ روایت می کند که امروز افضل الاعباد در نزد اهل بیت عصمت و طهارتؑ و در نزد دوست داران آنها است. آنها می گویند: ما وارد خانه شدیم در حالیکه او غسل روز عید کرده بود و تفصیل این قضیه را از او جو یایا شدیم و او از امام عسکریؑ نقل کرد که در چنین روزی آنحضرت به همه خادمانش توصیه می فرمودند که لباسهای جدید و نو بپوشند، و وقتی از آنحضرت سؤال می کردند که آیا امروز روز

۲۸۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

عیدی است که ما خبر نداریم؟ حضرت علیه السلام در پاسخ می فرمودند پدر بزرگوارم (امام هادی علیه السلام) فرمودند: حدیقه بن یمان نقل می کند که در چنین روزی (۹ ربیع الاول) محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گردیدم در حالیکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به اتفاق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام مشغول غذا خوردن بودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لبخند می زدند و به آنها می فرمودند: «به برکت امروز غذا و طعام نوش جانتان باد؛ که امروز روزی است که خداوند اعمال شیعیان شما و دوستداران شما را قبول می کند، و این روزی است که وعده خداوند محقق می گردد، و روزی است که شوکت دشمنان جد شما شکسته می شود و روزی است که فرعونِ اُمّت من و ظالم در حق شما و غاصبِ حقوق شما از بین می رود که حدیقه سنّوال می کند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! چه کسی از اُمّت و اصحاب شما این حرمت را هتک می کند؟ حضرت فرمودند: «جبت که از منافقین می باشند و او کسی است که اینگونه و ..... می کند» که حدیث طولانی است و حضرت از فضائل این روز به طور مفصل نقل می فرمایند تا آنجا که در پایان حدیث، حدیقه بن یمان می گوید: من در حالیکه از جای خود برخاسته بودم با خود گفتم: که اگر من هیچ خیر و فضیلتی را درک نکرده باشم مگر فضایل این روز را و هیچ ثوابی را تا کنون به آن نائل نشده باشم مگر ثوابی که برای این روز ذکر فرمودند در حقیقت به آرزوی خود رسیده ام.<sup>۱</sup>

### «کلام مرحوم حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان»

مرحوم شیخ عباس قمی علیه السلام صاحب مفاتیح الجنان نیز با استناد به حدیث مزبور در اعمال روز نهم ربیع الاول اینچنین می نویسد: «روز نهم: روز عید بزرگ و روز عید البشّیر

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۱، ج ۹۵، ص ۱۲۰ و ص ۳۵۱، به نقل از کتاب المحتضر، حسن بن سلیمان، ص ۲۴. و نیز از کتاب زوائد الفوائد، سید رضی الدین علی فرزند سید بن طاووس.

و قدیمی ترین سند این روایت بنا بر آنچه که ما به آن دست یافتیم کتاب دلائل الامامة از شیخ جلیل القدر و محدث، محمد بن جریر طبری که از علمای قرن پنجم هجری قمری و معاصر مرحوم شیخ طوسی بوده است و نیز مرحوم هاشم بن محمد از علمای قرن ششم هجری در کتاب مصباح الانوار که مرحوم علامه مجلسی درباره او می نویسد: «هاشم بن محمد روایت نمی کند مگر از اصول معتبره خاصه و عامه.»

و نیز مرحوم سید نعمه الله جزایری در کتاب الانوار النعمانية، ص ۲۰.

همچنین طالبان تفصیل بیشتر در خصوص صحت و اعتبار سلسله سند روایت به کتاب فصل الخطاب فی تاریخ قتل عمر بن خطاب از شیخ ابوالحسین خوئینی که تحقیقی مبسوط و ارزنده، در این زمینه نموده است مراجعه نمایند.



فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۸۱

(روز شکافتن) است و از برای آن شرح بزرگی است که در جای خود ذکر شده، و روایتی نقل شده که هر که در اینروز چیزی انفاق کند گناهانش آمرزیده شود. و گفته اند که مستحب است در اینروز اطعام برادران مؤمن و خشنود گردانیدن ایشان و توسعه دادن در نفقه و پوشیدن جامه های نُو و شکر و عبادت حقتعالی کردن و این روز، روز برطرف شدن غمها است و روز بسیار شریفی است و چون روز هشتم ماه ربیع الاول، روز وفات امام حسن عسگریؑ می باشد، این روز (۹ ربیع الاول) روز اول امامت حضرت صاحب الزمان - ارواحنا فداء - و سبب مزید شرافتش خواهد بود.<sup>۱</sup>

#### «کلام شیخ اعظم، مرحوم شیخ مرتضیٰ انصاریؑ»

مرحوم شیخ مرتضیٰ انصاریؑ در کتاب طهارت با استناد به روایت مورد بحث ما (روایت احمد بن اسحاق) می فرماید: «و از جمله غسل های مستحبی، غسل روز نهم ربیع الاول است».<sup>۲</sup> و نیز در اواخر بحث ملازمه بین حکم عقل و شرع در جواب نقضی به مرحوم فاضل تونیؑ با دفاع از روایت احمد بن اسحاق و نامیدن روز نهم ربیع الاول به «ربیع الاعیاد» (بهار همه عیدها) می فرماید: «مانند همین جوابی که به وی دادیم اشکالات وارده بر عفو سه روزه در ربیع الاعیاد دفع می گردد».<sup>۳</sup>

#### «ایجاد اختلاف در تاریخ قتل عمر»

در ابتدای امر شاید بعضی گمان کنند که تحقیق پیرامون تعیین تاریخ دقیق قتل عمر، بحثی صرفاً تاریخی است و از اهمیت چندانی برخوردار نمی باشد، در حالیکه واقع امر اینست که ریشه اختلاف در این مبحث به اختلاف عقائدی ما بین شیعه و غیر شیعه برمی گردد که کاشف از اموری است که شاید در ابتدا آنچنان مهم به نظر نرسد و از اهمیت چندانی نیز برخوردار نباشد، اما از آنجایی که یکی از شیوه های رایج در مهمترین مصادر

۱. مفاتیح الجنان، ص ۳۵۲، در اعمال ماه ربیع الاول.

۲. مطارح الأنظار، (مؤسسه آل البیت) ص ۲۲۲، و منها الغسل للتاسع من ربیع الاول... و کیف کان فلم یستد احمد بن اسحاق الغسل آلا الی کونه عیداً من الاعیاد، و لعل هذا المقدار یکنف للاستحباب بناء علی احتمال أن یتكون فتواه

عن روایة عامة لجميع الاعیاد.

۳. همان... و علی مثل هذا الجواب بینا فی دفع الاشکال الوارده علی العفو فی ثلاثة ایام فی ربیع الاعیاد.

۲۸۲ □ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

مخالفین شیعه، جعل و وارد کردن روایات کذب و دروغ در متون اسلامی بوده تا بدینوسیله بتوانند در عقاید مشهور و معروف در نزد شیعه خدشه وارد ساخته و موجبات تشکیک و افتراق را فراهم سازند. خاصه اینکه ایجاد شک و تردید در امر مهمی چون تبری و بیزاری نسبت به بزرگترین دشمن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باشد. شک و تردید در اصلی که مقوم مذهب تشیع و وجه تمیز و افتراق مذهب ما از سایر مذاهب منتسب به اسلام می باشد.

عمر بن خطاب در دیدگاه پیروانش، مقدسترین شخصیت در تاریخ اسلام و حتی در تاریخ بشریت به شمار می رود. و در کتابهای صحاح سته اقوال و اعمال او را، حتی بر قول خداوند عزوجل و سنت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نیز مقدم می دارند، و هر جا که تعارضی بین قول عمر و قول خداوند و رسول او پیش آید قول و فعل عمر بر قول خداوند و رسولش مقدم می دارند.

که از این باب بعنوان نمونه کفایت می کند ترجیح دادن قول عمر بر قول خداوند و فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت: «متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله و أنا احترمهما واعاقب علیهما، متعة النساء و متعة الحج». (دو متعه و عمل مستحب در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که من آن دو را حرام می نمایم و عمل کننده به آن را عقاب می نمایم: ۱- نکاح موقت ۲- حج تمتع<sup>۱</sup>) که این سخن وی در حرمت نکاح موقت در معارضه با نص صریح خداوند در قرآن کریم است که فرمود: «فما استعتم به منهن فأتوهن اجورهن فریضه»<sup>۲</sup> در حالیکه خود عمر اعتراف می نمود مسلمانان به این دو امر در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله (و حتی در حیات ابوبکر و مدتی از خلافت غاصبانه خود او) به آن عمل می نمودند.

و نیز حرمت حج تمتع در معارضه با نص صریح خداوند در آیه ۱۹۶ بقره است که فرمود: «فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استیسر من الهدی». و نظائر فراوانی از این قبیل که در حوصله بحث ما نمی گنجد.<sup>۳</sup>

۱. مستند احمد حنبلی، ج ۱، ص ۵۲.

۲. نساء / ۲۴.

۳. در این رابطه گرچه در کتابهای علمای ما از این مطالب به طور فراوان موجود می باشد لکن خوانندگان محترم می توانند به کتابهای زیر مراجعه کنند:

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۸۳

اما آنچه جای بسی تاسف و نیز عبرت دارد اینکه همچنان پس از گذشت ۱۴۰۰ سال اتباع و پیروان عمر قول خدا و رسولش ﷺ را رها کرده‌اند و تبعیت از قول و فعل او را ترجیح داده‌اند.

اما از آنجا که باطل هرگز دوام ندارد و همچون حباب روی آب، رفتنی است (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا)<sup>۱</sup> با تمام مکرها و دسیسه‌هایی که از سوی آنان در مهمترین اسناد تاریخی خود مبنی بر دگرگون جلوه دادن تاریخ قطعی قتل عمر بن خطاب صورت گرفته است، اما برای اهل تحقیق واضح گردیده است که آنچه از قدیم در بین شیعیان مرسوم و معمول بوده است که همواره تاریخ ۹ ربیع الاول را عید الزهراءؑ و تاریخ قتل عمر می‌دانسته‌اند عین حقیقت است و برای تایید آن ادله قطعی و براهین جلیه قائم گردیده است.<sup>۲</sup> و آنچه مورد اتفاق اهل سنت قرار گرفته که این واقعه در اواخر ماه ذی الحجه سال ۲۳ هجری قمری روی داده است، دروغی بیش نبوده و این قبیل اکاذیب صرفاً در جهت مخدوش نمودن امر مهم تبری و بیزاری از دشمنان اهل بیتؑ بوده که در کتاب‌های آنان شبیه آن را به وفور می‌توان یافت. «و مکروا و مکرالله و الله خیر الماکرین»<sup>۳</sup>.

«علمانی که قائل به روز نهم ربیع الاول به عنوان روز قتل عمر می‌باشند»

و در پایان بعنوان فصل الخطاب به ذکر اسامی برخی از علمانی که به قطع و یقین نظر مبارکشان بر قول نهم ربیع الاول بعنوان روز قتل عمر مستقر گردیده است، بسنده می‌نمائیم:

۱. شیخ صدوق از علمای قرن چهارم طبق روایتی که از امام صادقؑ روایت می‌نماید.

→ الف: «الابضاح» از فضل بن شاذان قمی.

ب: «الاستفانة من بدع الثلاثة» از علی بن احمد کوفی.

ج: «تقریب المعارف» از ابوالصلاح حلبی.

د: «التقدیر» از علامه امینی.

ه: «سبعة من السلف» از فیروزآبادی.

و: «کتاب منحصر به فرد المراجعات» و «النص والاجتهاد» از علامه سید شرف‌الدین.

۱. اسراء / ۸۱.

۲. در این رابطه کتابی مفصل و مبسوط تألیف گردیده است بنام فصل الخطاب فی تاریخ قتل عمر بن خطاب که طایفان تفصیل می‌توانند به آن مراجعه کنند.

۳. آل عمران / ۵۲.

۲۸۴ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

۴. محمد بن جریر طبری از علمای قرن پنجم در «دلائل الإمامة». ۳. هاشم بن محمد از علمای قرن پنجم در «مصباح الأنوار». ۴. سید رضی الدین علی بن طاووس (فرزند سید بن طاووس مشهور) از علمای قرن هفتم در «زوائد الفوائد». ۵. حسن بن سلیمان حلی از علمای قرن نهم در «المحتضر». ۶. علامه مجلسی از علمای قرن دوازدهم در «بحار الأنوار». ۷. سید نعمه الله جزائری از علمای قرن دوازدهم در «الأنوار النعمانیة». ۸. شیخ حسین نوری طبرسی از علمای قرن چهاردهم در «مستدرک الوسائل». ۹. مرحوم شیخ عباس قمی از علمای قرن چهاردهم در «مفاتیح الجنان». و بعضی دیگر از علمای متأخرین.<sup>۱</sup>

#### «اهمیت عید روز نهم ربیع الأول» «عیدالزهراء» و «عیدالتبری»

با توجه به تصریح امام معصوم علیه السلام در روایتی که قبلاً تحت عنوان روایت احمد بن اسحاق قمی از امام عسکری علیه السلام و او نیز از پدر بزرگوارشان امام هادی علیه السلام و او نیز از حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر گردید که امام علیه السلام در این روایت بیش از بیست مورد تعبیر عید را برای این روز بزرگ به کار گرفته و این روز را از با اهمیت ترین اعیاد شیعه و قرینه و عدل عید غدیر خم خوانده و نام «غدیر ثانی» را بر آن گذارده بودند چرا که اگر عید غدیر خم را عید تولی و محبت اهل بیت علیهم السلام می نامیم سزاوار است که روز نهم ربیع الأول را «عید تبری» و عید بغض نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام بنامیم.

این همه می تواند به خوبی گویای عظمت این روز مهم در تاریخ شیعه و اهمیت عید گرفتن در این روز فرخنده باشد، علی الخصوص اگر به آنچه گفته شد این قسمت از روایت را نیز ضمیمه کنیم که حضرت علیه السلام فرمود خداوند می فرماید: «إتی قد أمرت ملائکتی فی سبع سماواتی و شیعتکم و محبیکم أن یتعبدوا فی هذا الیوم الذی أقبضته إلیّ<sup>۲</sup> به راستی که

۱. و نیز مرحوم شیخ انصاری گرچه در بعضی از تقریبات در شان تمایل به قول مخالف یعنی او آخر ذی الحجه را ابراز نموده اند، لکن در کتاب طهارت، مرحوم شیخ انصاری، ج ۲، ص ۳۲۸، با استناد به حدیث احمد بن اسحاق قمی در بیان غسل های مستحب به قول مشهور نزد شیعه اشاره فرموده و غسل در روز نهم ربیع الاول را از جمله غسل های مستحبی بیان نموده است.

و نیز نظر مرحوم شیخ مفید؛ در کتاب مساز الشیعة به نقل از علامه مجلسی؛ در بحار، ج ۱۱، ص ۱۱۹، این می باشد که مرحوم محدث میرزا حسین نوری صاحب مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۲۲، همین قول را به مرحوم شیخ مفید؛ استناد می دهد.

۲. به مسادری که قبلاً در رابطه با روایت احمد بن اسحاق قمی ذکر گردید مراجعه کنید.

فصل نهم: زندگی‌نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۸۵

ملائک خود در هفت آسمان و نیز شیعیان و دوست‌داران شما اهل بیتؑ را امر کرده‌ام تا در روزی که آن شخص را قبض روح کرده‌ام عید گرفته و جشن و سرور برپا سازند».

### «اهمیت زیارت ابولؤلؤؓ در روز نهم ربیع الأول»

از آن‌چه که در اهمیت عید روز نهم ربیع الأول و ابعاد ارزشمند شخصیت حضرت ابولؤلؤؓ ذکر کردیم، فضیلت زیارت مرقد ملکوتی این بزرگوار معلوم می‌گردد، و اضافه بر آن در روایتی که شیخ صدوق و شیخ مفید و نیز دیگران از امام موسی بن جعفرؑ نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: «من لم يقدر أن يزورنا فليزر صالحی موالینا، یکتب له ثواب زیارتنا...»<sup>۱</sup> هرکس که نمی‌تواند ما را زیارت کند، پس باید یکی از دوستان مخلص و صالح ما را زیارت کند تا به ثواب زیارت ما نائل آید... و شکی نیست که ابولؤلؤ می‌تواند یکی از بارزترین مصادیق عنوان «عبد صالح» و «مؤمن» و مشمول روایت فوق گردد که او طبق نقل صاحب مستدرک و دیگران که ذکر گردید «از اکابر مسلمین و از شیعیان و یاران مخلص امیرالمؤمنینؑ» بود.<sup>۲</sup> و ادله ده‌گانه ما برای اثبات ایمان و اخلاص بالای او در صفحات قبل تأکیدی است مضاعف بر این معنی.<sup>۳</sup>

و خلاصه این‌که زیارت حضرت ابولؤلؤؓ چه در روز نهم ربیع الأول و چه در روزهای دیگر سال می‌تواند بارزترین سنبل و شعار تبری محسوب گردیده و به نص صریح قرآن کریم در آیه ۲۲ سوره مجادله که می‌فرماید: «لا تجد قوماً يؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو كانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشیرتهم أولئک کتب فی قلوبهم الایمان و أیدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه أولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون» می‌تواند حاوی نکات زیر باشد:

۱. مؤمنی که دارای تبری است خداوند متعال در هنگامه‌های فتنه و لغزش‌های روزگار و در سکرات موت و جان دادن، ایمان را در قلب او ثابت و مستحکم ساخته و با دین و عقیده صحیح او را به سوی خود متقل می‌سازد «اولئک کتب فی قلوبهم الایمان». و این برخلاف مؤمنی است که فقط در جنبه تولی و محبت اهل بیتؑ اعتقاد داشته و در تبری

۱. کامل الزیارات، ج ۳، ص ۲۲۹، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۷۳، مقصد، ص ۲۹۱.

۲. به مصادری که قبلاً در این رابطه ذکر گردید مراجعه کنید.

۳. همان.

۲۸۶ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

و بغض نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام ضعیف الاعتقاد و فاقد ظهور و بروز عملی می باشد، و برای پرواز به سوی قلّه های معرفت و کمال از یک بال بهره می گیرد فلذا با اولین وزش های تند بادِ فتنه روزگار لغزیده و در معرض سقوط در ورطه های ضلالت و گمراهی قرار می گیرد. چراکه به تعبیر قرآن کریم ایمان در قلوب مؤمنین بر دو قسم است: «ایمان مستقر و ثابت» و «ایمان ودیعه و عاریه» ﴿فُتِنَتْ قُلُوبُهُمْ وَ مُسْتَوْدِعَهُ﴾<sup>۱</sup> و ایمان زمانی در قلب مؤمن استقرار و ثبات می گیرد که هر دو بال تبری و تولی برای عروج و پرواز به خدمت آید.

۲. مؤمنی که دارای تبری است مورد تأیید خداوند سبحان به واسطه «روح» می باشد ﴿وَأَيُّدُهُمْ بَرُوحٌ مِّنْهُ﴾ همان گونه که امام صادق علیه السلام خطاب به هشام بن حکم فرمود: «لا تزال مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك» تا مادامی که تو با زبان خود ما را یاری دهی مورد تأیید به واسطه روح القدس خواهی بود و هشام بن حکم از کسانی بود که در برائت و تبری از دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و تبلیغ و ترویج در این راه در خدمت امام صادق علیه السلام سرآمد بود.

۳. مؤمنی که دارای تبری است وارد در بهشت رضوان خداوند و او از خدایش راضی و خدایش نیز از او راضی است ﴿يَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ﴾.

۴. فقط آن دسته از مؤمنین در زمره حزب الله قرار دارند که در کنار جنبه تولی و محبت ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ جنبه تبری و بغض آنان نیز قوی و آشکار باشد ﴿وَلَا تَجِدُ قَوْمًا... أَوْلَتْكَ حِزْبَ اللَّهِ إِلَّا أَنْ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

«رفع قلم در روز عیدالزهراء و عیدالتبری به چه معنی است؟»

یکی از مسائلی که از قدیم الأيام همواره مورد سؤال و ابهام و بعضاً مورد سوء برداشت و سوء استفاده و حتی در بعضی موارد موجبات متهم گردیدن مؤمنین و معیین حضرت زهراء علیها السلام در امر مقدس برپائی عیدالزهراء و عیدالتبری می گردیده این نکته بوده است که با استناد به این قسمت از روایت احمد بن اسحاق از امام عسکری علیه السلام از پدر

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۸۷

بزرگوارش امام هادیؑ که خداوند می فرماید: «و امرت الکرام الکاتبین أن یرفعوا القلم عن الخلق ثلاثة ایام من ذلك الیوم و لا اکتب علیهم شیئاً من خطایا هم کرامه لك و لوصیک ...» به خاطر کرامت و حرمت این روز و به احترام تو (ای رسول خداﷺ) و احترام وصی تو ملائک نویسنده اعمال را امر نمودم تا سه روز در آن ایام قلم از کردار و رفتار بندگان برگیرند و چیزی از خطاهای آنان را به حساب نیاورند...» این شبهه مطرح می گردد که یا باید از این حدیث صرف نظر نموده و خود را از مطالب بسیار ارزشمند و منحصر به فرد این روایت محروم نمائیم و یا باید طبق برداشتی که بعضی از ناآگاهان از این روایت ارائه می دهند قائل به جواز ارتکاب هرگونه معصیت و گناه کبیره ای به بهانه رفع قلم گردیم.

در حالی که هرگز نمی توان با این توجیه سطحی و ظاهر بینانه مجوز صدور معصیت و تشویق و تحریص بر گناه را حتی برای یک لحظه صادر نمود تا چه رسد به سه روز که می تواند بزرگترین فسق و فجورها در آن اتفاق افتد.

بلکه حقیقت امر این است که این مطلب، منحصر به این مورد نبوده بلکه ما در موارد دیگری نیز در شریعت مقدس نظیر این معنی را داریم مانند:

الف: آنجا که خداوند سبحان درباره بندگان که از گناهان و معاصی کبیره اجتناب می ورزند، می فرماید: «کسانی که از گناهان کبیره و اعمال فاحشه دوری می ورزند ما نسبت به گناهان صغیره و کوچک آنها چشم پوشی می کنیم» «الذین یجتنبون کبائر الإثم و الفواحش الا اللثم ان ربک واسع المغفرة»<sup>۱</sup> حال با نظر به این آیه شریفه و با توجیهی که بعضی در ایام عیدالزهره و عیدالتبری می کنند آیا می توان گفت: که این آیه شریفه مجوزی است برای ارتکاب گناهان صغیره در تمام طول سال؟

ب: و یا از قبیل آنچه در باب بکاء و گریه و تباکی در مجالس عزاء حضرت سیدالشهداءؑ وارد گردیده که: «کسی که در عزای حسینؑ بگرید یا بگریاند یا نظاهر بر گریه نماید بهشت برای او واجب است» (من بکی او یکی او تباکی للحسین و جبت له الجنة) آیا می تواند مجوزی گردد که مرتکب هر معصیت و فسق و فجوری گردیم و سپس در مجلس عزاداری ابا عبد الله الحسینؑ مورد بخشش قرار گیریم؟

ج: و یا نظیر آنچه در آیات قرآن کریم درباره توبه به بندگان گنهکار بشارت داده شده

۲۸۸ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

که «کسانی که مرتکب گناهانی می‌گردند و سپس بعد از آن توبه می‌کنند و ایمان می‌آورند خداوند آنان را مورد مغفرت و رحمت خویش قرار می‌دهد.» ﴿وَالَّذِينَ عملوا السیئات ثم تابوا من بعدها و آمنوا ان ربك من بعدها لغفور رحیم﴾<sup>۱</sup> آیا می‌تواند مجوزی برای آسودگی در ارتکاب معاصی به بهانه توبه باشد؟

د: و یا آنچه که درباره شفاعت انبیاء علیهم‌السلام و ائمه طاهرین علیهم‌السلام و بعضی از بندگان صالح خدا که از ضروریات دین ما و تصریحات قرآن کریم بود، و هیچ‌کس از فرقه‌های مسلمین مگر بعضی از معتزله و وهابیه منکر آن نمی‌باشند آیا می‌تواند مجوز برای ارتکاب معصیت گردد؟

پس باید با ضرص قاطع و یقین کامل گفت: آنچه که از موارد فوق و نیز بعضی موارد دیگر که ما متعرض آن نشدیم (مانند مسئله ظهار، ذنب صبی، مراهق، وعده بر عفو ذنوب) و نیز مورد بحث ما که رفع قلم تا سه روز در عیدالتبری و عیدالزهره می‌باشد به این معنی است که به نص صریح قرآن کریم فقط کسانی خود را از مکر و عذاب الهی در امان می‌بینند که در زمره خاسران و زیانکاران باشند ﴿فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون﴾<sup>۲</sup> اما بندگان صالح و مطیع خداوند و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام هرگز خود را مأمون از عذاب و مکر الهی و مجاز در ارتکاب معاصی نمی‌بینند بلکه تمامی این موارد و نیز مورد بحث ما شامل آن‌جائی می‌گردد که انسان با جهل و بدون آگاهی و از سر قصور و نه تقصیر و براساس لغزش‌های طبیعی که منجر به ارتکاب بعضی از معاصی می‌گردد خداوند سبحان از روی لطف و کرم خویش با دیده عفو و اغماض به آن‌ها نگرسته و مشمول عفو و بخشش خویش قرار می‌دهد.

و در ایام عیدالتبری و عیدالزهره علیهم‌السلام نیز که ایام احیاء اصل اصیل و رکن رکین شریعت مقدس یعنی امر تبری می‌باشد اگر مؤمنین و مؤمنات و محبین و ارادتمندان حضرت زهرا علیها‌السلام در اثر اظهار فرح و سرور مضاعفی که در آن ایام به آن‌ها دست می‌دهد بعضی از لغزش‌ها و یا خطاها به‌طور ناخواسته از آن‌ها سر بزنند مورد رفع قلم قرار می‌گیرد، به‌خلاف کسی که از روی اعتماد به این قسمت از روایت جرئت بیش‌تر بر معصیت را برای خود جائز دانسته و از هر قبیح و سیئه‌ای پروا نداشته باشد که این از سونی متناقض و

۱. اعراف / ۱۵۳

۲. اعراف / ۹۹



فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؑ ۲۸۹

منافی با فلسفه عیدالتبری و عیدالزهره و از سوی دیگر خلاف رضایت حضرت زهراؑ است که نه تنها او را شاد نگردانیده ایم بلکه از گناه و معصیت ولو لحظه ای اندک قلب مقدسش را جریحه دار ساخته ایم.

### «کلام بزرگان و مراجع عظام تقلید»

مرقد و بارگاه ملکوتی حضرت ابولؤلؤؑ همواره محل زیارت علماء و بزرگان و مراجع تقلید جهان تشیع از قدیم الایام بوده و نیز بر این امر تأکید می‌ورزیده‌اند که به عنوان نمونه توجه خوانندگان محترم را به موارد زیر جلب می‌نمائیم:

### «کلام مرحوم آیت‌الله العظمی نجفی مرعشیؑ»

«در ماه صفر سال ۱۳۸۱ هجری قمری حضرت آیت‌الله العظمی سید شهاب‌الدین نجفی مرعشیؑ به اتفاق جمعی از فضلا و مدرسین حوزه علمیه قم به شهر کاشان تشریف فرما شده، تا از قبور امامزادگانی که در این شهر و حومه آن مدفون هستند زیارت نمایند که از جمله برنامه ایشان زیارت بقعه بابا شجاع‌الدین ابولؤلؤؑ بود که در زمان خود مورد توجه عام و خاص گردید.<sup>۱</sup> و طبق نقل برخی از مؤمنین و همراهان وی در سفرهای زیارتی؛ ایشان چندین بار جهت زیارت بقعه حضرت ابولؤلؤؑ اقدام فرمودند. و زیارتنامه‌ای که هم اکنون نیز در آن بقعه نصب می‌باشد به انشاء حضرت آیه العظمی نجفی مرعشیؑ می‌باشد که بعدها به تأیید حضرت آیه‌الله العظمی تبریزیؑ نیز رسید. همراهان مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشیؑ نقل می‌کنند که ایشان در زیارت از بقعه حضرت ابولؤلؤؑ می‌فرمودند: «هر کس ابولؤلؤؑ را در کاشان زیارت کند، ثواب زیارت جدّه‌ام حضرت زهراؑ در مدینه را به او عطا می‌کنند».

### «کلام حضرت آیت‌الله العظمی وحید خراسانی (حفظه‌الله‌تعالی)»

در دیداری که اینجانب با یکی از مراجع عظام تقلید جهان تشیع (حضرت آیه‌الله العظمی وحید خراسانی - حفظه‌الله‌تعالی) در سال ۱۳۸۳ هجری شمسی داشتم، معظّم‌له

۱. تذکره امامزاده آقا علی عباس و بابا شجاع‌الدین، تألیف آیه‌الله سید عزیز امامت، ص ۱۵.

۲۹۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

ضمن تأیید و تأکید در بزرگداشت و تکریم جایگاه آن بقعه و بارگاه و صاحب آن مرقد شریف، بر این نکته اصرار ورزیدند که «دلایل محکم و متقنی در دست است که ثابت می‌کند سیره سلف و گذشتگان و شیاع بین متشرعه از قدیم الایام تا زمان متصل به عصر انمه معصومین علیهم‌السلام در بزرگداشت و احترام از این شخصیت بزرگوار به خصوص در بقعه و مدفن وی در کاشان بوده است».

و نیز در سؤالی که حقیر از معظم له در خصوص جواز بکارگیری تعبیر «حضرت» در کنار اسم آن بزرگوار (حضرت ابولؤلؤ علیه‌السلام) داشتم، وی فرمودند: «بعد از مقام حضرات انمه معصومین علیهم‌السلام چه کسانی شایسته‌تر از همچون او می‌باشند».

«کلام مرحوم حضرت آیت‌الله‌العظمی شیخ میرزا جواد تبریزی (رحمة الله علیه)»

و نیز در توفیقی که در دیدار با یکی دیگر از مراجع عظام تقلید جهان تشیع (حضرت آیه‌الله‌العظمی شیخ میرزا جواد تبریزی علیه‌السلام) نصیب گردید، معظم له نیز ضمن ابراز خرسندی از اهتمام به بزرگداشت و تکریم آن بقعه و بارگاه جمله‌ای فرمودند که حقیر را به شدت تحت تأثیر قرار دادند؛ وی خطاب به اینجانب فرمودند: «در اولین نوبت زیارتی که مشرف می‌شوید و نگاهتان به قبر حضرت ابولؤلؤ علیه‌السلام افتاد از جانب بنده سلام بده و اینگونه بگو: «سلامی از عبد ناقابل خدا به عبد صالح خدا».

و فرزند بزرگوار معظم له (جناب حجة الاسلام والمسلمین شیخ جعفر تبریزی) اضافه فرمودند که «بالله العظیم، ما برای گرفتن حاجات اضطراری خود به آن مکان مشرف می‌شویم و از جمله شفای قلب حضرت آقا را بعد از عمل جراحی که ایشان اعزام به لندن گردیدند با توسل به این بزرگوار از خداوند سبحان گرفتیم».

شایان ذکر است که ساخت ضریح مطهر که اکنون بر روی مرقد مطهر حضرت ابولؤلؤ علیه‌السلام نصب می‌باشد از اهتمامات آن مرجع عالیقدر بود که ثلث وجه آن توسط معظم له پرداخت گردید و در زمان حیاتشان این موضوع فاش نگردید.

«کلام حضرت آیت‌الله میر سید محمد یثربی (حفظه الله تعالی)»

در دیدار دیگری که خدمت یکی از حضرات اساتید درس خارج فقه و اصول قم

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۹۱

(آیه الله میر سید محمد یثربی کاشانی - حفظه الله تعالی) رسیدم وی فرمودند: «پدران و بزرگان و علمای ما از دیرباز این مکان و بنا را محافظت و حراست نموده و اکنون این امانت را به دست ما سپرده اند که ما نیز باید به نحو احسن در حفظ و نگهداری این امانت به خوبی انجام وظیفه نماییم و تمامی توجه و عنایتی که به مشاهد مشرفه و زیارت های متبرکه از مرقد حضرات معصومین علیهم السلام و امامزادگان بزرگوار در اقصی نقاط بلاد اسلامی مبذول می گردد در یک کلمه تجلی و بروز تولی و دوستی نسبت به آن بزرگواران است، اما از سوی دیگر خصوصیتی که این مکان را منحصر به فرد می سازد این است که تنها مکانی را که می توان در عالم تشیع بعنوان مرکز تبری و دشمنی نسبت به دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام یافت این مکان می باشد و براساس نقلهای متعدد از پیشینیان، جد بزرگوار ما (که از علمای شهر کاشان بوده اند) هر از چند گاه به اتفاق مردم با پای پیاده به زیارت این مکان عظیم مشرف می شده اند که این گویای توجه عمیق بزرگان و گذشتگان ما به زیارت از این بقعه و بارگاه مطهر می باشد.»

«برخی از کرامات و عنایات ثبت شده در دفتر آستان مقدس ابولؤلؤؓ»

«حضرت آیت الله مصطفوی حکایت می کند»

۱. در دیداری که خدمت حضرت آیه الله مصطفوی (یکی از علمای شهرستان کاشان) رسیدم، ایشان پس از اظهار خرسندی و استقبال از فعالیت های صورت گرفته در این مکان مقدس عنوان فرمودند: «غربت و مظلومیت این مکان را در سال ها قبل فراموش نمی کنم، هنگامی که شبی به زیارت ابولؤلؤؓ آمدم در حالی که چراغ ها خاموش و آن مکان مقدس در تاریکی مطلق فرو رفته بود، بعد از زیارت به قبض اختطاریه اداره برق برخورد کردم که روی آن نوشته شده بود، «بعثت عدم پرداخت هزینه برق، امتیاز مشترک قطع می گردد» و من با دیدن این منظره تأسف بار به غربت و مظلومیت این مکان گریستم. معظم له در بیان یکی از کرامات حضرت ابولؤلؤؓ فرمودند: «حدود ۲۵ سال قبل که ما در جریان امور آن مکان با بعضی از مؤمنین در ارتباط بودیم، رئیس اداره فرهنگ و هنر سابق (اداره میراث فرهنگی فعلی) آقای علامه فیض به ما مراجعه کرد و عنوان نمود که قصد داریم در جهت انجام پاره ای از تغییرات در بقعه ابولؤلؤؓ در قسمت بالای سر مطهر

۲۹۲ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

ستونی را پایه گذاری کنیم که این مستلزم حفر گودال و حفره‌ای در آن مکان می باشد، و از استاد حبیب مهندس نیز خواسته‌ایم که جهت انجام این کار هرچه زودتر مشغول شود، و ما که با این کار به شدت مخالف بودیم گفتیم از حفر گودال خودداری کنید. اما آنان همچنان نسبت به تصمیم خود اصرار ورزیدند و قطعی بودن این اقدام را به اطلاع ما رساندند و منزل ما را ترک نمودند.

پس از گذشت مدتی، صبح یکی از روزها رئیس اداره مذکور به همراه استاد حبیب مهندس با حالت حیرت و اضطراب خاص به منزل ما آمده و نشستند و بنا داشتند مطلب مهمی را نقل نمایند؛ رئیس از استاد حبیب سؤال کرد: «آیا تو اول می گویی یا من بگویم؟» که استاد حبیب شروع به سخن کرد و گفت: «حضرت آقا! دیشب خواب دیدم که جهت حفر گودال به بقعه ابولؤلؤ<sup>۱</sup> رفته‌ام، قصد داشتم که مشغول به حفر گودال شوم که ناگهان سیدی نورانی با قد و قامتی رشید و بلند و سینه‌ای ستبر و با هیبتی هرچه تمامتر وارد شد و با پرخاش و نهیب به من فرمود: استاد حبیب! وای بر تو! اگر دست به این مکان بزنی روزگارت را سیاه می کنیم و دمار از روزگارت در می آوریم. برو و دیگر برای چنین کاری اینجا پیدایت نشود.» و من هم ترسان و سراسیمه محل را ترک نمودم.

سپس رئیس اداره فرهنگ و هنر در حالی که رنگ از رویش پریده و مضطرب گشته بود گفت: «آقا به جدتان قسم من هم دیشب دقیقاً همین خواب را دیده‌ام و الآن برای نقل همین خواب آمده بودم.» سپس هر دو نفر برخاستند و منزل ما را ترک کردند و دیگر هم جهت چنین اقدامی مراجعه نکردند.

«مرحوم آیت الله اثنی عشری و زیارت حضرت ابولؤلؤ<sup>۱</sup>»

۲. نقل از یکی از خدام آن بارگاه که اسم و مشخصات او در دفتر آستانه ثبت می باشد و همچنین نگارنده حقیق، مطالب ذیل را از طریق فرزند ارشد شخصیت ذکر شده در متن استماع نموده‌ام:

«روزی ۴ نفر از نزدیکان مرحوم آیه الله حاج شیخ حسن اثنی عشری - رحمه الله - که سابقاً توجه خاصی به این زیارت و تشرف به این مکان داشتند نزد من آمدند و گفتند: خاطره‌ای را از آن مرحوم برایت نقل می کنیم تا شما نیز برای زائرین بیان نمائی. جریان از

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۳۹۳

این قرار است که حدود ۱۲ سال قبل که این زیارت وضعیت عمرانی فعلی را نداشت و در مدخل ورودی زیارت درب چوبی قدیمی وجود داشت (که اکنون نیز در انبار زیارت نگهداری می شود) ما به اتفاق مرحوم آیت الله اثنی عشری از تهران برای زیارت به کاشان آمدیم، زمستان بسیار سردی بود، به حدی که تمام آب داخل حوضچه وسط حیاط زیارت یخ زده بود. آن مرحوم جهت وضو گرفتن از آب حوضچه، با عصایشان یخ ها را شکستند و در حال وضو ساختن بودند که ما متوجه شدیم درب چوبی زیارت بسته است، هر چه کردیم بلکه بتوانیم درب را به شکلی باز نمائیم تا بعد از طی مسافت و راه طولانی از تهران به زیارت مشرف شویم نتوانستیم، آمدیم خدمت آقا و با ناامیدی گفتیم: حضرت آقا! متأسفانه درب بسته است و نمی توانیم به زیارت مشرف شویم. ایشان بعد از وضو گرفتن آمدند و در مقابل درب چوبی ایستادند و لعن مخصوصی را گفتند و روبه درب کرده و با صدای بلندی خطاب کردند: «ای درب به اذن مولای ما امیرالمؤمنینؑ باز شو!»

ایشان گفتند: به محض صدور این خطاب، ناگهان هر دو لنگه درب بطور همزمان به شدت باز شد؛ به شکلی که هر دو لنگه در به دیوار کوبیده شد و ما به اتفاق آن مرحوم به زیارت مشرف شدیم.»

«آستان مقدس ابولؤلؤؓ یکی از ابواب توسل به معصومین می باشد»

۳. نقل از یکی از فضلاء حوزه علمیه کاشان (که اسم او در دفتر آستانه ثبت می باشد):  
«آقای حاج حسن فرشچی (توئلی) از شاگردان خاص مرحوم حاج شیخ رجیععلی خیاط - رحمة الله علیه - حاجتی داشتند و از محضر امام علی بن موسی الرضاؑ درخواست حاجت کردند که امامؑ در جواب ایشان که از اولیاء خداوند بوده اند در عالم مکاشفه می فرمایند: «حاجت شما را به جناب ابولؤلؤؓ در کاشان حواله داده ایم» وی می گوید: «ما به اتفاق عده ای از دوستان به کاشان سفر کردیم و به بارگاه مطهر و با صفای ابولؤلؤؓ مشرف شدیم و ختم لعن مخصوص چهار ضرب را به پایان رسانیدیم و به اذن خداوند سبحان و عنایت آن بزرگوار حاجت خود را نیز گرفتیم. و از آنجا بود که متوجه گردیدیم که آستان مقدس ابولؤلؤؓ یکی از ابواب توسل به انمه معصومینؑ می باشد»

۲۹۴ دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

(باب الحاجات الی المعصومین) و چه بسا کسانی که می خواهند به حاجات خود برسند باید از طریق این بزرگوار به محضر آن بزرگواران توسل یابند.»

«مدت چهل سال زیارت حضرت ابولؤلؤؑ را ترک نکردم»

۴. در ملاقاتی با یکی از علمای صاحب فضیلت و محقق و نویسنده در قم ایشان فرمودند: «مدت چهل سال است که در ایام نهم ربیع الأول زیارت بقعه حضرت ابولؤلؤؑ در کاشان را ترک نکردم و در این سال های اخیر به اتفاق یکی از علمای محقق و نویسنده ساکن در شهر تهران به زیارت آن بارگاه مقدس مشرف می گردیدم تا این که چند سال قبل دوست عالم ما به علت مسافرتی که در آن ایام برایش پیش آمد کرد موفق به همراهی ما در این سفر زیارتی نگردید اما من طبق اعتقاد دیرینه چهل ساله خود به اتفاق جمعی از مؤمنین به زیارت مشرف گردیدم؛ مدتی از آن ایام گذشته بود که این عالم بزرگوار از تهران تماس گرفت و مرا از خوابی که دیده بود و او را شدیداً تحت تأثیر قرار داده بود باخبر ساخت او گفت: «در عالم خواب شخصی بلندقد و رشید و با عمامه ای سفید و چهره ای نورانی به من فرمود: «فلانی! چرا امثال ما را فراموش کردی؟» عرض کردم: «بیخشید! حضرت تعالی را نشناختم، ممکن است خود را معرفی نمایید؟» فرمودند: «کاشان، ابولؤلؤ، هر سال به زیارت ما در ابولؤلؤ می آمدید، چرا امسال به زیارت ما نیامدید؟» سپس دوست عالم ما به من امر کرد تا فردای آن روز چهل نفر از مؤمنین را در رستورانی در شهر قم به نیت شادی روح حضرت ابولؤلؤ اطعام مفصل نمایم تا بعداً در اسرع وقت، خود به زیارت آن بزرگوار مشرف گردد.

نکته دیگری که این بزرگوار نقل فرمودند و قابل توجه آن دسته از افرادی است که تصور می کنند زیارت حضرت ابولؤلؤؑ فقط در این سال های اخیر در ایام نهم ربیع الأول مورد توجه قرار می گیرد این که فرمودند: «من قبل از انقلاب اسلامی در ایام نهم ربیع الأول شاهد حضور جمعیت حدود چندین هزار نفری زائرین در آن مکان مقدس بودم.»

«بارگاه حضرت ابولؤلؤؑ مرکز نورافشانی در صحرای ظلمانی»

۵. مسئول گروه فنی مرمت و تعمیرات ضریح مطهر حضرت امام علی بن موسی

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۹۵

الرضاؑ مدتی است توجه شدیدی به امورات آستان مقدس ابولؤلؤؓ پیدا کرده و در فواصل زمانی کوتاه و نزدیک به شهرستان کاشان سفر نموده و به زیارت این آستان مشرف می شود و در جهت ساخت ضریح آن بزرگوار سعی بلیغی را آغاز نموده است، وی در توصیف علت این اهتمام و کوشش پیگیر اینگونه عنوان می نماید:

«اینجانب که سابقاً چندان توجهی به این مکان نداشتم و قدر و جایگاه این مرقد مطهر برایم آشکار نبود شبی در عالم خواب و رؤیای صادقه، مکانی بس تیره و ظلمانی را دیدم که در آن گم شده بودم و به هیچ وجه نمی توانستم راه را پیدا کنم روشنائی جهت عبور و حرکت برایم وجود نداشت، از این امر سخت متحیر و خائف گردیده بودم تا اینکه ناگهان متوجه گردیدم یکی از نگینهای انگشتری شرف الشمس که قبلاً به قبر مطهر حضرت علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحية والثناء - متصل کرده بودم بر روی قبری قرار گرفته و باعث متصاعد گردیدن نور شدید و بسیار زیبائی بود که به سوی آسمان در حال صعود بود، و تمام محیط اطراف خود را تا شعاع فراوانی روشن نموده است. در همان عالم خواب توجه نمودم و ملهم گردیدم که این قبر مطهر متعلق به جناب ابولؤلؤؓ خوشنود کننده قلب مقدس آقا علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحية والثناء - است. و بعد از آن رؤیای صادقه، معبری مشهور در اصفهان به اینجانب فرمود: که آن مکان در آینده نزدیک یکی از مراکز توجه و پناهگاه شیعیان در حوادث دهر و زمانه خواهد بود و لذا از آن روز بود که توجه جدیدی نسبت به این بارگاه پیدا نمودم و متنبه گردیدم که این مکان در آینده مرکز توجه و عنایات خاص قرار خواهد گرفت. از این رو تمام کوشش خود را در جهت خدمت به این آستان مقدس به کار گرفتم، و با خداوند خویش عهد نمودم تا پایان عمر خود در این مسیر از هیچ خدمتی فروگذار ننمایم.»

«بارگاه حضرت ابولؤلؤؓ مصون از حوادث زمانه»

۶. مطالب ذیل از نگارنده حقیر که اکنون از خدام بارگاه جناب ابولؤلؤؓ هستم

می باشد:

«ایام با صفای ماه مبارک رمضان سال ۸۳ هجری شمسی بود که برای اولین بار، در طول ماه مبارک در حرم مطهر شبانه روز به روی زائرین باز بود و این حقیر نیز توفیق

۲۹۶ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

خدمت تمام وقت در آن مکان بعنوان اقامه نماز جماعت و سخنرانی و تبلیغ احکام دین را نائل بودم.

مدت زمانی حدود یک ماه بود که پشت بام‌های آن بقعه و بارگاه جهت مرمت و عایقکاری آواربرداری شده بود و از هرگونه پوشش و عایق، عریان و رخنه‌ها و شیارهای متعددی به درون حرم باز شده بود (عکس‌ها و تصاویر مراحل بازسازی و مرمت پشت بام که گویای این امر است در دفتر آستانه موجود می‌باشد) و هرگاه کارشناسان میراث فرهنگی، جهت سرکشی از روند کار به این مکان سرکشی می‌نمودند، نسبت به عواقب بارندگی معمولی هشدار می‌دادند و خواستار تسریع در روند کار می‌شدند، و مانیز بارها با توسل و دعا از خداوند خواسته بودیم که در این موقعیت بواسطه بارندگی مشکلی ایجاد نگردد.

در هفته سوم ماه مبارک رمضان که مصادف با شب جمعه‌ای بود، ناگهان رگبار شدید باران در مدت زمان طولانی باریدن گرفت به شکلی که فاضلابهای کف صحن و حیاط حرم مطهر، جوابگوی عبور و انتقال سیل باران به درون خود نبود. به محض آغاز بارندگی، اینجانب که در نقطه‌ای دیگر از شهر بودم فوراً خود را به بارگاه ابولؤلؤ رساندم، تا با کمک سایر دوستان حداقل از خیس شدن و از بین رفتن قرآنها و مفاتیح‌ها و فرشها و سایر وسائل داخل حرم جلوگیری نمایم و به جمع‌آوری سریع آنها بپردازیم، وقتی به محل رسیدم، بعضی از اهالی محل نیز که از وضعیت پشت بام‌ها مطلع بودند خود را به بقعه رسانده بودند و به تعبیر خودشان می‌گفتند: «احتمال می‌دادیم با این بارندگی شدید سقف بقعه پائین آمده باشد، آمدیم تا به کمک آسیب‌دیدگان برسیم» اما آنچه که تاکنون و برای همیشه تعجب و حیرت بنده و سایرین را برانگیخت اینکه نه تنها تا آنوقت بلکه تا پایان بارندگی شدید آن شب، حتی از قطره‌ای نشست و نم و سرایت باران به داخل بنا اثری نبود و هنگامیکه فردای آن روز کارشناسان میراث فرهنگی و یاسازمان اوقاف و امور خیریه برای بررسی آثار تخریبی به محل آمدند به شگفت‌آفرین بودن این امر تاکید مضاعف نمودند.

باری، گویی اراده الهی بر این تحقق یافته است، که این قطعه از زمین خداوند، با وجود همه کم‌مهری‌ها و یا حتی بی‌مهری‌ها در زمانهای گذشته، برای همیشه همچون خواری در



فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۲۹۷

چشمان کور دشمنان اهل بیت عصمت و طهارتؑ پابرجا و تا قیام حضرت صاحب الزمان (عج) از حوادث و آفات زمانه محفوظ بماند.

«اوج عشق و ارادت به ساحت حضرت ابولؤلؤؓ»

۷. یکی دیگر از ارادتمندان به بارگاه ملکوتی حضرت ابولؤلؤؓ از اهالی شهر مقدس مشهد است. (که تاکنون متجاوز از ۱۰ سال است که کمر بسته در خدمت این بارگاه از هیچگونه خدمتی فروگذار نمی باشد).

وی (ساکن شهر مشهد مقدس و از محبین صدیق حضرت صدیقه طاهرهؑ بوده و جلسات عیدالزهراءؑ وی در شب ۹ ربیع الاوّل در سطح شهر مقدس مشهد زبانه زد عموم می باشد) بسیاری از اوقات به اتفاق خانواده جهت زیارت و خدمت به آن آستان مقدس به شهر کاشان سفر می کنند و در اطاق های آن بارگاه ملکوتی بیتوته می کنند و جهت گرفتن حاجتهای خاص خود به آن آستان مقدس متوسل می گردند.

برای حقیر که این توجه عمیق و مصرّانه وی جالب توجه و تأمل فراوان بود از وی خواستار شدم تا آنچه را که باعث و انگیزه این گونه تلاش و فعالیت بی دریغ وی در این زمینه گردیده را برایم بیان نماید، که وی با وجود امتناعی که در این خصوص داشت و سر بسته با اشاراتی از کنار قضیه می گذشت اما با اصرار حقیر به نکات زیر اشاره نموده و از تفصیل بیشتر امتناع ورزید.

«من از قدیم الأيام بنابه سنت آباء و اجدادی در برپائی مجالس عزاء و مصائب اهل بیت عصمت و طهارتؑ بخصوص حضرت صدیقه طاهرهؑ در منزل خود که یک طبقه آن را به عنوان حسینیه و دارالعزاء اهل بیتؑ قرار داده بودم سعی بلیغ و تلاش وافر داشتم، و نیز در خصوص تبری عملی و ابراز و ظهور این بخش از فروع دین فعالیت دیرینه داشتم، تا اینکه در یکی از مسافرتها که به همراه خانواده و فرزند خردسالم به شهر کاشان داشتیم، بعد از زیارت و مواجه گردیدن با غربت و مظلومیت بقعه و بارگاه این شخصیت بزرگوار و عدم رسیدگی کافی به عمران و آبادی آن با جمله ای از فرزند خردسالم «سید محمد علی» مواجه گردیدم که من را به شدت لرزاند و به خود آورد و با وظیفه خود آشناتر ساخت؛ فرزندم وقتی به مشهد مقدس بازگشتیم به من رو کرد و گفت:

۲۹۸. دو بال برای پرواز (تبری و توبی)

«باباجان! شما در خصوص احیاء و اقامه مجالس عزای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از این همه خرج و بذل مال فروگذار نیستید اما آیا رسیدگی به آن مکان زیارتی که به کاشان رفتیم که به شکل مخروطیه و محقر تبدیل گردیده اولی و سزاوارتر نیست؟»

وی در ادامه می‌گوید: «از آن روز به بعد بود که تمام توان و کوشش خود را در هرگونه خدمتی حتی افتخار جارو کشی آن بقعه و بارگاه بکار گرفتم و از آن روز به بعد درهای گشوده از فیض الهی که شامل حال خود و خانواده من می‌گردید را بالعیان مشاهده می‌نمودم، و از خداوند نیز خواسته‌ام که این توفیق را تا آخر عمر از خود و در آینده از فرزندانم سلب ننماید.»

وی همچنین می‌گوید: «در یکی از سفرهایی که به قصد زیارت جناب ابولؤلؤ علیه السلام از مشهد مقدس عازم کاشان بودم در مسیر راه به درد شدیدی در ناحیه پهلو و کمر مبتلا گردیدم به شکلی که دیگر از ادامه سفر ناتوان بودم به هر شکلی بود خود را به کاشان رساندم و به جای مراجعه به دکتر و بیمارستان که شدیداً مورد نیاز بود مستقیماً به زیارت مرقد ابولؤلؤ علیه السلام مشرف گردیدم. به هنگام تشریف به محض ورود خطاب به آن بزرگوار عرض کردم: «ای آقا! در حقانیت و بزرگواری شما هیچ شک و شبهه‌ای ندارم اما اگر این حقیر را قابل خدمت به خود می‌دانید برای بیشتر شدن یقین خود و سایرین شفاء مرا خود، عنایت فرمائید» که به شکل معجزه‌آسایی در همان لحظه احساس کردم که دیگر هیچگونه درد و مشکلی در خود احساس نمی‌کنم و انگار اصلاً چنین دردی وجود نداشته است.»

«شفای فرزندانم را به عنایت حضرت زهرا علیها السلام از ابولؤلؤ علیه السلام گرفتم»

۸. یکی از مسئولین محترم اداری شهرستان کاشان چندین بار از سوی دفتر آستان مقدس ابولؤلؤ علیه السلام مورد مکاتبه و نامه‌نگاری قرار گرفته بود تا در جهت فراهم نمودن بعضی از امکانات و وسائل مورد نیاز این مکان مقدس همکاری‌های لازم را مبذول نماید، اما هر بار با توجیهاتی از اقدام مناسب و همکاری در این خصوص سر باز می‌زد. تا اینکه تصمیم گرفتیم در جلسه‌ای مقرر به شکل حضوری و مفصل در خصوص ضرورت اهمیت توجه به این مکان مقدس ملاقاتی با وی داشته باشیم.

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ @ ۲۹۹

صبح آن روز به اتفاق دو تن از دوستان که از خدام افتخاری این مرقد مطهر می باشند به دیدار وی رفتیم. در ابتدا خواسته های خود را که قبلاً نیز در نامه نگاری ها مطرح گردیده بود عنوان کردیم، اما جواب های وی چندان امیدوار کننده نبود، از جمله مطالبی که وی عنوان کرد از این قرار بود: «من که خود تاکنون موفق به زیارت آن مکان نگردیده ام ولی تا آنجا که من از دوران خردسالی بیاد دارم اینکه بقعه ابولؤلؤؓ فقط در ایام عبدالزهرهؓ و نهم ربیع الاول به عنوان جشن و شادی مورد توجه بود و بس. و این همه توجهات ویژه به این مکان نبود...».

اینجانب تلاش فراوانی در جهت تغییر ذهنیت او نمودم تا بتوانم نظر مساعد وی را جلب نمایم فلذا از عنایات ویژه حضرت زهرهؓ به این مکان مقدس و برخی از کرامات و توجهات خاصی که به بعضی از مؤمنین در این مکان مقدس شده مطالبی را نقل نمودم؛ که در نهایت پاسخ نهائی وی این بود که: «ان شاء الله سعی می کنیم در آینده در حد امکانات مساعدت هایی داشته باشیم». و به این ترتیب جلسه ما به پایان رسید.

به هنگام غروب همان روز و در نماز جماعت مغرب که در بارگاه مقدس ابولؤلؤؓ برپا بود، بعد از اتمام نماز مغرب، یکی از دوستانی که در جلسه صبح، همراه من حاضر بود نزد من آمد و گفت:

«آقای مهندس که صبح با او ملاقات کردیم در صفوف نماز جماعت حاضر می باشد.» من در پاسخ گفتم: «شاید قصد دارند برای اولین بار هم که شده از نزدیک این مکان را زیارت نمایند و شاهد بعضی از مطالبی که برای او نقل کردیم باشد.»

نماز جماعت عشاء را نیز به پایان رساندیم، پس از نماز دیدم آقای مهندس به اتفاق همسر و فرزند خردسال پنج ساله اش «علی» و نیز راننده اتومبیلش جلو آمدند و با حالی مضطرب و منقلب که آثار آن در سیمای او و همسرش موج می زد سلام کردند و من با تعجب پرسیدم: «آقای مهندس چه عجب؟!» و او در حالی که بغض گلوش را فشرده بود گفت: «آقا! امروز برای من و خانواده اتفاقی افتاده که خود جناب ابولؤلؤؓ برای اولین بار مرا به اینجا کشانید و باورم را نسبت به خود قطعی و اعتقاد را نسبت به کرامت و بزرگواری هائی که از او نقل نمودید کامل ساخت.» گفتم: «مگر چه اتفاقی افتاده؟!» گفت: «امروز صبح همزمان با حضور شما در دفتر کار من در حالی که ذهنیت و آشنایی مناسبی

۱۳۰۰ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

نسبت به این مکان مقدس نداشتم، فرزندم «علی» که در کوچه مشغول بازی بوده، ناگهان توپ به زیر پای وی می‌رود و از پشت سر به شدت به زمین می‌خورد و رنگ از روی او پریده و نفسش به شماره و رنگش به سیاهی می‌گراید و ضربان قلب او با مشکل مواجه می‌گردد که در این حین به لطف خداوند باجناب ما (شوهر خواهر زن) که یکی از پزشکان معروف شهر کاشان می‌باشد و معمولاً به خاطر اشتغالات فراوانی که دارد در دسترس نبوده و حضور ندارد، ناگهان از راه می‌رسد و با صحنه برخورد می‌کند و فرزندم را بغل می‌کند و سراسیمه به داخل خانه می‌دود و به شکل اضطراری و اورژانسی با دادن نفس و ضربان قلب به رسیدگی وضعیت خطرناک او می‌پردازد تا از قطع نفس و ضربان قلب جلوگیری نماید و همسرم که دیگر ناامید شده بود به سرعت با دفتر من تماس گرفت (و این دقیقاً بعد از خروج شما از دفتر کار من بود) و با صدای گریان و شکسته از من خواست که هرچه سریع‌تر خود را به منزل برسانم که فرزندمان در حال از دست رفتن است.

من نیز یک لحظه که کنترل و قدرت تصمیم‌گیری خود را از دست داده بودم ناگهان توجهی نمودم و به خود آمدم و به جلسه‌ای که هنوز در حال و هوای آن بودم و از عنایات حضرت زهرا<sup>علیها السلام</sup> به مرقد و بارگاه جناب ابولؤلؤ<sup>علیه السلام</sup> شنیده بودم، توجه پیدا کردم و ناگهان با توکل به حضرت زهرا<sup>علیها السلام</sup> خطاب به جناب ابولؤلؤ<sup>علیه السلام</sup> نمودم و گفتم: «ای آقا ابولؤلؤ! اگر آنچه که این سینه در حق تو گفت حقیقت دارد و در نزد حضرت زهرا<sup>علیها السلام</sup> آبرو و منزلتی داری، فرزندم را به من برگردان من هم در مقابل تا پایان عمر نوکرت می‌شوم». و خود را با عجله و هرچه سریع‌تر به منزل رساندم. همین که دوان دوان وارد منزل شدم، با فریاد از دکتر که تازه از فرزندم دست کشیده بود پرسیدم: «دکتر چه شده؟» دکتر گفت: «فقط آن قدر بدان که نمی‌دانم چه شد که فرزند از دست رفته دوباره بازگشت.»

و من در پاسخ گفتم: «من خود دانستم که چه شد، خواستند مطلبی را به من اثبات کنند.»

آن‌گاه تفصیل ماجرا را برای خانواده‌ام نقل نمودم که موجبات حیرت و ارادت و افر همسرم را نیز موجب گردید.

آری از آن روز به بعد است که ما حضور گرم این برادر مهندس بزرگوار و ولایتی را در

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ (۳۰۱)

جمع خود احساس می کنیم و از همکاری ها و مساعدت های وی بنحو احسن بهره مندیم.

### «بابا شجاع الدین معروف»

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| همان بابا شجاع الدین معروف    | «سلام! ای بر ابولؤلؤ تو موصوف  |
| عجب گل کاشتی بین مدینه        | تویی یسخ در بهشت داغ سینه      |
| دلت در دست مولی سر به راه است | غلامی و غلامت پادشاه است       |
| نگردد سایه ات کم بین کاشان    | مؤید باشی و کبکت خروس خوان     |
| نه ایران، در رگ شیعه است خونت | نه کاشان بلکه ایران است مدیونت |
| به زیرش یک نفر در جیغ دیدم    | میان دست پاکت تیغ دیدم         |
| به حمله ذکر یا زهرا سرودی     | تو وقتی که لبالمصاحف بودی      |
| که در بحث برائت هر دو داغ آید | تو و سلمان گمانم باجناق آید    |
| عجب با دشمنت حاضر جوابی       | تو که موی سپید آسیابی          |
| تو را از کودکی آواره کردند    | دلت را با فدک چون پاره کردند   |
| بت طاغوت را درهم شکستی        | چو پای روضه زهرا نشستی         |
| دعای او شده بانی خشم          | غبار خانه مولی به چشم          |
| بقر را بهر ما معنی نمودی      | دمی که حکم را اجرا نمودی       |
| زمین از لوث او تطهیر می شد    | همین که تیغ تو درگیر می شد     |
| به اهل بیت یک جام غسل داد     | همین هدیه به ما درس عمل داد    |
| به کاشان بهر عرض دست بومی     | خدا قسمت کند آیم خصوصی         |

### «ریزه خوار سفره شاه نجف»

|                          |                            |
|--------------------------|----------------------------|
| ریزه خور سفره شاه نجف    | ای همه غیرت همه عز و شرف   |
| بومه به دست تو بسود آرزو | ای که به شیعه داده ای آبرو |
| شاد شد از تو دل خون خدا  | خنک شد از تو جگر مجتبی     |
| شیر نر پیشه شیران تویی   | تاج سر مردم ایران تویی     |
| غلام بودی و چه آقا شدی   | سجری آرزوی زهرا شدی        |

۳۰۲ دو بال برای پرواز (تبری و توی)

شیعه در مس انتقام تواند  
 شیعه ناب مرتضی گشته‌ای  
 که از گلابشان سبو گرفتند  
 برای مآذعای تو کاری است  
 مادر مفاطمه ممنون توست  
 بسود دلت غرق ولای علی  
 به محضر پر از صفای علی  
 نام تو فیروز بود جان فدات  
 تو شجاع‌الدین و ابولؤلؤ  
 به خاک بوسیات مشرف شوم

هزار مختار غلام تواند  
 مظهر غیرت خدا گشته‌ای  
 گل‌های کاشان ز تو بو گرفتند  
 چه بوی خوش از حرمت جاری است  
 ای که سرور شیعه مدیون توست  
 شیعه مخلص سرای علی  
 اسیر گشتی که مشرف شوی  
 فدای ضرب شت تو کائنات  
 مستقم کسوفه نیلی تویی  
 کاش به خدمت مکلف شوم

## «ابولؤلؤ سلام»

پهلوان خطه کاشان ابولؤلؤ سلام  
 هر نفس دادم به تو ای جان سلام  
 قلمز طوفنده ایمان ابولؤلؤ سلام  
 ای دلیر عرصه دوران ابولؤلؤ سلام  
 ای دلیر عرصه دوران ابولؤلؤ سلام

افتخار مردم ایران ابولؤلؤ سلام  
 آمدم بر ساحت قدس تو ای مرد خدا  
 قایق اشک من و این بیکران عاشقی  
 از محمد از علی و همچنین از فاطمه  
 خاطر زهرا همیشه منبسط از یاد تو

## «همه مست توایم»

در پی یک بوسه به دست توایم  
 جهان ز کار تو مصفا شده  
 باعث آبادی مذهب شدی  
 شیعه حیدری قلندر تویی  
 روز فرج به یار ملحق شویم  
 رسیده بر مقام پاک و رفیع

ای ابولؤلؤ همه مست توایم  
 غنیر ثانی ز تو پیدا شده  
 تو بانی شادی زینب شدی  
 سرمایه دار روز محشر تویی  
 کاش شیعه تو موفق شویم  
 همان که در روز نهم از ربیع

فصل نهم: زندگی نامه مجاهد اکبر حضرت ابولؤلؤؓ ۳۰۳

### «خاطره‌ای از زیارت مرقد حضرت ابولؤلؤؓ»

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| رفتم سفری به فین و کاشان     | با هم‌مرمی یکی ز خویشان      |
| هنگام نظاره ضمن دیدار        | شد قبه و گنبدی نمودار        |
| بس داشت نغمای دلپذیری        | کردیم سؤال از خیبری          |
| کاین صحن و سرا و قبه از کبیت | این نور و صفا و جلوه از چبیت |
| گفتا ز یگانه مرد پیروز       | بولؤلؤ نامدار فیروز          |
| زین شرح که داده شد ز حالش    | رفتم به زیارت مزارش          |
| چون بر سر خاک او نشستم       | با حال حضور قلب گفتم         |
| یارب قلمم چو خنجرش کن        | تا بر گتم انحراف از بن       |

### «فیروزیه»

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| آنکه مدفون به شهر کاشان است | افتنخار تمام ایران است      |
| گرد قبرش نه خاص عشاق است    | بل مضاف جمیع حوران است      |
| قبر او هست در دل کاشان      | بلکه مدفون به قلب ایران است |
| زنده باشد همیشه در دلها     | مرقدش روضه‌ای ز رضوان است   |
| نام نیکش بود ابولؤلؤ        | شاهکارش بحول پزدان است      |
| در حقیقت شجاع دین بودی      | صارت و چه تیز و بران است    |
| آفرین بر تو مرحبا فیروز     | روح تو در بهشت خوبان است    |
| نازم آن تیغ و ضربت دست      | هر که دید و شنید حیران است  |
| دست حق شد ز تو عیان آن روز  | چون به تأیید شاه مردان است  |
| تو نمردی همیشه جاویدی       | زانکه کارت چو آب حیوان است  |
| مرحبا به چه صنعتی کردی      | اسباب همیشه گردان است       |
| شاهکار چنان شده مشهور       | همچو لؤلؤ و ذر غلطان است    |
| دل احباب حضرت زهرا          | زین حکایت همیشه شادان است   |
| به یقین جای تو به خلد برین  | بسی حساب و کتاب و میزان است |
| شد اجابت دعای دخت رسول      | آنکه محزون به بیت احزان است |

۳۰۴ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

روز عید است و موسم شادی  
هر که دارد ولایت زهرا  
به ز نوروز و عید ایران است  
دل او شاد و چهره خندان است

## «مدح ابولؤلؤؑ»

ای ابولؤلؤ تو را از ما سلام  
ای شجاعت پیشه دشمن ستیز  
مدح تو میگفت از امر خدا  
شد دعای فاطمه با دست تو  
ای تسلی بخش قلب مجتبی  
محسن زهرا دعا گویت شود  
ای ثنایت بر لب خیل ملک  
سینه چاک مخلص یوم الغدیر  
لشکر بغض عمر را انصری  
ای که مدحت نیست در حد کلام  
آبروی شیعه روز رستخیز  
مصطفی آنروز در زیر کلاه  
مستجاب ای ناز ضرب شصت تو  
ای حسیت گفته صدها مرحبا  
زینب کبری دعا گویت بود  
خوش ادا کردی حقی نان و نمک  
ای زخمت خصم مولا سر به زیر  
لوطی قداره بسند حیدری

## «مست علیؑ»

جبریل زند بسومه به دست ابولؤلؤ  
راضی تو زحق هستی و حق از تو رضا باد  
تا هستی و هستم ابولؤلؤ ابولؤلؤ  
تو مست علی هستی و من مست تو هستم  
امشب دل و جانم شده مست ابولؤلؤ  
در بارگه قدس تو، حاجات روا باد  
از عشق تو مستم ابولؤلؤ ابولؤلؤ  
یعنی که من از دست زیر دست تو مستم

## «خادم فیروز»

شد لعن خلیفه کار شب و هر روزم  
گر حضرت زهرا بپذیرد ز کرم  
با بغض خلیفه کی به آتش سوزم  
خادم به حریم حضرت فیروزم



## خاتمه

می‌خواهم مسلمان شوم به کدام سوی روم؟ شیعه یا سنی؟

می‌خواهم مسلمان شوم آیا از کسی متابعت کنم که نسبت هجر و هذیان به رسول اکرم ﷺ می‌دهد یا از کسی متابعت کنم که حضرت رسول ﷺ درباره او فرموده: «علی مع الحق و الحق مع علی»<sup>۱</sup> خود قضاوت کن!!! می‌خواهم مؤمن شوم آیا متابعت از کسی کنم که بیش از ۷۲ مرتبه گفته: «لولا علی لهلك عمر»<sup>۲</sup> (اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک شده بود)، یا از کسی تقلید کنم که بارها فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی»<sup>۳</sup> از من سؤال کنید قبل از آن که از میان شما رخت بریندم.

یهودیم، مسیحی، سیک یا بودایم می‌خواهم مسلمان شوم از کدام مذهب پیروی کنم؟ آیا از کسی متابعت کنم که هنگام شهادت رسول اکرم ﷺ می‌گفت: «حسبنا کتاب الله»<sup>۴</sup> (کتاب خدا ما را بس است) یا به دنبال کسی قدم بگذارم که سه شبانه روز کنار پیکر مطهر حضرت رسول ﷺ قرار گرفت و تمام دنیا و لذاندش را رها کرد؟

می‌خواهم مسلمان شوم در حالی که می‌بینم عمر بن خطاب عملاً دستورات حضرت رسول ﷺ را زیر پا می‌گذاشت و به تشخیص خود عمل می‌کرد. (می‌توانید برای تفصیل این گونه مطالب به کتاب صحیح مسلم؛ ج ۱، ص ۴۴ باب «من لقی الله بالایمان» و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۱۲ و ص ۵۵ و ص ۵۶؛ و ج ۳، ص ۱۰۸؛ ص ۱۱۶ و نیز کتاب فتح الباری؛ ج ۱۲، ص ۲۵۱ و شرح صحیح بخاری در باب «من ترك قتال الخوارج»

۱. المسائل الفاسقانیة شیخ مفید؛ ص ۱۰۹ - الحدائق الناضرة؛ ص ۵۱۲.

۲. الرسالة السعدیة؛ ص ۲۵ - دعائم الاسلام؛ ج ۱، ص ۸۶.

۳. شرح الأخبار؛ ج ۲، ص ۳۹.

۴. البداية و النهایة ابن کثیر؛ ج ۵، ص ۲۲۷ - السیرة النبویة ابن کثیر؛ ج ۴، ص ۴۵۱ - مسند احمد حنبلی؛ ج ۱، ص ۳۲۵.

صحیح بخاری؛ ج ۵، ص ۱۳۸.

۳۰۶ □ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

مراجعه کنید.) یا از کسی تقلید کنم که هرگز اجتهاد خویش را در مقابل نص قرآن قرار نداد.

قرآن فرموده است متعه جایز است.<sup>۱</sup> سنت نبوی فرموده متعه، مستحب موکد است. ولی همو بود که در مقابل این امر قرآنی و سنت نبوی قیام کرد و گفت: من این سنت حلال را حرام می‌کنم.<sup>۲</sup>

آیا وجدان صحیح اجازه تقلید از امثال چنین کسی را می‌دهد یا از شخصی تقلید کنم که خود می‌فرمود: «همانند بچه شتری که از مادرش جدا نمی‌شد، از رسول خدا جدا نمی‌شدم و هر جا که رسول خدا ﷺ قدم گذاشت قدم گذاشتم و هر جا که قدم برداشت قدم برداشتم.»<sup>۳</sup> و او جز امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ کس دیگری نبود.

چرا باید به دنبال فردی بروم که خود می‌گفت «در وجودم شیطانی است که دائماً مرا وسوسه می‌کند.»<sup>۴</sup> (إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْترِبُنِي) وای بر کسانی که هنوز از او دم می‌زنند و پیروی می‌کنند. بیا و تا چنگال مرگ گلویت را نغشده راه راست را انتخاب کن.

### میان ماه من تا ماه گردون!

از اهل دلی درباره تبعیت از علی ﷺ یا ابوبکر سؤال کردند، گفت: در حیرتم مقام امیر المؤمنین علی ﷺ آن قدر بالاست که مردم در باب خدا بودن یا نبودن او بحث می‌کنند، ولی درباره ابوبکر صحبت بر این است که آیا بعد از ۴۶ سال شرک و بت پرستی آیا اسلام واقعی آورد یا خیر؟

از بزرگان اهل سنت عمر و ابوبکر هستند که هر دو جزو لشکر اسامه بودند در حالی که این دو تخلف ورزیده و شبانه از لشکرگاه، بدون اطلاع قبلی به مدینه بازگشتند و از جمله تاریخ نویسان اهل سنت که این مطلب را یادآوری نموده‌اند عبارتند از: ۱. بلاذری

۱. ﴿لَمَّا أَتَيْنَاهُمْ بِهِ بَدَأُوا فَنَزَعُوا عَنْهُمْ﴾ نساء: ۲۴.

۲. مستدرک الوسائل؛ ج ۱۴، ص ۲۵۱، «متعتان كانتا على عهد رسول الله فانا أمنع عنهما و اعاقب عليهما».

۳. العمدة ابن طبريق؛ ص ۱۰۱، «ولقد كنت أتبعه اتباع التفصيل أثر أمة، يرفع لي كل يوم من اخلاقه عملاً و بأمرني بالإقتداء به».

۴. این جمله که گفته ابوبکر می‌باشد را می‌توانید در کتابهای زیر بیابید: الامامة و السياسة؛ ج ۱، ص ۱۶ - تاریخ طبری؛ ج ۳، ص ۲۱۰ - طبقات ابن سعد؛ ج ۳، ص ۱۵۱ - بحار الانوار؛ ج ۳۰، ص ۲۹۵ - عیقات الانوار سید حامد نقوی؛ ج ۳، ص ۱۸۴.

خاتمه □ ۳۰۷

در تاریخ خود. ۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۵۹. ۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۸۶. ۴. تاریخ ابن عساکر، در شرح حال اسامه، ج ۲، ص ۳۹۱. ۵. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۴۱. ۶. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۵۰. ۷. کنز العمال، ج ۵، ص ۳۱۲. ۸. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۹۳. ۹. تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۲.

### مصیبت اسلام چیست؟

مصیبت و فاجعه برای اسلام، سلاح و اسلحه و کشتار امثال خالد بن ولید، حجاج یوسف ثقفی، صلاح الدین ایوبی، رستم فرخزاد، هرقل و چنگیز و مغول و زیان و گرفتار ابن ابی العوجاء و جاثلیق نبود.

بلکه مصیبت و فاجعه اسلام روایات ابوهریره و کعب الأحبار یهودی و ابوموسی اشعری ها و زبیر بن بکّار و شریح قاضی ها بود که اسلام را در معرض فنا و زوال و انحراف قرار داد. و همین گروه اخیر بودند که حق دودمان نبوی را از خاندان علوی گرفتند و ایشان را خانه نشین کرده و حکومت خداوند را به یغما و تاراج بردند<sup>۱</sup> و یک نوع نیبیلیسم مذهبی (پوج گرایی دینی) به نام دین راه انداختند که نتیجه آن در عصر حاضر و صده اخیر و هابیتی است که بیش از ۱۸۰ سال گلوگاه اسلام یعنی مکه مکرمه و مدینه النبی را گرفته<sup>۲</sup> و

۱. و از باب مثال فتاوی ابی است که ابوحنیفه، صرفاً ملاک فتوای خود را مخالفت با نظر امام صادق علیه السلام قرار می داد و هر فتوایی که حضرت می فرمود او برخلاف آن نظر می داد تا بقین بر مخالفت با نظر امام صادق علیه السلام داشته باشد تا آنجا که از ابوحنیفه حکایت شده که گفت: در تمام آنچه «جعفر بن محمد الصادق» فرمود و یا عمل کرد مخالفت کردم الا در این که نمی دانم آیا وی در سجده نماز دو چشم خود را می بندد یا باز می گذارد؛ از این رو ابوحنیفه فتوی داد تا در سجده نماز یک چشم خود را باز و چشم دیگر را ببندند تا مخالفت قطعیه با امام صادق علیه السلام صورت پذیرد.  
در همین زمینه مرحوم شیخ انصاری رحمته الله صاحب کتاب رسائل بعد از نقل خبری در جهت مخالفت با آراء اهل سنت می فرماید: «و یصدق هذا الخبر سيرة اهل الباطل مع الائمة عليه السلام على هذا النحو تبعاً لسلفهم حتى ان ابا حنيفة شكى عنه انه قال: خالفت جعفرًا عليه السلام في كل ما يقول او يفعل لكنني لا ادري هل يغمض عينيه او يفتحهما في السجود» یعنی خود تا آن جا که از ابوحنیفه حکایت شده که گفت: در تمام آنچه که جعفر بن محمد عمل کرده، و با فتوی داده مخالفت کردم مگر آن که نمی دانم در سجده نماز دو چشم او باز است یا بسته تا در این مورد هم با او مخالفت قطعیم کنم.

(رسائل شیخ انصاری، باب قطع و طنز، ص ۱۸۸)

۲. جهت اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب چهره های ناپیدا و خاطرات مستر همفر مراجعه کنید. وی در سال ۱۷۲۰ میلادی جهت انجام مأموریت جدید (تأسیس فرقه و هایت) به خاورمیانه اعزام شد.

۳۰۸ دو بال برای پرواز (تبری و تولی)

در پوستین تجددگرایی با حربه‌هایی چون بدعت و یا شرک مراقد چهار امام معصوم شیعه و هرگونه آثار اسلامی حاکی از ائمه معصومین علیهم‌السلام را ویران و با خاک یکسان ساختند. اما با این همه تاریخ نمی‌تواند حقایق را برعکس جلوه دهد. شاید داستان سرایان بتوانند با قصه‌های موش و گربه و یا کلیله و دمنه شخصیت‌های واهی ساخته و دیگران را سرگرم کنند اما نمی‌توانند قضایای تاریخی اوضح من الشمس را نادیده انگارند. چرا که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌فرمایند: برای این که آینده تضمین شده‌ای داشته باشی به گذشته و تاریخش نگاهی بیفکن، بعد از مطالعه و تحقیق و بررسی، آن را با وضع کنونی مطابقت کرده و عجین ساز، هر چه نتیجه می‌دهد آینده توست که توبه دنبال آن هستی. افرادی بودند و هستند که تاریخ را بدون اغراض و منافع شخصی و مذهبی مطالعه کرده و نقل می‌کنند، جرج جرداق مسیحی از این رهگذر، تاریخ اسلام را بررسی و تحقیق می‌کند و نتایج مطالعات چندین دهه خود را به تصویر می‌کشاند. و یا ابن ابی الحدید معتزلی که بعضی از اهل سنت او را متهم به شیعه‌گری کرده‌اند<sup>۱</sup> بدان جهت است که در بعضی از موارد توانسته بدون غرض تاریخ را به تصویر بکشاند و واقعیت‌های تاریخی را به ثبت رساند.

مرحوم علامه امینی رحمته‌الله<sup>۲</sup> کلامی بسیار بلند و زیبا و قابل توجه دارد وی می‌فرمود: «اگر روزی حتی کتب شیعه نباشد کتب اهل سنت برای حقانیت اصول و فروع شیعه کافی می‌باشد.»<sup>۳</sup>

۱. اهل سنت نه تنها وی بلکه بسیاری از اندیشمندان سنی را متهم به وصله شیعه‌گری می‌کنند، از جمله حاکم ابوعبدالله نیشابوری از بزرگان و اندیشمندان اهل سنت که خطیب بغدادی درباره وی می‌گوید: «و کان یحیل الی التشیع» (وی تمایل به تشیع داشت) و یا درباره عبدالرزاق المحمّدی در کتاب تقریب التهذیب، ص ۲۴۰ می‌نویسد: «عبدالرزاق، ثقة، مصنف، شهیر، عمی فی آخره فتغیر و کان یتشیع» (عبدالرزاق شخصی موق و صاحب تصنیفات و مشهور بود ولی در آخر عمر خود کورباطن گردید و تغییر رویه داد و شیعه گردید) و علت اینگونه تعبیر چیرزی نیست جز بیان بعضی از حقایق که بر زبان هم مسلکان خویش جاری گردیده که به مذاق دشمنان مذهب حقیقه جعفری خوش نیامده.

۲. شیخ عبدالحسین امینی در سال ۱۳۲۰ هجری در تبریز به دنیا آمد، دوران جوانیش را در نجف اشرف گذراند، وی توانست با رجوع به بیش از ده هزار جلد کتاب خطی و صد هزار جلد کتاب دیگر در حدود ۴۰ سال از عمر شریف خود را صرف نوشتن دایرة المعارف منحصر به فرد «الغدیر» نماید تا این که در ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۹۰ هجری دارفانی را وداع گفت و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. و در یک جمله «الغدیر» کتاب اهل سنت است که مؤلف آن شیعه می‌باشد.

۳. خوانندگان عزیز دقت داشته باشند که در بعضی از کتابهایی که اخیراً به چاپ رسیده است بعضی از روایات و

خاتمه ۳۰۹

## یک دل و یک دوست

شاید تو هم مثل من باشی! دلت بخواهد با خدای خویش رفیق و دوست شوی، به او نزدیک گردی و شمیم لطف و رحمت او را در مشام جان حس نمایی، به خدا بررسی و خدایی شوی، با مقرّبان درگاه ربوبی و دوستان او طرح دوستی بریزی، به باغ ولایتشان داخل شوی و گلستان قرب آنها را تماشاگر باشی، بر فرش دوستی آنها بنشینی و دل و جان به ایشان بسپاری، تا بر مرکب دوستی خویش سوارت کنند و برقی آسا به مرز وصال خدایت برسانند!

اما این گنج سعادت در کجا پنهان است؟ و کلید طلایی این بزرگترین خوشبختی‌ها کجاست؟

دوستی را راه و روش و آیینی است که باید آموخت؛ اولین شرط دوستی یکدله و یکرنگ شدن با دوست است و این محقق نمی‌شود مگر با گذشتن از غیر دوست، با صدای زنگ محبت بیدار شدن و از هر چه بوی دشمنی با دوست می‌دهد بی‌زار شدن.

گر عاشق دلداری با غیر، چه دل داری؟ کان دل که در او غیر است، دلدار نمی‌گنجد هر وجدان آگاه می‌یابد که هم با دوست نشستن و هم با دشمن دوست همراهی کردن از آیین صدق و صفا و دوستی بیرون است و بوی دورنگی و نفاق از آن برمی‌خیزد. پس نخست باید دوست و دشمن را شناختن، آنگاه طرح آشنایی با این ریختن و از او دوری کردن و گریختن.

## دوست کیست و دشمن کدام است؟!

حضرت مولی الوصیین امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «أصدقاءك ثلاثه و اعداءك ثلاثه فاصداؤك: صديقك و صديقك و عدوّ عدوّك. و اعداءك: عدوّك و عدوّ صديقك و صدیق عدوّك.»<sup>۱</sup> (دوستان سه دسته‌اند و دشمنان نیز: یکی دوست تو و دیگری دوستِ دوستِ تو و دیگری دشمنِ دشمنِ تو است. اما دشمنان: دشمنِ تو، دشمنِ دوست

→ قطعه‌های تاریخی را عمداً حذف می‌نمایند که با مفاهیم کتاب‌های قدیم و جدید اهل سنت این عبادت تاریخی به

خوبی مشهود است.

۱. نهج البلاغه، ص ۵۲۷.

۳۱۰ دو بال برای پرواز (تویی و توبی)

تو و دوستِ دشمن تو هستند.

هنگامی که دوست و دشمن را شناختی باید یکی را انتخاب کنی که اهل صدق و صفا گویند: «یا رومی روم باش یا زنگی زنگ.»

آیا می شود راه سومی را پیمود که هم این را دوست بداری و هم آن را؟ نه با این دشمن باشی نه با آن، هرگز! نه.

یکدلی و یکرنگی، صدق و صفا در دوستی مطلبی است که کلام وحی الهی نیز بر آن تأکید دارد و دوستی با دشمن را به مسخره گرفتن دوست می داند: «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ»<sup>۱</sup> «هنگامی که مؤمنان را ملاقات می کنند گویند: ما ایمان آورده ایم (با شمایم) و چون با شیاطین خود خلوت کنند گویند ما با شمایم. فقط (آنها را) مسخره می کنیم.»

و این جز نفاق و دورویی نیست و «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»<sup>۲</sup> «به درستی که منافقین در پایین ترین درکات دوزخ قرار دارند.»

از طرفی دیگر خداوند می فرماید: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جُوفِهِ»<sup>۳</sup> «خداوند برای هیچ انسانی دو قلب در سینه اش نگذاشته است.» تا با یک دل اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارد و با دیگری دشمن اهل بیت علیهم السلام را.

پس یا باید نبوی بودن یا بوسفیانی و بوجهلی شدن. یا علوی و فاطمی بودن یا عمری و بوبکری و عثمانی زیستن یا با امام حسن علیه السلام بودن یا با معاویه ره پیمودن. یا لذت حسینی شدن چشیدن یا ذلت یزیدی کشیدن. چرا که ظلمت را با نور کاری نیست.

«وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»

«وصلی الله علی محمد وآله الطاهیرین»

«واللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین»

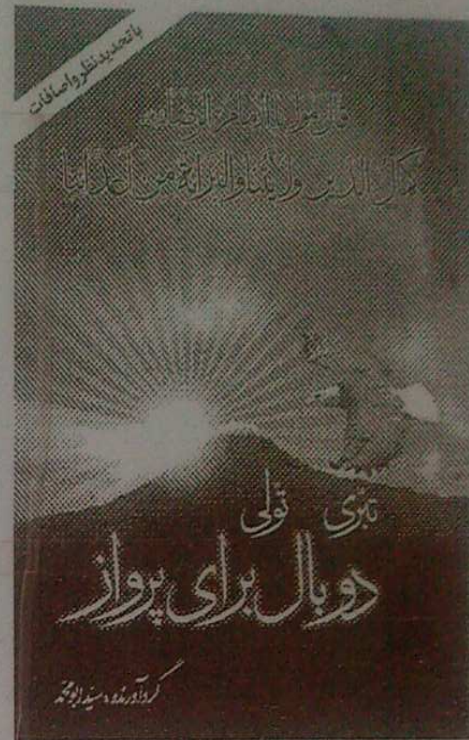
کتابخانه تخصصی براثت

9rabia.blogspot.com

۱. بقره / ۱۴.

۲. نساء / ۱۲۵.

۳. احزاب / ۴.



کتاب حاضر، جرعهای است از کوثر آیات الهی و روایات نورانی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به کام تشنه حق جویان تا از زلال مکتبشان سیراب و برصراط مستقیم ولایت اهل بیت علیهم السلام ثابت قدم تر و بر دشمنی و تبری از دشمنانشان راسخ تر گردند.

قم - ایام فاطمیه سال ۱۴۲۷ هـ.ق - ۱۳۸۵ هـ.ش

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

**برخی دیگر از آثار  
موجود در کتابخانه  
تخصصی برائت:**



# فصل الخطاب

في تاريخ قتال ابن الخطاب

وتليه رسالة  
شهادة الأثر على إيمان قاتل عمر

الشيخ أبو الحسين الخوئي



مبنة خدام الحسيني

مَنْ لَيْسَ لَهُ مِصَادِرٌ جَارِ الْأَنْوَارِ

عَقْدُ اللَّهِ

بِ

أَرْجَالِ السُّمْرِ عَلَى بَنَاتِ سَيِّدِ الْبَشَرِ

تَأَلَّفَ

لِلْعَلَّامَةِ يَاكِينِ بْنِ عَبْدِ الصَّلَوٰنِ

إِعْدَادُ وَتَحْقِيقُ

لِلْمُسْتَبَدِّ مُحَمَّدٍ الْغُرَيْبِيِّ



## دُعای فَرَج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ عَظَمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ الْخَفَاءُ وَنَكَشَفَ الْغَطَاءُ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ  
 وَضَاقَتِ الْأَرْضُ وَمُنِعَتِ السَّمَاءُ وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَالنَّيْكَ  
 الْمُسْتَكْنَى وَعَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي الشِّدَّةِ وَالرِّخَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ  
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أُولِي الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا  
 طَاعَتَهُمْ وَعَرَفْنَا بِذَلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنَّا حِجَّتَهُمْ قَرِيبًا  
 عَاجِلًا قَرِيبًا كَلِمَةِ الْبَصْرَاءِ هُوَ أَقْرَبُ يَا مُحَمَّدُ  
 يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اِكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ  
 وَانصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ  
 النَّوْتُ النَّوْتُ النَّوْتُ اذْكُرْنِي اذْكُرْنِي اذْكُرْنِي السَّاعَةَ  
 السَّاعَةَ السَّاعَةَ اَلْجَلَّ اَلْجَلَّ اَلْجَلَّ يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ  
 بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خط: تبرکی